

داستانهای شیرین و خلاصه مصائب

جانسوز چهارده معصوم علیهم السلام

نویسنده : علی گلستانی

مقدمه یا پیش گفتار

قال رسول الله ﷺ ان طالب العلم ليستغفر له كل شئى ء حتى حيتان البحر وهو ام الارض و نساء البحر و انعامه
رسول اکرم ﷺ فرمود: همه اشياء حتى ماهيان دريا و حشرات و خزندگان
روى زمين و درندگان و چرندگان صحرا براى اهل علم که تحصيل علم مى کند
طلب آمرزش مى کنند.

«میزان الحکمه ، ج 3، ص 718، حدیث 4494.»

حدیث برای تحصيل علم :

قال رسول الله ﷺ : ان طالب العلم تسبط له الملائكة اجنحته ما و تستغفر له ؛ پیغمبر خدا ﷺ فرمود: فرشتگان باله های خود را برای جوینده علم مى گستراند و برایش آمرزش مى طلبند یعنی دعا مى کند چه منزلتی دارد اهل علم در پیشگاه خداوند که موجودات عالم به او دعا مى کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود: دعا قضائی را که از آسمان نازل شده بر مى گرداند اگر چه آن قضاء به سختی مبرم و محکم شده باشد.

«اصول کافی ، ج 2، ص 469.»

امام صادق علیه السلام امیر المؤمنین فرمود: محبوب ترین اعمال در روی زمین نزد خداوند دعا است و بهترین عبادت پاکدامنی است . امیر المؤمنین مردی بود که دعایش بسیار بود.

«کافی ، ج 2، ص 467.»

بسم الله الرحمن الرحيم

به لطف خداوند تبارک و تعالی و با توجه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف خلاصه مصائب جانسوز چهارده معصوم علیهم السلام و داستانهای شیرین جمع آوری شده است از کتاب های معتبر از قبیل کافی مرحوم شیخ کلینی بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی، الغدیر مرحوم علامه امینی، ارشاد مرحوم دیلمی، ارشاد مرحوم شیخ مفید، ثباه الهداه، مرحوم شیخ حر عاملی، سفینه البحار، مرحوم شیخ عباس قمی، مکارم الاخلاق مرحوم برقی، ناسخ التواریخ مرحوم سپهر، مناقب مرحوم ابن شهر آشوب، خصال مرحوم شیخ صدوق، ثواب الاعمال شیخ صدوق (ره) و کتاب های دیگر گلچین نموده و همه را با سند ذکر کرده ام، امیدوارم مورد استفاده همگان قرار بگیرد.

اللهم کن لولیک الحجۃ بن الحسن، صلواتک علیه و علی ابائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظا و قاعدا و ناصرًا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا.

مفاتیح الجنان، ضمن دعای شب 23 ماه مبارک رمضان نقل از محمد بن عیسی به سند خود از ائمه اطهار علیهم السلام آمده است. بر اینکه در تمام ماه و هر چه ممکن است و در نظرتان باشد این دعای امام زمان را بخوانید معنی خداوندا لطف تو باشد برای ولی عصر صلوات بر آن آقا و بر پدران او در این ساعت و در هر ساعت سرپرست و نگهدار و پیشوا و یاور و راهنما و دیده بان تا او را در زمین تو به سلطنت بنشانی به رغبت مردم و بهره دهی او را مدت بسیار.

اجداد خاتم الانبیاء و چگونگی به وجود آمدن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيدنا و نبينا و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا و شفيع ذنوبنا افضل الاولين و اشرف الآخريين و خاتم النبيين ابى القاسم محمد ﷺ سيما المخصوص بالولاية المنصوص بالوصاية يعصوب الدين و سيد المرسلين و امام المتقين مولانا اميرالمؤمنين صلوات الله عليه و على اولاده معصومين الانجيين الغر الميامين و على مشكوة النبوة و شمس الرسالة الزجاجية التى كانها كوكب درى الصديقة الكبرى فاطمة الزهراء صلوات الله عليها و على سبطى الرحمة و سيدى شباب اهل الجنة سيما الامام السعيد الشهيد ابى عبدالله الحسين عليه السلام و لعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين .

قبل از مطالعه اين آيه شريفه را بخوانيد كه قلب را، چشم را نورانى مى نمايد.
و اعلموا ان الله يحول بين المرء و قلبه و انه اليه تحشرون⁽¹⁾؛ بدانيد كه خدا در ميان انسان قلب او حایل است و همه به سوى او محشور خواهند شد.
الله حاضر الله ناظر؛ خوشا به حال آن كس كه رفيقش خدا و امام زمان عليه السلام باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

آغاز سخن درباره اجداد خاتم الانبياء و چگونگی به وجود آمدن رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم و ولادت با سعادت آن بزرگوار بالجمله جد پدرى رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم عبدالمطلب است او جز خدای يگانه را ستايش نمى كرد نخستين فرزندى كه خداوند متعال به ايشان داد به نام حارث بود و لذا عبدالمطلب مكنى به ابو الحارث گشت چون حارث به حد رشد و بلوغ رسيد عبدالمطلب ديد ماء مور شد به حفر چاه زمزم .

در آن زمان شخصى به نام عمرو بن حارث جرهمى كه رئيس جرهميان بود در مكه در عهد قضى جليل بن جسيه از قبيله جزاعه با ايشان جنگ كرد و بر

ایشان غالب شد و امر کرد که از مکه خارج بشود ناچار عمرو بن حارث جرهمی چند روز مهلت خواست در این چند روز از غایت خشم حجر الاسود را از رکن انتزاع کرد و دو آهو بره از طلا که اسفندیارین به عنوان هدیه به مکه فرستاده بود با چند زره و چند تیغ که از اشیاء مکه بود سرقت کرد و در چاه زمزم انداخت و در چاه را با خاک بست با قوم خود به سوی یمن فرار کردند چاه زمزم به همان حال بود تا زمان عبدالمطلب آن بزرگوار با فرزندش حارث زمزم را حفر کرد و اشیاء مذکوره را از چاه زمزم در آورد عده ای از مردم از او خواستند که نصف اشیاء را از چاه در آورده است به ما بدهید چون که آن از پدران گزشتگان ما بوده عبدالمطلب فرمود: قرعه می کشیم آن گروه قبول کردند پس عبدالمطلب آن اشیاء را دو قسمت کرد و امر کرد صاحب قداح را که قرعه زد با او بود قرعه زند به نام کعبه و نام عبدالمطلب و نام قریش چون قرعه زد آهو بره های زرین به نام کعبه برآمد و شمشیر و زره به نام عبدالمطلب بر آمد و قریش بی نصیب شدند عبدالمطلب زره و شمشیر را فروخت و از پول آن دری از برای کعبه ساخت و آن دو آهو زرین را از در کعبه آویزان کرد و به غزالی الکعبه شهود گشت .

نقل شده است که ابولهب آن را دزدید و فروخت و پول آن را در راه خمر و قمار مصرف نمود ابن ابی الحدید و دیگران نقل کرده اند که چون حضرت عبدالمطلب آن زمزم را جاری ساخت آتش حسد در سینه سایر قریش مشتعل گردید و گفتند ای عبدالمطلب این از جد ما حضرت اسماعیل است و ما را در آن حقی است پس ما را در آن شریک گردان .

عبدالمطلب گفت این کرامتی است که خداوند مرا به آن مخصوص گردانیده است شما را در آن بهره ای نیست و بعد از مخاصمه بسیار آخر الامر راضی

شدند به محاکمه زن کاهنه که در قبیله بنی سعد و در اطراف شما بود
عبدالمطلب با گروهی از فرزندان عبد مناف روانه شدند و از هر قبیله از قبائل
قریش چند نفر با ایشان روانه شدند به جانب شام پس در اثنای راه در یکی از
بیابان ها که آب در آن بیابان نبود آب های فرزندان عبد مناف تمام شد و سایر
قریش آبی که داشتند از ایشان مضایقه کردند.

و چون تشنگی بر ایشان غالب شد عبدالمطلب گفت : بیائید هر یک از برای
خود قبری بکنیم که هر کدام که هلاک شدیم دیگران او را دفن کنند که اگر یکی
از ما دفن نشده در این بیابان بهتر است از اینکه همه چنین بمانیم چون قبرهای
را کردند و منتظر مرگ بودند عبدالمطلب گفت چنین نشستن و سعی نکردن و
نامید شدن از رحمت خداوند صحیح نیست برخیزید که طلب آب کنیم شاید
خداوند آبی کرامت فرماید پس ایشان بار کردند و سایر قریش نیز بار کردند
چون عبدالمطلب بر ناقه خود سوار شد از زیر پای ناقه اش چشمه ای از آب
صاف و شیرین جاری شد. پس عبدالمطلب گفت الله اکبر و اصحابش هم تکبیر
گفتند و آب خوردند و مشک های خود را پر آب کردند و قبایل قریش را
طلبیدند که بیائید و مشاهده نمائید که خدا به ما آب داد و آنچه می خواهید
بخورید و بردارید چون قریش آن کرامت عظیمی را از عبدالمطلب مشاهده
کردند گفتند خدا میان ما و تو حکم کرد و ما را دیگر احتیاج به حکم کاهنه
نیست دیگر درباره زمزم با تو معارضه نمی کنیم آن خدائی که در این بیابان به
تو آب داد او زمزم را به تو بخشیده است پس برگشتند و زمزم را به آن حضرت
تسلیم کردند.

عبدالمطلب و نذر قربانی کردن یکی از فرزندان

هنگامی که عبدالمطلب حفر زمزم می کرد یک پسر به نام حارث بیش تر نداشت نذر کرد اگر خداوند ده پسر به او داد یکی آنها را در راه خدا قربانی کند که آنها پشتوانی کنند چون قریش با او بر طریق منازعت می کردند خداوند نذر او را قبول کرد و ده پسر و شش دختر به او مرحمت کرد عبد الله برگزیده فرزندان او بود که پدر خاتم الانبیاء بود چون متولد شد نوری از جبین او ساطع بود تا وقتی که سخن آموخت علامت عجیبی از عبدالله مشاهده می شد تا اینکه یک روزی گفت من هر گاه به جانب بطحا سیر کنم نوری از پشت من ساطع شده دو نصف می شود یک نصف به جانب مشرق و نصفی به سوی مغرب کشیده می شود بعد به هم می آید دائره می شود و بعد از آن مانند ابر پاره ای بر سر من سایه می افکند و پس از آن درهای آسمان گشوده می شود نور بالا می رود و بعد در پشت من قرار می شود و چون در سایه درخت خشکی قرار می گیرم آن درخت سبز و خرم می شود و چون حرکت می کنم از زیر سایه درخت می روم باز خشک می شود.

گاهی می شود بر زمین که می نشینم صدائی به گوش من می رسد که ای حامل نور محمد ﷺ بر تو سلام باد عبدالمطلب فرمود: ای فرزند بشارت باد تو را و من امید آن را دارم که پیغمبر آخر الزمان از سلب تو به وجود بیاید در آن وقت عبدالمطلب خواست که تا نذر خود را ادا کند گفته بود که اگر خدا ده پسر داد یکی آنها را قربانی کند وقتی که ده نفر فرزندان عبدالمطلب کامل شد تصمیم گرفت وفا کند به عهد خود را پس فرزندان خود را جمع کرد و آنها را از نذر خود آگاه ساخت همگی گفتند آماده هستیم هر کدام ما را صلاح می

دانید فدا کنید و به نذر ادا بشود در این هنگام قرعه انداختند به نام هر کدام در آمد او قربانی بشود پس قرعه زدند به نام عبد الله بر آمد.

عبدالمطلب دست عبدالله را گرفت و آورد کنار نحر جای بود که اسم آنجا را (نائله) می گفتند. عبدالمطلب کارد را گرفت تا او را قربانی کند.

برادران عبد الله و جماعت قریش و عده ای دیگر مانع شدند و گفتند مادامی که جای عذر باقی است نخواهیم گذاشت عبد الله ذبح شود ناچار عبدالمطلب را بر آن داشتند که در مدینه زنی است کاهنه نزد او بروند تا او را در این امر حکم کند و چاره اندیشد چون پیش آن زن رفتند او گفت در میان شما دیه مرد در چه حد می باشد گفتند دیه مرد ده شتر است گفت هم اکنون به مکه برگردید و عبدالله را با ده شتر قرعه بزنید اگر به نام شتران بر آمد فدای عبد الله خواهد بود و اگر به نام عبد الله بر آمد فدیة را اضافه کنید و به همین طور بر عدد شتر بیفزائید تا قرعه به نام شتر بر آید و عبد الله به سلامت بماند و خداوند نیز راضی باشد.

پس عبدالله را با شتر قرعه زدند قرعه به نام عبد الله بر آمد پس ده شتر دیگر اضافه کردند باز قرعه به نام عبد الله در آمد به این گونه ده تا شتر اضافه کردند تا شماره شتر به صد تا رسید در این هنگام قرعه به نام شتر بر آمد قریش آغاز شادمانی کردند و گفتند خداوند به این عمل راضی شد. عبدالمطلب فرمود: نه والله به این مقدار نباید راضی شد خلاصه دو نوبت دیگر قره انداختند و به نام شتران بر آمد عبدالمطلب مطمئن گردید و یکصد شتر را به فدیة عبدالله قربانی کرد و این بود که در اسلام دیه مرد بر صد شتر مقرر گشت و از اینجا بود که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: انا بن الذبیحین من فرزند دو ذبیحین هستم یکی جد خود اسماعیل ذبیح الله و یکی دیگر پدرش عبد الله اراده فرموده است قربانی

شود ما این بود خلاصه از جد اول حضرت خاتم الانبیاء حضرت محمد بن عبدالله ﷺ .

«بحار الانوار، ج 15، ص 111»

عن ابان الاحمر قال سمعت جعفر بن محمد علیه السلام يحدث عن ابيه عليه السلام قال سمعت جابر بن عبدالله الانصاری يقول سئل رسول الله ﷺ عن ولد عبدالمطلب فقال عشرة و العباس قال الصدوق و هم عبد الله و ابوطالب و الزبير و حمزه و الحارث و الغيداق و المقوم و حجل و ابولهب و ضرار و العباس شاید مراد از مقوم همان حجل باشد اگر این طور باشد ده نفر می شود فرزندان عبدالمطلب و الا با عباس یازده نفرند بلکه دوازده نفر ذکر شده است که مغیره هم یکی دیگر از فرزندان عبدالمطلب است . البته عبدالمطلب دارای پنج زن بود.

«بحار الانوار، ج 15، ص 127، چاپ جدید»

دختران عبدالمطلب شش نفر بودند، عاتکه ، آمیمه ، بیضا، بره ، صفیه ، بنابر این پسران عبدالمطلب دوازده نفرند، همان طوری که در آن روایت شمرده و ذکر گردید.

«کحل البصر، محدث قمی ، ص 72»

عبد الله پدر پیامبر ﷺ در میان برادران از امتیاز خاصی برخوردار بود چهره نورانی قامت رعنا و سیرت زیبا داشت و از نظر معنوی و اخلاقی یگانه و ممتاز بوده .

نور پیامبر در صلب عبدالله.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید پیامبر ﷺ فرمود خداوند قطعه ای نور آفرید و آن را در صلب حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام قرار داد و پس از آدم همان نور نسل به نسل منتقل شد تا در صلب عبدالمطلب (جد اول پیامبر) قرار گرفت سپس همان نور در صلب عبدالمطلب دو قسم گردید آن نور در وجود عبدالله به شکل من در آمد و در وجود ابوطالب به شکل علی گردید من پیامبر شدم و علی عَلَيْهِ السَّلَام وصی من گردید.

«كحل البصر، محدث قمی، ص 72.

بحار الانوار، ج 15، ص 13».

عبدالله در میان فرزندان عبدالمطلب و قریش چهره بسیار نورانی و درخشنده داشت جمال و کمال او به درجه ای رسیده بود که بانوان آن عصر از طایفه های گوناگون افتخار می کردند که همسر او شوند آنها شیفته بی قرار جمال و کمال او شده بودند.

دانشمندان روحانی یهود در کتاب های آسمانی خود ویژگی های عبدالله پدر پیامبر اسلام ﷺ را خوانده بودند و از راه های به دست آورده بودند که عبدالله به دنیا آمده و در مکه زندگی می کند گروهی از آنها به طور محرمانه در ظاهر به عنوان تجارت و در باطن به عنوان دیدار عبدالله به مکه آمدند آنها در مکه از هر کسی درباره عبدالله می پرسیدند جواب می شنیدند که عبدالله نوری درخشنده از خاندان قریش است .

دانشمندان روحانی یهود به مردم مکه می گفتند این نور از عبدالله نیست بلکه از محمد ﷺ است که از او به وجود می آید.

«كحل البصر، محدث قمى ، ص 12 و 13»

ازدواج عبد الله با آمنه عليهم السلام

تقریباً 25 سال از سن مبارک عبدالله گذشته بود او می خواست برای خود همسری انتخاب کند خانواده های شریف و دختران بسیار آرزو داشتند که این افتخار نصیب آنها گردد عبدالمطلب پدر عبد الله که دانشمند بزرگ و پاک سرشتی آزموده بود در جست و جوی دختر دانا و پاکدامن از یک خانواده شریف بود تا همتای مناسب و هماهنگ با عبدالله باشد.

وهب بن عبد مناف بن زهره

که نواده پسر عموی جد عبدالمطلب بود از شخصیت های برجسته قریش بود و به عنوان سید و سرور دودمان بنی زهره شناخته می شد او دختری به نام آمنه داشت که از نظر اصالت خانوادگی و پاکدامنی و کمالات بهترین دختر آن عصر به شمار می آمد.

«سیره ابن هشام، ج 1، ص 115 و 165».

او خواستگاران متعددی داشت ولی آمنه که دختری پاک و بافکر و باهوش و آگاه بود آنها را نمی پذیرفت و به پدر می گفت هنوز زود است .

وهب که از شخصیت های پاکدامن و پاک سرشت بود آرزو داشت که برای یگانه دخترش آمنه شوهری مناسب و باکمال پیدا شود تا اینکه روزی وهب به شکارگاه رفت و در آنجا عبدالله را دید جمال و کمال عبدالله آن چنان او را مجذوب کرد که شیفته مقام عبدالله شد به خانه آمد و به همسرش گفت برای دخترم آمنه همسری مناسب تر و شایسته تر از عبدالله نیست او از زیباترین جوانان قریش است .

آمنه نیز چنین شوهری را برای خود پسندید وهب به همسرش گفت به نزد عبدالمطلب برو و آمادگی دخترم آمنه را برای همسری عبدالله اعلام کن . مادر آمنه نزد عبدالمطلب آمد و آمادگی دخترش را برای همسری عبدالله اعلام کرد. عبدالمطلب که آمنه و خاندان شریف او را کاملاً می شناخت بی درنگ این پیشنهاد را پذیرفت و گفت .

هیچ دختری برای پسر عبدالله پیشنهاد نشده که مناسب تر از آمنه باشد به این ترتیب عبدالله با آمنه ازدواج کرد بانوان بسیار در آن عصر از اینکه از چنین

افتخاری محروم گشتند بیمار شدند و بعضی از حسرت فراق چنین افتخار
مردند.

«کحل البصر، محدث قمی، ص 13 - 14».

جمعی از بانوان از روی حسادت تصمیم گرفتند که آمنه را بکشند ولی
خداوند او را از گزند آنها حفظ کرد.

«ریاحین الشریعه، ج 2، ص 386».

جدا شدن نور پیامبری از عبدالله به آمنه

پس از ازدواج عبدالله با آمنه عليها السلام نور پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله به رحم آمنه منتقل شد از آن پس عبدالله از آن نشانه نور جدا شد. و مردم آن نور را در چهره عبدالله نمی دیدند یکی از بانوان مکه که به امید ازدواج همواره خود را در معرض دیدار عبدالله قرار می داد پس از جدا شدن نور نبوت از عبدالله دیگر مثل سابق به حضور عبدالله نیامد وقتی که عبدالله علت را از او پرسید او در پاسخ گفت آن نشانه نوری که در چهره تو می دیدم از تو جدا شده است دیگر نیازی به تو ندارم .

این بانو خواهر ورقه بن نوفل دانشمند هوشمند مسیحی بود و از برادرش ماجرای ظهور پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله را شنیده بود و بر همین اساس قبل از ازدواج عبدالله نشانه نور درخشان نبوت را در چهره او دید. بانوی دیگر گفت در بین دو چشم عبدالله نور سفید و درخشانی می دیدم ولی بعد از ازدواج او با آمنه عليها السلام آن را ندیدم .

«سیره ابن هشام ، ج 1، ص 165».

چند سال بود که بر اثر نیامدن باران خشکسالی و قطعی حجاز را فرا گرفته بود ولی به برکت انتقال نور پیامبری صلى الله عليه وآله از عبدالله به آمنه عليها السلام باران بسیار بارید و در آن سال نعمت فراوان نصیب مردم شد به گونه ای که مردم آن سال را به نام سنه الفتح سال پیروزی نامیدند.

«منتهی الآمال ، ج 1، ص 10»

رحلت عبد الله پدر بزرگوار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

هنوز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دنیا نیامده بود که پدرش عبدالله از دنیا رفت عبدالله مطلب در آن سال عبدالله را برای تجارت به شام فرستاده بود هنگام مراجعت از شام به مدینه رفت و در آنجا بیمار شد و از دنیا رفت و به گفته تاریخ نویس معروف ابن اثیر عبدالله مطلب پسرش عبدالله را برای تجارت خرما به مدینه فرستاد عبدالله در مدینه بیمار شد و از دنیا رفت و پیکر مطهرش را در خانه نابغه جعدی از شاعران معروف عصر جاهلیت که پس از پذیرش اسلام با اشعار عمیق و جالب خود از اسلام حمایت می کرد به خاک سپردند او در این هنگام 25 سال و به گفته بعضی 28 سال داشت .

نگاهی به شخصیت عبدالله مطلب جد اول پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبدالله مطلب شخصیت بزرگ مکه بود تاریخ مکه پس از پیامبر شخصیتی را همچون عبدالله مطلب ندیده بود همه مردم او را به عنوان رئیس مکه و بزرگ مرد قبیله قریش قبول داشتند او در همان عصر تاریک جاهلیت نور تابان بود او در شجاعت سخاوت بزرگ منشی اخلاق نیک و سایر ارزش های انسانی سرآمد مردم عصرش بود از این رو به او فیاض فیض بخش می گفتند او هرگز بت پرستی نکرده و از یکتاپرستان مخلصی بود که مردم هنگام قحطی و خشکسالی نزد او می آمدند و از او می خواستند تا از درگاه خدا طلب باران کند او به درخواست مردم جواب مثبت می داد و دعایش به استجابت می رسید. امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: و الله ما عبد ابی ولا جدی عبدالله مطلب و لا هاشم و لا عبد مناف صنماقط.

سوگند به خدا پدرم (ابوطالب) و جدم عبدالله مطلب و هشام (پدر عبدالله مطلب) عبد مناف (پدر هشام) هرگز بت پرستیدند شخصی پرسید پس آنها چه چیزی

را می پرستیدند؟ حضرت علی علیه السلام در پاسخ فرمود به جانب کعبه مطابق دین ابراهیم علیه السلام نماز می خواندند و به این دین اعتقاد داشتند.

«الغدیر، ج 7، ص 387».

عبدالمطلب در عصر جاهلیت پنج موضوع را در بین مردم سنت کرد خداوند همین پنج موضوع را در قانون اسلام امضاء نمود و آن پنج موضوع عبارت بود یک اول حرام بودن زن پدر بر پسرهای آن پدر؛ دوم و جوب ادای خمس گنج؛ سوم لزوم آب رسانی حاجیان از آب چاه زمزم. چهارم قرار دادن صد شتر به عنوان دیه کشتن انسان؛ پنجم: طواف نمودن هفت بار به دور کعبه.

عبدالمطلب به وسیله (ازلام) که یک نوع قمار بازی رایج عصرش بود بازی نکرد و هرگز بت پرستید و هرگز از گوشت حیوانات که در برابر بت ها ذبح می کردند نخورد و می گفت من پیرو آئین ابراهیم خلیل الله علیه السلام هستم.

«کحل البصر محدث قمی، ص 15 تا 21».

در بیان ولادت با سعادت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ و مصائب وارده بر آن

حضرت .

مشهور بین علمای امامیه که ولادت با سعادت آن حضرت در روز هفدهم ماه ربیع الاول بوده و نیز مشهور آن است که ولادت آن حضرت طلوع صبح جمعه آن روز بوده در سالی که اصحاب فیل همراهشان فیل آوردند برای خراب کردن کعبه معظمه و به حجار سجیل معذب شدند از بین رفتند محل ولادت آن حضرت در شهر مکه معظمه در خانه خود آن حضرت بوده پس آن حضرت آن خانه را به عقیل بن ابی طالب بخشید و اولاد عقیل آن را فروختند به محمد بن یوسف برادر حجاج و او آن را داخل خانه خود کرد.

حضرت صادق علیه السلام روایت شده که ابلیس به هفت آسمان بالا رفت و گوش می داد و اخبار سماویه را می شنید پس چون حضرت عیسی علی نبینا و اله و علیه السلام متولد شد او را از سه آسمان منع کردند و تا چهار آسمان بالا می رفت و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد او را از همه آسمان ها منع کردند. قریش گفتند گویا قیامت بر پا شده پس امر غریب می باید حادث شود و صبح آن روز که آن حضرت متولد شد هر بتی که در هر جای عالم بود بر رو افتاده بود و ایوان کسری یعنی پادشاه عجم بلرزد و چهارده کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که سال ها آن را می پرستیدند فرو رفت و خشک شد و آتشکده فارس که هزار سال بود خاموش نشده بود در آن شب خاموش شد.

شیر خوارگی محمد صلی الله علیه و آله وسلم

و داناترین علماء مجوس در آن شب در خواب دید که شتری چند اسبان عربی را می کشند و از دجله گذشتند و داخل بلاد ایشان شدند و طاق کسری از میانش شکست و دو حصه شد و آب دجله شکافته شد و در قصر او جاری گردید و نوری در آب شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد تا به مشرق رسید و تخت هر پادشاهی صبح ولادت آن حضرت سرنگون شد و جمع پادشاهان در آن روز لال بودند و نمی توانستند سخن بگویند و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران باطل شد آمنه مادر آن حضرت گفت والله که چون پسر بر زمین رسید دست ها را بر زمین گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد و به اطراف نظر کرد از او نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد و به سبب آن نور قصرهای شام را دیدم و در میان آن روشنی صدای شنیدم که قاتلی می گفت که زائیدی بهترین مردم پس او را محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نامگذاری کن و چون آن حضرت به نزد عبد الله آوردند او را در دامن گرفت و گفت حمد می گویم و شکر می کنم خداوندی را که عطا کرد به من این پسر خوشبو را که در گهواره بر همه اطفال سیادت و بزرگی دارد.

«انوار البهیه ، ص 5».

چهره و قامت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به قدری زیبا بود که قابل توصیف نیست یکی از قیافه شناسان آن عصر به نام هند بن ابی هاله روزی به امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام ملاقات کرد امام عَلَيْهِ السَّلَام به او فرمود چهره جدم چگونه بود.

هند در پاسخ گفت صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشید قامتش . سرش بزرگ مویش نه پیچیده و نه افتاده . رنگش سفید روشن ، پیشانش

گشاده ، ابروانش پرمو و کمانی و از هم گشاده و در وسط بینی برآمدگی داشت . ریشش انبوه ، سیاهی چشمش شدید، گونه هایش نرم و کم گوشت دندان هایش باریک و دندان ها ثنایایش از هم گشاده ، اندامش معتدل و باریکی ، کف پایش خالی و کم گوشت بود. هنگامی که راه می رفت باوقار حرکت می کرد. و گام های گشاده می گذاشت همانند آنکه از بلندی به پائین گام بردارد وقتی به چیزی توجه می کرد به طور عمیق به آن نگاه می کرد. هنگام حرکت بیش تر به زمین نگاه می کرد و به مردم خیره نمی شد و به هر کس که می رسید به او سلام می کرد و همواره به هدایت و راهنمای مردم پرداخت .

«سیره چهارده معصوم علیهم السلام، محمدی اشتهاوردی ، نقل از مجالس السنیه ، ج

5، ص 10».

شیر خوارگی محمد صلی الله علیه و آله وسلم

وقتی که محمد چشم به جهان گشود پدرش را از دست داده بود عبدالمطلب مهربان تر از پدر از او سرپرستی کرد آمنه مادر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سه روز یا هفت روز به او شیر دارد. سپس کنیز ابولهب نیز چند روز به او شیر داد.

در آن زمان رسم بود که بانوان اطراف مکه می آمدند به مکه تا کسی پیدا شود و آنها را برای شیر دادن به نوزاد خود اجیر کند تا از این راه معاش زندگی خود را تأمین نمایند. حلیمه سعدیه .

یکی از بانوان پاک سرشت مکه برای همین منظور به بازار مکه آمده بود و در انتظار کسی بود تا او را به عنوان شیردهی اجیر نماید. آن روز کسی پیدا نشد او در حالی که ناامید شده بود به سوی خانه اش بازگشت در مسیر راه عبدالمطلب او را دید به او گفت فرزند نوزادی دارم به او شیر بده او پذیرفت عبدالمطلب محمد را به او تحویل داد.

حلیمه به افتخار این سعادت رسید و آن نوزاد نورانی را به طرف خاندانش که در بیابان می زیستند و بادیه نشینی بودند برد همین که وجود پر برکت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به خانه خاندان حلیمه راه یافت برکت و نعمت از هر سو به آن خاندان سرازیر شد. پستان راست حلیمه خشک بود اما می دید که کودک میل دارد از آن شیر بخورد سرانجام پستان راست را به دهان او نهاد شیر سرشاری از آن جاری گشت و حلیمه از این پیش آمد تعجب کرد تا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در میان قبیله حلیمه بود زراعت ها و دام های آن ها از نعمت و برکت سرشار و بی سابقه برخوردار بودند.

حلیمه چهار سال از این کودک نگهداری کرد و در این مدت حوادث عجیبی از زندگی آن کودک مشاهده کرد از این رو صلاح ندانست آن کودک فوق العاده را پیش خود نگهدارد تصمیم گرفت هر چه زودتر کودک را به مکه برده و به عبدالمطلب تحویل دهد.

«كحل البصر، ص 51 تا 57».

یک خاطره جالب از سه سالگی محمد صلی الله علیه و آله وسلم

در روایت آمده پیامبر ﷺ در آن هنگام که سه ساله بود و در نزد مادر رضاعی خود حلیمه سعدیه به سر می برد روزی به حلیمه گفت ای مادر چرا دو نفر از برادرانم (منظور فرزندان حلیمه هستند) در روز نمی بینم حلیمه گفت آنها روزها گوسفندان را به بیابان برای چراندن می برند اکنون در بیابان هستند. محمد ﷺ گفت چرا من همراه آنها نروم حلیمه گفت آیا دوست داری همراه آنها به روی محمد ﷺ گفت: آری صبح بعد حلیمه روغن بر موی محمد ﷺ زد و سرمه بر چشمش کشید و یک مهره یمانی برای حفاظت او بر گردنش آویخت محمد ﷺ در همان دوران کودکی با خرافات و امور بیهوده مبارزه می کرد بی درنگ همان مهره یمانی را از گردن بیرون آورد (و به دور انداخت) سپس رو به حلیمه کرد و فرمود مادر جان آرام بگیرد این چیست من خدای دارم که مرا حفظ می کند نه مهره یمانی .

«بحار، ج 15، ص 392».

وفاداری و محبت های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

نسبت به مادران شیرده خود پیامبر ﷺ بسیار وفادار بود و بر همین اساس ثویبه کنیز آزاد شده ابولهب با آنکه پیش از چند روز شیر به او نداده بود آن حضرت بعدها همواره جویای حال ثویبه می شد و به خاطر محبت های او در دوران شیرخوارگی از او احترام می کرد حتی پیامبر ﷺ در مدینه برای او که در مکه می زیست لباس و هدیه های دیگر می فرستاد ثویبه در سال هفتم هجرت از دنیا رفت پیامبر ﷺ از وفات او غمگین گردید از خویشان او جویا شد تا به آنها محبت کند.

هنگامی که پیامبر ﷺ در 25 سالگی با خدیجه در مکه معظمه ازدواج کرد یک سال بر اثر خشکسالی قحطی شد حلیمه سعیدیه بر اثر تهیدستی به مکه آمد تا معاش زندگی خود را تاءمین نماید نزد پیامبر ﷺ آمد و شرح حال خود را بیان نمود پیامبر از اموال خدیجه علیها السلام چهل گوسفند و شتر به حلیمه داد.

«کحل البصر، ص 54؛ بحار الانوار، ج 15، ص 401».

در مورد اینکه مادر پیامبر ﷺ چه وقتی از دنیا رفت نقل های گوناگون شده است ولی آنچه صحیح تر است این است که پیامبر ﷺ در آن هنگام که شش سال داشت با فراق مادر روبه رو شد او برای دیدار خویشان خود از مکه به مدینه رفته بود هنگام بازگشت در روستای ابواء که در بین مکه و مدینه قرار گرفته از دنیا رفت .

رسول خدا ﷺ در این سفر همراه مادر بود و با مادر خود حدود یک ماه در مدینه ماند و در آنجا کنار قبر پدرش عبدالله رفته و از او یاد می کردند هنگام مراجعت مادر عزیزش بیمار شد و در روستای ابواء از دنیا رفت پیامبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن سن و سال با توجه به اینکه روی پدر را ندیده بود و یگانه مونس خود مادرش را نیز از دست داد بسیار رنجیده خاطر شد در کنار جنازه مادر با صدای بلند گریه کرد و چندین بار صدا زد مادر مهربان چرا جواب مرا نمی دهی خلاصه بدون مادر به مکه باز می گردد.

«سیره حلبی ، ج 1، ص 251».

محبت عبدالمطلب و ابو طالب به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

عبدالمطلب یگانه پرستان دلتواز پیامبر ﷺ بود و با احترام خاصی به او نگاه می کرد و او را از همگان مقدم می داشت .

عبدالمطلب حدود صد سال عمر کرده بود فرزندان او در سایه کعبه فرشی را می گسترانیدند عبدالمطلب کنار کعبه می آمد و روی آن فرش می نشست پیامبر ﷺ که کم تر از هشت سال داشت نزد او می آمد و در کنار او می نشستند بعضی از آنها می خواستند محمد ﷺ را از کنار پدر دور کنند عبدالمطلب جلو آنها را می گرفت و می گفت به پسرم کاری نداشته باشید سوگند به خدا او دارای مقام بسیار ارجمندی است سپس او را در کنار خود می نشاند دست بر پشتش می کشید و او را شاد می کرد.

«سیره ابن هشام ، ج 1، ص 178».

عبدالمطلب در حالی که از عمرش 82 سال یا بیش تر گذشته بود و در روایت دیگر 120 سال گذشته بود در بستر وفات قرار گرفته و در مورد محمد ﷺ بسیار نگران بود تا اینکه در میان فرزندان خود ابوطالب را برگزید و وصی خود قرار داد و در مورد نگهبانی و سرپرستی از پیامبر ﷺ سفارش بسیار به او کرد ابو طالب گفت خدا را گواه می گیرم که با تمام وجود به وصیت تو عمل کنم در این هنگام محمد هشت سال داشت عبدالمطلب با قلبی آرام از مرگ استقبال کرد و گفت اکنون مرگ برایم گوارا است از آن پس ابو طالب آخرین توان خود شب و روز از پیامبر ﷺ نگهبانی و طرفداری نمود.

«اعیان الشیعه ، ج 5، ص 114؛ بحار الانوار، ج 15، ص 406 و 409».

قسمتی از معجزه های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

ملاقات راهب با محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سفر شام یکی از مواردی که ابو طالب شگفتی هایی از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دید در سفر تجارتي شام بود. ابو طالب در سفر تجارتي بازرگانان قریش به شام که در هر سال یک بار صورت می گرفت برای تجارت تصمیم گرفت به شام برود در این وقت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوازده سال داشت هنگام حرکت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پیش آمد و گفت عمو جان مرا به چه کسی می سپاری .

ابو طالب احساس کرد که برای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دشوار است که جدایی او را تحمل کند گفت تو را نیز همراه خود می برم کاروان تجاری ابوطالب همراه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کنار سایر کاروان ها به طرف شام حرکت کردند محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این مسافرت بر مدین و دیار خاموش عاد نمود گذشت و منظره طبیعت را می دید این مشاهدات او را در دریایی از افکار غرق کرده بود وقتی که کاروان به سرزمین بصری رسیدند در آنجا راهبی بود به نام بحیرا که سال ها در صومعه خود عبادت می کرد مکرر کاروان های تجاری قریش و اهل مکه را که از آنجا عبور می کردند دیده بود ولی کوچک ترین توجهی به آنها نداشت اما در این سفر دید کاروانی عبور می کند و ابری بر سرشان سایه افکنده از راه بصیرت دریافت که کاروانیان را با احترام خاصی به صومعه خود دعوت کرد کاروانیان دعوت راهب را پذیرفتند و به صومعه آمدند اما راهب دید هنوز ابر بالای سر اردوگاه کاروان است به آنها گفت مگر کسی از شما به اینجا نیامده گفتند نوجوانی از ما کنار بارها مانده است .

راهب تقاضا کرد که آن نوجوان را نیز به اینجا بیاورید دعوت راهب را به او رسانیدند او که حضرت محمد ﷺ دعوت راهب را پذیرفت و نزد راهب آمد راهب با نظر پرمعنای به چهره محمد نگریست و لحظه به لحظه به احترامش نسبت به آن حضرت می افزود شخصی از راهب پرسید ما مکرر از این راه عبور کردیم و از تو چنین توجه و محبتی ندیدیم اکنون علت چیست که این گونه به ما احترام می کنی .

راهب گفت آری چنین است که می گوئی پس از صرف غذا راهب به محمد ﷺ رو کرد و گفت تو را به لات و عزی (دو بت معروف) سوگند می دهم که به پرسش های من جواب بدی .

محمد ﷺ فرمود به نام بت ها با من سخن نگو سوگند به خدا از هیچ چیزی مانند بت ها بیزار نیستم راهب گفت تو را به خدا سوگند می دهم که به سؤال های من پاسخ بده .

محمد ﷺ فرمود اکنون آماده پاسخ هستم راهب پس از طرح سؤالات و شنیدن جواب ها دید آنچه در کتاب آسمانی خوانده مطابق آن جواب ها است در پایان - راهب مهر مخصوص نشانه نبوت را بین دو شانه او دید و سپس به ابوطالب گفت این پسر با شما چه نسبتی دارد. ابوطالب گفت فرزند من است راهب گفت نه فرزند تو نیست پدر و مادر او از دنیا رفته اند ابوطالب گفت آری درست می گوئی راهب از پدر و مادر او سؤال کرد و جواب شنید و سپس به ابوطالب گفت این آقازاده را به وطن بازگردان و به طور کامل مراقبش باش ترس آن است که یهودیان او را بشناسد و به او صدمه بزنند سوگند به خدا آنچه که من از او فهمیدم اگر آنها بفهمند توطئه قتل او را می چینند برادر زاده ات آینده بسیار درخشانی دارد هر چه زودتر او را به وطن بازگردان ابوطالب

سخن (بحیرا) را گوش کرد و محمد ﷺ را به مکه باز گردانید و بر مراقبتش
افزود.

«الغدیر، ج 7، ص 342».

نصب حجر الاسود توسط پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

هنگامی که 35 سال از عمر شریف پیامبر ﷺ گذشت 5 سال قبل از بعثت قبیله ای مختلف مردم مکه تصمیم گرفتند که کعبه را ویران کرده و نوسازی نمایند همه دست به دست هم دادند و بنای ساختمان کعبه را پایان رساندند و در پایان در مورد نصب حجر الاسود در جای خود اختلاف شدید بین آنها به وجود آمد هر یک از قبائل می خواست این افتخار نصیب او گردد اختلاف به قدری شدید شد حتی آماده شدند تا سر حد مرگ بجنگند.

در این بحران شدید یکی از ریش سفیدان آنها به نام ابو مغیره بن عبدالله که پیرمردترین افراد اهل مکه بود چنین پیشنهاد کرد هر کس اکنون به عنوان نخستین نفر از در مسجد که در آن وقت باب بنی شیبه نام داشت اکنون به آن باب السلام می گویند وارد شد او را داور قرار دهیم و به حکم او عمل کنیم همه قبائل این پیشنهاد را پذیرفتند و اجتماع کردند چشم ها به آن در دوخته بود ناگاه دیدند محمد ﷺ به عنوان نخستین نفر از آن در وارد شد همین که او را دیدند فریاد زدند هذا الامین رضینا هذا محمد ﷺ به آنها رسید آنها ماجرا را به پیامبر گفتند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بی درنگ به آنها فرمود پارچه ای بیاورید پارچه ای آوردند پیامبر ﷺ حجر الاسود را در میان آن پارچه را بگیرد و حجر الاسود را بلند نموده به نزدیک جایگاهش بیاورید آنها چنین کردند آن گاه پیامبر ﷺ حجر الاسود را برداشت و در جای خود نهاد.

«سیره ابن هشام، ج 1، ص 304 تا 310».

از جابر نقل شده است که در جنگ خندق رسول گرامی ﷺ دیدم که خوابیده و از گرسنگی سنگی بر شکم مبارک بسته است و قد شد علی بطینه

الحجر جابر می گوید من در خانه یک گوسفند و یک من جو داشتم به همسرم گفتم من حضرت را چنین دیدم این گوسفند و جو را آماده کن تا اینکه آن بزرگوار را دعوت کنم همسرم گفت اول از حضرت اجازه بگیرد اگر قول داد مهیا می کنم خدمت حضرت رسیدم و آن حضرت را به منزل دعوت کردم فرمود چه داری عرض کردم یک گوسفند و یک صاع جو فرمود با هر که خواهم بیایم یا تنها عرض کردم با هر که می خواهی تشریف بیاورید برگشتم به خانه و به همسرم گفتم تو جو را آماده کن و من گوسفند را مهیا می کنم بعد از مهیا شدن غذا خدمت حضرت رسیدم و گفتم طعام آماده است حضرت که کنار خندق ایستاده بود با آواز بلند فرمود ای گروه مسلمانان دعوت جابر را اجابت نمائید. جابر وحشت زده به منزل برگشت و جریان را به همسرش خبر داد عیالش گفت مقداد غذای موجود را به حضرت گفتی ؟ گفتم آری . همسرش گفت مهم نیست حضرت خودش بهتر می داند.

حضرت با جمعیت آمدند وقتی به منزل رسیدند فرمود شما بیرون خانه بمانید بعد خود حضرت با امیرالمؤمنین وارد منزل شدند همه آن جمعیت آمدند حضرت به دیوار اشاره فرمود دیوارها عقب تر رفت و خانه وسیع شد تا همه داخل منزل شدند. بعد حضرت بر سر تنور آمد و با دهان مبارک تنور را تبرک کردند و نظری به دپک غذا انداخت و فرمود نان ها را یکی یکی به من بده با امیرالمؤمنین در میان کاسه ترید می نمودند وقتی پر شد فرمود جابر یک ذراع گوسفند با آب گوشت بیاورید و بر روی آن ریخت و ده نفر از صحابه را طلبید خوردند تا سیر شدند بار دیگر کاسه را پر کرد و ذراع دیگر طلبید و ده نفر دیگر خوردند مرتبه سوم این عمل تکرار شد بار چهارم که حضرت ذراع گوسفند طلبید گفتم یا رسول الله گوسفند بیش تر از دو ذراع ندارد من تا به

حال سه ذراع آورده ام حضرت فرمود اگر ساکت می شدی همه از ذراع این گوسفند می خوردند به همین طریق ده نفر ده نفر طلبید تا همه سیر شدند. آن گاه فرمود ای جابر بیا تا با تو هم غذا شویم من به همراهی آن دو بزرگوار پیامبر و علی علیه السلام غذا خوردیم و بیرون آمدیم تنور و دیک همچنان به حال خود باقی بود و هیچ کم نشد و بعد از آن هم چندین روز غذا خوردیم .
«بحار الانوار، ج 6، ص 405».

پیامبر گرامی سایه در وجودش متصور نمی شد جامه آن حضرت نیز سایه نداشت و همچنین آن حضرت ختنه شده و ناف بریده متولد گشت و هرگز آن حضرت محتمل نشد و هرگاه چشم مبارکش به خواب بود دلش بیدار بود می دید و هرگز مگس بر بدن مبارک آن حضرت نمی نشست و با هر که راه می رفت اگر چه خوب رونده بود ناچار بر قفای او می رفت پیامبر از قفای خویش می دید کما اینکه از پیش روی می نگریست .

هر دابه که حضرت سوار می شد آن دابه هرگز پیری و لاغری نمی دید و در موقع تطهیر آنچه از آن بزرگوار دفع می شد زمین او را می بلعید و چند مدت از آنجا بوی مشک می دمید. هیچ وقت خمیازه بر نیآورد برای آنکه خمیازه از تصرفات شیطان است و خداوند تبارک و تعالی جمیع اعضای آن حضرت را در قرآن مجید مدح فرموده .

«ناسخ التواریخ ، جز چهارم از ج دوم ، ص 78».

قسمتی از معجزه های پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم

زنی برای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یک ظرف غسل به عنوان هدیه فرستاد حضرت غسل او را خاک کردند و ظرف را فرستادند زن وقتی ظرف را گرفت دید پر است از غسل زن خیال کرد که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غسل پس داده و قبول نفرموده است آمد خدمت پیامبر عرض کرد مگر من گناهی کرده ام که غسل را پس دادی حضرت فرمود هدیه تو را قبول کردم این برکت هدیه تو است آن زن شاد و شاکر برگشت روزگاری دراز مدت خود زن و بچه هایش و خویشان او از آن غسل به جای خورش می خوردند یک روز آن غسل را به ظرف دیگر خالی کرد بعد از آن غسل به آخر رسید این قصه را به عرض حضرت رسانید پیغمبر فرمود اگر در ظرف اول می ماند هیچ وقت غسل تمام نمی شد.

«ناسخ التواریخ ، ج 4 - 5، ص 100».

مرد عربی که شتر سوار بود عده ای از مردم آمدند جلو آن مرد شتر سوار گفتند شتر ما را دزدیده ای و این شتر را سرقت کرده ای آمدند خدمت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت به علی عَلِيٌّ فرمودند بعد از اقامه بینه حد شرعی جاری کنید.

اعرابی هم سرش را به زیر انداختند با تعجب که چگونه اینها تهمت می زنند و ساکت است و چیزی نمی گویند همین که پیامبر گرامی نگاه می کرد شتر به سخن آمد و گفت یا رسول الله من ملک اعرابی هستم و در زمین او زائیده شده ام کذب آن گروه آشکار شد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای اعرابی هنگامی که سرت پائین بود با خودت چه می گفتی؟ عرض کرد: گفتم خداوندا! غیر از تو خدائی وجود ندارد و تو شریک نداری و از تو می خواهیم که رحمتت بر محمد بفرستی و پاکی من از این تهمت روشن سازی .

«نساخ التواریخ ، ج 4 - 5، ص 102».

از ام سلمه منقول است که سه نفر آمدند پیش پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اولی گفت تو ای محمد خودت را بر ابراهیم خلیل تفضیل می دهی در حالی که او خلیل الله بود تو را چه منزلت است؟ حضرت فرمودند: من حبیب الله هستم . دومی گفت تو خود را از حضرت موسی بهتر می دانی که خداوند در کوه طور با او سخن گفتند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: خداوند تبارک در عرش اعلاء با من مکالمه فرموده است .

سومی گفت : تو خود را از حضرت عیسی بالاتر می دانی و حال آنکه او مرده را زنده می کرد و از تو مثل این چنین ندیدیم و نشنیده ایم .

پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت علی بن ابی طالب را صدا زد، علی عَلِيٌّ با اینکه مسافت دور بود حاضر شد حضرت فرمود: جبرئیل صدای ما را به شما رسانید اکنون برخیز و با این جماعت به نزدیک قبر یوسف بن کعب که یکی از بزرگان یهود است برو و او را به بخوان تا برخیزد. علی عَلِيٌّ با آن چند نفر بر سر قبر یوسف آمد و او را صدا کرد، قبر شکافته شد و در مرحله دوم کاملاً قبر باز شد و در دفعه سوم چون او را صدا زد یوسف ابن کعب دیده شد که این چند نفر دیدند که او زنده شد. بعد علی فرمود: برخیز به فرمان خداوند یوسف ابن کعب مانند پیر مردی برخاست و گفت من یوسف بن کعب هستم که سیصد سال است که مرده ام اکنون مرا صدا زدند که برخیز و سرور اولاد آدم محمد را تصدیق کن که عده ای او را تکذیب می کنند بعد علی عَلِيٌّ کلمه ای گفت تا یوسف بن کعب برگشت به جای خود قبر آمد روی هم بر همه آنها ثابت شد که حضرت پیامبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم قدرت دارد مثل حضرت عیسی مرده سیصد ساله را زنده نماید و از قبر بیرون بیاورد و حرف بزند که هر سه نفر آنها دیدند.

«ناسخ التواریخ ، ج 4 - 5، ص 102».

علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید یک روز قریش به حضرت پیامبر عرض کردند بر دعوی خود معجزه کنید تا ما ایمان بیاوریم فرمودند: چه معجزه ای می خواهید؟ گفتند این درخت را فرمان بده تا نزد تو بیاید، حضرت درخت را طلب نمود، درخت ریشه های خود را از زمین بیرون آورد و به نزدیک پیامبر آمد و بر سر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سایه انداخت و با بعضی از شاخه ها از طرف راست سایه بر سر علی عَلَيْهِ السَّلَام افکند بعد گفتند: ای محمد بگو یک نیمه این درخت به جای خود برگردد و نیمی دیگر باشد. پیامبر دستور داد عملی شد. باز گفتند: بفرما این نیم دیگر برود، ملحق شود به آن دیگری . حضرت دستور داد چنین شد. علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: لاله الا الله ، محمد رسول الله . من اول کسی هستم که با تو ایمان آوردم که این درخت به فرمان خداوند متعال به صدق نبوت تو فرمان تو را عمل کرد. مشرکان گفتند محمد ساحر است کسی غیر از علی او را تصدیق نخواهد کرد.

«ناسخ التواریخ ، ج 4 - 5، ص 117».

دوازده هزار نفر از مردم یمن به مکه آمدند و بت خود را که هبل نام داشت بالای کوهی نصب کردند و به دیباج و حلی زینت کردند پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد ایشان رفت که آنها را به اسلام دعوت کند. آنها طلب معجزه نمودند آن حضرت به نزدیک هبل آمد و دیباج آن را باز کردند و عصای خود را بر سر هبل نهاد و فرمود: «من انا»؛ من چه کسی هستم ؟ آن سنگ به سخن آمد و گفت : انت رسول الله ، رب السماوات ؛ تو رسول خدای آسمان ها هستید در این هنگام

کافران از این معجزه مسرور شدند و همه به سجده افتادند و قبول کردند خدا و رسولش را و شهادتین در زبان جاری کردند.

«ناسخ التواریخ ، ج 4 - 5، ص 119».

یکی از دستورات اسلام این است که انسان غذا را به دست راست تناول کند یک کسی با دست چپ غذا می خورد، پیامبر گرمی صلی الله علیه و آله وسلم دید آن شخص با دست چپ غذا می خورد، فرمودند: بادت راست غذا بخورید. او به حضرت از راه دروغ گفت : دست راستم به هم نمی رسد، نمی توانم با دست راست غذا بخورم تا گفت دیگر نتوانست با دست راست چیزی بخورد، دست راست او خشک شد.

«ناسخ التواریخ ، ج 4 - 5، ص 110».

یک روز مردی اعرابی ، به مجلس پیغمبر ﷺ بر آمد و گفت اگر تو پیامبری بگو با من چه چیز است که زیر عبا دارم ؟ حضرت فرمود: اگر بگویم ایمان می آوری عرض کرد: بلی .

رحلت حضرت رسول اکرم ﷺ

فرمود: فلان وادی عبور کردی و دو کبوتر بچه پیدا کردی و برداشتی مادر این بچه ها آمدند و دیدند که بچه هایشان نیست به هر طرف طیران کرد. بعد آمدند خود را بر تو می زدند که بچه هایش را رها کنی اعرابی عبا خود را بگشاد مادرش هم حاضر شد و خود را انداخت روی بچه هایش عرب تعجب کرد حضرت فرمود: تعجب منما، همانا خداوند بر بندگان مهربان تر است از این و بعد اعرابی شهادتین را گفت مسلمان شد.

بعد حضرت بر شبانی بگذشت که می گفت : اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله . فرمود: ای شبان خدا را چطور دانستی ، گفت از این

گوسفندان که بدون چوپان نتوان بود آن وقت آسمان و زمین بی صنایع و بی حافظی چه گونه می شود باشد حضرت فرمود خدا را شناختی حالا بگو رسالت محمد را چه دانستی؟ گفت پیوسته از جانب بالا این ندا را می شنوم که لا اله الا الله، محمد رسول الله عقیده من بیش تر می شود بعد شبان گفت: گمانم تو محمدی. فرمود، بلی چنین است عرض کرد یا رسول الله می خواهم از این گوسفندان که بابت مزد من است یکی را ذبح نمایم و شما را مهمان کنم. فرمود مامور شده ام که اجابت نمایم دعوت شبان را پس آن چوپان یک بز را آورد بکشد این حیوان به زبان آمد که من بچه در شکم دارم. یک بز دیگری را آورد بکشد این حیوان به زبان آمد که من بچه در شکم دارم. یک بز دیگری را آورد بکشد او گفت هنوز بچه خود را از شیر باز نکرده ام بز سومی را آورد او گفت فخر بس است مرا که قوت پیامبر خدا خواهم شد او را ذبح کرد و خاتم الانبیاء را مهمان کرد.

«ناسخ التواریخ، ج 4 - 5، ص 122 - 123»

از ابن بابویه و مرحوم راوندی روایت کرده از ابن عباس که ابو سفیان روزی به خدمت حضرت پیامبر ﷺ و گفت یا رسول الله می خواهم از تو سؤالی بکنم حضرت فرمود که اگر می خواهی من بگویم که چه می خواهی بررسی گفت، بگو. فرمود: آمده ای از عمر من بررسی که چند سال خواهد شد. گفت بلی یا رسول الله. حضرت فرمود که من شصت و سه سال زندگی خواهم کرد ابو سفیان گفت گواهی می دهم که تو راست می گوئی حضرت فرمود: که به زبان گواهی می دهی و در دل ایمان نداری ابن عباس گفت: به خدا سوگند که چنان بود که آن حضرت فرمود: ابو سفیان جز منافقین بود یکی از شواهد منافق بودنش آن بود که چون در آخر عمر نابینا شده بود روزی در مجلس نشسته

بودیم و حضرت علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در آن مجلس بود پس مؤذن اذان گفت چون اشهد ان محمدا رسول الله گفت : ابو سفیان گفت کسی در این مجلس هست که باید ملاحظه کرد شخصی از حاضران گفت : نه ابو سفیان گفت ببینید این مرد هاشمی نام خود را در کجا قرار داده است پس علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت خدا دیده تو را گریان گرداند ای ابو سفیان خدا چنین کرده است او نکرده .

«اقتباس از منتهی الآمال ، ج 1، ص 54».

روزی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر فاطمه وارد شد حضرت فاطمه از گرسنگی به پیامبر شکایت کرد پیامبر از خانه بیرون شد. تشریف برد بیرون مدینه یک نفر اعرابی را در بیرون مدینه دیدار کرد و گفت کاری داری من انجام دهم و اجرت بگیرم گفت با این دلو آب از اینجا بکش ، شترها را سیراب کن به هر دلو سه عدد خرما دست مزد می دهم . پیامبر گرمی هشت دلو آب کشید بعد خواست که دلو بعدی را بکشد ریسمان برید و دلو به چاه افتاد اعرابی این حال را دید لطمه بر حضرت وارد آورد پیامبر دست مبارک را به چاه بر و دلو را بیرون آورد و داد دست اعرابی و آمد خانه اعرابی چون این معجزه را دید دانست که به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جسارت کرده دست خود را با کارت قطع کرد و ساعتی مدهوش بود بعد که به هوش آمد دست بریده را بر گرفت آمد در خانه حضرت رسول در این هنگام در خانه حضرت فاطمه و حسنین بود و خرما بر دهان آنها می گذاشت اعرابی در بکوفت با حال اضطراب رسول خدا آمد بیرون ، دید دست بریده اعرابی را، دست او را در جای خود نهاد و فرمود: بسم الله الرحمن و الرحیم و دست را مس کرد و خوب شد.

«ناسخ التواریخ ، ج 4 - 5، ص 98»

ابن عباس نقل کرده که مردی اعرابی از بنی سلیم که سعید یا مصاد نام داشت سوسماری را صید کرده بود عبور او بر پیامبر ﷺ افتاد که عده ای زیادی در حضور آن حضرت بودند آمد نزد حضرت و گفت یا محمد سوگند به لات و عزی که ایمان به تو نمی آورم مگر این سوسمار با تو ایمان آورد و سوسمار را رها کرد و سوسمار طریق فرار گرفت پیامبر فرمود: ایها الضب اقبل ؛ یعنی به طرف من بیا. سوسمار برگشت آمد پیش پیامبر اکرم ﷺ حضرت فرمود: ای ضب عرض کرد: لبیک و سعیدیک ، حضرت فرمود: چه کسی را پرستش می کنی ؟ گفت : خدای آسمان و زمین . فرمود: من کیستم ؟ گفت : رسول خداوند عالمیان و خاتم پیغمبران . رستکاری یافت هر که تو را تصدیق کرد و زیانکار است هر که تو را تکذیب کرد. اعرابی چون این را دید گفت : اشهد ان لا اله ، وحده لا شریک و انک عبده ورسوله ؛ گواه می گیرم خدا را که به نزد تو آمدم و بر روی زمین هیچ کس دشمن تر از تو با من نبود و اکنون تو را از گوش و چشم و پدر و مادر و فرزند خود دوست تر دارم . پیامبر فرمودند: خدا را سپاسگزارم که شما هدایت شدید.

«ناسخ التواریخ ، ج 4 - 5، ص 87».

البته معجزات خاتم الانبیاء حضرت محمد بن عبد الله ﷺ شماره ندارد ولی در تاریخ تا سه هزار معجزه از آن حضرت نقل کرده اند. معجزات پیامبر گرامی ﷺ بر چند گونه است معجزات ذاتیه و معجزات صفاتیه و معجزات قرآن و غیر ذلک . الا اینکه بیش از این در این کتاب گنجایش ندارد اکتفا کردیم به همین مقداری که ذکر شد.

رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

اکثر علماء شیعه اعتقادشان بر آن است که رحلت آن حضرت روز 28 ماه صفر بوده است .

سبب رحلت و یا شهادت آن بزرگوار بر آن است که زن یهودیه به واسطه یک بزغاله که گوشت او را بریان کرده بود به حضرت خورانیده بود. گرچه حضرت بلا فاصله متوجه شد، دست از غذا کشید. لکن زمینه شهادت حضرت را فراهم ساخت .

«نسیم ولایت ، حسین کرمی ، ص 10»

در کتاب دیگر چنین آمده در سال دهم هجرت توسط پیرزنی یهودی مسموم و در شهر مدینه 28 صفر در همان سال شهید شد و در خانه شخصی خود مدفون گردید.

«انوار البهیة ، محدث قمی ، قسمت رحلت».

در کشف الغمه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در سال دهم هجرت به عالم بقاء رحلت نمود و بعضی هم یازدهم هجرت گفته اند عمر شریف شصت و سه سال گذشته بود چهل سال در مکه ماند تا وحی بر او نازل شد و بعد از آن سیزده سال دیگر در مکه ماند و چون به مدینه هجرت نمود. پنجاه و سه سال از عمر شریفش گذشته بوده و بعد از آن هم ده سال در مدینه بودند که روح مقدسش به ملکوت اعلا پیوست همه امت خود را داغدار نمود.

«اقتباس از ج دوم منتهی الآمال ، ص 122».

علت هجرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم به مکه

در روایت آمده چون خدیجه وفات کرد و آن یک سال پیش از هجرت بود و پس از یک سال از درگذشت خدیجه علیها السلام حضرت ابوطالب علیه السلام در گذشت و چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هر دو را از دست داد از ماندن در مکه انزجار پیدا کرد و بسیار ناراحت بود و اندوه او را فرا گرفت و از این موضوع به جبرئیل شکایت کرد. خداوند به او وحی کرد که از این شهر که اهلس ستمکارند بیرون رو که بعد از ابو طالب یآوری نداری و به آن حضرت فرمان هجرت داده شد.

«اصول کافی ، ج سوم ، ص 257».

در احادیث معتبره وارد شده است که آن حضرت به شهادت از دنیا رفت چنان که صفار به سند معتبر از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در روز خیبر زهر دادند آن حضرت را به واسطه دست بزغاله چون لقمه ای تناول فرمود آن گوشت به سخن آمد و گفت یا رسول الله مرا به زهر آلوده کرده اند، پس آن حضرت در مرض موت خود می فرمود که امروزه پشت مرا درهم شکست آن لقمه که در خیبر تناول کردم و هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری نیست مگر آنکه به شهادت از دنیا بیرون می رود. دنباله همین روایت است فرمود که زن یهودیه آن حضرت را زهر داد در ذراع گوسفندی چون حضرت قدری از آن تناول فرمود، آن ذراع خبر داد که من زهر آلوده ام . پس حضرت آن را انداخت و بیوسته آن زهر در بدن آن حضرت اثر می کرد تا به همان علت از دنیا رحلت فرمود.

«اقتباس از منتهی الآمال ، ج اول ، ص 131».

بنا به وصیتش علی علیه السلام بدن مقدسش را غسل داد و کفن نمود و بر آن نماز خواند و حضرت را در خانه مسکونیش که به نام حجره مطهره معروف است ، کنار مسجد النبی دفن کرد. مسلمانان راستین را از دست دادند و به خصوص حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام سخت پریشان و ماتم زده شدند. علی علیه السلام می فرماید: از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن چنان غم و اندوه بر من وارد شد که به گمانم اگر کوه ها ماءمور تحمل آن می شدند نمی توانستند تحمل کند امام صادق علیه السلام فرمود با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به قدری بر فاطمه علیها السلام اندوه و غم وارد گردید که جز خدا هیچ کس اندازه آن را نمی داند.

«انوار البهیة ، محدث قمی ، قسمت رحلت».

وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

بر علی علیه السلام پیرامون و دفن گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به عیادت آن حضرت آمدند و کنار بستر آن حضرت درباره چگونگی غسل و کفن و نماز بر جنازه اش سخن گفتند و در حضور آنها در این مورد به امیر المؤمنین علی علیه السلام سفارش نمود از جمله فرمود باید علی علیه السلام مرا غسل بدهد که اگر غیر او غسل بدهد چشمش نابینا می شود. علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله نیاز به کمک هست و لازم است که کسی مرا کمک کند، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: جبرئیل همراه تو است و تو را یاری می کند و فضل بن عباس در آب رسانی به تو کمک می نماید به او امر کن که چشمانش را با دستمال ببندد برای اینکه هر کس غیر از تو بدن مرا ببیند کور می گردد.

«کحل البصر، ص 303».

گریه شدید فاطمه (علیها السلام)

پیامبر ﷺ فرمود: علی جان چه کاری می کنی که اگر بعد از من قوم به روی کار آیند و زمام امور را به دست بگیرند و طاغی آنها نزد تو بفرستند تا تو را به سوی بیعت دعوت نمایند و سپس گریبان تو را بگیرند و بکشند همان گونه که شتر نافرمان را می کشانند در حالی که غمگین دلسوخته و پراندوه هستی و سپس مصائبی بر این وارد شود اشاره به حضرت فاطمه علیها السلام است .

هنگامی که فاطمه علیها السلام این سخنان را شنید فریاد گریه اش بلند شد و سخت گریه کرد از گریه او پیامبر خدا ﷺ گریه کرد و فرمود: دخترم گریه مکن و موجب ناراحتی همنشینانت از فرشتگان مباش . اینک این جبرئیل است که از گریه تو گریه می کند و همچنین میکائیل و صاحب راز خدا اسرافیل گریه می کنند. ای دخترم گریه نکن که از گریه تو همه اهل آسمان و زمین گریستند.

علی علیه السلام در پاسخ گفت : ای رسول خدا در برابر قوم صبر می کنم و آرام می گیرم ولی با آنها بیعت نمی کنم . رسول خدا فرمود: خدایا شاهد باش .

«كحل البصر، ص 304».

حنوط آوردن جبرئیل و کمال فاطمه علیها السلام

می دانیم که حنوط داروی خوشبوئی است مانند کافور که بعد از غسل جنازه مسلمین آن را بر هفت محل سجده آنها می مالند. روایت شده جبرئیل به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، مقداری حنوط که چهل درهم وزن داشت آورده بود و به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد پیامبر صلی الله علیه و آله آن را سه قسمت کرد یک قسمت آن را به خود اختصاص داد و یک قسمت برای علی علیه السلام و قسمت دیگر را برای فاطمه علیها السلام مشخص نمود. فاطمه علیها السلام عرض کرد: همه این حنوط مال شما است و شما آن را بردارید اگر چیزی از آن باقی ماند. علی بن ابی طالب علیه السلام بر آن نظارت کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از کمال و ادب فاطمه علیها السلام منقلب شد و گریه کرد و فاطمه اش را به خود چسبانید و فرمود: موفقه رشیده مهدیه ؛ فاطمه علیها السلام بانوی موفق و کمال و هدایت شده ای است که به او الهام می شود. سپس فرمود: یا علی در مورد بقیه حنوط نظر بده . علی علیه السلام گفت : باقی مانده مخصوص زهرا باشد. رسول خدا فرمود: این نصف نیز مال تو باشد آن را بگیرد. (حنوط بهستی در واقع سه قسمت شد، یک قسم مال رسول الله صلی الله علیه و آله، قسمت دیگر مال علی علیه السلام قسمت سوم مال حضرت فاطمه زهرا علیها السلام).

«کحل البصر، ص 405».

هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای حبیب من جبرئیل نزدیک من بیا. نزدیک آمد در این وقت جبرئیل در طرف چپ و فرشته مرگ مشغول قبض روح او بودم آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و دست علی علیه السلام در زیر گلوی آن حضرت بود و جان شریف پیامبر صلی الله علیه و آله از میان دست علی علیه السلام بیرون

رفت دست خود را بلند کرد و به روی خود کشید و سپس روی رسول خدا ﷺ را به سوی قبله نمود و دیدگاه او را بست و جامه بر رویش کشید و آماده انجام امور مربوطه به غسل و کفن آن حضرت گردید.

«کحل البصر، ص 322».

روایت شده حضرت صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند روح رسولش را قبض نمود به قدری حزن و اندوه بر فاطمه چیره شد که مقدر آن را هیچ کس جز خدا نمی دانست از این رو خداوند فرشته ای به حضور فاطمه علیها السلام فرستاد تا دل غم باد او را تسلی دهد و برای او گفت و گو کند. فاطمه علیها السلام این موضوع را به علی خبر داد. علی علیه السلام فرمود: هنگامی که صدای او را شنیدی و آمدن او را احساس کردی به من خبر بده . حضرت فاطمه ورود فرشته را به آن حضرت خبر داد. علی علیه السلام آنچه از فرشته می شنید می نوشت تا به صورت کتابی در آمد. امام صادق علیه السلام ادامه داد از احکام حلال و حرام و فرمود: چیزی در آن مصحف نیست ولی علم تمام اموری که در هستی وجود دارد در آن ثبت است در روایت دیگر آمده جبرئیل علیه السلام نزد فاطمه علیها السلام می آمد و او را در مصیبت پدرش به نیکویی تسلیت می داد و اندوهش را بر طرف می نمود.

«کحل البصر، ص 325».

تولد حضرت علی (علیه السلام)

به مناسبت فرا رسیدن ایام ماه رجب ماه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و هم سال آن بزرگوار است راجع به ولادت آن حضرت و خلافت و شهادت آن امام المتقین مطالبی به خدمت برادران و خواهران عرضه داریم .

حضرت علی علیه السلام در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال عام الفیل در میان کعبه معظمه متولد شده است . پدر علی علیه السلام ابو طالب پسر عبدالمطلب بوده است ، ماد علی علیه السلام فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بوده .

کیفیت ولادت آن جناب آنچه به سندهای بسیار وارد شده است این چنین است که روزی عباس بن عبدالمطلب با یزید بن قعتب و با گروهی از بنی هاشم در برابر خانه کعبه نشسته بودند ناگاه فاطمه بنت اسد به مسجد در آمد و به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نه ماه آبستن بود و او را درد زائیدن گرفته بود پس در برابر خانه کعبه ایستاد و نظر به جانب انسان افکند و گفت پروردگارا من ایمان آورده ام به تو و به هر پیغمبر و رسولی که فرستاده های به هر کتابی که نازل گردانیده ای و تصدیق کرده ام به گفته های جدم حضرت ابراهیم خلیل که خانه کعبه را بنا کرده است پس سؤ ال کنم از تو به حق این خانه و به حق آن کسی که این خانه را بنا کرده است و به حق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن می گوید و به سخن گفتن خود مونس من گردیده است و یقین دارم که او یکی از آیات جلال و عظمت تو آست که آسان کنی بر من ولادت مرا.

عباس و یزید بن قعتب گفتند که چون فاطمه ازین دعا فارغ شد دیدم که دیوار عقب خانه خدا شکافته شد فاطمه از آن محل رخنه داخل خانه خدا شد و از دیده های ما پنهان گردید.

پس شکاف دیوار به هم پیوست به اذن خدا و ما چون خواستیم در خانه را بگشائیم چندان که سعی کردیم در گشوده نشد دانستیم که این امر از جانب خدا واقع شده و فاطمه سه روز در اندرون کعبه ماند اهل مکه در کوچه ها و بازارها این قصه را نقل می کردند و زن ها در خانه ها این حکایت را یاد کردند و تعجب می نمودند تا روز چهارم رسید پس همان موضع از دیوار کعبه که شکافته شده بود دیگر باره شکافته شد فاطمه بنت اسد بیرون آمد فرزند خود علی بن ابی طالب علیه السلام را در دست خویش داشت و گفت ای گروه مردم به درستی که حق تعالی برگزید مرا از میان خلق خود و فضیلت داد مرا بر زنان برگزیده که پیش از من بوده اند زیرا که خدای متعال برگزیده آسیه دختر مزاحم را و او عبادت کرد خداوند را پنهان در موضعی که عبادت خدا در آنجا سزاوار نبود مگر در حال ضرورت یعنی خانه فرعون و مریم دختر عمران را حق تعالی برگزید و ولادت حضرت عیسی علیه السلام را بر او آسان گردانید و در بیابان درخت خشک را جنبانید و رطب تازه برای او از آن درخت فرو ریخت .

حق تعالی مرا بر آن هر دو زیادتی داد و همچنین بر جمیع زنان عالمیان که پیش از من گذشته اند زیرا که من فرزندی آورده ام در میان خانه برگزیده در آن مکان مقدس سه روز ماندم و از میوه ها و طعام های بهشت تناول کردم و چون خواستم که بیرون آیم در هنگامی که فرزند برگزیده من بر روی دست من بود هاتفی از غیب مرا ندا کرد که ای فاطمه این فرزند بزرگوار را علی نام بگذارید به درستی که منم خداوند علی اعلی و او را آفریده ام از قدرت و عزت و جلال خود و بهره کامل از عدالت خویش به او بخشیده ام نام او را از نام مقدس خود اشتقاق نموده ام و امور خود را به او تفویض کرده ام و او اول کسی است که اذان خواهد گفت بر روی خانه من و بت ها را خواهد شکست و آنها را

از بالای کعبه به زیر خواهد انداخت و مرا به عظمت و مسجد و بزرگواری و یگانگی یاد خواهد کرد و اوست امام و پیشوا بعد از حبیب من و برگزیده از جمیع خلق من محمد صلی الله علیه و آله و سلم که رسل من است و او وصی او خواهد بود خوشا حال کسی که او را دوست دارد و یاری کند.

«منتهی الآمال ، ج اول ، ص 171».

میسر نگردد به کس این سعادت به کعبه ولادت به مسجد شهادت

جماعتی حدیث کرده اند از فاطمه مادر علی علیه السلام که فرمود چون علی علیه السلام متولد شد او را در قماط پیچیده و قنذاقه او را بسیار محکم بستم . علی علیه السلام قوت کرد و او را پاره ساخت من قماط را دو لایه و سه لایه نمودم باز او را پاره کرد تا اینکه رسید به شش لایه بعضی از آن قماط از حریر و بعضی از چرم بود. چون آن حضرت را در لای آن قماط محکم بستم باز پاره کرد آن گاه گفت ای مادر دست های مرا میند که می خواهم با انگشتان خود از برای خداوند تعالی تضرع نمایم .

«منتهی الآمال ، ج 1 ، ص 184».

در باب قطب آسیا

اجمال حدیث چنین است که وقتی خالد با لشکر خود علی علیه السلام را در اراضی خود دیدار کرد و اراده جسرت نمود حضرت او را از اسب پیاده کرد و او را کشانید به جانب آسیای حارث بن کلد و میله آهنین آن سنگ را بیرون کرد و مثل طوقی بر گردن او کرد اصحاب خالد همگی از او ترسیدند خالد نیز آن حضرت را قسم داد که مرا رها کن پس حضرت او را رها کرد در حالتی که آن میله آهنین به گردن او کرد اصحاب خالد همگی از او ترسیدند خالد نیز آن حضرت را قسم داد که گردن او کرد اصحاب خالد همگی از او ترسیدند خالد نیز آن حضرت را قسم داد که مرا رها کن پس حضرت او را رها کرد در حالتی که آن میله آهنین به گردن او بود مثل قلاده رفت نزد ابوبکر او فرمان داد تا او را از گردن خالد بیرون کنند ممکن نشد گفتند ممکن نیست مگر اینکه به آتش برده شود و خالد را تاب آهن داغ نیست و هلاک خواهد شد پیوسته آن قلاده آهنین در گردن خالد بود و مردم وقتی که او را می دیدند می خندیدند. تا اینکه حضرت علی علیه السلام از سفر خویش مراجعت فرمود به حضور ایشان رفتند و شفاعت خالد نمودند آن حضرت قبول فرمودند و آن طوق آهن را مثل خمیر قطعه قطعه کرد و بر زمین ریخت .

اما قصه فشار دادن آن حضرت خالد را به دو انگشت (سبابه و وسطی) معروف است در قضیه ماء مور شدن خالد به کشتن آن حضرت . پس خالد عزم نمود و با شمشیر به مسجد آمد و در نزد آن حضرت مشغول نماز شد تا پس از سلام ابی بکر آن حضرت را بکشد. ابوبکر در تشهد نماز فکر بسیار در این امر نمود و پیوسته تشهد را مکرر می کرد تا نزدیک شد که آفاب طلوع کند آن گاه

پیش از سلام گفت خالد مکن آنچه را که ماءموری و سلام نماز را داد. حضرت پس از سلام نماز از خالد پرسید به چه ماءمور بودی ؟ گفت : به آنکه گردنت را بزنم . فرمود: می کردی ؟ گفت : بلی به خدا قسم اگر مرا نهی نمی کرد. پس حضرت او را گرفته بر زمین زد با دو انگشت وسطی و سبابه فشاری داد که خالد جامه خود را نجس کرد و نزدیک به هلاکت رسید پس آن حضرت به شفاعت عباس عموی خویش دست از او برداشت .

«منتهی الآمال ، ج 1، ص 185».

فصاحت و بلاغت علی علیه السلام قضیه برداشتن کلاغ ، کفش آن حضرت

را

چنان نقل کرده اند که روزی سید حمیری سوار بر اسب در کناسه کوفه ایستاده بود و گفت اگر کسی در فضیلت علی ع حدیثی گوید که من آن را نشنیده باشم و به شعر در نیاورده باشم اسب خودم را با آنچه با من است به او عطا خواهم کرد.

جماعتی که حاضر بودند حدیث از فضائل علی ع کردند و سید شعرهای خویش را که موافق آن حدیث بوده انشاء می کرد. تا آنکه مردی روایت کرد گفت : خدمت حضرت علی ع بودم که کفش خویش را از برای نماز بیرون کرد در آن زمان ماری رفت توی کفش . پس چون حضرت از نماز فارغ شد کفش خویش را از برای نماز بیرون کرد در آن زمان ماری رفت توی کفش . پس چون حضرت از نماز فارغ شد کفش خویش را طلب نمود در این هنگام کلاغی از هوا به زیر آمد و آن کفش را به منقار گرفت و به هوا برد و فراز به زمین افکند آن مار از کفش بیرون آمد سید حمیری گفت : تاکنون این حدیث والله نشنیده بودم پس اسب خود را و آنچه به او وعده کرده بود عطا کرد.

«اقتباس از منتهی الآمال ، ج اول ، ص 188».

مرحوم سید مرتضی در خصائص الائمه نقل می کند که شخصی اهل آذربایجان ایران شترانی زیادی داشت که آنها را کرایه می داد که امرار معاش می کرد.

ناگاه تمام شتران او وحشی شده و سر به بیابان گذاشتند و به نحوی وحشی شدند که اصلا هیچ یک از آنها را ممکن نبود بار به دوش گذاشت ، بلکه هر گاه

انسانی نزدیک آنان می آمد بر او حمله می کرد و به دندان و لگد او را هلاک می کرد به او گفتند شتران تو جن زده شده اند و به غیر از اینکه خود را به مدینه حضور وصی پیغمبر ﷺ برسانی و از او دعا بگیری چاره ای نداری او ناچار آن مسافت بعیده را طی کرد و خود را به مدینه رسانید و از خلیفه بعد از پیغمبر سؤال کرد. عمر را به او معرفی نمودند. ابن عباس می گویند من حاضر بودم که او وارد شد و شرح حال خود را به عمر گفت و از او راه چاره جست . عمر بر کاغذی نوشت من امیر المؤمنین عمر الی مرده الجن و الشیاطین ان تذلوا هذه المواشی .

و نامه را پیچید به او داد و گفت می روی این نامه را نزدیک شتران خودخوانی تا اینکه آنها منقاد تو گردند. آن شخص نامه را گرفت و با خوشحالی مراجعت نمود. ابن عباس می گوید مشرف شدم حضور علی ع و قضیه را نقل کردم . فرمودند: بیچاره آذربایجانی این همه مسافت را طی کرد و بدون نتیجه برگشت .

روش تبلیغ در اسلام

و او را خواهی دید که باز مراجعت خواهد کرد و چون چند ماهی از این قضیه گذشت دیدند آن مرد وارد مدینه شد در حالی که آثار زخم زیاد بر صورت و دست های او ظاهر بود رفت وارد مسجد شد و گفت ای عمر این چه نوشته ای بود که چون بردم در نزد شتران خود خواندم یک مرتبه بر من حمله کردند و اگر بعضی از دوستان من نرسیده بودند مرا هلاک می کردند و لکن از بس ضربه شتران به من رسید تمام بدن من مجروح گردید و مدتی بستری بودم و سلامتی برایم حاصل شد باز خود را با زحمت به اینجا رسانده ام که چاره ای برای خود نمایم . عمر گفت : این مرد دروغ می گویند او را بزنید و از مسجد بیرون کنید. ابن عباس می گویند دست او را گرفتم به خدمت علی علیه السلام بردم و از آن حضرت تقاضای نجات از گرفتاری خویش نمود علی علیه السلام بر روی کاغذ نوشتند:

اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمه و اهل بیته الذین اخترتهم علی العالمین ذلل صعوبتها و اکفنی شرها فانک الکافی المعافی الغال القاهر.
و به آن مرد فرمودند: این دعا را چون در میان شتران خود بخوانی همه ذلیل و منقاد تو گردند و هر گاه کسی را از اولاد و دیگران و منسوبین تو را مشکلی پیش آید و این دعا را بخواند خداوند مشکل او را رفع کندم

آن شخص کاغذ را گرفت و رفت و چون یک سل گذشت و ایام حج فرا رسید آن مرد وارد مدینه گشت و بر دست حلال مشکلات بوسه زد و گفت به خدا قسم به مجرد آنکه دعا را خواندم ناگاه دیدم شتران به نزد من آمدند و منقاد و فرمانبردار من گشتند و از آنها تا امروز کرایه گرفته ام و موفق به زیارت

شما شدم و سپس مبلغ ناقابل را از من قبول نمائید. حضرت فرمودند: از تو قبول کردم و آنان را به تو بخشیدم و همه سال آن شخص وارد مدینه می شد و زر فراوانی به حضرت امیر المؤمنین می داد و آن حضرت آنها را می گرفت و به فقراء تقسیم می کرد.

«خصائص الائمه و منهاج السرور، ص 208».

عمر درباره پنج نفر زناکار حکم به رجم صادر کرد اما علی علیه السلام او را تخطئه کرد. یک نفر را گردن زد نفر دوم را رجم کرد بر نفر سوم جد جاری کرد بر نفر چهارم نیمی از حد را اجرا نمود و نفر پنجم را تعزیر فرمود: عمر پرسید چگونه چنین کردی فرمود نفر اول ذمی است نفر دومی زانی محضر بود نفر سومی زانی محضر نبود، نفر چهارم عید بود و نفر پنجم مجنون .

«بحار الانوار، ج 40، ص 298».

مردی از همسر خود شکایت کرد که شش ماه پس از عروسی بچه آورده است زن نیز مطلب را پذیرفته بود ولی اظهار می داشت که با کسی رابطه نداشته است خلیفه نظر داد که زن باید سنگسار شود. ولی امام علیه السلام از اجرای آن جلوگیری کرد و فرمود از نظر قرآن زن می تواند شش ماهه بچه بیاورد زیرا دوران بارداری و شیرخوارگی را سی ماه تعیین می کند و می فرماید: و حمله و فاصله ثلاثون شهرا⁽²⁾ و در جای دیگر می فرماید: والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین⁽³⁾.

اگر 24 را از 30 کسر نمایم شش ماه باقی می ماند که حداقل مدت حمل است .

«بحار الانوار، ج 40، ص 233».

قیصر روم برای آزمایش کردن خلیفه شخصی را پیش ابوبکر فرستاد تا از وی سؤال کند که چه کسی است که نه امید به بهشت دارد و نه از دوزخ ترسد.

از خدا خوفی ندارد و رکوع و سجده نمی کند خود و میته می خورد شهادت ندیده می دهد فتنه را دوست دارد و نسبت به حق بغض دارد و آن را دوست نمی دارد عمر گفت: کفری بر کفرت افزودی وقتی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با خبر شد فرمود این مرد از اولیای خداست برای اینکه به امید بهشت یا از ترس جهنم عبادت نمی کند و از ظلم خدا نمی ترسد بلکه از عدل او بیم دارد و در نماز میت رکوع و سجود نمی کند ملخ و ماهی و جگر می خورد مال و فرزند را دوست دارد به وجود بهشت و دوزخ گواهی دهد در حالی که آن دو را ندیده است و از مرگ کراهت دارد ولی آن را حق داند.

«بحار الانوار، ج 40، ص 224».

روش تبلیغ در اسلام

در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام شخصی به نام اشعث بن قیس هدیه ای برای حضرت آورد و امام علیه السلام سخت ناراحت و خشمگین شد خود حضرت ماجرا را چنین شرح می دهند. شگفت آورتر از سرگذشت عقیل آن است که شبی کسی به دیدار ما آمد ظرفی سرپوشیده شده آورد حلوی آغشته به روغن بود چنان به نظرم ناخوش آمد که گویا آب دهان مادر به آن آمیخته یا زهر مار بر آن ریخته اند گفتم صله است یا زکاه یا صدقه است که گرفتن صدقه بر ما ناروا است . گفت نه این است نه آن بلکه هدیه است گفتم مادرت بر تو بگرید. آمده ای مرا از راه دین خدا بگردانی یا دیوانه ای که بیهوده سخن می رانی به خدا اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان ها است به من بدهند تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جوی را از مورچه به نافرمانی بر بایم چنین نخواهم کرد.

«نهج البلاغه ، خطبه 224».

سیمای حضرت علی (علیه السلام)

پس از اینکه در جریان غدیر پیامبر اسلام ﷺ از مردم برای علی عَلِيٍّ بیعت گرفت شخصی به نام حرث بن نعمان به حضور پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد یا محمد تو ما را به شهادتین امر کردی پذیرفتیم و امر کردی پنج مرتبه نماز بخوانیم باز پذیرفتیم و به زکات امر کردی قبول کردیم و نیز به روزه امر کردی انجام دادیم و به حج فرمان دادی اطاعت کردیم پس از این همه که تو را اطاعت کردیم راضی نشدی تا اینکه پسر عموی خویش را به عنوان رهبر ما قرار دادی و او را بر دیگران برتری دادی و گفتی من کنت مولاه ، فعلی مولاه ، آیه این امر از طرف خودت است یا از طرف خداوند.

حضرت رسول ﷺ فرمود: به آن خدای که جز او خدایی نیست ، این امر هم مانند امور گذشته به فرمان خداوند بوده است .

حرث بن نعمان پس از شنیدن این سخن برگشت تا سوار شود بر شتر خود برود. در بین راه گفت : اللهم ان كان ما يقول محمد حقا فامطر علينا حجاره من السماء او ائتنا بعذاب اليم .

یعنی بار خدایا اگر آنچه که محمد می گوید حقیقت دارد پس از آسمان سنگی بفرست برای من (که مرا نابود کند) و یا به عذاب دردناکی مبتلا گردان او هنوز به شترش نرسیده بد که سنگی از آسمان آمد بر او اصابت کرد و او را به درک واصل گردانید.

«الغدیر، ج 1، ص 239؛ المیزان ، ج 20».

سیره و روش علی (علیه السلام)

در گسترش عدل و جلوگیری از تجاوز به حقوق افراد و رعایت عدالت و مساوات بین انسان ها در اینجا به یک نمونه اشاره می کنم .

سوده دختر عمار بن اسک همدانی از بانوانی بود که در فصاحت و بلاغت کم نظیر بود. او روزی برای شکایت از بشر بن ارطاه به شام نزد معاویه رفت معاویه از او پرسید آیا تو بودی که در جنگ صفین سربازان علی را علیه ما تحریک کرده با سرودن شعر از علی تمجید و به ما توهین می کردی سوده گفت : بلی سپس بین آن دو گفت و گوهایی صورت گرفت سرانجام سوده گفت : حاکم تو به ما ستم می کند.

مردان ما را می کشد و اموال ما را به یغما می برد. بنای ما این است که از قانون و حکومت پیروی کنیم وگرنه ما امکاناتی که داریم می توانیم از خود دفاع نمائیم . معاویه گفت : آیا با طایفه خود مرا می ترسانی من تو را بر شتر چموش بزرگی بسته پیش بسر بن ارطاه می فرستم تا هر چه خواست درباره تو انجام دهد.

سوده بعد از شنیدن این سخنان در حالی که چشم به زمین دوخته بود و با قلبی حزین اشک می ریخت چنین گفت درود خدا بر آن جسد پاکی که قبر او را در بر گرفت و با دفن او عدالت نیز مدفون گشت او همواره با حق بود و حق را با هیچ چیز مبادله نمی کرد. معاویه گفت : او کیست ؟ سوده پاسخ داد: او علی بن ابی طالب است معاویه گفت علی چه کرده که این اندازه نزد تو موقعیت دارد. سوده گفت برای شکایت از فرستاده او که برای جمع آوری زکات به محل ما آمده بود به محضرش رسیدم در حال نماز بود چون مرا مشاهده کرد بعد از

نماز بلافاصله برخاست و با مهربانی و ملاطفت فرمود چه کار داری جریان را گفتیم علی علیه السلام با اطلاع از موضوع گریه کرد و فرمود: خدایا تو شاهد باش که من او را برای ستم به مردم روانه نکردم سپس قطعه پوستی از جیب خود بیرون آورد ضمن نامه ای به وی نوشت آن گاه که نامه من به شما رسید هر آنچه از زکات در اختیار تو است نگهدار تا نماینده ای بفرستم و از شما تحویل گیرد و بدین وسیله او را عزل کرد.

معاویه از این عدل و انصاف علی علیه السلام خرسند شد و دستور داد که با انصاف با سوده رفتار شود. سوده گفت آیا این عدل تمام طایفه مرا در بر می گیرد معاویه گفت تو را چه کار به دیگران سوده پاسخ داد اگر عدالت دیگران را در بر نگیرد. این یک نوع خلاف و ستم است معاویه با ناراحتی گفت ستایش علی از شما طایفه همدان بر جسارت شما افزوده است سپس افزوده بنویسد تا نیاز او و قومش را بر آورده نمایند.

«حیاه الامام حسن بن علی (علیه السلام)، ج 2، ص 401».

ابن عباس گوید در یکی از روزهای جنگ صفین امام بزرگوار حضرت علی علیه السلام را دیدم که پیوسته به آسمان نگاه می کند پرسیدم یا امیر المؤمنین می بینم که به آسمان زیاد نگاه می کنی . فرمود دقت می کنم که ببینم آیا وقت نماز ظهر رسیده یا نه گفتیم ما در حال جنگ هستیم . امام علیه السلام فرمود: ما با شامیان بر سر اقامه نماز می جنگیم چرا خود در اول وقت نماز نخوانیم .

«خصال شیخ صدوق ، ج 1، ص 311».

در یکی از روزهای جنگ صفین و در گرما گرم جنگ امام علیه السلام به خورشید نگاه کرد فرمود وقت نماز است فوراً دست از جنگ کشیده و در گوشه ای ایستاد در حالی که تیرهای زیادی به سوی او پرتاب می شد و از چپ راست او

می گشت . امام علیه السلام گویا در خانه خود به نماز ایستاده مشغول راز و نیاز با پروردگار خود شد.

«انوار نعمانیه ، ج 2، ص 342».

شیوه تبلیغی علی (علیه السلام)

ما که قدرت شناخت علی عَلِيٍّ را نداریم امیر المؤمنین کسی است که درباره آن بزرگوار حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال الله جل جلاله لو اجتمع الناس كلهم على ولايه على عليه السلام ما خلقت النار؛ رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: که خدای جل جلاله می فرماید: اگر همه مردم بر ولایت علی عَلِيٍّ متفق بودند من دوزخ را خلق نمی کرد.

«امالی شیخ صدوق ، ص 657».

روایت دارد از رسول خدا فرمود: چون مرا به آسمان هفتم بردند و از آنجا به سدره المنتهی رساندند و تا به حجاب های نور پروردگارم جل جلاله مرا ندا کردی ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توام برای من تواضع کرد و مرا پرستش کن و بر من توکل کن و من تو را حبیب و رسول و پیغمبر خود ساختم و برادرت علی را خلیفه انتخاب کردم او است حجت من بر بندگانم و امام است بر خلق من به واسطه او دوستانم از دشمنانم شناخته می شود و به او دین من برپا می شود و حدود من حفظ شود و احکامم اجراء گردد و به واسطه او بندگانم و بلادم را زنده کنم و گنج ها و ذخائرش به خواست خودم عیان کنم او را بر اسرار و درون ها به اراده خود مطلع سازم .

«امالی شیخ صدوق ، ص 631 الی 632».

رسول خدا فرمود: چون مرا به معراج بردند پروردگارم جل جلاله درباره علی عَلِيٍّ سه کلمه سفارش به من کرد فرمود ای محمد عرض کردم بلی پروردگارم فرمود علی امام متقیان و پیشوای روسفیدان و سرور مؤمنان است او را به این مژده بده .

پیغمبر اکرم ﷺ این مژده را به او داد و علی ع به سجده شکر افتاد برای خدای عزوجل و سر برداشت و گفت یا رسول الله ﷺ قدر من به آنجا رسیده است که در آنجاها نام من برده می شود فرمود آری تو نزد خدا معرفی و تو رفیق اعلائی این فضل خدا است به هر که خواهد دهد.

«امالی شیخ صدوق ، ص 615».

از حدیفه سؤال شد راجع به علی ع گفتیم آن حضرت خیر البشر است و شک ندارد در آن جز منافق حدیفه بن یمان از پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: علی بن ابی طالب خیر البشر است و هر که ابانکند کافر است .

عطاء گوید از عایشه پرسیدم راجع به علی بن ابی طالب گفت : آن حضرت خیر البشر است شک نکند در آن جز کافر.

«امالی صدوق ، ص 76».

علی ع فرمود: از طرف رسول خدا ﷺ ده چیزی به من داده شد که به کسی پیش از من داده نشده و به کسی پس از من هم داده شود حضرت رسول ﷺ فرمود: ای علی تو برادر منی در دین و تو برادر منی در آخرت ایستگاه تو روز قیامت از همه مردم به من نزدیک تر است منزل من و تو در بهشت برابر هم است توئی حق ، توئی ولی ، توئی وزیر، دشمن تو دشمن من است و دشمن من ، دشمن خدا است . دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست .

«امالی صدوق ، ص 77».

مقام و مرتبه علی (علیه السلام)

ناله های علی (علیه السلام)

عروه بن زبیر می گوید مادر مسجد رسول خدا ﷺ انجمنی داشتیم و در کارهای اهل بدر گفت و گو می کردیم . ابوذر را گفت ای مردم من شما را آگاه نکنم از کسی که مالش از همه کم تر است و ورع او بیش تر و کوشش او در عبادت بیش تر. گفتند او کیست ؟ گفت علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است همه از او روی گردان شدند و مردی از انصار به او گفت : ای ابو دردا سخنی گفتمی که کسی با تو موافقت نکرد ابو دردا گفت ای مردم من آنچه را دیدم می گویم و شما هم باید آنچه را دیدید که از دوستان خود کناره کرد و از آنها مخفی شد و پشت نخل ها خلوت کرده و من او را گم کرده بودم گفتم : به منزل خود رفته است به ناگاه آواز حزین شنیدم که گفت معبودا چه بسیار جرم بزرگی از من سر زده و در برابرش به من نعمت دادی و چه بسیار جنایتی که به کرم خود از کشف آن بزرگواری نمودی .

معبودا اگر چه به طول کشید در نافرمانت عمر من و بزرگ است در دفتر جرمم . من جز آمرزش آرزویی ندارم و جز رضایت امیدم نیست این آواز مرا جلب کرد و دنبالش رفتم و ناگاه دیدم خود علی بن ابی طالب است خودم را از او پنهان کردم و آرام حرکت کردم و حضرت چند رکعتی نماز به جا آورد در آن نیمه شب بعد مشغول شد به گریه و زاری و دعا.

و در ضمن مناجات می فرمود: معبودا در گذشت تو خطایم بر من آسان آید و یاد سختگیری تو می افتم و گرفتاریم بر من بزرگ می شود.

سپس فرمود: آه اگر من در نامه عملم گناهی بخوانم که از یادم رفته باشد و تو آن را بر شمری و بگوئی او را بگرید وای از این گرفتاری که اقوامش نتوانند نجاتش بدهند.

سپس فرمود آه از آن آتشی که جگرها و کلیه ها را کباب کند آه از آتش برکننده کباب از سیخ . حضرت آن قدر گریه کرد تا از نفس افتاد دیگر حس و حرکتی از او ندیدم گفتم خوابش برده است او را بیدارش کنم برای نماز صبح . نزد او رفتم و دیدم مثل چوبه خشکی افتاده او را جنبانیدم حرکت نکرد. گفتم **انالله و انا الیه راجعون** ، به خدا علی بن ابی طالب از دنیا رفته به حضرت زهرا خبر دادم که علی از دنیا رفته حضرت زهرا فرمودند داستان او به چه نحو است به او گزارش دادم فرمود: ای ابو دردا به خدا این همان غشی است که از ترس خدا به او دست می دهد.

آب آوردند و بر صورت مبارکش پاشیدند و به هوش آمد و به من نگاه کرد که گریه می کنم فرمود: ای «ابو دردا» برای چه گریه می کنیم گفتم از این آسیبی که به خود می زنی فرمود: ای «ابو دردا» چطور باشی گاهی که ببینی مرا برای حساب دعوت کرده اند و دوزخیان تندخو اطراف مرا گرفته اند و من در برابر خداوند ایستاده ام دوستان از من دست کشیده اند و اهل دنیا به من دلسوزی کنند اینجا تو باید بیش تر به حال رقت کنی در برابر کسی که چیزی بر او پوشیده نیست ابو دردا گفت این حالت را به خدا در هیچ کدام اصحاب رسول خدا ندیدم .

«امالی شیخ صدوق ، ص 77».

شیعیان علی (علیه السلام)

در روایت وارد شده است که دشمنان علی علیه السلام نجس تر است از سگ خوشا به حال کسی که جزء دوستان آن حضرت هستند. از حضرت امام صادق علیه السلام فرموده: فان الله تبارک و تعالی لم یخلق خلقا نجسا من الکتب و ان الناصب لنا اهل البیت نجس منه .

«وسائل الشیعه ، ج 1، ص 159، چاپ جدید».

می فرماید خداوند خلقی را نجس تر از سگ نیافریده و ناصب ما اهل البیت از آن نجس تر است .

اما ملاحظه فرمائید خداوند در روز قیامت با دوستان علی علیه السلام چگونه رفتار خواهد کرد شما خواننده محترم به دیگران مژده دهید از عنایت رسول الله و امیر المؤمنین نسبت به شیعیان علی علیه السلام

این جانب در سال امیر المؤمنین علیه السلام 1379 بود و ماه ذی حجه در محضر حضرت آیه الله العظمی آقا فاضل لنکرانی در مسجد اعظم پای درس ایشان بود ایشان فرمودند: یک نفر آدم موثق و مورد اطمینان بود نقل کرد که از طرف مبلغین مسیحی دو میلیون نفر هستند که تبلیغ دین مسیحیت را می نمایند و مبلغین شیعه شاید به یکصد هزار نفر نرسد که اهل منبرند بعد اضافه کردند فرمودند در میان ما رسم است نذر می کنند آش می پزند و سفره به یکصد میلیون تومان می رسد اما شخص مذکور نقل کرد که خرج نذورات آنها در طول یک سال 50 میلیارد دلار می شود حالا ما باید درباره دین پاک خودمان چگونه باید فعالیت کنیم تا اینکه خدا و رسولش از ما راضی بشود و در روز قیامت جوابگو باشیم .

در روایت آمده است شخصی در زمان بنی اسرائیل یکصد سال عمر کرد ولی معصیت کار بود یعنی عمر خود را در کارهای حرام و گناه صرف کرد وقتی که از دنیا رفت جنازه او را بنی اسرائیل بردند در بیابان انداختند خطاب از طرف خدا به حضرت موسی رسید ای موسی برو آن بنده مرا برایش نماز بخوان و دفن کن عرض کرد خداوند! همه بنی اسرائیل اظهار شهادت دادند که او یک عمر معصیت کرده خداوند فرمودند درست است لکن او یک عمل خوبی داشت برای آن عمل من او را عفو کردم و برای او مقدر کردم هفتاد تا حوریه در بهشت و آن عمل خوب این بود هر وقت تورات را می خواند چشمش می افتاد به نام محمد او را می بوسید و به چشم می گذاشت .

کسی که بوسیدن نام رسول اکرم ﷺ را این همه عنایت خدا در حق او است حالا اگر کسی هم آنها را دوست بدارد و هم گفتار آنها را عمل کند پاداش آنها ببینید چقدر است در پیشگاه خدا مخصوصا آن کسانی که هم دوست دارند خاندان اهل بیت را و هم گفته آهای آنها را عمل می کنند و هم دیگران را هدایت می کند آنها در روز قیامت چقدر اجر اخروی دارند.

اما اگر خدای نکرده دانشمند باشد لکن عملش بر خلاف فرموده آنها باشد بسیار مشکل است .

روایت دارد ماذا وحد من فقدک و مالذی فقد من وجدک ؛ آن کسی که تو را گم کرده است چه چیز پیدا کرده است و آن کسی که تو را یافته و پیدا کرده است چه چیز گم کرده است .

اواخر دعای روز عرفه

روایت از حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام است فرمود: اشقی الناس من هو معروف عن الناس بعلمه مجهول بعمله ؛ شقی ترین مردم آن است که مشهود باشد به علمش ولی مجهول باشد به عملش .

«مصباح الشریعه ، ص 408».

به پیروان امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را می گویند شیعه یعنی هم در گفتار و هم در رفتار و هم در عمل مثل طبیب اگر در طبابت وارد نباشد آیا صحیح است به او بگویند دکتر اگر یک طبیب واردی باشد داروی مسکن می دهد که اثر کند و الا ممکن است دارو مسموم باشد نه تنها منفعت نکند بلکه ضرر کند گفتار هم همین است وقتی که گفتار انسان صحیح باشد اثراتش هم زیاد است هزاران نفر از جاهلان به وجود این مبلغ هدایت می شوند شما ببینید در روایت دارد مداد علماء افضل است از خون شهداء به قول حضرت آیه الله العظمی امام خمینی (ره) علیه اسلام بدون روحانیت مثل کشور است بدون طبیب . بنابراین حیات ما، ممات ما، طلاق ما، عقد ما، ارث ما، هستی ما وابسته به روحانیت است برای اینکه اینها وارث انبیاء هستند.

مژده بر شیعه و پیروان علی (علیه السلام)

عن جابر بن عبد الله الانصاری قال قال رسول الله ﷺ الا ابشرك يا ابا الحسن قال بلى يا رسول الله قال هذا جبرئيل يخبرني عن الله جل جلاله انه اعطى شيعتك و محبيك سبع خصال الرفق عند الموت و الانس عند الوحشه و النور عند الظلمه و الا من عند الفزع و القسط عند الميزان و الجواز على الصراط و دخول الجنة قبل الناس نورهم يسعى بين ايديهم و بايمانهم .
«خصال صدوق ، ص 402».

جابر می گوید رسول خدا ﷺ به علی عليه السلام فرمود: یا علی بشارت بدهم به شما. عرض کرد بلی یا رسول الله . فرمود: این جبرئیل است که به من خبر داد از طرف خدای بزرگ که هفت خصلت به دوستان تو مرحمت می کنم . اول مدارا کردن در وقت مرگ که مشکل ترین ساعت هنگام مرگ است ، خدا نکند که اعمال انسان مورد قبول خداوند و رسول نباشد در آن وقت دادرس هم نیست مگر قلب پاک و عمل شایسته . دوم ماعنوس بودن در حال وحشت شاید همان شب اول قبر باشد که انسان خیلی وحشت دارد. سوم نورانی کردن در وقت تاریکی در روایت هم دارد قبر ندا می کند که ای صاحب من انا بیت الظلمه اتینی سراجا؛ من خانه ای هستم تاریک برای این خانه چراغ بفرستید. چهارم : امان دادن در وقت ترس و خوف پنجم ؛ رفتار کردن عادلانه ، هنگامی که در پای میزان اعمال قرار گرفتن . ششم : اجازه عبور کردن پل صراط در آنجا هم خداوند کمک می کند به شیعیان علی عليه السلام .
قرآن کریم هم به این مطلب اشاره می کند.

می فرماید: فمنهم من يمشى على بطنه و منهم من يمشى على رجلين و منهم من يمشى على اربع يخلق الله ما يشاء ان الله على كل شى قدير⁽⁴⁾.

بعضی مانند مارها بر شکم راه می رود، بعضی مانند انسان ها بر دو پا راه می روند، بعضی مانند اسب ها و یا شترها بر چهار پا حرکت می کنند، هر طوری که بخواهد خداوند قدرت دارد. خصلت هفتم داخل شدن به جنت است قبل از همه مردم و نور می دهد اطراف آنها را به واسطه بیرون کردن به خداوند و رسولش را این اوصاف مختص به شیعیان پاک حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است .

عن سليمان بن مهران عن جعفر بن محمد علیه السلام انه قال اذا هم العبد بحسنه كتبت له حسنه فاذا عمله ما كتبت له عشر حسنات و اذا هم بسيئه لم تكتب عليه فاذا عملها اجل تسع ساعات فان ندم عليها و استغفر و تاب لم يكتب عليه و ان لم يندم ولم يتب منها كتبت عليه سيئه واحده .

«خصال ، ج 2، ص 418».

اگر انسان اراده کند که عمل خوبی را به جای آورد فوراً برای او حسناتی نوشته می شود هنگامی که به جای آورد عمل خوب را ده برابر ثواب و حسنات نوشته می شود. ولی اگر اراده کرد که گناهی را انجام بدهد، نوشته نمی شود و اگر گناه را انجام داد مدت نه ساعت به او مهلت داده می شود، اگر پشیمان شد و استغفار کرد دیگر گناه او نوشته نمی شود و اگر پشیمان نشد و توبه نکرد آن وقت نوشته می شود به او یک گناه خداوند آن قدر با بندگان خود مهربان است یک ثواب را ده برابر اجر و مزد می دهد ولی اگر گناه کرد نوشته نمی شود مگر یک گناه .

از مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حائری نقل شده است
زمانی که در سامراء مشغول تحصیل علوم دینی بودم اهل سامراء به بیماری وبا
و طاعون مبتلا شدند و همه روزه عده ای می مردند روزی در منزل استاد
مرحوم سید محمد فشارکی عده ای از اهل علم جمع بودند ناگاه مرحوم آقای
میرزا محمد تقی شیرازی تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا شد که همه در
معرض خطر مرگ هستند.

مرحوم میرزای شیرازی فرمودند: اگر من حکمی بکنم آیا لازم است انجام
شود یا نه نه همه اهل مجلس پاسخ دادند بلی . فرمود: من حکم می کنم که
شیعیان ساکن سامراء از امروز تا ده روز همه و همه مشغول خواندن زیارت
عاشورا شوند و ثواب آن را به روح نرجس خاتون والده ماجده حضرت حجه
بن الحسن علیه السلام هدیه نمایند تا این بلا از آنان دور شود اهل مجلس این حکم را
به تمام شیعیان رسانیدند و همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند.

از فردای آن روز تلف شدن شیعه موقوف شد و همه روزه تنها عده ای از
سنی ها مردند به طوری که بر همه آشکار گردید برخی از سنی ها از آشنایان
شیعه خود پرسیدند سبب این که دیگر از شما کسی تلف نمی شود چیست به
آنها گفته زیارت عاشورا می خوانیم .

آنها هم مشغول شدند خواند زیارت عاشورا و بلا از آنها هم بر طرف گردید.
«داستان های شگفت ، دستغیب ص 399».

عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو انا الغیاض اقلام و البحر مداد و
الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام ابن
عباس می گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر همه درخت ها قلم بشود و دریا
مرکب بشود جنی ها حسابگر باشد انسان ها نویسنده باشد نمی توانند فضائل
علی بن ابی طالب علیه السلام را به حساب بیاورند.

«بحار الانوار، ج 40، ص 70، حدیث 105»

عن ابی بصیر قال قال رسول الله 9 ان الله تبارک و تعالی فرض العلم عن سته اجزاء فاعطى علیا منه خمسہ اجزا وله سهم فی الجزء الآخر مع الناس .
ابوبصیر می گوید رسول اکرم ﷺ فرمود است خداوند تبارک و تعالی علم را بر شش جزء نوشته است پس عطا کرده به علی بن ابی طالب پنج جزء از آن شش جزء و عطا کرده بر جمیع مردم یک جزء و علی علیه السلام در آن یک جزء هم سهیم می باشد.

«بحار الانوار، ج 40، ص 143، حدیث 48».

و روی انه كان النبی ﷺ اذا نزل علیه الوصی لیلا لم یصبح حتی یخبر به علیها و اذا نزل علیه الوحی نهارا لم یمس حتی یخبر به علیا؛
روایت شده بر اینکه بر پیغمبر خدا اگر شب وی نازل می شد صبح طلوع نمی کرد تا اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با خبر باش و اگر روز وحی نازل می شد به رسول خدا آن روز شب نمی شد تا اینکه علی علیه السلام با خبر باشد.
«بحار الانوار، ج 40، ص 151».

روایت دیگر از خود علی علیه السلام است می فرماید: لو شئت لا وقرت سبعین بعیرا فی تفسیر فاتحه الكتاب ؛

خداوند قادر توانا آن قدر قدرت و فضیلت داده به علی علیه السلام که می فرماید هفتاد بار شتر فقط از سوره حمد می توانم تفسیر بنویسم وقتی که این قول را از علی علیه السلام یافتند آنها گفتند مطلب همین است .
«بحار الانوار، ج 40، ص 157».

عن ابن نباته عن علی علیه السلام قال قل رسول الله ﷺ : والله انا مدینه الجنه و انت بابها یا علی - کذب من زعم انه یدخلها من غیر بابها.

علی علیه السلام می فرماید رسول خدا فرمود: من شهر بهشت هستم و تو باب آن جنت هستی یا علی بعد می فرماید دروغ گفته است کسی که بگوید از غیر آن درهم وارد بهشت می شوند.
«بحار الانوار، ج 40، ص 200».

حدیث دیگر عن جابر بن عبد الله الانصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: انا خزانة العلم و علی مفتاح فمن اراه الخزانة فلیات المفتاح .
رسول گرامی می فرماید: من خزانة علم هستم و علی علیه السلام کلید آن خزانة است کسی که اراده دارد وارد آن خزانة علم بشود باید از پیروان و شیعیان علی علیه السلام باشد چون کلید آن علم علی بن ابی طالب علیه السلام است .
«بحار الانوار، ج 40، ص 201».

مرد عربی به نزد ابابکر رفت و گفت ای خلیفه من نذر کرده ام که یک حین با عیال خود سخن نگویم اکنون تکلیف من چیست و تا چه مدتی باید با او ترک سخن نمایم ابابکر گفت باید تا قیامت با وی حرفی نزنی زیرا خداوند در قرآن می فرماید: **ولکم فی الاءرض مستقر و متاع الی حین**⁽⁵⁾؛ برای شما در زمین تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره شما خواهد بود چون مراد از حین در این آیه قیامت است .

اعرابی از جا بر خواست و به نزد عمر بن الخطاب رفت و از او نیز همین سؤ ال را نمود عمر گفت تا چهل سال باید با عیالت سخن نگوئی زیرا خداوند در قرآن فرموده: **هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا**⁽⁶⁾.

آیا چنین نیست که زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیزی قابل ذکر نبود چون آیه نشان می دهد که حضرت آدم تا چهل سال بین آب و گل بود است .
اعرابی سپس به نزد عثمان رفت و همان سؤ ال را کرد. عثمان گفت تا یک سال

باید از سخن گفتن با عیالت خودداری کنی زیرا خداوند در قرآن کریم فرماید:
توتی اء کلها کل حین باذن ربها⁽⁷⁾.

یعنی میوه خود را می دهد هر زمان یا در هر فصل که دست دراز کنی به سوی شاخه ها به اذن پروردگار عالم چون میوه ی درختان ظرف یک سال حاصل می شود. اعرابی آن گاه به خدمت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام رفت از آن حضرت سؤال خود را عرضه داشته علی علیه السلام فرمودند: اگر در شب نذر کرده ای باید تا به صبح از سخن گفتن با عیالت خودداری کنی و هر گاه در روز نذر نموده ای باید تا شب از این عمل پرهیز نمائی زیرا خداوند در قرآن فرموده: **فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون**⁽⁸⁾؛ منزّه است خداوند به هنگامی که شام می کنی و صبح می کنی.

اعرابی از این جواب شاد گردید و در حالی که می گفت: **الله اعلم حیث یجعل رسالته**⁽⁹⁾؛ خدا داناتر است که رسالتش را در کجا قرار دهد و یا چه کسی را این مقام بلند بخشد.

آنها نظریه می دهند که یک عمر با عیالت سخن مگو و یا چهل سال و یا یک سال سخن مگو اما حضرت علی بن ابی طالب می فرماید یا یک روز و یا یک شب سخن نگوید به نذر خود وفا کرده است .
«تفسیر ابو الفتوح رازی ، ج 1، ص 137».

در زمانی که شریح از طرف امیر المؤمنین علی علیه السلام پست قضاوت را در کوفه اداره می کرد زن و مردی به نزدش آمدند و اظهار داشتند ما مسأله ای داریم که باید در محل خلوتی مطرح شود آن گاه شریح مجلس را خلوت کرد و از ایشان خواست تا مسأله ی خود را عنوان کنند.

آن مرد گفت: ایها القاضی این خانم دختر عموی من است و او را به عقد خود در آورده ام حال می بینم که او هم دارای آلت مردانه و هم زنانه است حال بگوئید که حکمش چیست آیا مرد است یا زن.

شریح خطاب به زن کرد و گفت: بول تو از کدام یک از دو آلت خارج شود زن گفت از هر دو شریح گفت از کدام یک زودتر بولت شروع می شود او گفت با هم شروع می شود شریح سؤال کرد از کدام یک زودتر قطع می شود زن گفت با هم قطع می شود.

شریح شهوتت از کدام یک ارضاء می شود. زن گفت از هر دو اضافه کرد که من از این مرد بچه ای دارم و کنیزی هم از من فرزندی دارد.

شریح بعد از شنیدن این کلمات دست های خود را بر هم زد و گفت حکم این مسأله را نمی دانم و باید از امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام سؤال کنم. آن گاه همگی به اتفاق به حضور علی عَلَيْهِ السَّلَام شرفیاب شدند شریح قضیه را به تفصیل برای حضرت عرضه داشت و زن مرد هم گفتار وی را تصدیق کردند سپس حضرت در حالی که به مرد گفتند جرات تو از شکار کننده شیر بیش تر است. قنبر را طلبیدند و فرمودند تا چهار زنی که مورد اعتمادند حاضر کنند.

و آنها این زن را به جای خلوتی برده و عورتین او را پوشانده و بقیه بدنش را لخت کنند و سپس استخوان های دو پهلویش را بشمارند و از تعداد استخوان های هر طرف را مطلع سازند قنبر آنچه را که به او امر شده بود انجام داد و برای اعلام نتیجه به حضور حضرت رسید و عرضه داشت که استخوان های پهلویش هفت عدد و پهلویش راستش هشت دانه می باشد.

آن گاه حضرت بلافاصله صدایش به تکبیر بلند شد و سپس فرمود که این شخص مرد است و باید لباس زنان را از تنش در آورد و جامه مردان به تن او بپوشانند و بین او و شوهرش جدائی بیاندازند.

«تفسیر ابو الفتوح رازی، ج 1، ص 132».

صاحب مدینه المعاجز می گوید درباره علی ع فضائل آن بزرگوار آن قدر زیاد است کسی قدرت شماره آن را ندارد چون مشکل است که انسان بتواند به شماره در آورد لکن از طریق مخالفین آنچه را که صاحب ثاقب المناقب از محمد بن عمر الواقدی ذکر کرده است و گفته در ایام عرفه مجلسی برگزار بود که در آن مجلس علماء من جمله هارون الرشید بود و شافعی و هاشمی مذهب بود و در آن مجلس هفتاد نفر علماء بزرگ حضور داشتند واقدی می گوید من آخرین نفر بودم که داخل شدم به مجلس هارون او نظر کرد به من و گفت چرا آمدنت را تاءخیر انداختی گفتم من وقت کسی را تلف نکردم کار خیری انجام می دادم هارون گفت بیا نزد من تا اینکه رفتم پهلوی او نشستم و علما بحث کردند و به مسائل فقهی پرداختند هارون رو کرد به شافعی گفت پسر عمو چقدر از فضائل علی بن ابی طالب ع روایت بلد هستید. گفت چهارصد حدیث و بیشتر هارون گفت بگو نترسید گفت پانصد و بیشتر بعد هارون رو کرد به محمد ابن الحسن گفت چقدر روایت از علی ع بلدی درباره فضائل آن حضرت محمد ابن الحسن گفت من یک هزار و بیش تر حدیث بلد هستم. بعد هارون رو کرد به ابی یوسف گفت تو ای کوفی چقدر در فضائل علی ع بلدی خبر بدی و نترس گفت یا امیر المؤمنین اگر نترسم روایت در فضائل علی بن ابی طالب آن قدر بلدم که شماره ندارد و نمی توانم بشمارم.

هارون گفت از چه کسی می ترسی گفت از تو و از عمال تو از اصحاب تو هارون گفت بگو تو ایمن می باشی خبر بدهید که چه مقدار از فضائل آن

حضرت بلدی . گفت پانزده هزار روایت مسند و پانزده هزار مرسل که مجموعاً می شود سی هزار روایت در نظرم هست . باز هم روایت دنباله دارد که حقیر به این مقدار اکتفا کردم .
«انوار البهیة ، ص 16».

صدوق از طبری او هم از حسن ابن یحیی آخرین راوی می باشد ایشان نقل کرده که من در بغداد پیش قاضی بودم اسم آن قاضی سماعه بود در این هنگام یکی از بزرگان اهل بغداد وارد شد بر آن قاضی گفت ایها القاضی من یک سالی در سال های گذشته حج کردم بعد رفتم به کوفه در یک مسجدی که اراده کردم نماز بخوانم در این هنگام در جلو خود دیدم یک زنی عربی که پیدا بود که بادیه نشین بوده است و یک مقنعه روی صورت خود انداخته و با صوت بلند داد می زد ای کسی که در آسمان ها و زمین ها مشهور هستید .

وای کسی که در دنیا و آخرت مشهور هستید و با کفار جنگیدید و ابا کرده خداوند ذکر تو را مگر با عظمت خیلی توصیف کرد بعد من به او گفتم یا امه الله چه کسی را وصف می کنی گفت حضرت امیر المؤمنین را گفتم : کدام امیر المؤمنین گفت علی بن ابی طالب و آن کسی که توحید جایز نیست مگر به واسطه دوستی آن خانواده و ولایت علی علیه السلام بعد گفت : من متوجه شدم که ببینم این عرب چه کسی است و یا از کجا آمده یک مرتبه از نظرم غائب شد .
«انوار البهیة ، ص 27».

بِه ذرِه گَرِ نَظَرِی لَطِیف بـوتَراب کَنَد بـه آسـمان رُود و کـار آفتـاب کَنَد

خوشا به حال آن کسی که در نامه عملش نوشته شده باشد این شخص جزء شیعیان ما است و اینها از محبین ما هستند و اینها مبلغین اهل بیت هستند چون علم است که همراه با عمل انسان را به جائی می رساند.

روایت عن ابی عبد الله علیه السلام قال اوحی الله تبارک و تعالی ای موسی علیه السلام لا تفرح بکثیره المال و لا تدع ذکر علی کل حال فان کثره المال تنسی الذنوب و ترک ذکری یقسی القلوب .

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند وحی فرستاد به حضرت موسی علیه السلام که ای موسی برای زیادی مال خوشحال مباش و ترک مکن ذکر ما را در هیچ حالی یعنی همیشه در یاد من باش برای اینکه زیادی مال سبب می شود که انسان غافل باشد از گناه و معصیت خود را فراموش کند و اگر از یاد خدا غافل شدی قلبت قساوت می گیرد.

«خصال شیخ صدوق ، ج 1، ص 39».

روایت عن امیر المؤمنین عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم : انه قال فی کلام له العلماء رجلا ن رجل عالم آخذ بعلمه فهذا ناج ورجل عالم تارک لعلمه فهذا هالک و ان اهل النار یستاءذون بریح العالم التارک لعلمه و ان اشد اهل النار ندامه و حسره رجل دعا عبد الی الله عزوجل فاستجاب له و قبل منه و اطاع الله عزوجل فادخله الله الجنه و ادخل الداعی النار بترکه عمله و اتباعه الهوی .

علی علیه السلام فرمودند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: علماء دو قسم هستند یک قسم عالم با عمل هستند و به دانش خود عمل می کنند برای او نجات است قسم دوم عالمی هستند که به علم خود عمل نمی کنند او در معرض هلاکت است و اهل جهنم از بوی عالم بی عمل متاثر می باشد شدیدترین اهل عذاب از حیث حسرت و ندامت کسی است که دیگران را موعظه کند و او را به سوی

خدا و رسولش دعوت کند و آن مستمع و شنونده قبول کند و عمل کند خداوند هم او را داخل بهشت کند و لکن داعی چون مجرد علم بوده علم بوده عمل در کار نبوده به واسطه ترک عمل و دنبال هوای نفس و پیروی خواهش نفس خداوند متعال او را داخل جهنم کند.

«خصال شیخ صدوق، ج 1، ص 51، حدیث 63».

عن امیر المؤمنین علی علیه السلام قال: ان الله تبارک و تعالی اخفی اربعه فی اربعه اخفی رضاه فی طاعته فلا تستصغرن شیئا من طاعته فریما و آفق رضاه و انت لا تعلم و اخفی سخطه فی معصیته فلا تستصغرن شیئا من معصیته فریما و افق اجابته فی دعوته فلا تستصغرن شیئا من دعائه فریما و افق اجابته و انت لا تعلم و اخفی ولیه فی عبادته فلا تستصغرن عبدا من عبید الله فریما یکون ولیه و انت لا تعلم .

امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: خداوند چهار چیز را در چهار چیز مخفی کرده است: اول رضایت خود را در طاعتش مخفی کرده (نمی دانیم کدام یک عمل ما موجب خوشنودی خداوند است) و لذا می فرماید هیچ کدام از عبادت خدا را کوچک نشمارید (شاید او موجب قبول در گاه خداوند باشد) و ممکن است آن عمل موافق رضای خدا باشد و شما ندانید.

دوم مخفی کرده غضبش در میان معاصی و نباید هیچ گناهی را کوچک بشمارید ای بسا آن را که در نظر شما گناه کوچکی است او موافق غضب خداوند باشد و او از همه گناهان بیش تر خدا را غضبناک کند و شما ندانید.

سوم اجابت کردن دعاها را ما در بین همه دعاها مخفی کرده لذا نباید دعا را کوچک بشمارید چه بسا آن را که در نظر شما کوچک است موافق اجابت بوده باشد و خداوند او را قبول کرده است و شما قبول شدن آن دعا اطلاعی نداری .

چهارم مخفی کرده است دوست خود را در میان بندگان خود و لذا نباید بندگان خدا را کوچک بشمارید و اهانت کنید و بی احترامی کنید شاید او در پیشگاه خداوند عزیز باشد و خداوند او را جزء دوستان خود قرار داده و شما اطلاعی ندارید.

«خصال، ص 209، ج 1، حدیث 31».

در این زمینه آیه شریفه وارد شده است - خداوند تبارک و تعالی می فرماید:
یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم ولا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن⁽¹⁰⁾.

ای اهل ایمان هرگز نباید قومی قوم دیگر را مسخره و استهزاء کند شاید آن قوم که مسخره می کنید بهترین مؤمنان باشد و نیز بین زنان با ایمان قومی دیگر را مسخره نکند که بسا آن قوم بهترین آن زنان بوده باشد.

خاطره ای از حاج شیخ محمد تقی جعفری (ره) که به یک واسطه نقل کنم آن مرحوم فرمود: من توفیقی را که در زمینه تحصیل علوم و ترویج مبانی دینی کسب کرده ام از توجه خاص مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت به خودم دارد. در سال های جوانی و اقامت در نجف اشرف در یک شب گرم تابستان بیش از اندازه و سختی اقامت در حجره دعوت مؤمنی را جهت پیوستن به جمع فضایی که در بیت آن شخص بودن پذیرفتم در آن جلسه شخصی که مزاحمی معروف بود و گرم کننده محفل دوستان طبق معمول به شوخی و بذله گوئی پرداخت و اعلام داشت من عکس زن زیبایی از یکی از کشورهای اروپایی را که در جراید چاپ شده با خود آورده ام تا دوستان حاضر در جلسه ببینند و قضاوت کنند آن شخص از دوستان جلسه درخواست کرد بدون تظاهر به دینداری و تقدس هر کس عکس را مشاهده کرد با صراحت و بدون تعارف بگوید بین یک لحظه ملاقات و دیدار با امیر المؤمنین علی علیه السلام به

طوری حضوری و یک عمر زندگی زناشویی با صاحب این عکس کدام یک را پسند می کنید عکس آن زن را به نوبت به افراد نشان می داد و افراد هم هر کدام در فراخور برداشت و سلیقه خود از عکس نظری می دادند.

افراد بیننده اظهار می داشتند حضرت امیر علیه السلام را که انشاء الله در لحظه مرگ و عالم برزخ از نزدیک می بینیم اما در این دنیا زندگی با این زن مفید است من پنجمین نفر بودم وقتی خواست عکس را به من نشان بدهد طوفانی در قلبم به وجود آمد و لرزیدم و پیش خود گفتم چه آزمون حساس و بزرگی است آیا به راستی سزاوار است لحظه ای دیدار با علی بن ابی طالب علیه السلام آن مرد بزرگ را با شہوات مبادله کنیم بدون اینکه عکس را ببینم از جا بر خواستم و جلسه را ترک کردم و مورد اعتراض حاضران واقع شدم اما اعتنایی نکردم و خودم را به ناراحتی به حجره رساندم درب حجره را باز کردم .

اما به دلیل نامناسب بودن هوا داخل حجره شدم روی پله نشستم در حالی که سرم را به دیوار تکیه داده بودم به خواب رفتم ناگهان خود را در سالتی نسبتاً بزرگ یافتم که تعدادی از علمای گذشته حضور داشتند و در صدر کرسی ای قرار داشت حضرت مولی علی بن ابی طالب علیه السلام روی آن کرسی نشسته بودند قنبر غلام حضرت و مالک اشتر و غیره نیز همراه آن حضرت بودند حضرت امیر علی علیه السلام مرا مورد خطاب قرار داد و به نام به محضر خود فرا خواندند با شوق وصف ناپذیری از جابر خواستم لحظه ای خودم را در آغوش آن حضرت دیدم آن حضرت مرا مورد لطف و محبت قرار دادند من نیز امام را با همان خصوصیات که در روایات خوانده بودم دیدم و لذت بردم در همین حال بیدار شدم و متوجه شدم از لحظه نشستن در کنار درب حجره تا ملاقات و بیدار شدن چیزی حدود هشت دقیقه طول کشیده است .

با حالتی وصف ناپذیر خود را به جلسه آقایان رساندم و دیدم همه سرگرم همان عکس هستند به آنان گفتم من نتیجه انتخاب را گرفتم از آن لحظه به بعد این موفقیت ما در زندگی علمی نصیبم گشت .
البته این خاطره را مفصل تر از اینکه نوشتم در کتاب ره توشه راهیان نور ویژه ماه مبارک رمضان 1419 قمری مطابق 1377 شمسی ، ج دوم ، ص 113، ذکر شده است .

نتیجه این مطلب برای خوانندگان عزیز و محترم و برای مستمعین محترم این شد که اگر انسان دارای تقوا باشد به مقصد می رسد و هر چه که از خداوند بخواهد خداوند به او خواهد داد طبق آیه شریفه می فرماید: **وَأَتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَآءٍ لِّتَمُوهُ**⁽¹¹⁾؛ ابراهیم هر چه بخواهید خداوند مرحمت خواهد کرد. اینکه ملاحظه می فرمائید بعضی چیزها را از خداوند متعال در خواست می نمایم و به او نمی رسیم شاید مصلحت نباشد و الا خداوند فرماید: ای بنده من چه کسی از من راستگوتر است از حیث وعده دادن بخواهید تا من بدهم .

در سوره دیگر می فرماید: **وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِّنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ**⁽¹²⁾؛ کسی که متدین باشد خداوند روزی او را آسان قرار می دهد و از یک جای حواله می کند که خودش هم گمان ندارد.

امام حسین علیه السلام یاور فراوانی داشت

امام هیچ کس جای حضرت عباس را نمی دهد چون او واقعا ایثار کرد روز قیامت هم خداوند مقام بزرگی را به او عطا می کند که شهدا آرزو می نمایند که ای کاش ما هم آن مقام را داشتیم .

وقتی که حرم حضرت امام حسین علیه السلام وارد می شوید قهرا اول حبیب بن مظاهر را زیارت می کنی بعد مرقد مطهر حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام را چرا حتما یک دلیل دارد که این چنین شده است یکی از دلایل او این است . هنگام جان دادن حبیب در سرزمین کربلا در محضر حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام حضرت فرمود: لله درک یا حبیب لقد کنت فاضلا تختم القرآن فی ليله واحده ؛ به به خداوند به تو خیر دهد ای حبیب تو شخص با کمال بودی در یک شب ختم قرآن می کردی .
«عیون العبری ، ص 140».

این جانب سال 1379 بود شب نیمه شعبان بود رفتم مشهد برای نماز مغرب و عشا مشرف شدم به حرم حضرت رضا علیه السلام بعد از نماز عشاء با خود فکر کردم آیا می شود در یک شب تمام قرآن را ختم کرد از حضرت تقاضای کمک کردم که توفیق پیدا کنم بلکه بتوانم قرآن را در یک شب تمام کنم بعد از نماز عشاء مشغول شدم خواندن قرآن حدود یک ساعت عبادت دیگری انجام دادم بقیه وقت را صرف خواندن قرآن کردم تا اول اذان صبح بیست جزء خواندم تا آخر نتوانستم بخوانم ده جزء دیگر را فردا خواندم حدود بیست ساعت طول کشید که تمام قرآن را ختم کرد.

ولی مردان خدا در یک شب یک قرآن ختم می کنند.

می نویسند حبیب با خنده به استقبال شهادت می رفت یزید گفت ای سید القراء چه وقت خنده است وی در جواب می گوید چه وقت بهتر از حالا برای شادی و سرور (این بدان معنی است که مردان خدا مرگ را به بازی و مضحکه گرفته اند نه اینکه دنیا آنان را به مسخره گرفته باشد تا برای زندگی چند روز از مرگ فرار کنند).

«سفینه البحار، حبیب بن مظاهر».

این پیرمرد مرید امام علیه السلام بود و عاشق خدا با اجازه ی امام خود کمرش را با عمامه و ابروهایش را با دستمال می بندد تا مانع دید وی نشود و با شور وصف ناشدنی آماده جنگ می شود وقتی امام او را در آن حال می بیند منقلب می شود و در حالی که قطرات اشک بر گونه هایش جاری است می فرماید شکر الله سعیک یا شیخ چه شخصیتی بوده این بزرگوار که عملش مفید قرار می گیرد که مورد تشکر امام علیه السلام واقع می شود.

«سوگنامه آل محمد، ص 366».

حقیقتا سعادت می خواهد که انسان به این درجه و مقام برسد که امام حسین علیه السلام برای او گریه کند.

امام علیه السلام از زهیر جهت یاری دعوت به عمل آورد و وی با پاسخ مثبت خود در زمره ی سعادت‌مندان تاریخ قرار گرفت و این در حالی است که امام شخصا از افراد دیگری مانند عبد الله بن حر جعفری نیز دعوت کرد ولی به اعتراف خودشان توفیق سعادت را نیافتند و به جای جان نثاری در رکاب امام فقط حاضر شدند اسب خود را به امام بدهند که امام فرمود تو که از ایثار جانانت در راه ما دریغ داری ما نیازی به اسب تو نداریم .

«سخنان حسین بن علی ، ص 167، انساب الاشراف ، ص 174».

زهیر در وفاداری به امام تا بدان جا پیش رفت که فرماندهی جناح راست لشکر امام بدو سپرده شد و این حاکی از لیاقت و شایستگی او بود وی در شب عاشورا به امام عرض کرد خداوند آن روز را نیاورد که پسر پیامبر را در میان دشمن رها کنم و خود نجات یابم و نیز گفت اگر هزار بار در راه تو کشته شوم و زنده گردم دست از تو بر نمی دارم .

«العیون العبری ، ص 90».

امام بر بالین زهیر جمله ای فرمود که حاکی از عمق ایثار و از جان گذشتگی او است و آن این که خداوند تو را در پیشگاه قرب خود جای دهد و قاتل تو را به کفن شدگان لعنت کند.

«بحار الانوار، ج 45، ص 36».

زیبده را بشناسید

از بررسی تاریخ عاشورا به دست می آید که امام حسین علیه السلام با نوشتن نامه و یا اعزام پیک به سوی برخی از بزرگان و سران قبایل آنها را به یاری خود دعوت می کرد که یکی از آن ها زهیر بن قین است وی برای انجام حج از کوفه به مکه آمده بود و جریان حرکت امام را شنید و اگر چه از شیعیان بود اما آمادگی کافی برای یاری حضرت امام حسین علیه السلام نداشت از این رو به هنگام بازگشت سعی می کرد کاروانش با کاروان امام حسین علیه السلام برخورد نداشته باشد از این که کاروان زهیر به ناچار در منزلی فرود آمد که کاروان امام نیز فرود آمده بود امام از فرصت استفاده کرده و پیکی به سوی زهیر رهسپار کرد و او را به یاری خویش دعوت کند.

زهیر در ابتداء از پذیرش دعوت و پیوستن به امام اکراه و امتناع دارد لذا سکوت اختیار می کند همسرش به نام دلهم وی را ترغیب می کند و می گوید سبحان الله آیا پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تو پیغام دهد و تو به سوی او نمی روی زهیر از سخن غیورانه ی همسرش به خود آمد و به حضور امام می رود و بعد دستور می دهد خیمه ها را بر چینند و اسباب و اثاثیه را به سوی کاروان امام ببرند. (عاقبت بخیری یعنی این اول آن طور، بعد چنین شد).

«انصار الحسین ، ص 87، سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم، ص 206».

کسی که حاضر نبود خیمه خود را در کنار خیمه امام حسین علیه السلام قرار بدهد اما آخر الامر که زهیر به جایی رسید می گوید اگر هزار بار در راه تو کشته شوم و زنده گردم دست از تو بر نمی دارم معنی اینکه می گوئید خدایا عاقبت

امور ما را ختم به خیر فرمائید مثل عاقبت زهیر (ره) درباره جهاد قرآن کریم چه می گوید:

و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وان الله لمع المحسنين⁽¹³⁾؛ کسانی که در راه ما به جان و مال جهد و کوشش کردند حتما آنها را به راه و معرفت و لطف خویش هدایت می کنیم و همیشه خدا یار نیکوکاران است .

روایت هم راجع به جهاد نفس وارد شده است که او جهاد اکبر است .
قال امير المؤمنين عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعث تسريه فلما رجعوا قال صلى الله عليه وآله وسلم مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الاصفر و بقى عليهم الجهاد الاكبر قالوا يا رسول الله و ما الجهاد الاكبر قال صلى الله عليه وآله وسلم جهاد النفس ثم قال افضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه ؛

علی عليه السلام می فرمود: رسول خدا سربیه ای ترتیب داد سربیه عبارت است از جنگ های کوچکی که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شخصا در آنجا حضور نداشتند خلاصه حضرت عده ای را ترتیب داد و به جنگ فرستاد هنگامی که از جنگ بازگشتند فرمود آفرین به جمعیتی که جهاد اصغر را به پایان بردند و جهاد بزرگتر هنوز بر عهده شان باقی است .

مجاهدان عرضه داشتند ای رسول خدا جهاد اکبر چیست ؟ حضرت فرمود: جهاد با نفس است آن گاه فرمود: کسی که با نفس خویش بجنگد برترین مجاهد است .

«وسائل الشیعه ، ح 11، ص 122؛ سفینه البحار، ج 1، ص 195».

یکی از کسانی که جهاد اکبر نمود و عاقبت به خیر شد حر (ره) بود. چون حر از سپاه عمر بن سعد خواست جدا شود آرام آرام از سپاه کنار کشید و بعد به سرعت از آنان دور شد و به سپاه امام رسید اول کسی که با حر مواجه شد حضرت ابا عبد الله بود.

«مناقب ، ج 4 ، ص 78».

چون امام حسین بیرون خيام ايستاده بود حر گفت : السلام عليك يا ابا عبد الله آقا من گنهكارم روسياه هستم و من مجرمي هستم و اول كسي هستم كه راه را بر شما گرفتم آقا من توبه كردم و مي خواهم گناه خود را جبران كنم لكه ي سياه كه براي خود به وجود آورده ام جز با خون با هيچ چيز ديگري پاك نمي شود آمده ام كه با اجازه ي شما توبه كنم . (اولا بفرمائيد توبه ي من پذيرفته است يا نه)؟

امام عليه السلام در جواب او فرمود: البته توبه ي تو پذيرفته است چرا پذيرفته نباشد مگر باب رحمت اللهی به روی یک انسان تائب بسته شود حر از اینکه توبه ي او مورد قبول واقع شد خوشحال گرديد بعد گفت اجازه بدهيد من بروم و خودم را فدای شما كنم و خونم را در راه بريزم امام عليه السلام فرمودند ای حر تو مهمان ما هستی پياده شو کمی بنشين تا از تو پذيرائی بكنيم ولی حر از امام اجازه خواست تا پائين نيايد هر چه حضرت اصرار كردن پائين نيامد.

بعضی از سیره نویسان رمز مطلب را این طور كشف کرده اند كه حر مايل بود خدمت امام بنشيند ولی يك نگرانی او را ناراحت می كرد و آن اينكه ترسيد در مدتی كه خدمت امام نشست است یکی از اطفال امام حسين عليه السلام او را ببيند و بگويد اين همان كسي است كه روز اول راه را برای ما بست و او شرمنده شود برای اينكه شرمنده نشود و هر چه زودتر اين لكه ي ننگ را باخون از دامن خود بشويد اصرار كرد اجازه بدهيد من بروم امام عليه السلام فرمود: حال كه اصرار داری مانع نمی شوم برو اين مرد رشيد در مقابل مردم می ايستد با آنها صحبت می كند چون خودش كوفي بود با مردم كوفه موضوع دعوت را مطرح می كند می گويد مردم اتفاقا من خودم از كسانی كه نامه نوشته بودند نيستم ولی شما و سران شما كه اين جا هستند همه كسانی هستيد كه به حضرت نامه نوشتيد او را

دعوت کردید به او وعده ی یاری دادید روی چه اصلی روی چه قانونی روی چه مذهب و دینی اکنون با میهمان خودتان چنین رفتار می کنید معلوم می شود جریانی که حر را خیلی ناراحت کرده بود لثامت و پستی ای بود که این مردم به خرج دادند، پستی ای که با روح انسانیت در اسلام ضدیت دارد و تاریخ اسلام نشان می دهد که هیچ اسلام اجازه نمی داد با هیچ دشمنی چنین رفتار شود. یعنی برای اینکه دشمن را سخت در مضیقه قرار دهند آب را به رویش ببندند امام حسین علیه السلام همین حر و سپاهش با اینکه دشمنش بودند در بین راه سیراب کرد.

«ارشاد مفید، ج 2، ص 79».

مسلمما حر یادش بود که ما آب را به روی کسی بستیم که آن روزی که تشنه بودیم بدون اینکه از او بخواهیم ما را سیراب کرد.

او چقدر شریف و عالی و بزرگ بود و هست و ما چقدر پستیم . گفت مردم کوفه شما خجالت نمی کشید این فرات مثل شکم ماهی برق می زند آبی را که بر همه ی موجودات جاندار حلال است انسان حیوان اهلی وحشی و جنگلی از آن می آشامد شما بر فرزند پیامبر خود بسته اید این مرد می جنگد تا شهید می شود امام حسین علیه السلام او را بی پاداش نگذاشت فوراً خود را بالین این مرد بزرگوار رساند و برایش مرثیه خواند. و نعم الحر حر بنی ریاح ؛ این حر چه آزاد مرد خوبی است مادرش عجب اسم خوبی برایش انتخاب کرده است روز اول گفت حر آزاد مرد راستی که تو آزاد مرد بودی .

«ارشاد مفید، مترجم ، ص 103».

نقش الگویی حر برای سایرین در کربلا به ثمر نشست چرا که با پیوستن حر به آقا امام حسین علیه السلام برادرش مصعب پسرش بکیر و غلامش عروه نیز تحت تاءثیر قرار گرفتند و به پیروی از وی به حضرت امام علیه السلام ملحق شدند.

«مع الحسين في نهضته ، ص 214».

امام بر بالین حر دست به صورت وی می کشید و می فرماید: انت الحر کما سمتک امک و انت حر فی الدنيا و فی الآخرة .
«بحار الانوار، ج 45، ص 14 و 15».

چه سعادت بی بهتر از آن که امام علیه السلام فردی خطا کار را آزاد دنیا و آخرت بخواند آیا سعادت بالاتر از این هست عاقبت به خیری از این بهتر می شود برای انسان می نویسند: امام علیه السلام چون دید که از سر مجروح حر خون جاری است با دستمال خود سر او را بست و او را با همان دستمال دفن کردند که خود سند و افتخار دیگری است .

«سوگنامه آل محمد، ص 356 به نقل از معانی السبطين ، ج 1، ص 368».

یکی از مردان الهی که در محضر امام صادق علیه السلام کسب فیض کرد جابر است که یکی از رجال علم و فضیلت است و در حدود هجده سال از محضر امام باقر و چند سال در محضر امام صادق علیه السلام استفاده می کرد به جائی رسید که گفته اند علوم اهل بیت رسالت و ائمه هدی علیهم السلام در نزد چهار نفر ذخیره شد. 1. سلمان فارسی ؛ 2. سید حمیری ؛ 3. یونس بن عبد الرحمن ؛ 4. جابر جعفی و مع ذلک شاید از مضامین اخبار استفاده شود که جابر جعفی از آن سفر زیادتر علوم آل محمد را در سینه خود حفظ نموده بوده بود زیرا وقتی که به واسطه اختلاف بنی امیه و بنی عباس فراقتی از برای امام باقر علیه السلام حاصل گردید و در علم و دانش را به روی مردم گشود که افزون از چهار هزار نفر مردان باسعادت از آن دریای امواج استفاده می کردند اما در بین آنان جابر جعفی گوی سبقت را از میدان ربوده و در ظرف هجده سال از محضر مبارک آن حضرت استفاده کرد تا اینکه هفتاد هزار حدیث در سینه خود از آن جناب ذخیره نمود که حضرت امر به کتمان آن نموده بود به نحوی که فرمودند: لعن من و لعن ملائکه آسمان و

خدا و رسول بر تو باد اگر یک حدیث از آنها را برای کسی بخوانی لذا روزی جابر حضور آن حضرت عرض کرد. بار علمی که بر دوش من گذاشته اید و امر به کتمان او نموده اید گاهی سبب می شود که مثل حالت جنون به من دست می دهد حضرت فرمودند هر گاه چنین حالت به تو دست دهد در دامن کوهی برو و گودالی بکن و سر خود را در میان آن گودال نموده و بگو محمد بن علی چنین برای من حدیث کرد و چون احادیث مرا برای آن گودال خواندی برگرد تا اینکه خطر جنون از تو بر طرف گردد.

جابر کرارا خویش را به این نحو تسلیت می داد.

«منهاج السور، ص 217».

مؤلف گوید گفته شود این دستور از امام باقر علیه السلام نسبت به جابر شباهت دارد به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که خود حضرت در دل شب در میان بیابان سر میان چاه می کرد و مصائب وارده بر خویش را به چاه می گفت شباهت از این جهت دارد که آن حضرت هم کسی پیدا نکرد که محرم اسرار او باشد تا اینکه با او درد دل کند زیرا می گوئیم این کار اثر طبیعی دارد و موجب تسکین خاطر می گردد و لذا مثلا شخصی که به درد دندان سخت مبتلا شده با اینکه می داند قدم زدن و ناله و فریاد کردن ادا اثری و تسکینی برای درد دندان او ندارد مع ذلک دائما در گردش است و ناله و صیحه می کشد و حقا اگر او را ملزم کنند که در جای خود بنشیند و حرکت نکند و صیحه ای نکشد بر او بسیار گران می آید و خود قدم زدن و صیحه کشیدن موجب تسهیل درد می شود.

زیبیده را بشناسید

زیبیده بنت جعفر و جعفر پسر منصور دوانقی بود دختر عموی هارون الرشید بوده و در جمال و کمال و شیرینی کلام سرآمد عصر خویش بود و اسم اصل او امه العزیز بود و از جهت حسن جمال ظاهریه و فضائل نفسانیه ملقب به زیبیده گشت یعنی زبده است و در تمام جهات زبده بود.

مرحوم صدوق در مجالس می نویسد که زیبیده در حقیقت شیعه و از محبین ارادتمندان به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود چون هارون از تشیع او اطلاع پیدا کرد قسم خود که او را مطلقه نماید و زیبیده را صد کنیز بود که تمامی آنها حافظ قرآن بودند و آنان را ملزم نموده بود که در طول ده روز یک مرتبه قرآن ختم نمایند و لذا همیشه از قصر او صدای قرائت قرآن به گوش می رسید مثل کندوی عسل که صدا از او همیشه به گوش می رسید.

«منهاج السرور، ص 47».

در بیان کیفیت شهادت امیر المؤمنین و امامت آن بزرگوار مشهور میان آن بزرگوار مشهور میان علماء شیعه آن است سی سال پس از عام الفیل متولد و 21 ماه مبارک سال چهلم هجرت کشته شد و سن مبارکش 63 بوده است .

ده ساله بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به پیغمبری مبعوث گردید و به آن حضرت ایمان آورد و بعد از بعثت سیزده سال با آن حضرت در مکه ماند و بعد از هجرت به مدینه با آن حضرت ده سال در مدینه بود و پس از آن به مصیبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مبتلا شد و بعد از آن حضرت سی سال زندگانی فرمود: دو سال و چهار ماه در خلافت ابوبکر و یازده سال در خلافت عمر و دوازده سال در خلافت عثمان به سر برد و مدت خلافت ظاهریه آن حضرت چهار سال و نه

ماه و چند روز به طول انجامید و در اکثر آن مدت با منافقان مشغول قتال و جدال بود و پیوسته بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مظلوم بود و اظهار مظلومیت خویش می فرمود.

و از کثرت نافرمانی و نفاق مردم خویش دل‌تنگ بود و طلب مرگ از خدا می نمود و کرارا از شهادت خود به دست ابن ملجم خیر می داد.
«کافی، ج سوم، ص 301 و منتهی الآمال، ج 1، ص 203».

کیفیت شهادت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)

چنان چه جماعتی از بزرگان نقل کرده اند چنین است که گروهی از خوارج که از آن جمله عبد الرحمن بن ملجم بود از واقعه نهروان در مکه جمع شدند انجمنی می ساختند و بر کشتگان نهروان می گریستند یک روز در طی سخن همی گفتند علی و معاویه کار این امت را پریشان ساختند اگر هر دو تن را می کشتیم این امت را از زحمت ایشان آسوده می ساختیم مردی از قبیله اشجع سر بلند کرد و گفت به خدا قسم عمرو بن عاص کم تر از ایشان نیست .

بلکه اصل فساد و ریشه فتنه است پس سخن بر این نهادند که هر سه تن را باید کشت ابن ملجم گفت علی را من می کشم حجاج بن عبدالله که معروف به «برگ» بود کشتن معاویه را به ذمه خویش نهاد عمرو بن بکر تمیمی قتل عمرو بن عاص را به ذمه نهاد عهد بستند؟ باید هر سه تن در یک شب بلکه در یک ساعت کشته شوند سخن بر این نهادند که شب نوزده ماه مبارک رمضان هنگام نماز صبح که آنها حاضر می شود در مسجد در انجام این امر اقدام نمایند.

پس یکدیگر را وداع کرده برک طریق شام را گرفت و عمرو عازم مصر شد و ابن ملجم لعین به جانب کوفه حرکت نمود هر سه تن شمشیر خود مسموم ساختند و انتظار روز 19 ماه مبارک رمضان می کشیدند شب 19 رمضان برک با شمشیر زهر آب داده داخل مسجد شام شد و در میان جماعت پشت سر معاویه ایستاده آن گاه معاویه به رکوع یا به سجده رفت تیغ بکشید و بر ران او زد معاویه به فریاد زد و در محراب درافتاد مردم ، برک را گرفتند و معاویه را به منزل خود بردند.

طیب حاضر کردند چون طیب زخم او را دید گفت اگر بخواهی این جراحی خوب شود و نسل تو منقطع نشود باید با آهن سرخ کرده موضع جراحی را داغ کرد آنگاه مداوا کرد و اگر چشم از فرزند می پوشی با مشروبات معالجه توان کرد. معاویه گفت مرا تاب و توان نیست با آن داغ مداوا کنی و مرا دو فرزند یزید و عبد الله کافی است پس او را مداوا کردند تا خوب شد و نسل او منقطع شد.

پس برگ را حاضر کردند و فرمان داد او را اعدام کنند او گفت الامان معاویه گفت چیست گفت رفیق من رفته است علی را در این ساعت بکشد اکنون مرا حبس کن تا خبر رسد اگر علی را کشته اند آنچه خواهی بکن و اگر نکشتند مرا رها کن که بروم علی را به قتل برسانم و قسم می خورم که باز به نزد تو خواهم آمد که هر چه خواهی در حق من حکم کنید.

بنابر قولی معاویه امر کرد تا او را حبس کردند تا که خبر از شهادت امیر المؤمنین ع برسد وقتی که خبر رسید او را کشتند به شکرانه قتل علی ع او را رها کرد.

اما عمرو بن بکر چون داخل مصر شد صبر کرد تا شب نوزدهم ماه رمضان رسید پس با شمشیر مسموم وارد مسجد شد در انتظار عمروعاص شد از قضا در آن شب عمروعاص مریض بود به نماز نیامد پس قاضی مصر به نیابت خویش فرستاد نماز را اقامه کرد.

عمرو بن بکر چنان گمان کرد که عمروعاص است اقامه نماز کرده است شمشیر خود را کشید قاضی مصر را در خون خود غلطانید تا خواست فرار کند مردم او را گرفتند و به نزد عمروعاص بردند عمروعاص هم فرمان داد او را بکشند آن ملعون آغاز جزع کرد و گریه کرد گفتند در این هنگام گریه کردن

چیست مگر ندانستی که جزای این کار هلاکت است گفت بلکه برای آن گریه
می کنم که بر قتل عمروعاص ظفر پیدا نکردم و از آن غمگینم که برک و ابن
ملجم به آرزوی خویش رسیدند و علی و معاویه را کشتند عمروعاص دستور
داد او را گردن زدند.
«منتهی الآمال ، ج 1، ص 203».

عبد الرحمن بن ملجم

به قصد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به کوفه آمد در آن مکانی که خوارج جمع می شدند آنجا رفت لکن نیت خود را از آن ها مخفی نمود مبادا منتشر شود در انتظار شب نوزدهم بود که مولا را شهید کند تا اینکه روز به زیارتی یکی از دوستان خود رفت در آنجا قطام یا قطامه بنت اخضر را ملاقات کرد و او بسیار زیبا بود و مشکین موی بود و پدر و برادر او را که از جمله خوارج بود امیر المؤمنین در جنگ نهروان کشته بود از این جهت با علی علیه السلام دشمنی بی حد بود.

ابن ملجم چون نظر بر جمال دل آرای او افتاد یک باره دل را از دست داد ناچار در خواست ازدواج قطام در آمد او گفت مهر ما را چه قرار می دهی گفت : هر چه بخواهی مهریه قرار می دهم گفت : صدق من سه هزار درهم یک کنیز و یک غلام و کشتن علی بن ابی طالب باید قرار دهی ابن ملجم گفت تمام آنچه گفتمی ممکن است جز قتل علی که چگونه از برای من میسر شود. قطام گفت وقتی که علی مشغول به یک امری باشد و از تو غافل باشد ناگهان بر او شمشیر می زنی غفلتا او را می کشی پس اگر او را کشتی قلب مرا شفا دادی و عیش خود را با من مهیا ساختی و اگر کشته شوی .

پس آنچه در آخرت به تو می رسد از ثواب ها بهتر است برای تو از آنچه در دنیا به تو می رسد ابن ملجم چون دانست که قطام با او هم عقیده است و مذهبشان یکی است گفت به خدا سوگند که من به این شهر نیامده ام مگر برای این کار قطام گفت که من از قبیله خود مجمعی را با تو همراه می کنم که تو را در این امر معاونت کند پس کسی فرستاد به نزد وردان بن مجالد که از قبیله او

بود او را برای یاری ابن ملجم طلب کرد و ابن ملجم نیز در این اوقات که مصمم شده برای قتل علی علیه السلام بود وقتی که شیبب بن بحر را که از قبیله اشجع بود و مذهب خوارج داشت دیدار کرد و گفت ای شیبب آیا می توانی کسب شرف دنیا و آخرت کنی گفت چه کنم ، ابن ملجم گفت که در قتل علی مرا کمک کنی گفت ابن ملجم گفت ترس نداشته باشید در مسجد جامع کمین می سازم و هنگام نماز صبح کار او را با شمشیر سازم و دل خود را شفا می بخشم آن قدر سخن گفت که شیبب را قوی دل ساخت تا اینکه او را با خود به نزد قطام برد.

ورد این هنگام آن ملعونه در مسجد اعظم بود و خیمه از برای او برپا کرده بودند و به اعتکاف مشغول بود پس ابن ملجم با همراه بودن شیبب به قطام خبر داد آن ملعون گفت هر گاه خواستید او را به قتل برسانید پیش من بیائید. پس ابن ملجم و شیبب در انتظار شب نوزدهم ماه رمضان بودند.

ابن ملجم با شیبب و وردان به نزد قطام در مسجد حاضر شدند قطام بافته مثل شال از حریر طلبید بر سینه های آنها محکم بست و شمشیرهای زهر آب داده را به دست آنها داد و گفت از فرصت استفاده نمائید و وقت را از دست ندهید.

آن سه تن از پیش قطام بیرون شدند و در مقابل آن دری که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از آن در داخل مسجد می شد نشستند انتظار حضرت امیر المؤمنین می کشیدند حجر بن عدی (رحمه الله) که از بزرگان شیعه بودند آن شب را در مسجد به سر می برد ناگهان به گوش او رسید که اشعث می گوید ای ابن ملجم در کار خویش بشتاب و سرعت کن که صبح دمید رسوا خواهی گردید.

حجر از این سخن گفت اراده قتل علی علیه السلام را داری پس به جانب خانه علی علیه السلام مبادرت کرد تا آن حضرت را آگاهی دهد آن حضرت از راه دیگر به مسجد

رفته بودند تا حجر به خانه آن جناب رفت و برگشت کار از حد گذشت چون به مسجد رسید صدای مردم را شنید که علی عَلَيْهِ السَّلَام را کشتند.

«بحار الانوار، ج 42، ص 199 الی 219؛ منتهی الآمال، ج 1، ص 202».

از ام کلثوم نقل شده که فرمود: شب نوزدهم ماه رمضان پدرم مهمان من بود برای او افطاری آوردم از نان و شیر و نمک پدرم مشغول نماز بود چون از نماز فارغ شد نگاهش افتاد به آن طبق فرمود دخترم دو تا نان و خورش حاضر کرده ای مگر نمی دانی که من متابعت برادر و پسر عم خود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می کنم و هر که خوراک و پوشاک او در دنیا خوب باشد ایستادن او در قیامت نزد حق تعالی بیش تر است ای دخترم در حلال دنیا حساب است و در حرام دنیا عذاب است افطار کنم تا یکی از این دو خورش را برداری من شیر را برداشتم بعد حضرت مشغول نماز شدند گاهی بیرون می رفت به آسمان نگاه می کرد و سوره یس را تلاوت کرد و می فرمود خداوند! مبارک گردان برای من مرگ را و این آیه را زیاد خواند: **انا لله و انا اليه راجعون** و این جمله را می فرمود: **لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم** و آن شب را تا صبح مشغول عبادت بودند.

ام کلثوم گفت ای پدر این اضطراب شما امشب برای چیست؟ فرمود: صبح امشب من شهید می شوم. پس زمانی که صبح شد ابن نباح مؤذن آن حضرت در آمد ندای نماز در داد حضرت به آهنگ مسجد برخاست چون به صحن خانه آمد مرغابیان که در خانه بودند به خلاف عادت از جلوی آن حضرت در آمدند و پر می زدند و فریاد می کردند آن گاه سفارش مرغابیان را حضرت به ام کلثوم نمود فرمود اینها را رها کن زیرا که زبان ندارند و قادر نیستند بر سخن گفتن هر گاه گرسنه یا تشنه شوند پس آنها را غذا بده و سیراب کن و گرنه رها کن بروند و از گیاه های زمین بخورند.

«بحار الانوار، ج 42، ص 278».

ضربت خوردن امیر المؤمنین علی (علیه السلام)

شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهل از هجرت پیامبر اکرم حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام طبق معمول برای نماز جماعت در مسجد کوفه از خانه به مسجد روانه شد مسعودی می نویسد آن شب باز کردن در خانه که از چوب خرما بود برای علی علیه السلام دشوار گردید آن بزرگوار آن در را از جا کند و کنار گذاشت .

«بحار الانوار، ج 42، انوار البهیة، ص 61، منتهی الآمال، ج 1، ص 208».

امام علیه السلام به سوی مسجد روانه شد طبق معمول دو رکعت نماز خواند و سپس بالای بام رفت با صدای بلند اذان گفت که صدای آن حضرت به گوش تمام ساکنان کوفه می رسید سپس از بام پائین آمد و به محراب رفت و مشغول نماز نافله صبح شد وقتی که خواست سر از سجده اول رکعت اول بردارد در آن تاریکی ابن ملجم آن چنان شمشیر بر فرق مقدس زد که فرق سر آن بزرگوار تا نزدیک پیشانی شکافته شد.

امام علی علیه السلام در این هنگام گفت :

بسم الله و بالله و علی مله رسول الله فزت ورب الکعبه ؛ به نام خدا و برای خدا و بر دین رسول خدا به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم .
سپس مقداری از خاک محراب را برداشت و روی زخم سرش پاشید و این آیه را خواند:

منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری ؛ ما شما را از خاک آفریدیم و در آن باز می گردانیم و از آن نیز بار دیگر شما را بیرون آوریم

(14).

«انوار البهيه ، ص 61».

جبرئیل بین زمین و آسمان فریاد زد.

سوگند به خدا استوانه های هدایت ویران شد و نشانه های بزرگ توی تاریک گردید و دستگیره محکم ایمان شکسته گردید پسر عموی مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کشته شد، علی مرتضی کشته شد، او را شقی ترین اشقیاء کشت .
«منتهی الآمال ، ج 1، ص 136 و 137».

ابن ملجم گفت سوگند به خدا این شمشیر را به هزار درهم خریداری کرده ام و با هزار درهم زهر آن را مسموم نموده ام اگر آن شمشیر به من خیانت کند نفرین بر او باد.

«اعلام الوری ، ص 201، بحار الانوار، ج 42، ص 239».

پیکر امام علی عَلَيْهِ السَّلَام را به آن که آغشته به خون بود در میان گلیمی نهاده و اطراف آن را گرفتند و به خانه بردند مردم دسته دسته به خانه آن حضرت می آمدند و سر به دیوار خانه گذاشته و گریه می کردند.

برای معالجه آن حضرت اطباء کوفه را حاضر کردند اثیر بن عمرو که از همه حاذق تر بود به بالین آن حضرت آمد و به زخم سر نگاه کرد و گفت بروید شش گوسفند بیاورید فوری حاضر کردند او رگی از آن بیرون آورد و در مغز سر امام نهاد و دمید.

و پس از لحظه ای بیرون آورد و به آن نگاه کرد ذرات سفیدی مغز را در آن دید دریافت که ضربت به مغز رسیده است بستگان همه منتظر بودند تا بشنوند که طبیب چه می گوید ناگاه شنیدند به امام گفت زودتر وصیت کنید که ضربت به مغز رسیده و نمی توان آن را درمان کرد.

«تذکره ابن جوزی ، ص 101؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 194».

نقل شده که مردی به ابن ملجم گفت ای دشمن خدا خوشحال مباش که علی
علیه السلام را بهبودی حاصل است آن ملعون گفت پس ام کلثوم بر چه کسی می‌گرید
به خدا سوگند چنان ضربتی بر علی زدم که اگر قسمت کنند آن ضربت را بر
اهل مشرق و مغرب همگی خواهند مرد.
«اقتباس از منتهی الآمال ج 1، ص 216».

سؤال حضرت زینب علیها السلام از پدر و پاسخ آن

حضرت زینب علیها السلام می گوید هنگامی که پدرم علی علیه السلام بر اثر ضربت ابن ملجم بستری شد نشانه های مرگ را در رخسار آن حضرت دیدم به او عرض کردم ام ایمن به من چنین چنان حدیث کرده که پنج تن در یک جا بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله ناگهان غمگین شد و علت غم را پرسیدند جریان شهادت حضرت زهرا علیها السلام و علی علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام را شرح داد می خواهم از شما آن را بشنوم .

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دخترم حدیث ام ایمن صحیح است گویا تو و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را می نگرم که به صورت اسیر با کمال پریشانی وارد این شهر کوفه می کنند به گونه ای که ترس آن دارید که مردم به سرعت شما را بقا پند صبر و استقامت کنید سوگند به خداوندی که دانه را شکافته و انسان را آفرید در آن روز در سراسر روی زمین ولی خدا غیر از شما و دوستان و شیعیان شما وجود ندارد.

رسول خدا به ما چنین خبر داد و فرمود در این هنگام ابلیس با بچه ها و اعوان خود در سراسر زمین سیر می کنند و ابلیس به آنها می گوید ای گروه شیطان ها ما انتقام آدم علیه السلام را از فرزندان آنها گرفتیم و در هلاکت آنها سعی بلیغ کردیم بکوشید تا مردم را نسبت به آنها به تردید و شک بیندازید و مردم را به دشمنی آنها وادار نمائید.

«بحار الانوار، ج 45، ص 183».

یکی از یاران حضرت علی علیه السلام اصبع بن نباته است او می گوید پس از ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام مردم از هر سو آمده بودند و در کنار خانه آن حضرت اجتماع نموده و در انتظار کشتن ابن ملجم بودند امام حسن علیه السلام از خانه بیرون آمد و گفت ای گروه مردم پدرم وصیت فرمود که کار ابن ملجم را تا پس از وفات او تاءخیر بیندازیم اگر از دنیا رفت اختیارش با ما است و گرنه خودش درباره او تصمیم می گیرد به خانه های خود باز گردید خدا شماها را بیامرزد پدرم ممنوع الملاقات است و حالش خوب نیست مردم باز گشتند و من ماندم امام حسین علیه السلام فرمود: ای اصبع مگر سخنی را که از پدرم نقل کردم نشنیدی گفت بلی شنیدم ولی من دوست دارم حضرت را ملاقات کنم و از او حدیثی بشنوم برای من اجازه ملاقات بگیرد. امام حسن علیه السلام به خانه بازگشت سپس بیرون آمد و به من فرمود: داخل شو من وارد شدم کنار بستر امیر المؤمنین علیه السلام آمدم و دیدم دستمال زرد رنگی به سر بسته ولی زردی رنگش از زردی دستمال بیش تر است و آن حضرت بر اثر شدت ناراحتی و شعف و اثر زهر از این طرف به آن طرف می شد در عین حال حدیثی برای من بیان فرمود.

«انوار البهیه ، چاپ قدیم ، ص 31».

بعضی نقل نموده اند گفته شد شیر برای حضرت علی علیه السلام خوب است بینواین که همواره مورد لطف آن بزرگوار بودند ظرف ها را پر از شیر کرده برای آن حضرت آورده بودند امام حسن علیه السلام ظرف شیری نزدیک آورد و به پدر شیر داد آن حضرت مقداری از آن شیر خوردند و فرمود: بقیه آن را برای اسیرتان (ابن ملجم) ببرید و به امام حسن علیه السلام فرمود به آن حقی که بر گردن تو درام در لباس و غذا آنچه می پوشید و می خورید به ابن ملجم نیز پوشانید و بخورانید.

«بحار الانوار، ج 42، ص 289، چاپ جدید».

روایت دیگر نقل شده که امام حسن علیه السلام سر مبارک پدر را به دامن گرفت و گریه کرد قطرات اشکش روی صورت امام علیه السلام ریخته شد حضرت پسرش را دلداری می داد و امر به صبر کرد امام حسن علیه السلام عرض کرد پدر جان چه کسی تو را ضربت زد فرمود پسر زن یهودی عبد الرحمن بن مجلم .
«بحار الانوار، ج 42، ص 288».

نقل دیگر آمده که دو تا کاسه شیر برای حضرت آوردند وقتی که نظر مبارکش افتاد به آن دو کاسه فرمود یکی از این دو کاسه را به آن اسیر بدهید امام حسن هم آن کاسه را برای ابن ملجم برد آن ملعون وقتی که آن احسان را دید گریه کرد.
«عنوان الکلام ، ص 118».

نقل شده که علی علیه السلام در بستر بود نگاهش به حسین افتاد و فرمود: یا ابا عبد الله انت شهید هذه الامه فعلیک بتقوی الله و الصبر علی بلائه . ای حسین تو شهید این امت هستی بر تو باد به تقوی و صبر برا بلای الهی .
«کبریت الاحمر، ص 270».

بعضی نقل کرده اند که علی علیه السلام ساعاتی قبل از شهادت به فرزندان خود چنین وصیت کرد پس از آنکه از دنیا رفتم مرا در میان تابوت بگذارید سپس از خانه بیرون آورید عقب تابوت را بگیرید ولی جلو تابوت خود به خود حمل می شود مرا چه سرزمین نجف حرکت دهید در آنجا سنگ سفید بسیار درخشانی می بینید همان جا را حفر کنید لوحی می بینید آن را بردارید و مرا در آنجا دفن کنید.

پس از آنکه آن حضرت اواخر شب 21 رمضان به شهادت رسید جنازه او را امام حسن علیه السلام با کمک برادران غسل داد و حنوط و کفن نموده و نماز خواندند و سپس در میان تابوت گذاشتند دنبال تابوت را بلند کرده جلو تابوت خود بلند

شد و حسن و حسین علیهم السلام و عبد الله بن جعفر ابن ابی طالب و محمد بن حنفیه همین چهار نفر شبانه جنازه را به سرزمین نجف آوردند نگاهان در آنجا سنگ سفید درخشانی یافتند آن را از جا کردند ناگهان لوحی پیدا شد که در آن نوشته بود این قبری است که حضرت نوح علیه السلام آن را برای علی بن ابی طالب علیه السلام ذخیره کرده است جنازه را همان جا به خاک سپردند و زمین قبر را هموار ساختند و به کوفه بازگشتند.

«اصول کافی، ج 1، ص 458، خط قدیم، اعلام الوری، ص 202».

از امام صادق علیه السلام روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام به امام حسن فرمود: برای من چهار بر در چهار محل حفر کن: 1. در مسجد کوفه؛ 2. در رحبه صحن مسجد یا میدان کوفه؛ 3. نجف؛ 4. در خانه جعده بن هبیره تا کسی به قبر من اطلاع پیدا نکند.

«منتهی الآمال، ص 132».

این وصیت برای این بود که قبر مقدس آن حضرت از اهانت دشمن ها محفوظ بماند که نبش قبر نمایند ولذا جنازه آن حضرت را شبانه به طور مخفی چهار نفر (حسن و حسین، محمد حنفیه و عبد الله بن جعفر برداشتند و به خاک سپردند و طبق بعضی از روایات قبر آن حضرت تا زمان امام صادق یا تا زمان هارون الرشید مخفی بود.

«انوار البهیة، ص 34، چاپ قدیم».

روایت شده است هنگامی که امام حسن و امام حسین علیه السلام از دفن پدر باز می گشتند نزدیک دروازه شهر کوفه کنار خرابه ای یک بیمار و نایبائی را دیدند که خشتی زیر سر نهاده و ناله می کند از او پرسیدند کیستی و چرا این گونه گریه و ناله می کنی او گفت غریبی بینوا و نایبنا هستم نه مونسسی دارم و نه غمخواری یک سال است که من در این شهر کوفه هستم هر روز مردی مهربان

و غمخواری دلسوز نزد من می آمد و احوال مرا می پرسید و غذا به من می رسانید و مونس مهربانی بود ولی اکنون سه روز است او نزد من نیامده است و از حال من جويا نشده است گفتند: آیا نام او را می دانی گفت: نه . گفتند: آیا از او نپرسیدی که نامش چیست ؟ گفت: پرسیدم ولی فرمود تو را با نام من چه کار. من برای خدا از تو سرپرستی می کنم . گفتند ای بنده خدا رنگ و شکل او چگونه بود گفت: من ناینبایم نمی دانم رنگ و شکل او چگونه بود.

گفتند آیا هیچ نشانی از گفتار و کردار او داری گفت پیوسته زبان او به ذکر خدا مشغول بود وقتی که او تسبیح و تهلیل می گفت زمین و زمان و در و دیوار با او هم صدا و همنوا می شدند وقتی که کنار من می نشست می فرمود:
مسکین جالس مسکینا غریب جالس غریبا.

در مانده ای با در مانده ای نشسته و غریبی هم نشینی غریبی شده .
حسن و حسین علیه السلام و محمد حنفیه و عبد الله بن جعفر آن شخص مهربان ناشناخته را شناختند و اشک آنها جاری شد و گفتند ای بینوا این نشانه ها که بر شمردی نشانه های پدر ما امیرالمؤمنین علی علیه السلام است .

بینوا گفت پس او چه شده که در این سه روز نزد ما نیامده گفتند ای غریب بینوا او را ضربتی زدند و شهید شد و دنیا را وداع نمود و ما هم اکنون از کنار قبر او می آئیم .

آن غریب وقتی که از جریان آگاه شد ناله اش بلند شد و خود را بر زمین زد و خاک زمین را بر روی خود می پاشید و می گفت مرا چه لیاقت که امیرالمؤمنین علیه السلام از من سرپرستی کند چرا او را کشتند امام حسن و امام حسین علیه السلام را هر چه او را دلداری می داند آرام نمی گرفت دامن حسن و حسین علیه السلام را چسبید و گفت شما را به جدتان سوگند مرا کنار قبر او ببرید امام حسن و امام

حسین علیه السلام او را آوردند کنار مرقد مطهر حضرت علی علیه السلام او خود را به روی قبر افکند و بسیار گریه کرد.

و گفت خدایا من طاقت فراق این پدر مهربان را ندارم تو را به حق صاحب این قبر جان مرا بگیرد دعای او به استجابت رسید و همان دم در همان جان سپرد فرزندان علی علیه السلام از این حادثه جانسوز بسیار گریستند و خود شخصا جنازه آن نابینا را غسل داده و کفن کرده و نماز بر آن خواندند و او را در حوالی همان روضه پاک به خاک سپردند.

«روضه الشهداء، ص 172».

اما ابن ملجم ملعون و دو نفر دیگر همیاران او به نام وردان و شیب بن بحره پس از شهادت علی علیه السلام همان روز بیست و یکم ماه رمضان هنگامی که امام حسن و امام حسین علیه السلام و سایر فرزندان علی علیه السلام در کوفه اجتماع کردند ام کلثوم علیه السلام به حضور برادرش امام حسن علیه السلام آمد و او را قسم داد که ابن ملجم ملعون را حتی یک ساعت نگذارد زنده بماند با توجه به اینکه آن حضرت تصمیم داشت اعدام او را تا سه روز تاخیر بیندازد. امام حسن علیه السلام پاسخ مثبت داد و همان ساعت اصحاب و بستگان خود را جمع کرد و با آنها به مشورت پرداخت رای همه بر این شد که ابن ملجم در همان مکان و در همان روز 21 ماه رمضان اعدام گردد.

در مورد کیفیت قتل هر کدام از بستگان سخنی گفتند که امام حسن علیه السلام فرمود من پیرو وصیت امیر مؤمنان علیه السلام هستم که فرمود یک ضربت شمشیر بر او بزن تا بمیرد بعد جسد او را بسوزانید.

«بحار الانوار، ج 42، ص 297، چاپ جدید».

آن گاه امام حسن علیه السلام دستور داد ابن ملجم را به همان مکان که ضربت زده بود بردند مردم اجتماع کردند و او را لعنت کردند و سرزنش می نمودند امام

حسن علیه السلام بر فرق او شمشیر زد و به جهنم واصل شد و سپس جسدش را سوزانیدند چون بعد از کشتن قاتلین سوزانیدن بدن آنها اشکالی ندارد و لذا بعد از کشته شدن ابن ملجم بدن او را آتش زدند.

آن گاه مردم به سراغ قطام رفتند و او را کشتند و قطعه قطعه نمودند و سپس در پشت کوفه جسدش را به آتش کشیدند و خانه اش را خراب کردند. و آن دو نفر همیاران ابن ملجم (وردان و شیبب نیز در همان سحر گاه شب ضربت خوردن علی علیه السلام به دست مردم کشته شدند).
«بحار الانوار، ج 42، ص 298».

مرحوم شیخ مفید اولاد حضرت علی علیه السلام را بیست و هفت تن شمرده است :
4 فرزند از آنها حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام و حضرت زینب کبری و زینب صغری ملقب به ام کلثوم مادر این چهار فرزند حضرت فاطمه زهرا علیه السلام است شوهر حضرت زینب علیه السلام عبد الله ابن جعفر ابن ابی طالب است و از عبد الله دو فرزند بود یک به نام محمد دو به نام عون که در کربلا شهید شدند رحمه الله علیها.

ام کلثوم را عمر بن خطاب عقد کرد پیش از آنکه با او همبستر شود از دنیا رفت .

فرزند پنجم محمد کنیه او ابو القاسم بود.

محمد پسر علی علیه السلام در زمان عمر بن خطاب متولد شد و در ایام عبد الملک بن مروان وفات کرد سن او را 65 گفته اند قبر او بنا بر قولی در بقیع می باشد. فرزند ششم عمر، هفتم : رقیه کبری است مادر این دو ام حبیب دختر ربیع است .

هشتم : عباس ؛ نهم جعفر؛ دهم : عثمان ؛ یازدهم : عبد الله اکبر است هر چهار تا در کربلا شهید شدند. مادر این چهار تا ام البنین است . دوازدهم محمد؛

سیزدهم اصغر و این دو در کربلا شهید شدند مادر این دو لیلی بنت مسعود و ارمیه است چهاردهم یحیی مادر او اسماء بنت عمیس است پانزدهم ام الحسن است شانزدهم رمله مادر این دوام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی است و این رمله رمله کبری است و زوجه ابی الهیاج و عبد الله ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب بوده .

هفده نفیسه ؛ هجده زینب صغری ؛ نوزده رقیه صغری است ، بیست ام هانی ، بیست و یکم ام الکرام ، بیست و دوم جمانه ، بیست و سوم امامه ، بیست و چهارم ، ام سلمه ، بیست و پنجم میمونه ، بیست و ششم خدیجه و بیست و هفتم فاطمه خاتمه . بعضی از بزرگان اولاد آن حضرت را سی و شش نفر شمرده اند . هجده تن ذکور و هفده تن اناث به اضافه عبد الله و عون که مادرشان اسماء بنت عمیس بوده .

«اقتباس از منتهی الآمال ، ص 225».

ملاقات اصبع بن نباته با علی (علیه السلام)

اصبع بن نباته از یاران خاص علی علیه السلام می گوید پس از ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام مردم از هر سو آمده بودند و در کنار خانه آن حضرت اجتماع نموده و در انتظار کشتن ابن ملجم بودند.

امام حسن علیه السلام از خانه بیرون آمد و گفت ای گروه مردم پدرم وصیت فرمود که کار ابن ملجم را تا پس از وفات او تاءخیر بیندازیم اگر از دنیا رفت اختیارش با ماست وگرنه خودش درباره او تصمیم می گیرد به خانه های خود باز گردید خدا شماها را بیامرزد. پدر ممنوع الملاقات است و حال مزاجی او اقتضای ملاقات با شما را ندارد. مردم بازگشتند و من ماندم امام حسن علیه السلام فرمود: ای اصبع مگر سخنی را که از پدرم نقل کردم نشنیدی گفتم: آری شنیدم ولی من دوست دارد امام علی علیه السلام را ملاقات کنم و از او حدیثی بشنوم برای من اجازه ورود بگیرد.

امام حسن علیه السلام به خانه بازگشت سپس بیرون آمد و به من فرمود داخل شو من وارد شدم کنار بستر امیر مؤمنان علیه السلام دیدم دستمال زرد رنگی به سر بسته ولی زردی رنگش از زردی دستمال بیش تر است و آن حضرت بر اثر شدت ناراحتی و ضعف و از اثر زهر از این زانو به آن زانو می شد در عین حال حدیثی برای من بیان فرمود.

«انوار البهیه ، ص 62 و 63».

روایت شده بر اینکه برای حضرت علی علیه السلام شیر خوب است دوستان حضرت ظرف ها را پر از شیر کرده برای آن حضرت آوردند. امام حسن

عَلَيْهِ السَّلَامُ ظرف شیری نزدیک آورد و به پدر شیر داد آن حضرت کمی از آن خورد و فرمود بقیه آن را برای اسیرتان (ابن ملجم) ببرید.

و به حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود به حقی که بر گردن تو دارم در لباس و غذا آنچه می پوشید و می خورید به ابن ملجم نیز بپوشانید و بخورانید امام حسن عمل کرد شیر داد به ابن ملجم و او خورد.
«بحار الانوار، ج 42، ص 289».

جریان دفن جنازه امام المتقین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بعضی نقل کرده اند امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ساعاتی قبل از شهادت به حسن و حسین چنین و صیت کردند.

پس از آنکه از دنیا رفتم مرا در میان تابوت بگذارد سپس از خانه بیرون آورید عقب تابوت را بگیرید ولی جلو تابوت خود به خود حمل می شود مرا به سرزمین (غری) نجف حرکت دهید در آنجا سنگ سفید بسیار درخشانی می بینید همان جا را حفر کنید لوحی می بینید آن را بردارید و مرا در آنجا دفن کنید پس از آنکه آن حضرت را اواخر شب 21 رمضان به شهادت رسید جنازه او را امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ با کمک برادران غسل داد و حنوط و کفن نمود و نماز خواندند و سپس در میان تابوت گذاشتند عقب تابوت را بلند کرده جلو تابوت خود به خود بلند شد و حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و عبد الله بن جعفر و محمد حنفیه همین چهار نفر شبانه جنازه را به سرزمین نجف آوردند ناگهان در آنجا سنگ سفید درخشان یافتند آن را از جا کردند ناگهان لوحی پیدا شد که در آن نوشته بود این قبری است که حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را برای علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ ذخیره کرده است جنازه را همان جا به خاک سپردند و زمین قبر را هموار ساختند و به کوفه بازگشتند..
«اصول کافی، ج 1، ص 458».

از امام صادق عليه السلام روایت شده که امیر المؤمنین عليه السلام به امام حسن فرمود:
برای من چهار بر در چهار محل حفر کن : 1. در مسجد کوفه ؛ 2. در رحبه
صحن مسجد یا میدان کوفه ؛ 3. نجف ؛ 4. در خانه جعده بن هبیره تا کسی به
قبر من اطلاع پیدا نکند.
«منتهی الآمال ، ص 132».

طبق بعضی روایات قبر آن حضرت تا زمان امام صادق عليه السلام و به قولی تا
زمان هارون الرشید مکتوم بود.
«اصول کافی ، ج 1، ص 456؛ انوار البهیة ، ص 68».

خطاب امام حسن (علیه السلام)

سراسر کوفه غرق در غزا بود مردم از هر طرف گروه گروه می آمدند و با امام حسن و به امام حسین علیهما السلام و سایر برادران و بستگان تسلیت گفتند مردم به مسجد کوفه آمدند امام حسن علیه السلام روحی له الفداه برای مردم سخنانی کرده بعد از حمد و ثنا فرمود ای مردم در این شب مردی از دنیا رفت که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند و آیندگان به او نمی رسند او پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپش بودند از میدان برگشت جز اینکه خداوند فتح و پیروزی را نصیب او می ساخت سوگند به خدا او از درهم و دینار دنیا جز هفتصد درهم باقی نگذاشت آن هم از سهمیه خودش بود و می خواست با آن خدمتگزاری برای خانواده اش خریداری کند به خدا او در شبی وفات کرد که یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام وفات کرد همان شبی که عیسی علیه السلام به آسمان رفت شبی که قرآن فرود آمد.

«اصول کافی، ج 1، ص 457».

علی علیه السلام در کنار یک مسکین قرار می گیرد می فرماید: در مانده ای در کنار در مانده نشسته است از یک طرف نگاه می کنیم می بینیم در تمام غزوات علی علیه السلام پرچمدار رسول خدا بوده یعنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تمام غزوات پرچم را به دست سردار جوان سپاه علی علیه السلام می سپرد.

«سیره النبی، ج 6، ص 116».

مالک بن دینار از سعید بن جبیر در پیرامون پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد و ایشان در پاسخ علی علیه السلام را صاحب راست و پرچم حضرت کردند گویند در احد دست راست علی علیه السلام آسیب دید و پرچم از دست او افتاد.

پیامبر ﷺ دستور داد که پرچم را به دست چپ علی عَلِيٍّ بسپارند و سپس
این جمله را فرمود علی علمدار من است در دنیا و آخرت .
«تاریخ الخمیس ، ج 1، ص 434».

فداکاری امیر المؤمنین (علیه السلام)

امام محمد باقر علیه السلام درباره فداکاری حضرت علی علیه السلام می فرماید: امیر المؤمنین علیه السلام در روز احد شصت و یک زخم بر بدن داشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ام سلیم و ام عطیه را دستور داد که به معالجه جراحات آن حضرت بپردازند چیزی نگذشت که آنها با نگرانی به خدمت پیامبر عرضه داشتند وضع بدن علی علیه السلام طوری است که ما هر زخمی را می بندیم دیگر گشوده می شود و زخم های بدن آن بسیار خطرناک است که ما از حیات او نگران هستیم پیامبر و جمعی از مسلمانان برای عیادت به منزل علی علیه السلام وارد شدند در حالی که بدن او یک پارچه زخم و جراحات بود پیامبر با دست مبارک خود بدن او را مسح کرد و فرمود کسی که در راه خدا این چنین شود آخرین درجه مسئولیت خود را انجام داده است و زخم های که پیامبر بر آنها دست کشید به زودی التیام می یافت علی علیه السلام در این هنگام گفت الحمد لله که با این همه فرار نکردم و پشت به دشمن نمودم . مؤلف خداوند از کوشش های او قدردانی کرده و در دو آیه از قرآن به آن اشاره کرده است :

در یک مورد می فرماید: **و سیجزی الله الشاکرین** ⁽¹⁵⁾؛ زود است خداوند جزا می دهد شکر گزاران را.

در یک مورد دیگر می فرماید: **و سنجزی الشاکرین** ⁽¹⁶⁾؛ به زودی جزا می دهم شکر گزاران را.

«تفسیر نمونه ، ص 141؛ نقل از تفسیر مجمع البیان».

علی علیه السلام شخص پرهیزکار را چگونه توصیف می کند

روایت دارد که یکی از پیروان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که نام او را همام می گفتند و او مردی بود عابد به آن حضرت گفت یا امیر المؤمنین (اوصاف) پرهیزکاران را برای من بیان فرمائید مانند آنکه آنان را ببینم .

امام علیه السلام در پاسخ او مقداری صبر کرد (مصلحت را گویا در تاءخیر جواب دید). بعد از آن به طور اجمال فرمود: ای همام تو خود از خدا بترس و نیکوکار باش که خدا با پرهیزکاران است . (هر زمانی که این دل را از همه مردم قطع کردید علت تامه را خدا دانستی و گفתי همه چیز دست خداوند است عزت و ذلت فقر غنی علم فضیلت فقط دست خداست این را گفתי و اعتقاد هم پیدا کردی آن وقت دنیا و آخرت شما به طور قطع درست خواهد بود. شخص بنده تجربه کردم دیدم خداوند همه کارم درست کرد).

خداوند تبارک و تعالی از عبادت

جمیع بنده هایش بی نیاز است علی علیه السلام می فرماید: خداوند سبحان هنگام خلقت انسان از طاعت بندگانش بی نیاز است و از معصیت و نافرمانی آنها ایمن است برای اینکه گناه کردن معصیت کاران خداوند را ضرر نمی رساند و اطاعت فرمانبر داران سودی به خداوند نمی رساند (بلکه سود و ضرر کلا بر می گردد به خود انسان). بعد در همان خطبه فرماید:

پرهیزکار در دنیا دارای فضیلت ها هستند گفتار آنها راست می باشد پوشاک آنها میانه روی است یعنی نه افراط و نه تفریط می کنند. (بلکه متوسط هستند در

همه امور) رفتارشان (بین مردم به فروتنی است (انسان پرهیزکار در وجودش تکبیر پیدا نمی شود) از آنچه که خداوند بر آنها روا نداشته چشم پوشیده اند و به علمی که آنان را سود می دهد گوش فرا می دهند.

بعد از جملاتی می فرماید: پرهیزکار کسانی هستند خداوند در نظرشان بزرگ است و غیر خدا در نظر آنها کوچک است یقین و باورشان به بهشت مانند یقین و باور کسی است که آن را دیده است .

و ایمانشان به آتش مثل ایمان کسی است که آن را دیده که اهل آن در آن آتش گرفتار عذاب هستند (همچو کسی پرهیزکار نامیده می شود).
«خطبه 184، به نام خطبه همام».

علی بن ابی طالب چه کسی است

می فرماید: کنت ولیا و آدم بین الماء و الطین ، اسرار ولایت مطلقه ، ص 16؛
من ولی بودم در حالی که آدم در بین آب و گل بوده ، رسول خدا می فرماید:
خلق الله روحی و روح علی بن ابی طالب قبل ان یخلق بالقی عام ؛ خداوند
روح مرا و روح علی بن ابی طالب علیه السلام را دو هزار سال قبل از آنکه
موجودات را بیافریند آفرید.
«اسرار ولایت مطلقه ، ص 16».

حضرت علی علیه السلام بسیار می فرمود: من از طرف خدا قسمت کننده بهشت و
دوزخم .

به من خصلت هائی عطا شده که هیچ کس نسبت به آنها بر من پیشی نگرفته
است مرگ مردم و بلاها و نژادها را می دانم آنچه پیش از من بود از دستم نرفته
و آنچه نزد من حاضر نیست (از امور آینده) بر من پوشیده نیست به اجازه خداوند
بشارت می دهم و از جانب (و ادای وظیفه می کنم همه اینها از طرف خدا است
که او به علم خود مرا نسبت به آنها توانا ساخته است).
«اسرار ولایت مطلقه ، ص 29».

از حضرت امام زین العابدین روایت شده که آن حضرت هنگامی که قرآن
تلاوت می کرد. به این آیه مبارکه رسیدند: **فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر**
موسی صعقا⁽¹⁷⁾؛ شدیداً گریه کردند.

راوی عرض کرد: فدایت شوم باعث گریه در حال رسیدن به این آیه چیست
؟ فرمود: چون تجلی و نور خدا بر کوه تابش کرد کوه را متلاشی کرد و مانند
خاک و سرمه کرد و حضرت موسی غش کرد و در آن حالی می دهد که یکصد

و بیست و چهار هزار کوه طور است و یکصد و بیست و چهار هزار موسی بر آن کوه ها بر آمده و می گویند رب ارنی جواب آمد **لن ترانی ولکن انظرالی الجبل فان الستقر مکانه فسوف تراین** از حق تعالی می شنوند بعد نور خدا بر کوهها تجلی کرد کوه ها متلاشی شدند .../124 هزار موسی ها افتادند روی زمین و همه غش کردند.

بعد حضرت فرمود: آنها در حال اغماء ملاتکه بسیار بر ایشان نازل شدند بعضی از برف بعضی از آتش و بعضی مرکب از برف و آتش یعنی نصف بدن آتش و نصف دیگر از برف خاموش نمی کرد برف آتش را خطاب به موسی شد تو طاقت دیدن ما را نداری چگونه می خواهی خدای قدیم را ببینید.

راوی عرض کرد فدایت شوم باعث گریه شما چه بود حضرت فرمود: چون تجلی کرد بر آن یکصد و بیست و چهار هزار کوه بر هم پاشیدند و از هیبت آن تجلی یکصد و بیست و چهار هزار موسی غش کرده این نبود مگر یک ذره از یک خردلی و از یک مثقال از نور مقدس مبارک حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که همه آنها را متلاشی کرد و همه آنها را خاک کرد. قال علی علیه السلام: انا النور الذی اقتبس منه موسی فهدی؛ منم نور آن چنان که اقتباس کرد و گرفت یک پاره از آن موسی نبی هدایت یافت .

«اسراسر ولایت مطلقه ، ص 16».

علی بن ابی طالب منشاء موجودات است

روایت دارد روزی جبرئیل امین از خداوند تبارک و تعالی در خواست کرد خداوند مرا آگاه فرمائید مبداء نهرها و چشمه ها از کجا است وحی شد یا جبرئیل برو در فلان بستان و نظر کن (منشاء چشمه ها و نهرها را خواهی دید) جبرئیل چون در آن بستان آمد یک عمارتی در وسط آن بستان مشاهده کرد و دید در اطراف آن عمارت نهرها و چشمه ها جاری می شود و جریان دارد به امر خداوند داخل آن قصر و یا عمارت شد دید یک شخصی بزرگ در آنجا خوابیده و از انگشتان دو دست مبارک او نهرهای متعدد جاری است از خداوند تقاضا کرد که او را بشناسد که این شخص عظیم که باشد وحی آمد که این شخص حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه من و وصی حضرت خاتم انبیاء است .

کل هم و غم سینجلی بولایتک یا علی یا علی یا علی

«اسرار ولایت مطلقه ، ص 95».

قال علی علیه السلام انا مفجر العیون انا مطرد الانهار؛ فرمود: من هستم منفجر سازنده چشمه های آب ظاهر را در این عالم و سایر عوالم های بی نهایت امکان و ظهور. منم جاری نماینده نهرهای عوالم کون را.
«ولایت مطلقه ، ص 90».

قال علی علیه السلام انا داجی الارضین انا سماک السماوات ؛ (همان کتاب ، ص 97) یعنی منم پهن کننده زمین ها و منم آن کسی که به واسطه من بلند شده است آسمان های هفتگانه .

قال علی علیه السلام انا ترجمان وحی الله انا معصوم من عند الله .

«اسرار ولایت ، ص 105».

فرمود منم ترجمان و تفسیر وحی الهی در عالم امکان بر هر نبی و هر ولی از انبیاء و اوصیاء و اولیاء حتی بر زنبور عسل و بر زمین و بر آسمان و بر جبال و بر ذی روحی که قابل وحی و الهام الهی باشد.

قال علی علیه السلام:

انا الصیحه بالحق یوم الخروج الذی لا یکتّم عنه خلق السماوات و الارض .
«اسرار ولایت مطلقه ، ص 126».

منم صیحه آواز بلندی به حق در روز خروج حضرت صاحب الامر علیه السلام آن چنان صیحه ای که پوشیده نمی ماند بر اهل زمین و آسمان ها یعنی صدای مرا تمامی اهل زمین و آسمان به حق می شنوند.

قال علی علیه السلام انا هادم القصور.

اسرار ولایت ، ص 164.

منم ریزاننده قصرها، روایت در رجعت ائمه علیهم السلام و ظهور قائم حضرت مهدی علیه السلام تمامی قصور و عمارات عالیّه که در مکه و مدینه و کوفه و شام و غیره می باشند آن حضرت خراب می فرماید حتی خانه کعبه بیت الله را خراب می نماید تا حدود سابقه آن که بنا حضرت خلیل الرحمن است و همچنین مسجد کوفه را خراب می فرماید تا حدود و سابقه آن که در عصر جدش حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و آن حضرت مسجدی تازه بنا می گذارد که یک حد آن از کربلای معلی است و یک حد آن از کوفه و یک حد آن در شام است .

و دوازده هزار باب دارد و قنادیل آن به سبب ارتفاعش در بلاد شام و بصره دیده می شود و به روشنائی می دهد.

«همان کتاب ، ص 164».

علی علیه السلام منجی پیغمبران است باطنا

قال عليه السلام

انا صاحب نوح و منجیه ، انا صاحب ایوب المبتلی و منجیه و شافیه ، و انا صاحب یونس و منجیه .
«ولایت مطلقه ، ص 177».

منم صاحب نوح در کشتی و غیره و نجات دهنده او و منم صاحب ایوب مبتلا به بلیه شدید و نجات دهنده او از بلا و شفا دهنده او از مرضش به واسطه آن چشمه که بر او ظاهر کردم و خود را در آن شست و شو کرد و زخمهایش التیام یافت و صحت پذیرفت .

منم صاحب یونس و نجات دهنده او از شکم ماهی و رویاننده درخت کدو و به جهت حفظ او از گرما و سرما به جای لباس او.

قال علی (عليه السلام) :

انا الذی خدمنی جبرئیل و میکائیل انا الذی ردت علی الشمس مرتین ، انا الذین خص الله تعالی جبرئیل و میکائیل بالطاعه لی .
«ولایت مطلقه ، ص 306».

منم آن کسی که خدمت می نمایند مرا جبرائیل و میکائیل منم آن کسی که برگشت نمود آفتاب از برای من دو مرتبه تا آنکه نماز خود را ادا نمایم .

منم آن کسی که مخصوص فرمود خداوند تبارک و تعالی جبرئیل و میکائیل را به اطاعت کردن به من .

در احادیث وارد است که جبرئیل دفعات عدیده با میکائیل خدمت کردند آن حضرت را از آن جمله یک دفعه جنبانیدن گهواره فرزندان آن حضرت را چون

حضرت زهرا مشغول خمیر کردن بودند که گریه اطفال ظاهر شد برای حضرت زهرا علیها السلام ممکن نبود که گهواره را حرکت دهند ناگاه دیدند گهواره خود به خود به حرکت در آمده و کلامی هم می شنوند.

انا فی الجنه نهرا من لبن لعلی و لزهرا و حسین و حسن .

این کیفیت را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند آن حضرت فرمود: خداوند به جهت احترام اهل بیت من جبرئیل را بر خدمت تو و علی و ذریه ات مأمور فرمود و این شعر هم از جبرئیل است .

و یک دفعه دیگر آنکه در ليله المبیث که علی علیه السلام در جای رسول خدا خوابید و جان خود را فدای حضرت رسول کرد و بعد حضرت رسول فرمود یا علی خداوند افتخار فرمود به تو و من که برادر هستیم به جبرئیل و میکائیل زیرا که آنها را هم در آسمان با یکدیگر برادر فرمود و عمر یکی بیشتر از دیگر است حق تعالی امر فرمود که به تسویه عمر آنها که از هر کدام زیاد است آن زیاد را به برادرش ببخشد تا عمر هر دو مساوی باشد او قبول نکرد حق تعالی فرمود نظر کنید به سوی دو حبیب من که چگونه علی علیه السلام جان خود را فدای برادر خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله می نماید و لهذا حکم فرمود که جبرئیل و میکائیل هر دو زمین آیند موکل و مستحفظ تو بشوند.

و ملائکه عرش و کرسی و سماوات و ارض و کوه و دریا را امر فرمود که به حکم تو باشند که اگر بخواهی امر کنی آنها را بر هلاک مشرکان قریش که دور مرا گرفته اند و آن حضرت علی علیه السلام را در بستر خوابانید و به غار تشریف بردند.

«ولایت مطلقه ، ص 360، نقل از بحار الانوار».

بت شکنی علی علیه السلام در دوران کودکی

روزی ابو طالب پسرش علی علیه السلام را که در آن هنگام کودک بود دید که بت ها را می شکست با توجه به اینکه در آن عصر همه مردم جز اندکی بت پرستی بودند و جرم بت شکنی مساوی با اعدام بود.

ابو طالب سراسیمه به خانه آمد و به همسرش فاطمه علیها السلام گفت امروز علی علیه السلام را دیدم که بت ها را می شکند ترسیدم بزرگان قریش با خبر شوند و به او آسیب برسانند. فاطمه گفت: من خبری عجیب تری از این به تو بدهم. آن هنگام که علی علیه السلام بچه بود و در رحم من قرار داشت کنار کعبه رفتم و به قصد عبادت به خداوند یکتا به طواف کعبه پرداختم وقتی که در طواف کعبه به رو به روی محل بتها می رسیدیم احساس می کردم علی علیه السلام در رحم آن چنان دو پای خود را فشار می داد که من از نزدیک شدن به جایگاه بت ها ناتوان می شدم.

و احساس می کردم که فرزندم نسبت به بت ها اظهار بیزار می کند.

«بحار الانوار، ج 42، ص 18».

کشتی گرفتن علی بن ابی طالب علیه‌السلام در کودکی و جوانی

ابو طالب علیه‌السلام ورزش کشتی را دوست داشت از این رو پسران و پسر عموهای خود را به گرد هم جمع می‌کرد و به آنها می‌گفت دو نفر دو نفر کشتی بگیرد در آن وقت علی علیه‌السلام کودکی بود و کم‌تر از ده سال داشت ابو طالب می‌دید پسرش حضرت علی علیه‌السلام با هر کسی کشتی می‌گیرد بر او پیروز می‌شود هنگامی که منظره پیروز علی علیه‌السلام را می‌دید با احساسات پرشور می‌گفت علی علیه‌السلام غالب شد جالب اینکه حضرت علی علیه‌السلام هنگامی که بزرگ شد مانند زمان کودکی ورزش کشتی را دوست داشت .

با دلیران و قهرمانان کشتی می‌گرفت و بر آنها پیروز می‌شد و همیشه برنده

بود.

«مناقب آل ابی طالب ، ج 1، ص 9».

پیوستن علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در ده سالگی

در آغاز بعث روزی ابوطالب علیه السلام دید که پسرش علی علیه السلام که در آن هنگام ده ساله بود با پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم هم عقیده شده و با او نماز می خواند با نگاه مهر انگیز به علی علیه السلام گفت این دینی را که بر گزیده ای چگونه است علی علیه السلام در پاسخ فرمود: ای پدر ایمان آورده ام به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در آنچه آورده تصدیق نموده ام و همراه او برای خدا نماز می خوانم و از او پیروی می کنم . ابوطالب نه تنها فرزندش علی علیه السلام را نهی نکرد بلکه او را تشویق کرد و به او گفت : اما انه لم یدعک الا الی خیر فالزمه ؛ آگاه باش محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو را جز به خیر و سعادت دعوت نمی کند پس به او بیبوند و ملازم او باش .

«سیره ابن هشام ، ج 1، ص 364».

زبردستی عجیب علی علیه السلام برا حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

ابو لهب عموی پیامبر ﷺ مانع بزرگی برای گسترش اسلام بود و تا می توانست کارشکنی می کرد اما به حساب خویشاوندی با پیامبر ﷺ از قتل او مانع می شد روزی قریشیان به فکر توطئه ای افتادند و آن این بود که روز معینی ام جمیل (همسر ابو لهب) ابولهب را در خانه نگهدارد تا در غیاب ابولهب پیامبر ﷺ را به قتل رسانند ام جمیل قول همکاری داد - روز موعود فرا رسید ام جمیل در آن روز در خانه را محکم بست و در میان اطاق شوهرش سرگرم کرد و از هر دری با او سخن می گفت تا او را از بیرون خانه کاملاً بی خبر نگهدارد.

ابو طالب از ماجرا آگاه شد در فکر چاره جوئی فرو رفت سرانجام چاره عجیبی اندیشید و آن اینکه به فرزندش علی علیه السلام (که در آن وقت نوجوان بود) گفت برو منزل عمویت ابولهب اگر در بسته بود دق الباب کن تا باز کنند اگر باز نکردند آن را بشکن و باز کن و خود را به ابولهب برسان و بگو پدرم گفت : شخصی که عموی همانند تو و رئیس قوم داشته باشد خوار نمی گردد.

علی علیه السلام به خانه ابولهب رفت دق الباب کرد او در را باز نکرد علی علیه السلام آن را فشار داد و شکست و باز کرد و خود را به ابولهب رساند و سخن فوق را گفت .

ابولهب گفت پدرت راست گفته مگر چه شده علی علیه السلام ماجرای توطئه دشمن در مورد قتل پیامبر ﷺ را در غیاب او توضیح داد. ابولهب که جمله فوق احساساتش را برانگیخته بود.

برخاست شمشیرش را به دست گرفت و حرکت کرد ام جمیل سر راه ابو لهب را گرفت تا او را بر گرداند ولی او آن چنان خشمگین بود که سیلی محکمی به صورت ام جمیل زد که چشمش آسیب سختی دید به طوری که بر اثر آن بعدا ام جمیل مرد ام جمیله کنار رفت و ابولهب سراسیمه خود را به قوم رسانید قریش متوجه او شدند، دیدند آثار خشم از چهره او آشکار است . ابولهب فریاد زد، من با شما هم پیمان شده ام که مسلمان نشوم و جلوگسترش اسلام را بگیرم ولی شما در غیاب من برای قتل برادر زاده ام توطئه چیده اید به لات و عزی (دو بت بزرگ) سوگند اگر از این توطئه دست نکشید مسلمان می شوم آنها دیدند مسلمان شدن ابولهب خیلی گران تمام می شود از در پوزش وارد شده و از تصمیم خود اظهار پشیمانی کردند آن گاه ابولهب خاموش شد.

«بحار الانوار، ج 22، ص 265».

همراهی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دو هجرت موقت

هنگامی که ابوطالب پدر بزرگوار علی عَلِيٌّ در سال دهم بعثت در مکه از دنیا رفت آزار مشرکان نسبت به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیش تر شد چرا که دیگر ابوطالب نبود تا از آنها جلوگیری نماید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای حفظ جان خود دو بار از مکه هجرت موقت کرد یک بار به سوی طائف رفت و در آنجا ده روز به گفته بعضی چهل روز ماند و مردم را به اسلام دعوت کرد ولی هیچ کس دعوت آن حضرت را نپذیرفت بلکه به تحریک مزدوران مغرور آن حضرت سنگباران کردند و آن حضرت با پای خون آلود از طائف بیرون آمد در این سفر خطیر حضرت علی عَلِيٌّ و زید بن حارثه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را همراهی می کردند.

«شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 96».

ایضا نقل شده که آن حضرت پس از وفات ابوطالب به هجرت دیگر باز دست زد - او وحی شد از مکه بیرون برو زیرا یاور تو از دنیا رفته است رسول گرامی همراه حضرت علی عَلِيٌّ از مکه خارج شد و به میان قبیله بنی عامر بن صعصعه رفت و خود را به آنها معرفی کرد و از آنها درخواست یاری نمود و آیات قرآن را برای آنها خواند ولی آنها دعوت آن حضرت را نپذیرفتند آن حضرت ده روز به این هجرت که نخستین هجرت آن حضرت بود ادامه داد.

«شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 128».

در تاریخ آمده ابن ابی الحدید دانشمند معروف اهل تسنن در ضمن گفتارش و اشعاری که سرود می گوید:

اگر ابوطالب و پسرش علی عَلِيٌّ نبودند ستون دین اسلام بر باشد آنها هر دو برای استواری دین قیام کردند.

«شرح نهج البلاغه ، ج 14، ص 84».

نگاهی به زندگی علی (علیه السلام)

خوابیدن علی عَلِيٍّ در بستر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب هجرت یکی از افتخارات زندگی حضرت علی عَلِيٍّ اینک آن حضرت در شب هجرت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه در بستر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خوابید.

شرح کوتاه برای خوانندگان عزیز

مشرکان از هر راهی وارد شدند نتوانستند از پیشروی پیامبر جلوگیری کنند سرانجام سران آنها در مجلس شورای خود (دار الندوه) به گرد هم نشستند و هر کسی چیزی گفت سرانجام راءیشان بر این شد که از هر قبیله ای یک نفر شجاع انتخاب شود.

انتخاب شدگان شبانه خانه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را محاصره کنند و به بسترش حمله کرده و او را بکشند. (25 نفر بودند آنها از 25 قبیله با 15 نفر از 15 قبیله بودند).

«بحار الانوار، ج 19، ص 54 و 72».

و اگر بنی هاشم خون بهای او را مطالبه کردند خون بهای او را همه قبایل بیردازند آن شب فرا رسید 25 نفر از جلادان و مزدوران خون آشام مشرکان که تعدادشان زیاد بود اطراف خانه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را محاصره نمودند جبرئیل از طرف خداوند ماجرا را به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر داد و آن حضرت را مأمور به هجرت کرد.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلِيٍّ را طلبید و ماجرا را به او گفت و به او فرمود امشب در بستر من بخواب (خوابیدن علی عَلِيٍّ در بستر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ موجب آن می شد که

مشرکان گمان برند که پیامبر ﷺ در بستر خوابیده و پیامبر با این تاکتیک هجرت نماید و از گزند مشرکان نجات یابد و نیز علی علیه السلام در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امانت های مردم را که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود به صاحبانش رد کند. هنگامی که علی علیه السلام از توطئه مشرکان باخبر شد از اینکه پیامبر مهربان صلی الله علیه و آله و سلم در چنین خطری قرار گرفته گریه کرد و هنگامی که شنید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او می فرماید: در رختخواب من بخواب آرامش یافت و عرض کرد:

او تسلّم انت یا رسول الله ان فدیتک بنفسی ؛ یعنی ای رسول خدا آیا اگر من جانم را قربانت کنم تو سالم می مانی .

«الائمة الاثنی عشر، ج 1، ص 165».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بلی پروردگرم چنین به من وعده داده است علی علیه السلام شاد شده و هر گونه پریشانی از وجودش بر طرف گردید.

در روایت دیگر آمده علی علیه السلام عرض کرد:

او تسلّمن بمبیتی هناک یا نبی الله ؛

ای پیامبر خدا آیا خوابیدن من در بستر تو قطعاً سالم می مانم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری در این هنگام علی علیه السلام از خوشحالی خندید و با اشاره به طرف زمین سجده شکری به جا آورد.

«بحار الانوار، ج 19، ص 60 و 54».

علی علیه السلام در این هنگام با کمال شجاعت و قوت قلب در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابید و روپوش سبز رنگ پیامبر را به روی خود کشید.

جوانان قلدر و انتخاب شده مشرکان اطراف خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را محاصره نمودند و درز به داخل خانه نگاه می کردند در ظاهر دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بسترش خوابیده است ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از محاصره آنها از خانه خارج شده بود.

هنگامی که وقت هجوم فرا رسید دست جمعی با شمشیرهای کشیده وارد خانه پیامبر ﷺ شدند و در کنار بستر آن حضرت آمدند، ناگاه دیدند علی عَلِيٍّ از بستر برجهید، مشرکان تا چهره علی عَلِيٍّ را دیدند حیران شدند و گفتند محمد ﷺ کجا است؟ علی عَلِيٍّ فرمود: مگر او را به من سپرده بودید که از من سراغ او را مس گیرند.

«تاریخ طبری، ج 2، ص 47».

درگیری شدید علی علیه السلام با مهاجمان

مطابق بعضی از روایات آن شب همچنان خانه پیامبر ﷺ در محاصره بود تا آن گاه که سفیده سحر دمید، آنها دیدند با روشن شدن هوا شناخته و رسوا می شوند، به طرف بستر پیامبر ﷺ حمله کردند علی علیه السلام دید جمعی شمشیرها از نیام برکشیده اند و در پیشاپیش آنها (خالد بن ولید) با شمشیری بران به پیش می آید، حضرت علی علیه السلام با سرعتی عجیب به سوی خالد پرید و خالد را غافلگیر کرد و دستش را گرفت و آن چنان فشار داد که نعره و فغان خالد بلند شد علی علیه السلام شمشیر خالد را گرفت و به یورشیان حمله کرد که آنها همچون رمیدن حیوانات به وسط حیاط رمیدند ناگاه دیدند علی علیه السلام به آنها حمله کرده است گفتند ما به تو کاری نداریم رفیق تو (محمد) کجاست؟ علی علیه السلام پاسخ داد من از او خبری ندارم.

«بحار الانوار، ج 19، ص 61 و 62».

مباهات خدا به فرشتگان در مورد جانبازی علی علیه السلام

آن شب خداوند به دو فرشته بزرگ میکائیل و جبرئیل چنین وحی کرد من شما را برادر یکدیگر نمودم و عمر یکی از شما را بر دیگر طولانی تر نمودم کدام یک از شما مرگ زودتر را بپذیرد. و زندگی خود را فدای پیامبر نموده است آنها به زمین فرود آمدند و کنار بستر علی عليه السلام رفتند و او را از دشمنانش حفظ نمودند میکائیل در کنار پایش ایستاد و جبرئیل در کنار سرش خطاب به علی عليه السلام گفتند: بخ بخ من مثلک یابن ابی طالب بیاهی الله بک الملائکه ؛ به به و آفرین به تو چه کسی مثل تو است ای پسر ابوطالب که خداوند به وجود تو در میان فرشتگان مباهات می کند در این هنگام خداوند این آیه ⁽¹⁸⁾ را در شائن علی عليه السلام نازل و **من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاه الله** ؛ بعضی از (با ایمان و فداکار همچون علی عليه السلام به هنگام خوابیدن در بستر پیامبر) جان خود را در برابر خشنودی خدا فروشند.

«بحار الانوار، ج 19، ص 39».

علی عليه السلام همراه با رسول اکرم صلى الله عليه وآله هنگامی که پیامبر صلى الله عليه وآله از مکه خارج شد در مسیر راه ابوبکر را دید و با هم به غار ثور که در نقطه جنوب مکه قرار گرفته است رفتند و سه شب در آنجا پنهان شدند مشرکان برای یافتن پیامبر صلى الله عليه وآله بسیج شدند و برای یابنده صد شتر را به عنوان جایزه تعیین نمودند.

سپر قرار دادن در خیبر

در چنین شرایطی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام شبانه به غار ثور رفت و آمد می کرد و برای پیامبر آب و غذا می برد و در مورد فراهم کردن وسایل هجرت به مدینه با هم سخن می گفتند.

علی عَلَيْهِ السَّلَام در استدلال خود در ماجرای شورا بعد از فوت عمر به این سابقه درخشان خود اشاره کرده و می فرماید به خدا قسم می دهم شما را آیا جز من هیچ کس هست در آن هنگام که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غار بود برای او غذا ببرد و اخبار مکه را به آن حضرت گزارش دهد همه حاضران اقرار کردند که نه جز تو کسی این کار را نکرد.

«احتجاج طبری، ج 1، ص 204».

در یکی از شب ها که علی عَلَيْهِ السَّلَام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غار ملاقات کرد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَام دستور داد که دو شتر برای حرکت به سوی مدینه فراهم کند و فردا در روز روشن در مکه با صدای بلند اعلام کند که هر کس نزد محمد امانتی دارد یا از او است بیاید و پس بگیرد. سپس مقدمات سفر: 1. فاطمه بنت اسد مادر علی عَلَيْهِ السَّلَام 2. فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام؛ 3. فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب و کسانی از بنی هاشم را که به هجرت تمایل دارند فراهم نماید.

«تاریخ طبری، ج 2، ص 104؛ بحار الانوار، ج 19، ص 57».

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در آن شرایط سخت همه این دستورها را با کمال شجاعت و دلاوری انجام داد و در آن سه روز و سه شب از خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سرپرستی نمود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جلوتر با همراهان به سوی مدینه حرکت نمود و در روز دوشنبه 12 ماه ربیع الاول به دهکده قبا که در آن وقت در دو

فرسخی مدینه قرار داشت رسید در آنجا تا آخر هفته به انتظار ورود حضرت علی علیه السلام باقی ماند.

حضرت علی علیه السلام در دل شب از طریق ذی طوی با همراهان از مکه به سوی مدینه حرکت کردند جاسوسان قریش هجرت دسته جمعی علی علیه السلام و همراهانش را به مشرکان خیر دادند گروهی از مشرکان برای برگرداندن علی علیه السلام و همراهان حرکت نمودند و در محل ضجنان با آن حضرت رو به رو شدند سخنان زیادی بین آنها رخ داد و سرانجام دشمن می خواست حمله کند حضرت علی علیه السلام چاره ای جز دفاع ندید و با قاطعیت اعلام کرد هر کس می خواهد قطعه قطعه شود نزدیک آید.

ماءموران قریش هشدار علی علیه السلام را جدی گرفتند از راهی که آمده بودند بازگشتند حضرت علی علیه السلام و همراهان به راه خود ادامه دادند و آن راه طولانی بین مکه مدینه را به سختی بیمودند به طوری که وقتی به دهکده قبا رسیدند پاهایش مجروح و خون آلود شده بود پیامبر صلی الله علیه و آله به استقبال علی علیه السلام شتافت و او را در آغوش گرفت و هنگامی که پاهای مجروح علی علیه السلام را دید چشمانش پر از اشک شد به این ترتیب علی علیه السلام و همراهانش پس از سه روز به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شدند.

«کامل ابن اثیر، ج 2، ص 75؛ اعلام الوری، ص 192».

مختصری از حادثه خیبر که به دست علی علیه السلام رخ داد بیان شود.

خیبر در 32 فرسخی شمال مدینه می باشد دارای هفت قلعه بود هر کدام یک اسم مخصوص دارد که نیاز به ذکر آن نیست و بیست هزار نفر از یهودیان در آن قلعه ها سکونت داشتند آنها هیچ گاه از کار شکنی و دشمنی با اسلام دست بر نمی داشتند و همواره به دشمنان کمک می کردند و قلعه های آنها (همچون کشور اسرائیل در عصر حاضر) کانونی بر ضد حکومت اسلامی بود پیامبر با هزار و ششصد نفر از سپاه اسلام برای سرکوبی آنها به سوی خیبر حرکت کردند جنگ جویان خیبر که حدود دو هزار نفر بودند و تسلیم حکومت اسلامی نشدند سپاه اسلام قلعه های آنها را یکی پس از دیگری فتح کردند ولی نگرفتند در این مدت هر روز سپاه اسلام تحت فرماندهی یکی از اصحاب برای گشودن این دو قلعه می رفتند ولی بی نتیجه باز می گشتند یک روز ابوبکر فرمانده لشکر شد روز دیگری عمر فرمانده شد ولی یهودیان به فرماندهی (مرحب از لشکر جلوگیری نمودند و به این ترتیب سپاه شکست می خورد و به پایگاه خود باز می گشت).

پیامبر ﷺ و سرداران اسلام از این وضع بسیار ناراحت بودند تا اینکه پیامبر ﷺ سران لشکر را به حضور طلبید و فرمود فردا این پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند این مشکل را به دست او می گشاید او کسی است که پشت به دشمن نمی کند، شب فرا رسید همه در انتظار فردا به سر می بردند تا ببینند این افتخار نصیب کدام رادمردی می شود فردا رسید سپاه اسلام با سکوتی بر انتظار به پیامبر ﷺ توجه داشتند ناگاه شنیدند که آن حضرت فرمود: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کجاست ؟ گفته شد درد چشم

شدیدی گرفته است و در گوشه ای استراحت نموده است فرمود او را بیاورید
علی علیه السلام را آوردند پیامبر دستی بر چشمان علی علیه السلام کشید و برای او دعا کرد
درد چشم او همان دم بر طرف شد آن گاه سپاه اسلام را به فرماندهی علی
علیه السلام روانه میدان کرد امیر مؤمنان علی علیه السلام شتابان به سوی قلعه خیبر حرکت
کرد پرچم اسلام را در کنار در خیبر بر زمین نصب نمود در این هنگام در خیبر
باز شد دلاور مردان یهود از قلعه بیرون آمدند درگیری شدیدی رخ داد حارت
برادر (مرحب) قهرمان دشمن به میدان آمد و با نعره های وحشت انگیز خود
رجز خواند حضرت علی علیه السلام مثل کوهی استوار به او حمله کرد و همان دم او را
بر خاک هلاکت افکند.

در این لحظه مرحب یکه تاز یهود به میدان آمد و رجز خواند مضمون رجز
این است که گفت: در و دیوار خیبر می داند که من مرحب هستم، مجهز به
اسلحه و قهرمان آزموده جنگی می باشم. حضرت علی علیه السلام هماندم در برابر او
قرار گرفت و چنین رجز خواند.

من همان که مادرم مرا حیدر (شیر) خواند؛ مرد دلاور و شیر بیشه های
شجاعت می باشم، درگیری شدید شروع شد ولی طولی نکشید که ضربت علی
علیه السلام بر سر مرحب فرود آمد این ضربت به قدری شدید بود که کلاه خود و
سنگ و بر سر مرحب را شکست و تا دندان او را دو نیم ساخت مرحب کشته
شد و همراهان او گریختند.

«بحار الانوار، ج 21، ص 15 و 16؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 94».

سپر قرار دادن در خیبر

پس از کشته شدن (مرحب) جنگجویان یهود به درون قلعه گریختند و در قلعه را به روی مهاجمین بستند در این کشمکش بر اثر برخورد شمشیر یکی از جنگ جویان یهود با سپر علی علیه السلام سپر آن حضرت به زمین افتاد علی علیه السلام هماندم متوجه در قلعه شد و آن را از جای خود کند و تا پایان جنگ از آن در به جای سپر استفاده کرد و پس از جنگ آن در را بر روی خندقی که یهودیان در کنار دیوار بلند قلعه خود کنده بودند به عنوان پلی برای عبور سپاه اسلام قرار داد.

«تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 46».

سپاه اسلام از روی آن عبور کرده و وارد قلعه فتح شد و اموال یهودیان به عنوان غنائم جنگی به دست مسلمانان افتاد عالم بزرگ شیخ مفید نقل می کند که علی علیه السلام فرمود هنگامی که در خیبر را از جای خود کردم آن را سپر خود ساختم تا آن گاه که خداوند یهودیان را شکست داد در این هنگام آن را پلی برای عبور مسلمانان نمودم سپس آن را در میان خندق افکندم .

یکی از حاضران پرسید آیا از برداشتن آن در سنگینی بسیاری احساس کردی علی علیه السلام در پاسخ فرمود سنگینی آن زیادتر از سپری که در جاهای دیگر به دست می گرفتم نبود پس می نویسد به گفته تاریخ نویسان هنگامی که مسلمانان تصمیم گرفتند از خیبر باز گردند خواستند آن در را از زمین بردارند کم تر از هفتاد نفر با کمک یکدیگر نتوانستند آن را بردارند.

«ارشاد شیخ مفید، ص 59».

تلاش های اقتصادی علی علیه السلام

تاریخ نوشته است امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت علی علیه السلام روزی از کنار جمعی از قریش عبور کرد آنها پیراهن کهنه حضرت را دیدند (به اصطلاح خودمان به او متلک گفتند) و اظهار داشتند که علی فقیر و تهیدست است و بر اثر فقر پیراهن فرسوده (و یا کهنه و پاره) پوشیده است .

هنگامی که امام علی علیه السلام سخن آنها از شنید به متصدی نخلستان های احدائی خودش فرمود: امثال خود خرماها را به فقرا ندهید بلکه خرماها را به بازرگان بفروش و پول آنها را در همان انباری که خرماها را در آنجا جمع می کردی بگذار متصدی طبق دستور علی علیه السلام رفتار نمود جوالی یا جوال های پر از پول (درهم) تهیه شد و آن را در انبار گذاشت سپس علی علیه السلام برای همان ها که حضرتش را تهیدست خوانده بودند پیام فرستاد و آنها را دعوت کرد آنان به حضرت علی علیه السلام آمدند سپس خرما طلبید متصدی برای آوردن خرما از انبار بالا رفت هنگام فرود آمدن پایش به جوال پول خورد و جوال پاره شد و پول های زیاد آن در زمین ریخت پخش شد.

آن افراد متلک گو از روی تعجب گفتند ای علی علیه السلام این پول های زیاد چیست آن حضرت در پاسخ فرمود: این مال کسی است که مال ندارد. سپس جلو چشم آنها آن پول ها را تقسیم کرده و برای مستمندانی که هر سال برایشان خرما می فرستاد، فرستاد.

«سفینه البحار، ج 2، ص 558».

روایت شده عبد الله پس جعفر طیار به علی علیه السلام عرض کرد یا امیر المؤمنین چه می شد اگر دستور می فرمودید برای گذراندن زندگی به من چیزی داده می

شد به خدا سوگند هیچ مالی برای گذراندن زندگی ندارم مگر آنکه مرکب
سواری خود را بفروشم حضرت در جواب فرمودند نه به خدا سوگند هیچ
چیزی برای تو ندارم جز آنکه از عمویت بخواهی دزدی کند و به تو بدهد.
«الفصول العلیه ، ص 117».

داستان هایی از امام حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

مقایسه علی عَلِيٌّ با پیامبران سلام الله عليهم اجمعين حره دختر حلیمه سعديه خواهر رضاعی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود.

روزی بر حجاج بن یوسف ثقفی وارد شد او زنی وزین و متین بود ورود او نشانگر شخصیت و بزرگی اش بود بعد از آن که حجاج او را شناخت پرسید تو حره دختر حلیمه سعديه ای؟ گفت: بلی.

حجاج گفت: وای بر تو چقدر ادعایت بالا کشیده که علی را از بعضی انبیا بالاتر می دانی اگر برای ادعای خود دلیل و برهان نیاوری تو را می کشم. حر با کمال شهامت و قدرت دست به سوی قرآن برد و برای هر یک از ادعاهای خود دلیل قاطعی ارائه کرد و چنین گفت ای حجاج قرآن درباره حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید.

برتری بر آدم

فَاءَ كَلَّا مِنْهَا فَبَدَّتْ لَهَا سَوَاءَهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ⁽¹⁹⁾؛

پس آدم و حوی از آن درخت (ممنوع) خوردند و برهنگی آن دو برای ایشان نمایان شد و شروع کردند به چسبانیدن برگ های بهشت بر خودشان و اینگونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بی راهه رفت و (گمراه شد).

حضرت آدم عصیان (ترک اولی) کرد ولی خدای سبحان درباره حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام و خانواده اش می فرماید:

ان هذا كان لكم جزاء و كان سعیکم مشکورا ⁽²⁰⁾.

این پاداش شماسست و سعی و کار شما مورد ستایش است علاوه بر این خداوند حضرت آدم عليه السلام را در بهشت آزاد گذاشت و فقط او را از گندم ممنوع کرد و فرمود:

و قلنا يا آدم اسكن انت وزوجك الجنة و كلا منها رغدا شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين ⁽²¹⁾.

و گفتیم ای آدم تو و همسرت در این باغ سکونت دارید و از هر جای آن خواهید فراوان بخورید (ولی) به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.

ولی او با همسرش نزدیک آن درخت رفتند و از آن خوردن امام علی عليه السلام در حالی که تمام نعمت ها بر او حلال بود از نان گندم نخورد. حجاج با صدای بلند گفت آفرین احسنت .

برتری بر نوح و لوط

سپس از او تقاضا کرد که برتری علی عليه السلام را بر نوح و لوط عليه السلام بیان کند. حره گفت : قرآن می فرماید:

ضرب الله مثلا للذين كفروا امراءت نوح و امراءت لوط كانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنيا عنهما من الله شیئا و قيل ادخلا النار مع الداخلین ⁽²²⁾؛

خداوند به عنوان مثل برای کافران زن های نوح و لوط پیغمبر را نام برده که به آن دو بزرگوار خیانت کردند گرچه همسر دو پیغمبرند اما این باعث رفع عذاب آنها نخواهد شد و در روز قیامت به هر دو خطاب می شود داخل شوید به همراهی آنان داخل آتش هستید.

اما حضرت علی علیه السلام همسری دارد که خشنودی او خشنودی خداست و خشم او خشم خدا است .

حجاج گفت آفرین ای حره قبول کردم .

برتری بر ابراهیم

حال دلیل برتری علی علیه السلام بر ابراهیم را بیان کن حره گفت خداوند درباره حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن چنین می فرماید:

و اذا قال ابراهیم رب ارنی کیف تحى الموقى قال اءولم تؤمن قال بلى و لكن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعه من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاءتینک سعیا و اعلم ان الله عزیز حکیم ⁽²³⁾.

ابراهیم گفت خدایا زنده شدن مردگان را به من نشان بده خطاب رسید مگر تو ایمان نیاوردی عرض کرد: بلی ایمان آورده ام ولی من می خواهم مطمئن شوم .

امام علی علیه السلام جمله ای فرمود که دوست و دشمن آن را نقل کرده اند و آن این است که : لو كشف العطا ما ازددت یقینا؛ اگر همه پرده ها از مقابل من برداشته شود بر یقین من افزوده نخواهد شد. حجاج گفت : احسنت ای حره آفرین بر تو ای حره ، بسیار استدلال خوبی داشتی .

برتری بر حضرت موسی علیه السلام

حال بگو برتری علی علیه السلام بر موسی علیه السلام چیست ؟

حره گفت حضرت موسی علیه السلام وقتی که دشمن شیعه خود را کشت و صحنه های ظلم را می دید و دفاع از مظلوم کرد به او خبر دادند که طرفداران فرعون می خواهند تو را به قتل برسانند.

فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين⁽²⁴⁾؛

او از ترسی که داشت از مصر خارج شد و به سوی مدین رفت و گفت خدایا مرا از شر این قوم نجات ده اما حضرت علی عليه السلام در ليله المبيت به جای پیغمبر خوابید و در بستر آن حضرت آرامید و جان خود را بی دریغ فدای پیغمبر کرد در حالی که در آن کار صد در صد احتمال مرگ و خطر رفت خداوند متعال همین عمل را در قرآن از طریق تقدیس یاد آوری کرده و می فرماید:

و من الناس من یشري نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد⁽²⁵⁾.

بعضی از مردم هستند که جان خود را برای رضای خدا می فروشند.

برتری بر سلیمان

حجاج گفت احسنت ای حره آفرین بر تو.

حالا دلیلت بر فضیلت علی عليه السلام نسبت به سلیمان چیست ؟ حره اشاره به درخواست حضرت سلیمان کرد که به خداوند عرضه داشت :

قال رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب⁽²⁶⁾.

پروردگارا: ملک و سلطنتی به من کرامت فرما که سزاوار هیچ کس بعد از من نباشد.

امام علی عليه السلام درباره دنیا و بیزاری از آن فرمود: هیهات غری غیری لا حاجه لی فیک قد طلقک ثلاثا لا رجعه فیها؛

«نهج البلاغه ، قصار الحکم ، ص 77».

فرمود: از من دور شو غیر مرا فریب ده من نیاز به تو ندارم من تو را سه طلاقه نموده ام که رجوعی در آن نیست .

حجاج گفت : احسنت ای حره استدلال خوبی بود.

سپس دستور داد به او جوایز و هدایای زیادی دادند و هم او را آزاد کرد.

در عرش علی بن ابی طالب است با فرشته ای که شبیه امیر المؤمنین است

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: در شب معراج در عرش الهی فرشته ای دیدم که در دستش شمشیری از نور همانند ذوالفقار علی بن ابی طالب علیه السلام بود فرشتگان آسمانی هر وقت مشتاق دیدار علی شدند به آن فرشته می نگریستند به پیشگاه پروردگار عرض کردم پروردگارا: این برادرم علی بن ابی طالب و پسر عم من است .

خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای محمد این فرشته را شبیه علی بن ابی طالب خلق کردم تا مرا عبادت کند و آنچه تا روز قیامت حسنه و تسبیح و تقدیس من می نماید ثوابش متعلق به علی بن ابی طالب می باشد.

«بحار الانوار، ج 39، ص 109».

گفت و گوی خداوند با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با صدای علی (علیه السلام)

از پیامبر اکرم ﷺ سؤال شد در شب معراج خداوند با چه کلامی با تو سخن گفت :

حضرت فرمود: با زبان و لحن علی ابن ابی طالب علیه السلام پیامبر در ادامه سخن فرمود: من با شگفتی عرض کردم : پروردگارا تو با من حرف زنی یا علی ابن ابی طالب .

خداوند فرمود: ای احمد هیچ موجودی به من شباهت ندارد و من با اشیاء توصیف نمی شوم من تو را از نور خود آفریدم و علی را از نور تو از زوایای قلب تو مطلع گشتم و محبوب تر از علی ابن ابی طالب را در آن نیافتم به این جهت با لحن و کلام علی با تو سخن گفتم تا قلب تو آرام گیرد.
«تفسیر صافی ، ص 311».

مناظره حضرت علی علیه السلام با علمای یهود

روزی عده ای از علمای یهود نزد عمر آمدند و گفتند ای خلیفه اگر به سؤالات ما پاسخ صحیح بدهی ما به اسلام می گرویم وگرنه می فهمیم که اسلام بر حق نیست عمر گفت هر چه می خواهید پرسید من جواب می دهم .

یهودیان این سؤالات را مطرح کردند: اول قفل های آسمان چیست . دوم : کلید آسمان ها چیست . سوم : قبری که صاحبش را گردش می داد چه بود. چهارم : آنکه قومش را انداز کرد در حالی که نه از جن بود و نه از آدمیان که بود. پنجم : پنج چیزی که روی زمین راه رفتند و در رحم شکمی به وجود نیامدند چه چیزی های هستند. ششم : پرندگان مانند دراج یا خروس ؛ آوازهای خود چه می گویند. عمر که از پاسخ دادن عاجز شده بود از شرمندگی سر به زیر افکند و گفت که پاسخ این سؤالات را نمی دانم یهودیان که از این جریان خوشحال شده بودند.

گفتند: پس ثابت شده که اسلام بر حق نیست سلمان که در جلسه حاضر بود گفت کمی صبر کنید من کسی را خواهم آورد که حقانیت اسلام را برای شما ثابت کند و پاسخ تمام سؤالات شما را بدهد سپس به سوی منزل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رفت و آن حضرت را از این قضیه مطلع کرد حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در حالی که لباس رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر تن داشت وارد مسجد شد عمر با دیدن امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با خوشحالی به طرف ایشان رفته و دست در گردن آن حضرت انداخت و گفت یا ابالحسن به راستی که فقط تو می توانی پاسخ تمام سؤالات این یهودیان را بدهی .

حضرت علی علیه السلام رو به یهودیان کرده و فرمود من شرطی دارم و آن این است که اگر من به تمام سوالات شما را پاسخ درست بدهم و به شما خبر بدهم چنان چه در تورات شما است شما نیز داخل دین اسلام شده مسلمان شوید. یهودیان این شرط را پذیرفتند سپس حضرت پاسخ تمام سوالات آنان را بیان فرمود.

این چنین بیان نمودند:

قفل آسمان ها شرک به خداوند است زیرا وقتی بنده ای مشرک شد. عملش بالا نمی رود. کلید این قفل های بسته . شهادت دادن به یگانگی خداوند و نبوت رسول الله است . قبری که صاحبش را گردش داد آن ماهی بود که یونس پیامبر را بلعید. و آنکه قومش را انذار کرد نه از جن و نه از آدمی زاده شده بود، مورچه سلیمان بود که گفت :

قالت نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان و جنوده و هم لا يشعرون⁽²⁷⁾؛

ای مورچگان داخل منازلتان شوید که سلیمان و لشکرش شما را زیر پا نابود نکنند.

اما پنج چیزی که بر زمین راه رفتند ولی در شکمی به وجود نیامدند عبارت اند از حضرت آدم ، دوم حوا، سوم ناقه صالحه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، چهارم : قوچ حضرت ابراهیم ، پنجم عصای حضرت موسی علیه السلام و دراج در آوازش می گوید: الرحمن علی العرش استوی و خروس در آوازش می گوید: اذکر الله یا غافلین علمای یهود که سه نفر بودند دو نفر آنها ایمان آوردند به یگانگی خدا و نبوت رسول شهادت دادند.

ولی نفر سوم گفت : اگر به سوالات من پاسخ دادی من هم ایمان می آوردم .

حضرت فرمود: سؤ ال کن از هر چه می خواهی او گفت به من خبر بده از قومی که در اول زنده بوده و بعد مردند و بعد از 309 سال خدا آنها را زنده کرد داستان آنها چیست حضرت فرمود این داستان اصحاب کهف است و داستان را برای او از ابتدا بازگو کرد پس از آن حضرت به او فرمود ای یهودی آیا این داستان که من برایت بازگو کردم با آنچه که در تورات آمده است یکسان بود یهودی گفت آری نه یک حرف زیاد و نه یک حرف کم .

ای ابو الحسن دیگر مرا یهودی مخوان که من شهادت می دهم به اینکه جز خدا نیست و این که محمد ﷺ بنده و فرستاده او است و تو اعلم این امت هستی .

«الغدیر، ج 11، ص 294».

مهمان نوازی امیر المؤمنین (علیه السلام)

مردی با پرسش به عنوان مهمان بر امام علی علیه السلام وارد شد امام علی علیه السلام با اکرام و احترام بسیار آنها را در صدد مجلس نشانید و خودش رو به روی آنها نشست موقع صرف غذا رسید غذا آوردند و صرف شد بعد از غذا قنبر غلام امام علی علیه السلام حوله ای و طشتی برای شستن دست میهمانان آورد. امام علی علیه السلام آنها را از دست قنبر گرفت و جلو رفت تا دست مهمان را بشوید مهمان خود را عقب کشید و گفت مگر چنین چیزی ممکن است که من دستهایم را بگیرم و شما بشوید.

حضرت امام علی علیه السلام فرمود: برادر تو از تو است (یعنی با هم برادر هستیم) از تو جدا نیست می خواهد عهده دار خدمت تو بشود در عوض خداوند به او پاداش خواهد داد چرا می خواهی مانع کار ثواب بشوی .

باز آن مرد امتناع کرد عاقبت حضرت امام علی علیه السلام او را قسم داد که من می خواهم به شرف خدمت برادر مؤمن نائل گردم مانع کار من مشو.

مهمان با حالت شرمندگی حاضر شد امام علی علیه السلام فرمود خواهش می کنم دست خود درست و کامل بشوی همان طوری که اگر قنبر می خواست دستت را بشوید می شستی خجالت و تعارف را کنار بگذار.

همین که از شستن دست مهمان فارغ شد به پسر برومند خود محمد بن حنفیه فرمود.

من دست پدر را شستم و تو دست پسر را بشوی اگر پدر این پسر در اینجا نمی بود و تنها خود این پسر مهمان ما بود من خودم دستش را می شستم اما

خداوند دوست دارد آنجا که پدر و پسر هر دو حاضرند بین آنها در احترام
فرق گذاشته شود.

محمد به امر پدر برخاست و دست مهمان را شست امام عسکری علیه السلام وقتی
این داستان را نقل کرد فرمود شیعه حقیقی باید این طور باشد.
«بحار الانوار، ج 9، ص 598».

در روایت آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه حضور داشتند مسلمانان نزد
حضرت می آمدند و با رسول خدا صحبت های آهسته و نجوا می کردند و
خصوصی با رسول اکرم مشورت می کردند.

خلوص حضرت علی (علیه السلام)

ثروتمندان می آمدند و آن قدر با پیامبر ﷺ نجوا می کردند که نوبت به فقرا نمی رسید و در ضمن برای پیامبر ﷺ مزاحمت ایجاد می کردند و برای خود کسب و جهد می نمودند و رسول اکرم ﷺ نیز که دریای بردباری و رحمت و محبت بود زحمت آنان را تحمل می کرد و به سخنان آنها گوش می داد خداوند برای امتحان مسلمانان آیه ای فرستادند:

یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه ذلك خیر لکم و اطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم⁽²⁸⁾؛ ای کسانی که ایمان آوردید وقتی می خواهید با پیامبر نجوا کنید ابتدا صدقه بدهید و سپس با پیامبر نجوا نمائید این کار برای خودتان بهتر و پاکیزه تر است .

پس از نزول این آیه دیگر کسی برای نجوا کردن نزد آن حضرت نرفت معلوم شد که دوستی مال دنیا دل ها را گرفته است مال دنیا از مصاحبت پیامبر نزدشان عزیزتر است تنها امیرالمؤمنین علیه السلام بود که به این آیه عمل کرد آن حضرت تمام ثروتش یک دینار طلا بود آن را خورد کرد که ده درهم باشد هر وقت ایشان می خواست نزد پیامبر برود یک درهم به فقرا می داد.

امیر المؤمنین علیه السلام در این باره می فرماید: ده مرتبه خدمت پیامبر رفتم و هر بار حکمتی از رسول خدا ﷺ آموختم با نزول این آیه اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله خلوت شد و دیگر ثروتمندان دنیا پرست به سراغ ایشان نیامدند پیغمبر نیز در این مدت استراحت فرمودند.

پس از ده روز این حکم نسخ گردید چون اصحاب امتحان شدند و فضیلت و برتری علی علیه السلام بر دیگران آشکار گردید.
«رازگوی و قرآن آیه الله دستغیب ، ص 175».

در روایت وارد شده است :

که حضرت علی علیه السلام در بحبوحه جنگ صفین در وسط دو صف یک طرف یاران خود، یک طرف دشمنان دین علی علیه السلام به خورشید نگاه می کرد.
ابن عباس پرسید: این کار برای چیست ؟ امام علی علیه السلام پاسخ داد نگاه به زوال می کنم تا اول وقت نماز بخوانم . ابن عباس عرض کرد: در میدان جنگ نماز اول وقت (یعنی الان ممکن نیست اول وقت نماز خوانده شود).
حضرت امام علی علیه السلام فرمود: چرا می جنگیم . همانا جنگ ما برای احیای نماز است ابن عباس می گوید: علی علیه السلام هرگز در جنگ نماز شب را رها نکرد.
«دعائم الاسلام ، ج 3، ص 351».

خلوص حضرت علی (علیه السلام)

حدیفه حدیث مفصلی درباره پیکار علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با عمرو بن عبدود و کشتن او نقل کرده است او می گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بشارت باد بر تو ای علی اگر این کار تو را با عمل امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مقایسه کنند عمل تو بر اعمال آنها برتری خواهد داشت زیرا خانه ای از خانه های مسلمانان نبود مگر اینکه به خاطر قتل عمرو بن عبدود عزتی در آن وارد شد.

«شواهد التنزیل ، ج 2، ص 7».

حدیث از سعید بن جبیر است

از ابن عباس نقل می کند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هنگامی که روز قیامت می شود من و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر صراط متوقف می شویم هر کس از کنار می گذرد از ولایت علی از او سؤال می کنیم هر کس که دارای این ولایت باشد از صراط می گذرد و الا او را در آتش می افکنیم .

«شواهد التنزیل ، ج 3، ص 106 و 107».

دوستان علی علیه السلام به چه مقامی می رسیدند

در روایت آمده شخصی به نام (ریاح) در محضر حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می زیست و درس های بزرگ اسلام را از محضر آن حضرت می آموخت ریاح در میان اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ علاقه فراوان داشت و برای اینکه اسلام واقعی را در سیمای آن حضرت مشاهده می کرد و لذا عاشق و شیفته علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود. همیشه محبت خود را به آن بزرگوار آشکار می ساخت (ریاح) غلام یکی از اربابان خدانشناس بود ارباب و اطرافیان او ریاح را به خاطر پذیرش اسلام رنج می دادند و به جهت دوستی با علی اذیت فراوان می کردند.

سختگیری آنها نسبت به این غلام (ریاح) به جایی رسید که او را تحت فشار سخت قرار دادند تا جایی که بالب تشنه جان سپرد.

یک روز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه کنار اصحاب حضور داشت ناگهان چشمشان به جنازه ای افتاد که چند نفر آن را بر دوش گرفته و به سوی قبرستان برای دفن می بردند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از صاحب جنازه اطلاع یافت که این جنازه (ریاح) است صدا زد جنازه را به طرف من بیاورید تشییع کنندگان جنازه را به محضر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آوردند حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد.

این جنازه (ریاح) است غلام طایفه بنی نجار است همیشه هر گاه مرادید می گفت یا علی من تو را دوست دارم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد پیکر آن غلام را غسل دادند و با پیراهنی از پیراهن های خودش (مخصوص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سلم بود) او را کفن کردند سپس جنازه را تشییع نمودند ناگاه مسلمانان تشییع کننده صیحه ای از آسمان شنیدند علت آن را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند آن

حضرت در پاسخ فرمود: این صیحه صدای فرشتگان تشییع کننده است که آنها هفتاد هزار دسته اند و هر دسته ای آنها را هفتاد هزار نفر تشکیل می دهد همه آنها آمده اند و جنازه را تشییع می کنند (یعنی چهار میلیارد و نهصد میلیون فرشته جنازه ریاچ را تشییع می کنند).

جنازه را آوردند تا اینکه در کنار قبر نهادند پیامبر ﷺ به درون قبر رفت در میان لحد قبر خوابید سپس از میان قبر بیرون آمد و جنازه را در میان قبر نهاد و سپس قبر را با خشت ها پوشانید.

در آن هنگام که پیامبر ﷺ ریاچ را در میان قبر نهاد به ناحیه سر ریاچ رفت و اندکی توقف کرد و سپس به ناحیه پا آمد و پشت به قبر نمود حاضران از علت آن همه احترام و بزرگداشت پیامبر ﷺ نسبت به ریاچ پرسیدند و آن حضرت به همه سؤال ها جواب داد از جمله پرسیدند چرا شما که در کنار سرش بودی به کنار پایش آمدی و پشت به قبر کردی پیامبر ﷺ فرمود در کنار سرش حوریان بهشتی همسران آن غلام را دیدم که با ظرف های پر از آب نزد ریاچ آمدند چون او تشنه از دنیا رفت آنها آب آوردند تا به او بنوشانند و من دیدم او مرد غیور بود.

و ناموس های او نزدش آمده اند پشت به آنها کردم که به ناموس های او نگاه نکرده باشم از همه جالب تر اینکه پیامبر ﷺ به حضرت علی ع رو کرد و فرمود سوگند به خدا این غلام به این همه مقامات نرسید مگر به خاطر دوستی و محبتی که به تو داشت ای علی .

«معالم الزلفی ، ص 120 نقل از امام صادق (علیه السلام)».

مقام و مرتبه علی ابن ابی طالب را ملاحظه فرمودید که حضرت رسول اکرم ﷺ می فرماید: چهار میلیارد و نهصد میلیون ملائکه به خاطر دوستی ریاچ

علی علیه السلام را آمدند تشییع جنازه او آن وقت نوبت به خلافت آن حضرت می
رسد ببینید چه کار کردند.

حضرت علی علیه‌السلام در عصر خلافت عثمان

پس از آنکه عمر بن خطاب در بستر مرگ قرار گرفته در مورد خلیفه بعد از خود شورای شش نفری تشکیل داد تا آنها بر اساس شیوه ای که طرح کرده بود خلیفه بعد از او را تعیین کنند آن شش نفر عبارت بودند از حضرت علی علیه‌السلام عثمان ، سعد و قاص ، عبد الرحمن بن عوف ، طلحه و زبیر شکل و روند این شورا به گونه ای بود که ناگزیر عثمان به نام شورا انتخاب می شد ولی در حقیقت شورایی در کار نبود. عمر از دنیا رفت عثمان را به عنوان خلیفه سوم اعلام کرد و عثمان در چهارم محرم سال 24 هجری بر مسند خلافت تکیه زد.

«سیره چهارده معصوم ، ص 143».

اعتراض علی علیه السلام به حکومت عثمان

حضرت علی علیه السلام در عصر خلافت عثمان از متن سیاست و حکومت برکنار بود ولی هرگز به گوشه انزوا نرفت بلکه در هر فرصتی به نفع حق و عدالت سخن می گفت در آن هنگامی که عثمان خلیفه بود مردی نزد عثمان آمد و جمجمه انسان مرده ای را که در دستش بود نشان داد و گفت شما معتقدید که این جمجمه در عالم قبر به وسیله آتش عذاب می شود من دستم را روی این جمجمه می گذارم ولی احساس داغی آتش نمی کنم .

عثمان از پاسخ فرو ماند و شخصی را به محضر حضرت علی علیه السلام فرستاد و او را طلبید حضرت علی علیه السلام پس از دریافت پیام عثمان در مجلس عثمان حاضر شد مجلس پر از جمعیت بود عثمان به مرد پرسش کننده رو کرد و گفت مسئله خود را سؤال کن .

آن مرد سؤال خود را تکرار کرد عثمان از علی علیه السلام خواست که پاسخ او را بدهد حضرت علی علیه السلام بی درنگ فرمود یک سنگ چخماق با یک سنگ معمولی به اینجا بیاورید آن دو سنگ را نزد علی علیه السلام آوردند.

سؤال کننده و حاضران همه به علی علیه السلام چشم دوخته بودند حضرت علی علیه السلام آن دو سنگ را به هم زد و بر اثر برخورد آنها آتش حرقه زد سپس علی علیه السلام به سؤال کننده فرمود: دستت را روی سنگ چخماق بگذار او دستش را روی آن سنگ نهاد حضرت علی علیه السلام به او فرمود آیا احساس داغی می کنی او (در حالی که پاسخ خود را یافته بود و متوجه شده بود که در درون سنگ سر آتشی هست و جرقه می زند ولی از سنگ احساس داغی نمی شود) از پاسخ

امیر المؤمنین علیه السلام حیران و بهت زده شد و فرو ماند در همین هنگام عثمان گفت :

لو لا علی لهلك عثمان ؛ اگر علی علیه السلام نبود عثمان به هلاکت می رسید.
«الغدیر، ج 8، ص 214».

روز علی علیه السلام کفش خود را وصله می کرد به ابن عباس فرمود ارزش این کفش چقدر است ابن عباس گفت قیمتی ندارد علی علیه السلام فرمود: سوگند به خدا همین کفش بی ارزش برای من دوست داشتنی تر از حکومت است مگر اینکه بتوانم در پرتو حکومت حقی را زنده کنم و باطلی را نابود نمایم .

«نهج البلاغه ، خطبه 33 و 104».

لباس علی علیه السلام هیچ قیمتی ندارد در حالی که هستی عالم به وجود اوست آن وقت در آن شورای شش نفری باید عمروعاص خلیفه مسلمین باشد و علی بن ابی طالب را کافر خوانند. کوتاه سخن آنکه جنگ نهروان در سال 38 هجری رخ داد چهار هزار نفر از خوارج برای جنگ با علی علیه السلام خروج کردند حضرت علی علیه السلام با سپاه خود در برابر آنها مقاومت کرد جنگ شدید رخ داد در نتیجه همه خوارج (چهار هزار نفر) جز ده نفر که آنها فرار کردند همه آنها به دست سپاه علی علیه السلام کشته شدند و از سپاه علی علیه السلام تنها نه نفر به شهادت رسیدند.
«تممه المنتهی ، ص 21».

آخرین سخن این جانب درباره خلافت علی علیه السلام است .

پس از آنکه عمر بن خطاب در بستر مرگ قرار گرفت و از دنیا رفت عثمان روز چهارم محرم الحرام سال 24 هجری بر مسند خلافت نشست حدود 12 سال خلافت کرد و در اواخر سال 35 هجری (نیمه ماه ذی حجه در مدینه در خانه خود کشته شد).

در این هنگام برنامه دیگری به روی مسلمانان گشوده شد و فصل دیگری آغاز گردید.

نظر مسلمانان برای خلیفه جدید مختلف بود اکثریت مردم به انتخاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نظر داشتند. ولی عده ای از طلحه و عده ای از زبیر و بنی امیه از معاویه و مروان نام می بردند.

در این بحران حساس و طوفان - مسلمانان بر جسته همچون عمار یاسر و مالک اشتر ابو الهیثم و ابو ایوب غیر از علی علیه السلام هیچ کس را برای مقام رهبری لایق تر و برتر نمی دانستند.

دانشمند معروف اهل تسنن ابن ابی الحدید می نویسد: هنگامی که عثمان کشته شد طلحه به خلافت طمع کرد و اصرار داشت که به این مقام برسد.

اگر تلاش مالک اشتر و همدستان او از شخصیت های شجاع عرب برای خلافت علی علیه السلام نبود هرگز این مقام به آن حضرت نمی رسید.

سپس می نویسد وقتی که با انتخاب خلافت علی علیه السلام طلحه و زبیر از دست یابی به خلافت محروم شدند تصمیم بر مخالفت با علی علیه السلام گرفتند و عایشه را دستیار خود قرار داده و به بصره روانه شدند و در آنچه به آشوب و فتنه دست زدند و جنگ جمل را به وجود آوردند و آن جنگ مقدمه جنگ صفین گردید.

«شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 29».

سه روز یا پنج روز بعد از کشته شدن عثمان همه مهاجران و انصار و افراد دیگر از مسلمانان عراق و مصر و یمن و غیره با امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیعت کردند این واقعه در روز جمعه هیجدهم یا نوزدهم ذی حجه سال 35 هجری رخ داد، و آن حضرت بعد از 25 سال دوری از متن رهبری زمام امور رهبری را به دست گرفت و مدت خلافت ظاهری و رهبری آن امام مظلوم چهار سال و نه ماه و چند روز طول کشید.

در آغاز تمام نیروها و امکانات خود را برای اصلاح امور و پاکسازی تباهی های عصر عثمان به کار گرفت و با اقدام های انقلابی به سامان دادن شئون مختلف پرداخت نخستین خطبه او در نهج البلاغه خطبه 16، آمده بیانگر اهداف او در به دست گرفتن زمان امور حکومت است در فرازی از این خطبه آمده فرمود: آگاه باشید تیره روزی ها همچون عصر بعثت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بار دیگر به شما روی آورده عبارت نهج البلاغه :

و الذی بعثه بالحق لتبلیلن بلبله و لتغربلن غربله و لتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم .

سوگند به کسی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به حق مبعوث کرد به سختی مورد آزمایش قرار می گیرید و غربال می شوید و همانند محتویات دیک هنگام جوشش زیر و رو خواهید شد به گونه ای که بالا نشینان در پایین و پایین نشینان در بالا قرار خواهند گرفت .

آنان که به راستی در اسلام پیشگام هستند و به کنار رفته بودند بار دیگر سر کار خواهند آمد و کسانی که با نیرنگ خود را به پیش انداخته بودند عقب زده خواهند شد.

«نهج البلاغه ، خطبه 16».

یکی از دوستان علی علیه السلام به نام ضرار بن زمره به شام رفت . (البته این قضیه بعد از رحلت علی علیه السلام بود) و در جلسه ای با معاویه ملاقات کرد معاویه که او را می شناخت گفت مقداری از شائن علی علیه السلام برایم تعریف کن او تا اسم علی علیه السلام را شنید منقلب شد و بی اختیار قطرات اشک از چشمانش سرازیر گردید و گفت از این تقاضا بگذر و معافم کن .

معاویه اصرار کرد و گفت از تو دست بر نمی دارم تا مقداری از فضائل علی علیه السلام برایم بگوئی او به مطالبی از شائن امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره کرد و در میان این مطلب دو جمله ای گفت که بسیار بلند معنی است گفت :

لا يخاف الضعيف من جوره و لا يطمع القوي في مثله ؛

مستضعفان و مستمندان ترس آن نداشتند که از ناحیه او به آنها ظلم بشود و زورمندان در نیل به اهداف باطل خود در او راه نداشتند.

«سفینه البحار، ج 2 قدیم ، ص 72، دو جلدی».

چند نمونه از برخوردهای علی علیه السلام در جنگ جمل

در درگیری شدید جنگ جمل حضرت علی عَلِيٍّ پرچم را به دست پسرش محمد حنفیه داد و به او فرمود:

تزلزل الجبال و لا تزل غض علی ناجذک اعرالله جمجتک تد فی الارض
قدمک ارم بصرک اقصى القوم و غض بصرک و اعلم ان النصر من عند الله
سبحانه ؛

اگر کوه ها متزلزل شوند تو تکان نخور دندانهایت را به هم فشار دهید
جمجمه خود را به خدا عاریه بده قدم هایت را بر زمین میخکوب کن همیشه
نگاهت به پایان لشکر دشمن باشد که تا آنجا پیشروی کنی کاملاً مراقب باش و
از آنچه باعث ترس می شود چشم بیوش بدان که پیروزی از جانب خداوند
سبحان است .

«نهج البلاغه ، خطبه 11».

نمونه ای از شجاعت علی (علیه السلام)

در یکی از ساعات جنگ حضرت علی علیه السلام به پرچمدار لشکرش یعنی فرزندش محمد حنفیه فرمود: به لشکر مقابل حمله کن .

محمد به پیش رفت ولی در برابر باران تیرها اندکی توقف کرد تا پس از کم تر شدن تیرها حمله کند حضرت علی علیه السلام فریاد زد بین نیزه حمله کن و به پیش برو و بدان که وقت تعیین شده مرگ سپری برای تو است . «یعنی تا وقتش نرسیده به سraعت نمی آید، محمد حمله کرد ولی در میان تیرها و نیزه های دشمن توقف نمود حضرت علی علیه السلام نزد او آمد و با پشت شمشیرش به محمد زد و فرمود: رگی از مادرت تو را فرا گرفته است (یعنی از مادرت ارث برده ای اگر از پدرت ارث می بردی با کمال شجاعت به پیش می رفتی).

سپس حضرت علی علیه السلام پرچم را از محمد گرفت حمله عظیمی به دشمن کرد مانند تندبادی کوبنده که خاکستر را ببرد لشگر دشمن را از پیش می راند و بسیاری از دشمن را به خاک هلاکت افکند.

«تمه المنتهی ، ص 12».

علی علیه السلام کنار جسد قاضی بصره و طلحه

علی علیه السلام کنار پیکر کعب بن سور قاضی بصره فتوا داده بود که مردم بر ضد علی علیه السلام بجنگند و در حالی که قرآن را بر گردنش آویزان نموده بود.

اطرافیاننش را به جنگ تحریک می کرد به هلاکت رسید حضرت علی علیه السلام به همراهان فرمود او را بنشانید آنها او را نشانند حضرت علی علیه السلام خطاب به لاشه او فرمود ای کعب آنچه را که خداوند به من وعده داده بود به حق یافتم و آنچه را که به تو وعده داد بود تو نیز یافتی . (یعنی عذاب)

علی علیه السلام از آنجا عبور کرد و چشمش به پیکر پلید طلحه افتاد به همراهان فرمود او را بنشانید او را نشانند علی علیه السلام همان سخن را که به کعب بن سور فرموده بود به طلحه فرمود.

یکی از همراهان به علی علیه السلام عرض کرد آیا با کعب و طلحه بعد از کشته شدن سخن می گویی علی علیه السلام در پاسخ فرمود: آری سوگند به خدا آنها سخن مرا شنیدند چنان چه در جنگ بدر مشرکان کشته شده سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدند.

«بحار الانوار، ج 32، ص 202».

ابو درداء یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: علی ابن ابی طالب علیه السلام در مدینه با جمعی از آزاد کرده ها و غلامانش در منطقه باغ های بنی النجار بود من هم آنجا حضور داشتم شب فرا رسید و هوا تاریک شد او از دیگران کناره گرفت و از نزدیکانش پنهان شد و خود را پشت درختان انبوه مخفی کرد و او را نیافتم من گمان کردم ایشان به خانه اش رفته است .

ناگهان صدای دلخراش و نوای غم انگیزی به گوشم رسید در آن شب کسی با خدای خود راز و نیاز می کرد و می گفت : پروردگارا چه بسیار از گناهان مهلکم را با حلم و بردباری خود از آن درگذشتی و مجازات نکردی . و چه بسیار از گناهانم که به لطف و کرمت بر آنها پرده پوشیدی و آشکار نکردی خدایا اگر چه عمرم در نافرمانی و معصیت تو گذشته و گناهانم نامه ای اعمالم را سیاه کرده ولی من جز به آمرزش تو امیدوار نیستم و به غیر از مغفرت و خشنودی تو به چیز دیگری امید ندارم .

این صدای دلنواز چنان مرا مجذوب خود ساخت که بی اختیار به سمت آن حرکت کردم تا به صاحب صدا رسیدم ناگهان چشمم به علی بن ابی طالب علیه السلام افتاد که خود را در میان انبوه درختان مخفی کرده و با خدای خود مشغول راز و نیاز است من از پشت درختان نظاره گر بودم آن حضرت در آن خلوت شب به نماز ایستاد و دو مرتبه به دعا و گریه و زاری و ناله پرداخت و از جمله دعاها و مناجات هایش این بود پروردگارا: چون به عفو و کرمت می اندیشم گناهانم در نظرم کوچک و ناچیز می شود و چون به شدت عذاب و تقمت تو فکر می کنم مصیبت و گرفتاری من بزرگ می شود. آه اگر در نامه ی اعمالم گناهانی را ببینم که خود آن را فراموش کرده ام ولی تو آن را ثبت کرده باشی پس فرمان دهی که او را بگیری و او را بگیری و او را بگیری که خویشان او را نجات نتوانند داد و بستگانش برای او سودی نخواهند داشت و فرشتگان به حال وی ترحم نخواهند کرد. آه از آتشی که دل و جگر آدمی را می سوزاند اعضای بیرونی انسان را از هم جدا می کند و او را از شدت سوزندگی شراره های آتش که از جهنم بر می خیزد ابو دردا گفت : سپس بسیار گریست و پس از مدتی خاموش شد نه صدایی از او شنیده می شد و نه حرکتی از او دیده می شود با

خود گفتم حتما در اثر شب زنده داری خواب رفته منتظر ماندم نزدیک طلوع فجر خواستم ایشان را برای نماز صبح بیدار کنم بر بالین حضرت رفتم ناگهان دیدم ایشان مانند یک قطعه چوب خشک بر زمین افتاده است تکانش دادم حرکت نکرد صدایش زدم پاسخی نداد گفتم : **انا لله و انا اليه راجعون** ؛ به خدا علی بن ابی طالب عليه السلام از دنیا رفته است . سپس برای اینکه خبر مرگ او را به فاطمه عليها السلام بدهم با سرعت به خانه علی عليه السلام روانه شدم و به آنها تسلیت گفتم . فاطمه عليها السلام پرسید: او را چگونه و در چه حالتی یافتی من داستان را برای او نقل کردم .

فاطمه فرمود: ای ابو دردا به خدا قسم این همان غشی است که از خوف و خشیت خدا بر او عارض می شود بستگان آب آوردند و به صورت آن حضرت پاشیدن و او به هوش آمد و چشمانش را باز کرد و به من که به شدت می گریستم نگاهی کرد و گفت ابو دردا چرا گریه می کنی ؟ گفتم : به خاطر آنچه به خودت روا می داری گریه می کنم .

فرمود: پس چگونه خواهی بود هنگامی که ببینی مرا برای حسابرسی فرا خوانند و در حالی که گناهکاران به کیفر الهی یقین دارند و فرشتگان سختگیر اطرافم را احاطه کرده اند و ملائکه ی عذاب منتظر فرمان اند و من در پیشگاه خداوند قهار حاضر باشم و دوستان مرا تسلیم دادگاه عدل الهی نمایند و اهل دنیا بر من ترحم کنند و دل سوزانند.

البته در آن وقت بیش تر به حالم ترحم خواهی کرد زیرا در برابر خدایی قرار می گیرم که هیچ چیز از او پنهان نیست . ابو دردا سپس گفت : به خدا قسم من چنین حالتی را برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ندیدم .

«ره توشه ماه رمضان ، سال 1423 قمری و 1381 شمسی ، ص 320، نقل از بحار الانوار، ج 41، ص 11 و 12».

ارتباط و انس حضرت امام علی علیه السلام با مردگان

حبه عرنی که یکی از یاران مخصوص امام علی بن ابی طالب علیه السلام بود می گوید: من در حضور امام علی علیه السلام در کوفه بودم با آن حضرت به پشت کوفه (نجف اشرف) رهسپار شدیم آن حضرت در وادی السلام توقف کرد دیدم آن حضرت در حالی است که گویا با اقوامی ارتباط برقرار نموده است و با آنها گفت و گو می کنند من به پیروی از او ایستاده بودم تا اینکه خسته شدم و نشستم به قدری که ملول و کوفته گشتم و بار دیگر ایستادم به قدری که باز خسته شدم و باز نشستم به قدری که ملول و کوفته شدم امام علی علیه السلام همچنان ایستاده بود و با افرادی نامرئی گفت و گو می کرد برخاستم و ایستادم و روپوش خود را جمع کرد و عرض کردم ای امیر المؤمنین دلم به حال شما که آن قدر ایستادن شما به طول کشید می سوزد آخر ساعتی استراحت کنید.

سپس ردای خود را به روی زمین پهن کردم تا آن حضرت بر روی آن بنشیند.

امام علی علیه السلام فرمود: ای حبه این ایستادن طولانی نبود مگر به خاطر گفت و گو با مؤمنی و انس با او عرض کردم ای امیر مؤمنان آیا مردگان نیز گفت و گو و انس دارند. فرمود: آری اگر پرده از جلو چشم تو برداشته شود آنها را می بینی که حلقه حلقه نشسته و با عمامه خود یا چیز دیگر پشت و ساق های پای خود را به هم بسته و این گونه نشسته اند و با همدیگر گفت و گو می نمایند. عرض کردم آیا آنها ارواح هستند یا اجسام؟ فرمود: آنها ارواح هستند و هیچ مؤمنی در زمین از زمین های دنیا نمی میرد مگر اینکه به روح او گفته می شود

که به وادی السلام پیوندد. آنگاه فرمود همانا وادی السلام سرزمین از سرزمین
بهشت عدن است .

«کتاب عالم برزخ نقل از فروع کافی ، ج 3، ص 243».

سخن گفتن علی علیه السلام با جنازه کعب و طلحه

پس از جنگ جمل که در عصر خلافت امام علی علیه السلام با سپاه طلحه و زبیر در بصره رخ داد امام علی علیه السلام در میان کشته ها عبور می کرد ناگاه چشمش به جنازه کعب بن سوره قاضی گمراه بصره افتاد همان کسی که قرآن به گردن خود آویزان کرد و با بستگان خود در صف دشمن به جنگ با سپاه علی علیه السلام پرداخت و سرانجام در همین جنگ به هلاکت رسید. امام علی علیه السلام به حاضران فرمود: کعب را بنشانید او را نشانند امام علی علیه السلام خطاب به او فرمود: ای کعب من آنچه را که خداوند به من وعده داده بود به حق یافتم آیا تو نیز به آنچه خدایت وعده داده بود به حق یافتی .

سپس فرمود: جنازه کعب را بخوابانید. از آنجا اندکی عبور کردند ناگاه چشم امام علی علیه السلام به جنازه طلحه افتاد فرمود او را بنشانید او را نشانند امام علی علیه السلام همان سخن را به او نیز فرمود سپس دستور داد جنازه او را نیز به زمین خوابانند.

یکی از حاضران عرض کرد ای امیر مؤمنان به دو کشته ای که نمی شنوند چه می گفتمی ؟ امام علی علیه السلام به او فرمود: سوگند به خدا آنها سخن مرا شنیدند چنان چه کشته شدگان افتاده در میان چاه بدر سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدند.

«کتاب عالم برزخ ص 166 نقل از بحار الانوار، ج 6، ص 255».

مکافات ابن ملجم در عالم برزخ

راویان حدیث از ابن رقا نقل می کنند که گفت در مکه کنار مسجد الحرام بودم دیدم گروهی از مردم در کنار مقام ابراهیم اجتماع کرده اند گفتم چه خبر است گفتند یک نفر راهب (عالم و عابد مسیحی) مسلمان شده و راز مسلمان شدنش را تعریف می کند.

به میان جمعیت رفتم و سر کشیدم دیدم پیر مردی لباس پشمینه و کلاه پشمینه پوشیده و قد بلندی دارد در مقابل مقام ابراهیم نشسته است و سخن می گوید شنیدم می گفت روزی در صومعه خود نشسته بودم و به بیرون صومعه نگاه می کردم ناگاه پرنده بزرگی ماند باز شکاری (لاشخور) دیدم روی سنگی کنار دریا فرود آمد چیزی را قی کردم دیدم $1/4$ انسان از دهانش بیرون آمد سپس رفت و ناپدید شد و بازگشت $1/4$ انسانی را قی کرد و برای با چهارم نیز پرید و رفت .

سپس بازگشت $1/4$ انسانی را قی کرد و یک انسان به وجود آمد. پس دیدم همان پرنده رفت و ناپدید شد و سپس بازگشت و بر آن انسان منقار زد و $1/4$ او را ربود و رفت بار دیگر آمد و همین کار را کرد، بار سوم و سپس بار چهارم آمد و به ترتیب قبل بر آن منقار زد و همه او را ربود و رفت .

در تعجب فرو رفتم که خدایا این شخص کیست که این گونه عذاب می شود متاءثر بودم که چرا نرفتم از او بیرسم طولی نکشید دیدم همان پرنده آمد و در همان محل قبل قی کرد و $1/4$ یک انسان از دهانش بیرون آمد سپس رفت بار دوم و سوم و چهارم آمد و در هر بار $1/4$ او را قی کرد وقتی که آن چیز قی شد انسان کامل شد با شتاب نزدش رفتم و گفتم تو کیستی و چه کرده ای ؟

گفت : من ابن ملجم هستم علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را کشتم خداوند این پرنده
را ماء مور من ساخته که هر روز این گونه مرا می کشد و زنده می کند. گفتم :
علی بن ابی طالب کیست ؟ گفت : پسر عموی رسول خدا پیامبر اسلام
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همین حادثه عجیب باعث شد که به حقانیت اسلام پی بردم مسلمان شدم

«عالم برزخ ، محمدی اشتهاردی ، ص 178، نقل از الخرائج و الجرائح ، قطب راوندی ، ص 18 و
19 و بحار الانوار، ج 42، ص 307».

ارواح کافران در برهوت

عصر خلافت ابو بکر بود جوانی یهودی نزد او آمد و گفت: سلام بر تو ای ابوبکر. بعضی از اطرافیان به گردن او ضربهای زدند و به او اعتراض شد که چرا ابوبکر را به عنوان خلیفه سلام نکرده است سپس ابوبکر گفت حاجت چیست؟ یهودی گفت: پدرم فوت کرده و گنج ها و اموالی را باقی گذاشته ولی جای آنها معلوم نیست اگر تو جای آنها را آشکار کنی و در اختیار بگذاری در حضور تو مسلمان می شوم و غلام تو می گردم و $1/3$ آن اموال را به تودهم و $1/3$ آن را به مسلمانان مهاجر و انصار می دهم و $1/3$ آن را خودم بر می دارم ابوبکر گفت: ای خبیث آیا غیر از خدا کسی دارای علم غیب است یهودی نزد عمر آمد و بر او سلام کرد و ماجرا را گفت عمر نیز گفت آیا غیر از خدا کسی علم غیب می داند آن یهودی به حضور امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد آن حضرت در مسجد بود یهودی بر او سلام کرد پس از گفت و گو ماجرای خود را بیان کرد و قول داد که اگر اموال و گنج های پدرش پیدا شود مسلمان شده و $1/3$ آن را در اختیار علی علیه السلام و یک سومش را در اختیار مهاجر و انصار و یک سومش را خودش بردارد امام علی علیه السلام نامه ای به او داد و فرمود: صفحه هائی را که بر رویش می نویسند برادر و به سرزمین یمن برو و در آنجا به بیابان برهوت که در حضر موت قرار گرفته بود هنگام غروب خورشید در آنجا بنشین کلاغ هایی که منقارشان سیاه است به طرف تو می آیند و قارقار می کنند در این هنگام پدرت را با نام صدا بزن و بگو ای فلانی من فرستاده وصی محمد صلی الله علیه و آله هستم به این سخن بگو همانا پدرت جواب تو را می دهد هر چه جواب داد در صفحاتی که همراه داری بنویس و سپس به سرزمین خیبر برو و مطابق آنچه

نوشته ای عمل کن آن یهودی به یمن رفت و در آنجا به بیابان برهوت رفت و هنگام غروب کلاغ ها را که منقارشان سیاه بود دید پدرش را با ذکر نام صدا زد پدرش جواب داد و گفت وای بر تو برای چه در این وقت به این مکان دوزخیان است آمده ای .

او گفت آمده ام از تو بیرسم اموال و گنجهایت در کجا هستند پدر جواب داد در فلان باغ در میان فلان دیوار قرار دارند.

یهودی پاسخ پدرش را نوشت به او گفت وای بر تو از دین محمد پیروی کن آن گاه آن کلاغ ها رفتند یهودی به سرزمین خیبر رفت و محل اموال و گنج ها را پیدا کرد که مقداری ظروف طلا و نقره در میان آنها بود آنها را به درهم و دینار مبدل نمود و سپس به مدینه مراجعت کرد و به حضور امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید و گفت گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول خدا است و تو به راستی وصی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و برادر او - و امیر مؤمنان هستی . اینها درهم ها و دینارها است که در اختیار شما می گذارم اینها را در هر موردی که خدا و رسولش خواسته مصرف کن .

مسلمانان اجتماع کردند و به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردند که چگونه شما به این امور مخفی آگاه شدی امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم و اگر بخواهم به پیچیده تر از این خبر دهم .

«کتاب عالم برزخ ، ص 202، نقل از بحار الانوار، ج 41، ص 196».

داستان عجیب از کیفر مخالف ولایت علی علیه السلام در عالم برزخ

علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان نقل کرد: استاد ما حاج میرزا علی آقا قاضی می گفت در نجف اشرف در نزدیکی منزل ما - مادر یکی از دخترهای افندی سنی های دولت عثمانی فوت کرد این دختر در مرگ مادر بسیار ناله می کرد و بسیار ناراحت بود و با تشییع کنندگان تا کنار قبر مادرش آمد و آن قدر گریه و ناله کرد که همه حاضران به گریه افتادند هنگامی که جنازه مادر را در میان قبر گذاشتند دختر فریاد می زد من از مادر جدا نمی شوم . هر چه خواستند او را آرام کنند مفید واقع نشد دیدند اگر بخواهند با اجبار دختر را از مادر جدا کنند ممکن است جاننش به خطر بیفتد سرانجام بنا شد دختر را در قبر مادرش بخواهاند و دختر هم در کنار پیکر مادر - در قبر بماند ولی روی قبر را با خاک نپوشانند بلکه با تخته بپوشانند و دریچه ای بگذارند تا دختر نمیرد و هر وقت خواست از آن دریچه بیرون آید.

دختر در شب اول قبر کنار مادر خوابید فردای آن شب آمدند و سرپوش را برداشتند تا ببینند بر سر دختر چه آمده است دیدند تمام موهای سر او سفید شده است پرسیدند چرا این طور شده ای گفت : شب کنار جنازه مادرم در قبر خوابیدم ناگاه دیدم دو نفر از فرشتگان آمدند و در دو طرف ایستادند و یکی شخص محترمی هم آمد در وسط ایستاد آن دو فرشته مشغول سؤال از عقائد مادرم شدند و او جواب می داد سؤال از توحید نمودند جواب درست داد سؤال از نبوت نمودند جواب درست داد که پیامبر من محمد بن عبد الله ﷺ است تا اینکه پرسیدند امام تو کیست آن شخص محترم که در وسط

ایستاده بود گفت : لست لها بامام ؛ من امام او نیستم آن شخص محترم و بزرگوار امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود.

در این هنگام آن دو فرشته چنان گرز بر سر مادرم زدند که آتش آن به سوی آسمان زبانه کشید من بر اثر وحشت و ترس به او وضع که می بینید که همه موهای سرم سفید شده در آمدم .

مرحوم قاضی می فرمود: چون تمام افراد طایفه آن دختر در مذهب اهل تسنن بودند تحت تاءثیر این واقعه قرار گرفته و شیعه شدند زیرا این واقعه با مذهب تشیع تطبیق می کرد و خود آن دختر جلوتر از آنها به مذهب تشیع گروید.

«کتاب عالم برزخ ، ص 198، نقل از معادشناسی ، علامه سید محمد حسین تهرانی ، ج 3، ص 110».

شیخ مفید روایت می کند که عبد الله بن مسعود گفت در یک شبی همراه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودم دیدم که آن حضرت آهی کشید و فرمود: ای پسر مسعود خبر رحلت من به من داده شده عرض کردم جانشین خود را تعیین کن فرمود: چه کسی را عرض کردم . علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آهی کشید و سپس فرمود:

و الذی نفسی بیده لئن اطاعوه لیدخلن الجنة اجمعین التعین ؛ سوگند به خداوندی که جانم در اختیار او است اگر مسلمانان از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیروی کنند همه آنها بدون استثناء وارد بهشت می گردند.
«امالی شیخ صدوق ، ص 21 و 22».

سخنم را با این حدیث عمیق در شان حضرت زهراء آغاز می کنم که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرد: خداوند به پیامبرش فرمود:

لو لاک لما خلقت الافلاک ولو لا علی لما خلقتک ولو لا فاطمه لما خلقتکما.

اگر تو نبودی موجودات را نمی آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی آفریدم و اگر فاطمه علیها السلام نبود شما دو نفر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام را نمی آفریدم .
«سفینه البحار، ج 3، ص 335، و ج 8، ص 293».

کوتاه سخن آنکه مطابق روایت متعدده برگزیده ترین و برترین زنان دو جهان چهار نفرند: 1. خدیجه ؛ 2. فاطمه علیها السلام ؛ 3. مریم دختر عمران مادر عیسی ؛ 4. آسیه همسر فرعون . رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ولم یکمل من النساء الا اربع آسیه بنت مزاحم مریم بنت عمران خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد؛ از بانوان به درجه عالی کمال نرسید جز چهار زن ؛ 1. آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون)؛ 2. مریم دختر عمران ؛ 3. خدیجه دختر خویلد؛ 4. فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم .

«مجمع البیان ، ج 10، ص 320».

توجه شما عزیزان خواننده به فضائل و ولادت با سعادت والا مقام صدیقه الکبری انسیه الحورای ام الائمہ النجبا، سیده نساء اهل الجنه فاطمه الزهراء؛ جلب می نمایم نخست درباره ولادت آن بزرگوار ذکر می شود.

مرحوم علامه (ره) در بحار و شیخ عباس در بیت الاحزان ذکر کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همراه با امیر المؤمنین به انضمام آن دو نفر (عمر و ابوبکر) در مکان ابطح نشسته بودند جبرئیل با صورت اصلی وارد شد بالش را باز نمود به طوری که مشرق و مغرب را فرا گرفت و گفت یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم خداوند تبارک و تعالی سلام می رساند.

و می فرماید به مدت چهل روز از خدیجه عزلت و کناره گیری فرمائید رسول خدا در این چند مدت ماءموریت در منزل فاطمه بنت اسد علیها السلام بوده .
شب چهلم میکائیل خوشه خرما و خوشه انگور که از هیچ درختی جدا نشده بود مخصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و به دیگران حرام بود از بهشت آورد

حضرت میل فرمودند و مشغول نماز شدند جبرئیل نازل شد عرض کرد نماز الان بر شما حرام است تا اینکه مزاجت (عمل زناشویی) با خدیجه انجام بگیرد که خداوند می خواهد در این شب از صلب تو ذریه طیبه خلق نماید بعد از ماء موریت حضرت رسول به این دستور خداوند حضرت خدیجه می گوید من در خودم احساس ثقل و آثار حمل نمودم پیوسته حضرت خدیجه در این حالت بود تا اینکه ولادت فاطمه علیها السلام نزدیک شد فرستاد به سوی زنان قریش که نزد او حاضر شوند آنها امتناع نمودند و گفتند چون تو اطاعت از ما نکردی محمد یتیم و فقیر را برای همسری پذیرفتی ما هم به این سبب به خانه تو نمی آییم .

خدیجه از این موضوع بسیار اندوهناک گردید ناگاه دید چهار زن گندم گون بلند بالا وارد شدند خدیجه از دیدن آنها بیمناک شد.

پس یکی از آنها گفت که مترس ای خدیجه ما رسولان خدا هستیم منم ساره زوجه ابراهیم ، دومی آسیه دختر مزاحم همسر فرعون ، سومی دختر عمران ، چهارمی کلثوم خواهر موسی ، حق تعالی ما را فرستاده در وقت ولادت فاطمه علیها السلام نزد تو باشیم .

«انوار البهیة ، ص 55».

مفضل می گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم از ولادت حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: چون خدیجه پیغمبر خدا را به مزاجت (یعنی همسری) اختیار کرد زنان اهل مکه از ایشان هجرت نمودند خدیجه مونسى ندارد مدام ناراحت بود.

هنگامی که به فاطمه حامله شد با او سخن می گفت و مونس مادر قرار گرفت این حالت را از رسول خدا پنهان می داشت تا اینکه روزی رسول خدا داخل خانه شد شنید که خدیجه با شخصی سخن می گوید و کسی را نزد او مشاهده نکرد فرمود ای خدیجه با که سخن می گوئی گفت فرزندی که در رحم من است با من سخن می گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اینک جبرئیل مرا

خبر داد که این فرزند دختر است و حق تعالی نسل مرا از او به وجود خواهد آورد و از نسل امامان و پیشوایان دین به هم خواهد رسید تا اینکه روز بیستم جمادی الاخره سال دوم بعثت رسول خدا حضرت فاطمه قدم به عرصه وجود گذاشت نور او ساطع گردید به مرتبه ای که خانه هایم که را روشن گردانید مشرق و مغرب زمین جای نماند مگر اینکه از آن نور روشن شد.

آن وقت یکی از حور العین فاطمه را برداشت و به آب کوثر غسل داد جامه سفید که از برف سفیدتر و از مشک عنبر خشبوتر بود پیچید و او را به سخن در آورد حضرت فاطمه عليها السلام فرمود: اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ولدی ساده الاسباه ؛

پس خدیجه آن حضرت را گرفت خوشحال شد و پستان خود را به دهان او گذاشت .

«بحار الانوار، ج 43، ص 3؛ بیت الاحزان ، ص 10، حالات حضرت زهرا (علیها السلام)». حضرت زهرا در روز آن قدر نمو می کرد که اطفال دیگر در یک ماه نمود می کرد و در هر ماه آن قدر نمود می کرد که اطفال دیگر در یک سال نمود می کرد.

«بیت الاحزان ، ص 11».

از امام صادق عليه السلام ذکر شده برای حضرت زهرا نه اسم معین است : 1. الصدیقه ؛ 2. المبارکه ؛ 3. الطاهره ؛ 4. الزکیه ؛ 5. الراضیه ؛ 6. المرضیه ؛ 7. المحدثه ؛ 8. فاطمه ؛ 9. الزهراء .

«بیت الاحزان ، ص 11».

در بحار الانوار تا 16 اسم برای حضرت زهرا ذکر فرموده اند: 1. فاطمه ؛ 2. البتول ؛ 3. الحصان ؛ 4. الحره ؛ 5. السیده ؛ 6. العذراء ؛ 7. الزهراء ؛ 8. الحوراء ؛ 9

المباركه ؛ 10. الطاهره ؛ 11. الزكيه ؛ 12. الراضيه ؛ 13. المرضيه ؛ 14. المحدثه ؛
15. مريم الكبرى ؛ 16. الصديقه الكبرى .

و يقال لها فى السماء النوريه السماويه الحانيه ؛ در آسمان نور سماويه به
حضرت زهرا گفته مى شود حانيه يعنى نسبت به پدر مهربان بود و نسبت به
فرزندان هم با محبت بود.
«بحار الانوار، ج 43، ص 16».

معنای اسامی حضرت زهرا علیها السلام از این قرار است فاطمه یعنی شیعه آن حضرت از آتش جدا است بتول یعنی هیچ وقت خون حیض ندید و نخواهد دید حصان شخص پرهیزکار واقعی الحره یعنی آزاد و بزرگ خانواده . سیده یعنی دانا و کریم و مالک العذراء. یعنی گل و دوشیزه و کسی که همیشه باکره است حضرت زهراء همیشه باکره بود الزهرا یعنی نور درخشنده الحوراء یعنی در ظاهر انسان و در واقع حوریه است ، چون خداوند نور فاطمه را قبل از خلقت آدم خلق کرد.

«بحار الانوار، ج 43، ص 4».

در بیت الاحزان المبارکه یعنی خبر کثیر الطاهره یعنی خداوند او را پاک خلق کرده بود دلیل آیه تطهیر: **انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيرا⁽²⁹⁾**؛ در ابتداء خلقت خداوند تبارک و تعالی پلیدی را از وجود این بزرگواران برده است قبل از همه چیز خداوند نور اینها را به وجود آورده است . الزکیه یعنی کسی که به گناه مرتکب نشده است و خداوند گناه را در وجود اینها ایجاد نکرده است در بدو خلقت زکی هستند الراضیه و المرضیه زهرا رضوان اکبر است خداوند از او راضی است و در پیشگاه خداوند فاطمه مرضی اوست .

المحدثه ملائکه ها از آسمان به محضر حضرت فاطمه نازل می شدند و بر آن بزرگوار حدیث می فرمودند.

«ریاحین الشریعه ، ج 1، ص 38».

مریم الکبری یعنی فرد کامل از نوع نسوان جهان که هم قرین برای او نیست روی همین مسئله است که حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: حرام کرد خداوند بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زنان را مادامی که فاطمه زهرا زنده بود.

«بحار الانوار، ج 43، ص 16».

الصدیقه الکبری یعنی راستگو که اصلا در دوران زندگی دروغ نگفته است
امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر علی علیه السلام زهرا را تزویج نمی کرد هم کفو برای
حضرت زهرا علیها السلام نبود هم در دنیا و هم در آخرت .
«بحار الانوار، ج 43، ص 10».

امام صادق علیه السلام می فرماید: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده خداوند اختیار
کرده از زنان 4 نفر را حضرت مریم و آسیه و خدیجه و حضرت فاطمه زهرا.
«بحار الانوار، ج 43، ص 19».

امام صادق علیه السلام می فرماید از نور فاطمه آسمان ها و زمین منور می شد و
ملائکه ها به زمین می آمدند و سجده می کردند و از خداوند سؤال می کردند
که خدایا این چه نوری است خطاب می رسد این نور من است که ساکن نمودم
در آسمان .
«بحار الانوار، ج 43، ص 12».

در مناقب مرحوم ابن شهر آشوب نقل کرده :

وقتی که وفات رسول اکرم نزدیک شد ناچه حضرت که نامش غضبا بود
عرض کرد مرا بر چه کسی توصیه می نمائی بعد از خودت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (احسن ای غضبا شما را بر دخترم فاطمه سوار می شود بر تو در
دنیا و در آخرت این حیوان بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سلم یک شبی آمد
پیش حضرت زهرا گفت السلام علیک یا بنت رسول الله ؛ زمان مرگم نزدیک
است و برای من بعد از رسول الله علف و آب گوارا نیست خلاصه بیش از سه
روز بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زنده نبود.
«بیت الاحزان ، ص 22».

حسن بصری می گوید فاطمه عابدترین انسان ها است آن قدر در محراب عبادت مشغول می شد پای مبارکش ورم می کرد رسول خدا ﷺ به حضرت زهرا فرمود بهترین چیز برای زن چه چیز است عرض کردند نبیند نامحرمی را و نامحرم هم او را نبیند بعد حضرت رسول ﷺ فاطمه را به آغوش گرفت .
«بیت الاحزان ، ص 28».

هر وقت فاطمه وارد می شد رسول اکرم دست زهرا را بوسه می کرد و مرحبا می گفت و فاطمه را در جای خود می نشاند.
«بیت الاحزان ، ص 18».

چگونه فاطمه زهرا عليها السلام الگو و نمونه اسلام برای زنان عالم است آیا زنان که ادعا دارند که رفتار ما و کردار ما مثل حضرت زهرا است حضرت زهرا تقاضای بیجا هم می کرد شما خواهران می دانید اگر چیزی از همسرهایتان درخواست کنید و آنها نتوانند خواسته های شماها را عملی کنند و خجالت بکشند چقدر معصیت است و عبادت واجب شماها را خداوند نمی پذیرد بهترین عبادت شما جلب توجه همسرتان می باشد شوهری که اگر راضی نباشد حج مستحبی یا روزه استحبابی جایز نیست بنابر این ما باید سعی کنیم حتی الامکان رضایت آنها را جلب کنیم تا خداوند هم از ما راضی بشود.

روایت شده که روزی علی عليه السلام روی کرد به حضرت زهرا فرمود یا زهرا چیزی در خانه موجود است بخوریم یا نه گفت قسم به خدائی که پدرم را برای نبوت و شما را برای وصی او قرار داده چیزی موجود نیست .

از صبح تا به حال فرزندانم چیزی نخورده اند علی عليه السلام فرمود چرا مرا در جریان نگذاشتید حضرت زهرا عليها السلام فرمودند یا ابا الحسن من از خدا حیا می کنم که شما را به زحمت بیندازم به یک چیزی که در قدرت شما نیست .

بلافاصله علی عليه السلام تشریف بردند بیرون یک دینار قرض کردند برای رفع حاجت و تهیه آذوقه ناگهان برخورد کرد به مقدار که او هم آمده بود بیرون با آن هوای گرم برای تهیه دینار و رفع حاجت . حضرت با این وضع که خود چیزی ندارد آن یک دیناری که قرض کرده بود به مقدار انفاق کرد و حرکت کردند به طرف مسجد رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم برای اقامه نماز ظهر پس از اقامه نماز رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم دست علی عليه السلام را گرفت و حرکت کردند به منزل فاطمه زهرا عليها السلام در حالی که فاطمه مشغول عبادت بودند تا صدای رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم را شنید از منزل بیرون آمد سلام کرد رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم با علی عليه السلام داخل شدند و نشستند . حضرت زهرا عليها السلام طعامی در پیشگاه حضرت آوردند رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم هنگامی که نظر مبارک افتاد به طعام فرمودند: این از کجاست که من تا به حال طعام به این رنگ و با این طعم و با این خوشبوئی ندیده بودم . بعد دست مبارکش را گذاشت به کتف حضرت علی عليه السلام فرمود: این طعام بدل آن دینار است که در راه خدا احسان گردید خدای متعال هم در قرآن کریم می فرماید: **و الذين اتقوا فوقهم يوم القيامة والله يرزق من يشاء بغير حساب** ⁽³⁰⁾؛ مقام اهل تقوی ما فوق دیگران است خداوند بر هر که خواهد روزی بی حساب بخشد، میل کردند سیر شدند طعام کم نشد مثل اینکه هیچ خورده نشده است از اعجاز آن حضرت .

«بحار الانوار، ج 43، ص 29».

بنابر قول مشهور ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا عليها السلام جمادی الثانی و روز جمعه بوده است در شهر مکه مکرمه .

«بحار الانوار، ج 43، ص 9».

لوازم زندگی حضرت زهرا علیها السلام به امر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خریداری شده از این قرار است؛ پیراهن سفید یک تکه، روسری یک عدد، یک حله سیاه خیبری، تختخوابی که از پوست خرما بافته شده بود یک عدد، دو عدد تشک کتانی که یکی از پشم گوسفند و دیگری از لیف خرما پر شده بود. چهار عدد بالش از پوست گوسفند که از گیاهی به نام اذخر پر شده بود. یک قطعه حصیر هجری، یک عدد آسیا دستی یک عدد کاسه مسی، یک عدد مشک چرمی، برای آب کشی یک عدد طشت لباسشوئی، یک عدد کاسه برای شیر خوری، یک عدد ظرف آبخوری، یک عدد پرده پشمی، یک عدد آفتابه، یک عدد سبوی گلی، یک عدد پوست برای فرش، دو عدد کوزه سفالین، یک عبا.

«مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 353؛ کشف الغمه، ج 1، ص 359 و ستارگان درخشان، ج 2، ص 18».

خطبه حضرت زهرا موضوع فدک

کل جهاز حضرت زهرا 19 تکه بوده ، مهریه حضرت زهرا عَلَيْهَا چهارصد و هشتاد مثقال نقره بوده ، 26 تومان و دو قرآن و نیم در آن زمان بوده است .
480 درهم مهریه زهرا علیها السلام بوده .

بحار الانوار، ج 43، ص 113، ستارگان درخشان ، ج 2، ص 18 و کتاب بانوی نمونه اسلام ، ص 61.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یک روز در یک جلسه ای نشسته بودند رو کرد به علی عَلَيْهِ فرمود: یا علی تو امام امت من هستی و خلیفه من هستی بعد از من .
گویا نگاه می کنم به دخترم فاطمه می آید در روز قیامت در حالی که اطراف او را نور خدا احاطه کرده و سمت راست او هفتاد هزار ملائکه و سمت چپ او هفتاد هزار ملائکه و سمت جلو هفتاد هزار ملائکه و سمت عقب هفتاد هزار ملائکه و می برد مؤمنین امت را به طرف بهشت بعد رسول خدا اضافه کرد و فرمود هر زنی که پنج وقت نمازش را بخواند و روزه ماه رمضان را بگیرد و اگر واجب الحج باشد حج برود و زکات مالش را بدهد و اطاعت کند شوهرش را و دوست بدارد علی را و اطاعت او را بعد از من این افراد به شفاعت دختر من فاطمه عَلَيْهَا داخل بهشت می شوند و او سیده نساء عالمین است .
«بحار الانوار، ج 43، ص 24».

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودن کسی که اذیت کند فاطمه را در زمان حیات من مثل کسی که اذیت کند او را بعد از وفات من .

و کسی که اذیت کند زهرا را بعد از وفات من مثل کسی که اذیت کرده او را در زمان حیات من و کسی که او را اذیت کند بدانید که مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خداوند را اذیت کرده است .
«بحار الانوار، ج 43، ص 25».

قول خداوند هم دال بر این معنی دارد:

ان الذين يوذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا⁽³¹⁾؛ کسانی که اذیت می کنند به خدا و رسول خدا و معصیت می کنند لعنت خدا بر آنها است در دنیا و هم در آخرت و برای آنان عذاب با ذلت و خواری مهیا شده است .

روایت شده وقتی که حضرت زهرا عليها السلام رحلت کرد ام ایمن که یکی از کنیزان زهرا بود قسم خورد که دیگر در مدینه نماند چون طاقت نداشت در مدینه باشد و جای حضرت زهرا را خالی ببیند حرکت کرد به طرف مکه مکرمه در بین راه هوا هم بسیار گرم بود تشنگی بسیار غلبه کرد نزدیک بود که هلاک بشود دست های خود را بلند کرد به طرف آسمان عرض کرد پروردگارا من خادمه فاطمه زهرا هستم مرا تشنگی می کشد..

خداوند در همان ساعت دلوی را نازل کرد از طرف آسمان آب را آشامید از آن وقت به بعد نه احتیاج به غذا پیدا کرد و نه به آب به مدت هفت سال دیگران شدیداً تشنه می شدند ولی به او تشنگی اثر نمی کرد.
«بحار الانوار، ج 43، ص 29».

ملاحظه می فرمائید از برکت و عظمت والای حضرت یک کنیز در بیابان مکه مستجاب الدعوه باشد خداوند به احترام حضرت زهرا از آسمان دلو پر از آب برای ام ایمن نازل نماید آن وقت امت رسول الله ببینید با زهرا چه کار کردند و چه مصیبتی بر سر آنها آوردند که حضرت زهرا طلب مرگ از خداوند

بخواهد. از عایشه نقل شده است که علی علیه السلام در محضر رسول خدا بود یک طرف پیغمبر حضرت فاطمه نشست به بود طرف دیگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این هنگام علی علیه السلام سؤال کرد که یا رسول الله کدام یکی از ما پیش تو محبوب تر هستیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: زهرا محبوب من است و تو عزیزتر هستی پیش من از زهرا.

«بحار الانوار، ج 43، ص 38».

حدیث از رسول خدا است که فرمود: هنگامی که خداوند عالم حضرت آدم و حوا را خلق کرد در بهشت اینها فخر کردند آدم به حوا فرمودند خلق نکرده خداوند خلقی را که او بهتر باشد از ما (یعنی ما بهترین آفریده شدگانیم). خداوند وحی کرد به جبرئیل امین آدم و حوا را ببرید به فردوس اعلی وقتی که داخل شدند دیدند یک دختری را که از نور گویا تشکیل شده قیافه دختر است ولی از نور است و یک تاج هم بالا سر او قرار دارد.

و در گوشی ها دارای گوشواره از نور است بهشت را جمالش منور نموده است .

فقال آدم حیبی جبرئیل من هذه الجاریه التي قد اشرقت الجنان من حسن وجهها؛

حضرت آدم علیه السلام گفت : یا جبرئیل این جاریه چه کسی است که جمالش بهشت را نورانی کرده جبرئیل گفت این فاطمه دختر محمد نبی صلی الله علیه و آله و سلم که از فرزندان تو خواهد بود در آخر الزمان حضرت آدم سؤال کرد تاج چه چیز است بر سر گذاشته جبرئیل گفت : او شوهرش علی بن ابی طالب علیه السلام است .

حضرت آدم سؤال کرد آن گوشواره چیست در گوش او جبرئیل گفت : دو فرزندان او حسن و حسین است حضرت آدم سؤال کرد ای حیب من یا جبرئیل آیا قبل از من اینها خلیفه بودند.

جبرئیل گفت اینها در علم خدا موجود بودند چهار هزار سال قبل از خلقت تو؛ حضرت محمد ﷺ ولو از صلب حضرت آدم ﷺ است اما چهار هزار سال قبل از وجود آدم ﷺ به وجود آمده بودند.

«بحار الانوار، ج 43، ص 52».

زنسل آدم و حوا هویدا شد نور او وین عجب گسروی نبودی آدم و حوا نبود

از حضرت باقر ﷺ روایت چنین است می فرماید: حضرت زهرا ﷺ آمد خدمت رسول اکرم ﷺ حضرت دید فاطمه را که گرسنگی فشار آورد.

سؤال کرد و احوالش را پرسید حضرت فاطمه عرض کرد پدر جان احتیاج به غذا دارم حضرت رسول ﷺ او را روی زانوی راست نشانید و بعد دعا کرد خدایا دختر من گرسنه است او را سیر نمائید. امام باقر ﷺ می فرماید: والله بعد از دعای رسول الله ﷺ زهرا گرسنه نشد تا از دنیا رحلت فرمودند.

«بحار الانوار، ج 43، ص 77».

درباره عظمت حضرت زهرا روایت چنین است که اگر علی ﷺ به وجود نمی آمد شوهری برای زهرا نبود.

عن علی ﷺ قال جاء رسول الله یطلبی فقال این اخی یا ام ایمن قالت و من اخوک قال علی ﷺ قالت یا رسول اله تزوجه ابنتک وهو اخوک قال نعم اما و الله یا ام ایمن لقد زوجتها کفوا شریفا وجیها فی الدنيا و الآخرة و من المقربین ؛

علی ﷺ می فرماید رسول خدا جوینا شد مرا از ام ایمن و فرمود: ام ایمن برادرم کجاست ام ایمن گفت برادرت کیست حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: علی ابن ابی طالب ام ایمن عرض کرد او دختر شما را عقد کرده چطور برادر شماست فرمود: بلی او برادر من است ای ام ایمن تزویج کردم دخترم را برای

شخصی که هم کفو است شریف است وجیه است در دنیا و در آخرت و او از مقربین است .

روایت دیگر بسیار جالب درباره تزویج زهرا علیها السلام

عن علی بن جعفر علیه السلام قال سمعت ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام يقول بینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جالس اذ دخل علیه ملک له اربعه و عشرون وجها فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حبیبی جبرئیل لم ارک فی مثل هذه الصوره فقال الملک لست بجبرئیل انا محمود بعثنی الله عزوجل ان ازوج النور من النور قال من ممن فقال فاطمه من علی - قال فلما ولی الملک اذا بین کتفیه محمد رسول الله علی وصیه فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منذ کم کتب هذا بین کتفیک فقال من قبل ان یخلق الله عزوجل آدم باثنین وعشرین الف عام و فی روایه اخرى باربعه وعشرین الف عام ؛

«بحار الانوار، ج 43، ص 111».

حضرت امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشستند بودند ملکی داخل شد به محضر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که دارای بیست و چهار صورت داشت .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل من شما را به این صورت ندیده بودم ملک گفت من جبرئیل نیستم من محمود هستم خداوند مرا مبعوث کرده تزویج کنم نور را بر نور البته در روی زمین بوده این مسئله و الا عقد حضرت زهرا را در آسمان ها خوانده شده است .

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آن دو تا نور چه کسانی هستند ملک گفتن فاطمه را بر علی هنگامی که ملک به یک طرف برگشت دیده شد که بین دو کتف آن ملک محمد رسول الله علی وصیه ، رسول خدا به آن ملک فرمود چند مدت است که

این جمله بر کتف شما نوشته شده است ملک گفت بیست و دو هزار سال یا
بیست و چهار هزار سال قبل از خلقت حضرت آدم (عَلَيْهِ السَّلَام).

مهریه حضرت زهرا علیها السلام

را که در چند صفحه قبل هم ذکر کردیم از این قرار است الحسین بن علی بن ابی طالب فی خبر زوج النبی ﷺ فاطمه علیا علی اربع مائه و ثمانین درهما و رویان مهرها اربعمائه مثقال فضه و روی انه کان خمسمائه درهم و هو اصح (32).

این سه تا روایت در بحار ذکر شده است مهریه آن حضرت یا چهار صد و هشتاد درهم بوده است یا چهار صد مثقال نقره بوده و یا پانصد درهم بوده که این صحیح تر است البته این مقدار مهریه در روی زمین است ما در آسمان $1/5$ زمین را خداوند مهریه حضرت زهرا قرار داده است برای دوستان زهرا علیها السلام روی زمین راه رفتن حلال است و برای دشمنان زهرا حرام است .

چون زمین ملک شخصی حضرت زهرا است و همچنین آب مال حضرت زهرا علیها السلام است عن الباقر علیه السلام وجعلت نحلتها من علی خمس الدنيا و ثلث الجنة و جعلت لها فی الارض اربعة انهار الفرات و نیل مصر و نهروان و نهر بلخ فزوجها انت یا محمد بخمسمائه درهم تکون سنته لامتك (33).

حضرت امام باقر علیه السلام از قول خداوند تبارک و تعالی در یک خبر طویل می فرماید:

خداوند فرمود است مهر زهرا را برای علی علیه السلام ($1/5$ دنیا و $1/3$ بهشت) و همچنین قرار دادم برای مهر زهرا در روی زمین چهار نهر. 1 فرات ؛ 2. رود نیل مصرف ؛ 3. نهروان ؛ 4. نهر بلخ بعد خداوند فرمود تزویج کن ای محمد زهرا را به پانصد درهم تا اینکه سنت باشد برای امت تو و لذا مستحب است مهریه خواهران کم تر باشد که حکم خدا در این است البته برادران سوء استفاده نمایند و بگویند حالا که مهریه چیزی نیست می توانیم طلاق بدهیم و تجدید فرارش

کنیم اولیاء خواهران دو چیز در نظر می گیرند که مهریه را می رساند به پانصد تا بهار آزادی یک شاعن دختر به لحاظ زمان و شخصیت و دیگر اینکه مرد هوس نکند که تند تند طلاق بدهد اکثرا در اوائل زندگی ممکن است که اختلافاتی بین زن و شوهر پیدا شود و گمان دارند یکی از علل دوام زندگی مسئله سنگین بودن مهریه است که سبب می شود که بین این دو جدائی نیافتد و گرنه سنگین بودن مهریه خلاف میل خدا و رسول است اگر این مسئله نباشد چرا برادران مهریه را این قدر سنگین می گیرند جوان جرئت نمی کند جلو برود قهرا دچار گناه و معصیت می شوند من امیدوارم خوانندگان محترم در این باره تجدید نظر فرمایند شاید سبب بشود گناه در جامعه کم تر بشود.

«موعظه عظیم حضرت زهرا (علیها السلام)».

چند جمله از خطبه های زیبای حضرت زهرا علیها السلام خطاب به دشمنان اهل بیت می فرماید:

فجعل الله الايمان تطهيرا لكم من الشرك و الصلوه تنزيها لكم عن الكبر و الزكوه تزكيه للنفس و نماء في الرزق و الصيام تثبيتا للاخلاص و الحج تشييدا للدين و العدل تنسيقا للقلوب و اطاعتنا نظاما للمله و امامتنا امانا من الفرقه و الجهاد عزا للاسلام و الصبر معونتنا على استيجاب الاجر و الامر بالمعروف مصلحه للعامة و برا الوالدين وقايه من السخط.

این چند جمله از اوائل خطبه است چون این کتاب گنجایش همه خطبه را ندارد و لذا چند جمله را بیان نمودم حضرت زهرا پس از حمد خداوند تبارک و تعالی و ثنا به پدر بزرگوارش حضرت محمد ابن عبدالله علیه السلام خطاب به آن کسانی که غصب فدک کردند و در حق آن بزرگوار ظلم و ستم کردند.

1. می فرماید قرار داد خداوند ایمان را برای شما به واسطه ایمان از شرک پاک می شوید (یعنی پیغمبری را خداوند برای شما فرستاد از بت پرستی نجاتتان داد) و خداوند منت نهاد بر شما به آمدن پیامبر کما اینکه در آیه شریفه اشاره فرمود:

لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين⁽³⁴⁾

منت گذاشت خدا بر مؤمنین چون برانگیخت در میان ایشان رسولی از خودشان که بخواند بر ایشان آیات خدا را و نفوسشان را از آلایش پاک گرداند.

و بیاموزد آنها را کتاب و حکمت را اگر چه بودند در پیش هر آئینه در
گمراهی روشن .

2. نماز را برای شما قرار داد به سبب نماز پاک بشوید از کبر نماز است که
اسلام روی آن استوار است یکی از ارکان نماز است نماز واقعی انسان را از
صفات رذیله نگه می دارد کما اینکه قرآن کریم اشاره دارد:

ان الصلاه تنهى عن الفحشاء والمنکر؛ نماز از فحشا و منکر نگه می دارد.

3. زکوه را برای پاکی جان و زیادی رزق شما قرار داد.

4. روزه را برای تثبیت اخلاصتان قرار داده است .

5. حج را برای استحکام دیتتان قرار داده است .

6. عدالت را برای نظم قلب ها قرار داده است (اگر عدالت در میان جامعه
حکومت کند همه مشکلات حل می شود، همه گرفتاری ها به علت عدم عدالت
است عدالت نباشد ظلم جانشین او قرار می گیرد هر جائی که ظالم حکومت
کند عاقبت بدی دارد که مشاهده می فرمائید که ظلم و ستم به کجا رسیده است
بیش از 40 سوره قرآن برای ظلم وعده عذاب داده شده است بنده چند آیه به
عنوان شاهد عرضم بیان می کنیم .

و الظالمون ما لهم من ولی ولا نصیر⁽³⁵⁾؛ ستمکاران را هیچ یار و ناصری نباشد.

آیه دیگر: فانظروا کیف کان عاقبه المکذبین⁽³⁶⁾؛ ای رسول من بنگر عاقبت کار

ستمکاران به کجا کشید.

آیه دیگر: ان الله لا یهدى القوم الظالمین⁽³⁷⁾؛ ستمکاران را خداوند هدایت

نمی کند یکی از وظائف شرعی اخلاقی و اجتماعی عدالت رفتار کردن است بین
مردم : ان الله یامر بالعدل و الاحسان⁽³⁸⁾؛ خداوند امر می کند به عدالت رفتار

کردن بندگانش .

7. اطاعت کردن شما از ما اهل بیت نظم ملت است (حضرت می خواهد بفرماید مثل ما مثل کشتی نوح است کسی که سوار بشود از غرق شدن نجات پیدا می کند).

در دعای شعبانیه می خوانیم :

يامن من ركبها ويغرق من تركها المتقدم لهم مارق و المتأخر عنهم زاهق
واللازم لهم لاحق ؛

کسی که سوار کشتی شد ایمن است از غرق شدن و کسی که ترک کرد از سوار شدن هلاک شد کسی که از آنها جلو افتد از دین و امان خارج می شود و کسی که عقب ماند از آنها اعمالش باطل می شود و هر کسی که با آنها باشد ملحق به آنها است خوشا به حال آن برادران و خواهرانی که سعی آنها در این بوده که خلاف امر آنها رفتار ننمایند.

8. امامت ما را موجب مان قرار داده در میان ملت کسی که اطاعت از امام عَلَيْهِ السَّلَام کرد ایمن است از تفرقه .

9. حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام فرمودند: خداوند قرار داد جهاد را عزت برای اسلام به سبب جهاد حق از باطل جدا می شود عدالت از ظلم جدا می شود.

10. خداوند صبر را برای استحقاق اجر مزد قرار داده است ایمان انسان قوی باشد صبرش هم بیش تر است .

روایت از امام هشتم عَلَيْهِ السَّلَام

قال ابو الحسن الرضا عَلَيْهِ السَّلَام لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون فيه ثلاث خصال سنه من ربه و سنه بنبيه و سنه من وليه ، فالسنه من ربه كتمان سره .

قال الله عزوجل : (عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احد الا من ارتضى- من رسول⁽³⁹⁾)؛ یعنی خدای متعال دانای غیب است و هیچ کس بر عالم غیب آگاه نیست جز آن کسی که از رسولان برگزیده .

و اما السنه من نبیه ﷺ فمدارات الناس آیه هم داریم ،، فان الله عزوجل امر نبیه بمدارات الناس فقال :

خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین⁽⁴⁰⁾
و اما السنه من ولیه فالصبر فی البساء و الضراء فان الله عزوجل یقول و الصابرین فی البساء و الضراء⁽⁴¹⁾.

امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید: مؤ من ، مؤ من نیست مگر اینکه در او باشد سه خصلت روش از پروردگارش . روشی از پیامبرش ، روشی از امامش ، روش پروردگارش این است که راز خود را بپوشاند و کتمان کند اسرار خود را خداوند هم عالم به غیب است اسرار خود را مطلع نگرداند جز رسولی که پسندد.

روش از پیامبرش این است که با مردم مدارا کند و با مردم برخورد خوبی داشته باشد که خداوند پیغمبرش را ﷺ دستور به مدارا داده و فرموده عفو و چشم پوشی را شیوه خود قرار ده به نیکی دستور بده و از نادانان رو گردان .
و اما سنت و روش از امام صبر در سختی ها و رنج و ضرر و تعب شکیبائی پیشه کند که خداوند هم می فرماید: صبر کنندگان در سختی ها و رنج ها پیشه کنند آنها پرهیزکارانند.

«خصال شیخ صدوق ، ج 1، ص 111».

11. خداوند قرار داد امر به معروف را برای مصلحت عامه البته در این زمینه آیات و روایات زیادی وارد شده خداوند در قرآن مجید می فرماید:

یا بنی اقم الصلاه و امر بالمعروف و انه عن المنکر⁽⁴²⁾.

لقمان حکیم بر فرزند خود موعظه می کند.

می فرماید پسرم نماز را بر پا دار چرا که نماز مهم ترین پیوند تو با خالق است . نماز قلب تو را بیدار و روح تو را مصفی و زندگی تو را روشن می سازد.

بعد از برنامه به مهم ترین دستور اجتماعی یعنی امر به معروف و نهی از منکر پرداخته می گوید مردم را به نیکی ها و معروف دعوت کن و از منکرات باز داد. آیه دیگر می فرماید:

الأمرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و بشر المؤمنین (43)

افراد رکوع کننده و سجده کننده امر به معروف و نهی از منکر می کنند و نگهبانان حدود الهی هستند (ای رسول من) بشارت بدهید به مومنین عرض کردم آیات راجع به امر به معروف و نهی از منکر در قرآن زیاد آمده لکن برای شاهد عرضم دو تا آیه از دور سوره قرآن ذکر کردم .
اما روایات :

عن ابی عبد الله عليه السلام ان رجلا جاء الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال يا رسول الله اخبرني ما افضل الاسلام قال الايمان بالله قال ثم ماذا قال صلته الرحيم قال ثم ماذا قال صلته الرحيم قال ثم ماذا قال الامر بالمعروف و النهي عن المنكر قال فقال الرجل فاخبرني اى الاعمال ابغض الى الله قال الشرك بالله قال ثم ماذا قال قطيعه الرحيم قال ثم ماذا قال الامر بالمنكر و النهي عن المعروف .
«وسائل الشيعه ، ج 11 ، ص 396».

حضرت امام صادق عليه السلام می فرماید مرد آمد خدمت پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم عرض کرد یا رسول الله به من خبر بده بهترین چیز در اسلام چه چیز است حضرت فرمود: ایمان به خداوند بعد سؤ ال کرد بعد از ایمان به خداوند چه چیز افضل

است در اسلام حضرت فرمود صله رحم بعد سوآل کرد بعد از صله رحم چه چیز افضل است در اسلام حضرت فرمود: امر به معروف و نهی از منکر بعد سوآل کرد خبر بده کدام عمل مبعوض خدا است حضرت فرمود: شریک قرار دادن به خداوند آن مرد گفت: بعد از این کدام عمل مورد غضب خداوند است حضرت فرمود: امر به معروف و نهی از منکر و نهی از معروف (در پیشگاه خدا امر به معروف آن قدر مهم است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود بعد از ایمان به خدا و صله رحم امر به معروف و نهی از منکر است).

«وسائل الشیعه، ج 11، ص 396».

حدیث بسیار جالب شاید با زمان ما هم مطابقت کند عن ابی عبد الله ع قال قال النبی ﷺ کیف بکم اذا فسدت نساءکم و فسق شبابکم ولم تاءمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر فقیل له ویکون ذلک یا رسول فقیل نعم و شر من ذلک کیف بکم اذا امرتم بالمنکر و نهیتم عن المعروف فقیل له یا رسول الله و یکون ذلک قال نعم و شر من ذلک کیف بکم اذا راءیتم المعروف منکرا و المنکر معروفا؛

امام صادق ع فرمود: رسول خدا ﷺ فرموده است چه می شود زمانی که زنان شما فاسد و مردان شما فاسق بوده باشند امر به معروف و نهی از منکر نکنند گفته شد به حضرت یا رسول الله در زمانی این چنین می شود حضرت فرمودند: از این بدتر خواهد شد چه می گذرد برای آنها که امر به منکر و نهی از معروف کنند عرضه شد چنین چیزی خواهد شد حضرت فرمود: از این بدتر خواهد شد چه حالت پیدا می کنند که ببیند معروف منکر و منکر معروف شده است (یعنی عمل خوب در نظر مردم قبیح باشد و عمل خلاف و معصیت معروف باشد. مثل اینکه زنان با حجاب را مسخره کنند زنان بی حجاب را تعریف کنند).

«وسائل الشيعه ، ج 11، ص 396».

پدر و مادر حضرت زهرا (علیها السلام)

پدر بزرگوار حضرت فاطمه علیها السلام خاتم پیامبران است یعنی حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم است که هیچ انسانی نیامده و نخواهد آمد که پدری همانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با آن همه عظمت و مقام داشته باشد جز فاطمه و خواهران و برادرانش که به این افتخار بزرگ نائل شدند مادر بزرگوار حضرت زهرا علیها السلام خدیجه کبری علیها السلام است خدیجه اولین زنی بود که اسلام را اختیار کرد و همه دارایی و هستی خود را فدای اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرد حضرت خدیجه دختر خویلد از خاندان قریش به قدری با عفت و پاک روش بود که در زمان جاهلیت به او طاهره (پاک خوی) می گفتند او با دو نفر ازدواج کرد. شوهرانش از دنیا رفتند از اموال به ارث مانده از آنها و از اموال خودش تجارت می کرد به طوری که کاروان های تجارتي او در حجاز، شام و یمن همواره در حرکت بود و ثروت بسیار در اختیار داشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در 25 سالگی با او که 40 سال داشت ازدواج کرد و او 24 سال و چند ماه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زندگی نمود و سرانجام در 65 سالگی در سال دهم بعثت در مکه از دنیا رفت و در کنار قبر عبدالمطلب مدفون گردید.

فداکاری های حضرت خدیجه علیها السلام در راه اسلام به قدری زیاد و عمیق و فراگیر است که قلم از وصف آن عاجز است او همه اموال خود را در راه پیشبرد اسلام یا کمال اخلاص داد در همه جا در صحنه حضور داشت و شریک غم های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و جان عزیزش را سخاوتمندانه فدای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام نمود.

وفات خدیجه در سال دهم هجرت برای پیامبر ﷺ بسیار جانکاه بود از این رو پیامبر ﷺ آن سال را که عمومی مهربانش ابوطالب نیز در آن سال رحلت کرده بود سال اندوه نامید.

همواره به یاد مهربانی ها و فداکاری های خدیجه بود روزی در برابر بگومگوی عایشه فرمود خدیجه علیها السلام روزی مرا تصدیق کرد که همه مرا تکذیب می کردند. آن گاه به من ایمان آورد که همه از من دور می شدند هرگز مرا تنها نگذاشت خدا او را رحمت کند بانوی پربرکتی بود زیرا از او دارای فرزندان متعدد شدیم .

«بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۷».

رسول گرامی دارای 7 فرزند است از خدیجه کبری علیها السلام قاسم ، طیب ، طاهر، رقیه ، زینب ،ام کلثوم و فاطمه زهرا علیها السلام که آخرین فرزند رسول خدا ﷺ بود.

«بیت الاحزان ، ص 8، سیره چهارده معصوم ، ص 168».

حضرت فاطمه هنگامی که در محراب می ایستاد برای عبادت ظاهر می شد نور او به اهل آسمان همان طوری که نور می داد ستاره ها به اهل زمین .

«بحار الانوار، ج 43، ص 12».

از امام باقر علیه السلام و از امام صادق علیه السلام نقل شده است : پیامبر ﷺ هنگامی که در یکی از معراج خود به آسمان و عروج کرد از میوه ها و از خرمای تازه و سیب بهشتی خورد و خداوند آن میوه ها را در صلب پیامبر ﷺ به آب تبدیل کرد و پیامبر ﷺ پس از معراج با خدیجه علیها السلام هم بستر شد و به این ترتیب نور فاطمه علیها السلام در رحم خدیجه علیها السلام قرار گرفت از این رو به فاطمه علیها السلام (انسیه حورا) گویند یعنی در عین آنکه انسان روی زمین است از حوریان بهشتی است .

«بیت الاحزان ، ص 5؛ بحار الانوار، ج 43، ص 4».

ج

روزی حضرت زهرا علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تقاضای انگشتر کرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود آیا بهتر از انگشتر به تو نیاموزم هنگامی که مشغول نماز شب شدی از درگاه خدا تقاضای انگشتر کن که تقاضایت روا می شود.

حضرت زهرا علیها السلام گوشه جانماز را بلند کرد انگشتر یاقوت گرانبهایی را دید آن را برداشت و در انگشتش نمود و خوشحال شد هنگامی که همان شب به بستر خواب رفت و خوابید در عالم خواب دید که در بهشت است در آنجا سه قصر بی نظیر بهشتی دید پرسید این قصرها از آن کیست گفته شده از آن فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است فاطمه به گردش پرداخت در میان یکی از آن قصرها تختی را دید که به جای چهار پایه سه پایه دارد و آن تخت با آن زیبایی روی سه پایه متمایل شده است هنگامی که صبح شد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ماجرای خوابش را تعریف کرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این گفتار عمیق دخترش را موعظه و تربیت کرد.

ای فرزندان عبدالمطلب دنیا هدف شما نیست بلکه آخرت و امور معنوی هدف شما است وعده گاه شما بهشت است شما را به دنیا فانی چه کار آن گاه به فاطمه علیها السلام فرمود: آن انگشتر را به جای خود (زیر جانماز) باز گردان فاطمه چنین کرد و سپس خوابید در عالم خواب دید به بهشت وارد شد و در همان قصر گردش می کند کنار تخت آمد و آن را روی چهار پایه مشاهده کرد از راز آن پرسید گفته شد انگشتر را رد کردی و این پایه چهارم در جای خود قرار گرفت و تخت به شکل آغاز خود برگشت .

اسماء بنت عمیس می گوید در محضر حضرت زهرا علیها السلام بودم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد گردنبندی از طلا در گردن حضرت فاطمه علیها السلام دید که علی

عائمه آن را از سهمیه خود از بیت المال خریده بود فرمود: ای فاطمه مراقب باش که مردم نگویند دختر محمد ﷺ زیور طاغوتیان را در گردن نموده است فاطمه زهرا ؑ همان دم آن گردنبند را از گردن بیرون آورد و فروخت و با پول آن برده ای خرید و آزاد کرد. پیامبر ﷺ از این کار حضرت زهرا ؑ شاد گردید.

«بحار الانوار، ج 43، ص 81».

از زراره نقل شده که امام باقر ؑ در یک روایتی فرموده است پیامبر ﷺ هر که به سفر می رفت آخرین نفری که با او خداحافظی می کرد فاطمه ؑ بود و هنگامی که از سفر باز می گشت نخستین کسی که با او دیدار می نمود فاطمه ؑ بود در یکی از سفرها هنگامی که بازگشت طبق معمول به خانه فاطمه ؑ آمد دید فاطمه دو عدد دستبند نقره در دست نمود و پرده ای را بر در خانه اش آویزان نموده است با توجه به اینکه وضع اقتصادی مردم بسیار در سطح پائین بود.

پیامبر ﷺ در خانه فاطمه ؑ اندکی نشست ولی مانند سابق به فاطمه ؑ توجه نمود سپس پیامبر که داشت مطلب را دریافت سخت نگران شد و گریه کرد و همان دم دستبندها را از دستش در آورد و پرده را از در خانه گرفت و فرزندانش حسن و حسین ؑ را طلبید و دستبندها را به یکی از آنها و پرده را به دیگری داد و به آنها فرمود نزد پدرم بروید و سلام مرا به و برسانید و به آن حضرت عرض کنید که مادر غیاب تو جز این ها را بر زندگی نیفزوده ایم اینک اینها را آورده ایم اختیار با شما است حسن و حسین ؑ به محضر پیامبر ﷺ رسیدند و پیام مادر را به آن حضرت ابلاغ کردند پیامبر ﷺ آنها را نوازش نمود سپس دستور داد آن دو دستبند را به چند قطعه شکستند آن

قطعه ها را بین مهاجران تهیدست تقسیم نمود و بعد از آن دستور داد از آن پرده
چند پیراهن تهیه کرده و به برهنگان دادند.

آنگاه فرمود خداوند فاطمه علیها السلام را رحمت کند خداوند به جای این پرده که
از آن چند نفر برهنه را پوشانید لباس بهشتی به فاطمه علیها السلام پوشاند.

و به جای این دو دستبند او را با زیورهای بهشت بیاراید.

«بحار الانوار، ج 43، ص 83 و 84».

انفاق زهرا علیهاالسلام در شب عروسی

پیامبر ﷺ در عروسی زهرا علیها السلام داده بود تا در شب عروسی بیوشد هنگامی که فاطمه علیها السلام به خانه زفاف رفت بر سجاده عبادت خود نشسته بود و با خدا مناجات می کرد ناگاه مستمندی به در خانه فاطمه علیها السلام آمد و با صدای بلند گفت از در خانه نبوت یک پیراهن کهنه می خواهم .

فاطمه علیها السلام در آن وقت دو پیراهن داشت یکی کهنه و دیگری نو - خواست پیراهن کهنه را طبق تقاضای فقیر به او بدهد ناگاه یاد این آیه 92 آل عمران افتاد که می فرماید:

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون؛ یعنی هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید مگر آنچه را دوست دارید انفاق کنید.

حضرت زهرا علیها السلام که می دانست پیراهن نو را بیش تر دوست دارد به این آیه عمل کرد و پیراهن نو را به فقیر داد.

فردای آن شب هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیراهن کهنه را در تن او دید پرسید چرا پیراهن نو را نوشیده ای حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد آن را به فقیر دادم . پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر پیراهن نو را برای شوهرت می پوشیدی بهتر و مناسب تر بود.

فاطمه علیها السلام عرض کرد: این روش را از شما آموخته ام در آن هنگام که مادرم خدیجه علیها السلام همسر شما گردید همه اموال خود را در راه شما به تهیدستان بخشید کار به جایی رسید که فقیری به در خانه شما آمد و تقاضای لباس کرد در خانه لباسی وجود نداشت شما پیراهن خود را از تن بیرون آورده و به او دادید از این رو این آیه 29 اسراء نازل شد:

ولا تجعل يدك مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط فتتعد ملوما محسورا؛

از آنجا که رعایت اعتدال در همه چیز حتی در انفاق و کمک به دیگران شرط است می فرماید: دست خود را بر گردن خویش بسته قرار مده این تعبیر کنایه لطیفی است از اینکه دست دهنده داشته باش و همچون بخیلان که گوئی دستهایشان به گردنشان بسته اند و قادر به کمک و انفاق نیستند مباش از سوی دیگر دست خود را فوق العاده گشاده مدار و بذل و بخشش بی حساب مکن که سبب شود از کار بمانی و مورد ملامت این و آن قرار گیری و از مردم جدا شوی استفاده می شود کنایه از بذل و بخشش بی حساب است .

پیامبر ﷺ تحت تاءثیر محبت ها و خلوص دخترش زهرا عليها السلام قرار گرفت قطره ای اشک از چشمانش سرازیر شد فاطمه عليها السلام را به نشانه محبت به سینه اش چسبانید.

«اقتباس از رباحین الشریعه ، ج 1 تص 105 و 106».

همسرداری حضرت زهرا (علیها السلام)

برای زن بزرگترین موقعیت و ارزش این است که معاون خوبی برای شوهر باشد و در شؤ و ن گوناگون زندگی خشنودی همسرش را به دست آورد و از هر گونه اموری که موجب ناراحتی شوهر گردید پرهیز نماید و با سر پنجه تدبیر و محبت و مهر موجب آرامش خاطر شوهر شود.

چنانکه به عکس برای شوهر نیز بسیار با ارزش است که موجب آرامش خاطر همسرش بود و اصولاً هدف از ازدواج آن است که همسران مایه آرامش همدیگر گردند چنانکه در سوره 30، آیه 21 روم میخوانیم :

و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جهل بینکم موده و رحمه ان فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون؛ یکی از آیات الهی آن است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید و با هم انس گیرید و میان شما رافت و مهربانی برقرار فرمود همانا در این امر نیز برای مردم نشانه هائی است برای گروهی که تفکر می کنند.

«روم 30، آیه 21».

علی علیه السلام می فرماید: به خدا قسم من زهرا علیها السلام را تا آن هنگام که خداوند او را به سوی خود برد خشمگین نکردم در هیچ کاری موجب ناخشنودی او نشدم ، او نیز مرا خشمگین نکرد در هیچ گاه موجب ناخشنودی من نشد.

«سیره چهارده معصوم ، ص 185 نقل از وسائل الشیعه ، ج 14، ص 492».

امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی در شائن حضرت زهرا علیها السلام فرمود من به چهره زهرا علیها السلام نگاه می کردم همین نگاه - هر گونه غم و اندوه را از من بر طرف می نمود.

«سیره چهارده معصوم ، ص 185، نقل از وسائل الشیعه ، ج 14، ص 492».

تقاضا نکردن زهرا علیهاالسلامحتی در حال بیماری

حضرت زهرا علیهاالسلام سخت بیمار و بستری شد حضرت علی علیهالسلام به او فرمود چه میل داری بفرما تا فراهم کنم؟ حضرت فاطمه علیهاالسلام گفت: ای پسر عمو چیزی از شما نمی خواهم. علی علیهالسلام با اصرار از او خواست هر چه میل داری بفرما آماده کنم. فاطمه علیهاالسلام عرض کرد: ای پسر عمو پدرم به من سفارش کرده که از شوهرت چیزی را تقاضا نکن مبادا او نداشته باشد و شرمگین شود. علی علیهالسلام فرمودند: تو را به حقم سوگند می دهم هر چه میل داری به من بگو فراهم نمایم. فاطمه علیهاالسلام عرض کرد: اکنون که مرا سوگند دادی گر اناری به دستم آید خوب است.

حضرت علی علیهالسلام از خانه بیرون رفت و پس از جست و جو از یکی از همسایگان تنها یک عدد انار یافت که خرید و به سوی خانه بازگشت در مسیر راه ناله بیماری را در گوشه ای شنید به سراغ او رفت سر او را به بالین گرفت و از او نوازش کرد و فرمود چه میل داری؟ او گفت: انار حضرت علی علیهالسلام نیمی از آن انار را کم کم به دهان او نهاد و او خورد و تقاضای بقیه انار را نیز کرد.

حضرت علی علیهالسلام کم کم همه آن انار را به او خوراند سپس با دست خالی به سوی خانه بازگشت ولی شرمگین بود که چگونه با دست خالی نزد زهرا علیهاالسلام برود از درز در نگاه کرد دید حضرت زهرا علیهاالسلام تکیه داده و از طبق اناری که در پیش روی او نهاد شده است می خورد علی علیهالسلام شادمان وارد خانه شد و ملاحظه کرد که آن انارها از انارهای دنیا نیست پرسید این انارها از کجا بود فاطمه علیهاالسلام در پاسخ فرمودند: این طبق انار را فضا آورد و گفت شخصی این طبق انار را داد و گفت علی علیهالسلام برای فاطمه علیهاالسلام فرستاده است.

«اقتباس از ریاحین الشریعه ، ج 1، ص 142».

منقول است که در ابتداء حضرت فاطمه علیها السلام ریشهای از پشم تابیده بودند و بر آن گره ها زده بودند و حساب تسبیح را به آن گره ها نگاه می داشت تا آنکه حضرت حمزه در احد شهید شد آن بزرگوار از تربت قبر حمزه سید الشهداء تسبیحی ساخت و با آن ذکر می فرمود مردم نیز چنان می کردند تا اینکه حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد سنت شد که از تربت آن مظلوم تسبیح بسازند و با آن ذکر بگویند.

«ریاحین الشریعه ، ج 1، ص 197».

فرزندداری حضرت زهرا (علیها السلام)

برای بانوان مهم ترین مقام ، مقام مادری است چرا که این مقام مقام انسان سازی است تربیت انسان های پاک و وارسته پرورش شخصیت های بزرگ فرزانه است حضرت زهرا علیها السلام در تربیت فرزند نمونه بود و به راستی که مسؤ ولیت مقام مادری را به خوبی انجام داد و فرزندان چون امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و زینب علیها السلام و ام کلثوم علیها السلام را به جامعه تحویل داد که هر یک از آنها نمونه ای برجسته از انسان های آگاه شجاع مؤ من مجاهد و دارای عالی ترین ارزش های والای انسانی بودند در تربیت صحیح فرزند اموری از ارکان تربیت است مانند: 1. دوست بودن با فرزند و محبت لازم به او و ترک خشونت و تندی ؛ 2. بهاء دادن به شخصیت فرزند و ترک تحقیر او؛ 3. توجه به نیازهای جسمی و روحی فرزند و تاءمین آن نیازها؛ 4. رعایت عدالت در میان کودکان ؛ 5. برخورد صحیح و واقعی و صادقانه با آنها؛ 6. توجه به ظرافت های روانی کودک و حفظ آن ظرافت ها از آسیب های انحرافی ؛ 7. نصیحت و پند و اندر و آگاهی ؛ 8. توجه به حضور و غیاب فرزند و همنشینان او؛ 9. تغذیه سالم از نظر ظاهر و باطن ؛ 10. ایجاد رقابت های سالم و سازنده برای تحریک احساسات فرزند در جهت گیری به سوی کمال .

حضرت زهرا علیها السلام تمام این ارکان و امور دیگری را که در شکل گیری شخصیت فرزند لازم است با آگاهی و هوشمندی مخصوص به خود رعایت می کرد.

او هرگز خاطر کودکان خود را نرنجانید و همواره با نوازش پرمهر خود با آنها رفتار می کرد و هرگز نگذاشت که آنها احساس محرومیت از مهر و توجه مادر نمایند خود گرسنه و تشنه می ماند ولی آنها را سیر و سیراب می کرد. روان شناسان می گویند یکی از اصول و ارکان تربیت سازنده این است که به گونه ای با کودک برخورد نمود که موجب ایجاد عقده و کمبود در ساختمان وجود او شود و به عبارت روش تر به طور کامل به شخصیت او توجه و احترام گردد در این راستا نظر شما را به دو فراز از رفتار فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ با فرزندان جلب می نمایم حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ در حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ کشتی گرفتند در این میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسن علیه السلام را تشویق می کرد و مکرر می فرمود برپاخیز ای حسن ، حسین را محکم بگیرد و به زمین بیفکن .

فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ عرض کرد: ای پدر حسن که بزرگ تر است بر حسین که کوچک تر است ترجیح می دهد و تشویق می کنی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: اینکه این دوستم جبرئیل است که حسین را تشویق می کند من هم در برابر او حسن را تشویق می نمایم .

«بحار الانوار، ج 43، ص 268».

حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هر دو خطی نوشتند و نزد مادرشان فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ آوردند تا او قضاوت کند که کدام بهتر است فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ نخواست یکی از آنها را بر دیگری ترجیح دهد فرمود: نزد پدرتان بروید تا او داوری کند آنها نزد پدرشان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رفتند آن حضرت نیز خواست که یکی از آنها رنجیده خاطر شود به آنها فرمود نزد جدتان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بروید تا او قضاوت کند.

آنها نزد رسول خدا ﷺ رفتند رسول خدا ﷺ فرمود من بین شما داوری نمی‌کنم تا برادرم جبرئیل بیاید و داوری کند جبرئیل آمد و گفت: من داوری نمی‌کنم تا فرشته اسرافیل بیاید و داوری کند، اسرافیل آمد و گفت من داوری نمی‌کنم بلکه از درگاه خدای می‌خواهم که او داوری کند خداوند فرمود من بین آنها داوری نمی‌کنم بلکه مادرشان فاطمه علیها السلام داوری کند.

در این وقت فاطمه علیها السلام تسلیم سخن خدا شد و فرمود: داوری خواهم کرد گردنبندی داشت و به فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام فرمود من دانه های این گردنبند را پخش بر زمین می‌کنم هر کس از شما بیش تر از آن دانه ها برچید خط او بهتر است (در آن گردنبند هفت دانه مروارید بود) آن را برید و دانه هایش پخش بر زمین شد سه عدد آن را حسن علیه السلام و سه عدد دیگر را حسین علیه السلام برچید در همین لحظه خداوند به جبرئیل فرمان داد برو به زمین و آن یک دانه باقیمانده را دو نصف کن تا هر کدام از آنها نیمی از آن را بردارند و خاطرشان رنجیده نشود جبرئیل به احترام شخصیت آنها همین دستور را اجرا نمود در نتیجه هیچ کدام از آنها بنده نشدند.

«بحار الانوار، ج 43، ص 309».

روزی علی علیه السلام در خانه مخفی شد حسن علیه السلام وارد گردید و آنچه را از پیامبر ﷺ در مسجد شنید بود در ضمن سخنرانی برای مادر تعریف کرد ولی این بار در سخنرانی خود گیر می‌کرد فاطمه علیها السلام تعجب کرد حسن علیه السلام گفت مادرم شخص بزرگی سخن مرا می‌شنود و همین موجب کندی زبان من شده است در همین هنگام علی علیه السلام از مخفیگاه بیرون آمد و پسرش را بوسید.

«سیره چهارده معصوم، ص 193، نقل از بحار الانوار، ج 43، ص 238».

روایت دارد بعد از رحلت رسول خدا ﷺ حضرت زهرا پیوسته شال عزا بر سر بسته بود جسم اش بر اثر بار سنگین غم رنجور شده بود چشمان گریان و

قلبی سوزان داشت لحظه به لحظه منقلب می شد و به فرزندانش حسن و حسین علیهم السلام می فرمود: کجا رفت پدرتان که به شما احترام می کرد و پیوسته شما را بر شانه خود سوار می کرد کجا رفت آنکه برای شما از همه مهربان تر بود دیگر او نیست تا از این در وارد خانه شود دیگر او نیست تا شما را بر شانه اش سوار کند.

«سیره چهارده معصوم، ص 205 نقل از مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 362».

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت زهرا علیها السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار اندوهگین بود خداوند در آن ایام که 75 روز بود جبرئیل را نزد او فرستاد جبرئیل او را به طور نیکو تسلی خاطر می داد و سرگذشت های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مقام های آن حضرت و حوادث آینده را برای فاطمه علیها السلام بازگو می کرد.

«سیره چهارده معصوم ص 205 نقل از اصول کافی، ج 1، ص 458».

مصحف حضرت زهرا علیها السلام چه بوده روایت شده از امام صادق علیه السلام علیه السلام فرمود خداوند بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرشته ای را نزد فاطمه علیها السلام فرستاد تا او را دلداری دهد فاطمه علیها السلام ماجرای سخن گفتن فرشته با او را به حضرت امام علی علیه السلام گفت علی علیه السلام فرمودند وقتی که آمدن فرشته را احساس کردی مرا خبر کن فاطمه علیها السلام آمدن فرشته را به علی علیه السلام خبر داد علی علیه السلام حاضر شد فاطمه علیها السلام آنچه را از آن فرشته می شنید برای علی علیه السلام بیان می کرد و علی علیه السلام آن را می نوشت تا اینکه آن گفتار به صورت مجموعه ای به نام مصحف در آمد. امام صادق علیه السلام پس از بیان مطلب فرمود: بدانید که در آن مصحف چیزی از حلال و حرام نیست بلکه در آن علم به حوادث آینده است.

«سیره چهارده معصوم، ص 295 نقل از اصول کافی، ج 1، ص 240».

نگاهی به تلاش های سیاسی و مبارزاتی زهرا (علیها السلام)

بعد از رحلت رسول خدا ﷺ برای خاندان نبوت دو فاجعه و مصیبت بزرگ رخ داد.

1. فراق جانسوز پیامبر ﷺ؛ 2. ماجرای سقیفه و تعیین رهبر بر خلاف وصیت پیامبر ﷺ که حضرت علی علیه السلام را جانشین خود قرار داده بود از این رو وقتی که ام سلمه یکی از همسرانی که پیامبر ﷺ به بالین حضرت زهرا علیها السلام آمد و عرض کرد حالت چطور است حضرت زهرا علیها السلام در پاسخ فرمود صبح کردم در حالی که در میان حزن شدید و اندوهی بزرگ هستم از یک سو جدائی و فراق پیامبر ﷺ و از سوی دیگر ظلمی که به وصی او علی علیه السلام نمودند و حریم حرمتش دریده شد و مقام امامت او را بی آنکه قرآن یا سنت پیامبر ﷺ گفته باشد ربودند و کینه هایی که در جنگ های بدر و احد در دل های منافقان مانده بود بروز کرد و بندهای ایمان آنها را برید و در نتیجه از یاری علی علیه السلام دست کشیدند و به سوی دیگران رفتند.

«بحار الانوار، ج 43، ص 156».

شهادت جانسوز حضرت زهرا (علیها السلام)

اعتراضات حضرت فاطمه علیها السلام و دفاع های آن مخدره همچنان در هر فرصتی ادامه داشت تا اینکه مساءله بیعت گرفتن اجباری از امیر المؤمنین علی علیها السلام با ابوبکر پیش آمد علی علیها السلام در خانه را به روی خود بسته بود گروهی برای بردن آن حضرت به مسجد به خاطر بیعت نمودن به در خانه حضرت علی علیها السلام آمدند در بسته بود کوبه در را زدند حضرت زهرا علیها السلام پشت در آمد در را به روی آنها باز نکرد و به آنها فرمود دست از ما بردارید به ما ظلم نکنید ولی در را سوزاندند در حالی که فاطمه علیها السلام پشت در بود در را فشار دادند و فاطمه علیها السلام آن چنان بین فشار در و دیوار قرار گرفت که بچه اش (که نام آن را محسن گذاشته بودند) سقط شد صدای زهرا علیها السلام بلند شد.

یا ابتاه یا رسول الله هكذا یفعل بجیتک و ابنتک؛ ای بابا ای رسول خدا بنگر که این گونه به محبوب دل و دختر تو رفتار می شود.
«بیت الحزان و ستارگان درخشان، ج 1، ص 70».

مادر چرا به گریه چنین خو گرفته ای از بهر چیست دست به پهلو گرفته ای در هر چه خواهی نگوئی به من مگو اما چرا از دختر خود رو گرفته ای ای مادری که از پدرم کرده ای دفاع پاداش این دفاع به بازو گرفته ای

دوازده زن را خدای متعال در قرآن یکتا به نام برده است

1. حضرت حواء: **وقلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنه⁽⁴⁴⁾**؛ گفتیم آی آدم تو با همسرت در بهشت جا گزینید.
2. **وامراته قائمه فضحکت فبشرناها باسحاق⁽⁴⁵⁾**؛
در آن حال زن ابراهیم ساره ایستاده بود که متبسم گردید پس ما آن زن را فرزندی به نام اسحاق بشارت دادیم .
3. **فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر و آتیناه اهله⁽⁴⁶⁾**.
برای امتحان خداوند حضرت ایوب را مبتلا کرد به گرفتاری های گوناگون گرفتاری از بین رفتن مال و ثروت اولاد و فاصله پیدا کردن عیال او بعد مبتلا شدن جسم او در مقابل تمامی اینها صبر کرد که ضرب المثل شده در زبان مردم که می گوئید فلانی صبر حضرت ایوب را دارد خلاصه حضرت ایوب عرض کرد پروردگارا: من گرفتار مشکلاتی شده ام و تو ارحم الراحمین هستی . شکایت نمی کند حتی نمی گوید مشکلم را بر طرف فرما زیرا که می داند او بزرگ است و رسم بزرگی را می داند.
آیه بعد می فرماید: خواسته اش را اجابت کردیم و رنج و ناراحتی او را بر طرف ساختیم و خانواده اش به او باز گرداندیم .
4. **انی وجدت امراه تملکهم⁽⁴⁷⁾**؛ همانا در آن ملک زنی را یافتم که بر مردم آن کشور حکومت و پادشاهی داشت ، یعنی بلقیس .
- 5 و 6. **و اذا اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نباءت به و اءظهره الله علیه⁽⁴⁸⁾**؛ وقتی پیغمبر با بعضی از زنان خود (حفصه) رازی را گفت و به او سپرد

آن زن خیانت کرد و آن دیگری (عایشه) بر سر پیامبر آگاه ساخت خدا به رسولش خبر داد.

7 و 8. ضرب الله مثلا للذين كفروا امراءت نوح و امراءت لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين⁽⁴⁹⁾؛ خداوند بر کافران زن نوح و زن لوط را مثال آورد که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند.

9. و وجدك عائلا فاءغنى يافت و را فقير الى الله (و توانگر کرد به دولت نبوت) توانگر کرد به مال خدیجه عليها السلام

10. قالت امراءه العزيز الآن حصحص الحق⁽⁵⁰⁾؛ در این حال زلیخا زن عزیز مصر اظهار کرد که الان حقیقت آشکار شد.

11. و ضرب الله مثلا للذين آمنوا امراءت فرعون اذا قالت رب⁽⁵¹⁾؛ و باز خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثال آورد هنگامی که از شوهر کافرش بیزارى جست .

12. مرج البحرين يلتقيان # بينهما برزخ لا يبغيان⁽⁵²⁾

روایت شده از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان الثوری که مراد از بحرین علی عليه السلام و حضرت فاطمه عليها السلام بینهما برزخ ، حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم و مراد از يخرج منها اللؤلؤ والمرجان حضرت امام حسن عليه السلام و حضرت امام حسین عليه السلام است .

«تفسیر مجمع البیان».

وصیت انقلابی حضرت زهرا (علیها السلام)

حضرت زهرا علیها السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مکرر کنار قبر شهیدان احد از جمله کنار قبر سید شهیدان حضرت حمزه علیه السلام می آمد در آنجا از فراق پیامبر صلی الله علیه و آله می گریست و هم از ارواح پاک شهیدان استمداد می کرد گریه زهرا علیها السلام تنها گریه عاطفی نبود بلکه گریه اعتراض و انقلابی بر ضد ستم پیشگان نیز بود. محمود بن لبید می گوید کنار مزار شهیدان احد رفتم دیدم حضرت زهرا علیها السلام در کنار قبر حضرت حمزه علیه السلام گریه می کند عرض کردم: ای سرور زنان جهان گریه ات رگ قلبم را قطع کرد. فرمود: سزاوار است که از فراق پدر بگریم چقدر مشتاق دیدار پدرم هستم .

«بحار الانوار، ج 43، ص 192».

گفتار حضرت زهرا علیها السلام به بانوان عبادت کننده در همان هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام بستری بودند گروهی از بانوان مهاجر و انصار به عیادتش آمدند حضرت زهرا علیها السلام از فرصت استفاده کرد و به افشاگری پرداخت و مطالب را بی پرده برای آنها توضیح داد و فرمودند: آگاه باشید روش مردان شما زبانی آشکار است آنها از ابو الحسن علی علیه السلام روی گرداندند سوگند به خدا اگر آنها زمام امت را به دست علی علیه السلام می دادند او هر کس را که از راه راست کج می شد به راه راست می آورد.

و هر کس را که از محبت روی بر می تافت به سوی آن می کشانید انسان های راستین و دروغین پارسا و حریص در یرتو رهبری او از همدیگر جدا می شدند به خدا قسم آنها (مردان شما) شاهپره های نیرومند را رها کرده و به پره های مرغان ناتوان چسبیدند به ما ستم کردند.

کسی که هدایت به حق می کند برای پیروی شایسته تر است با آن کسی که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند. بانوان حاضر پیامبر حضرت زهرا علیها السلام را به مردان خود ابلاغ نمودند جمعی از آنها نزد حضرت زهرا علیها السلام آمده و به عذر خواهی پرداختند از جمله گفتند اگر علی علیه السلام پیشدستی می کرد ما او را رها نمی کردیم ولی ابوبکر پیشدستی کرد و ما با او بیعت نمودیم کار از کار گذشته است .

حضرت زهرا به آن عذر تراشان کودن فرمود از من دور شوید دیگر با آن همه محبت عذری باقی نمانده است .

«سیره چهارده معصوم ص 112 نقل از بحار الانوار، ج 43، ص 192 و 193».

حضرت فاطمه علیها السلام بعد از پدر بزرگوارش 75 روز به قولی دیگر 95 روز زنده بود 40 روز آن در بستر بیماری به سر برد.

«بحار الانوار، ج 43، ص 186».

وصیت انقلابی حضرت زهرا (علیها السلام)

حضرت زهرا علیها السلام در ساعات آخر عمر ام ایمن با اسماء بنت عمیس را خواند و رو کرد به حضرت علی علیه السلام و فرمودند: ای پسر عمو می دانی که کمال صداقت را در زندگی با تو رعایت کردم و هرگز با تو مخالفت ننمودم حضرت علی علیه السلام او را تصدیق کرد.

اولا مردان نیاز به زن دارند به تو وصیت می کنم بعد از من با دختر خواهرم امامه ازدواج کن زیرا او نسبت به فرزندانم همانند من است .

2. جنازه ام را با تابوت حمل کن (یعنی پوشاننده است).

3. به تو وصیت می کنم آنان که به من ظلم کردند و حق مرا پایمال نمودند کنار جنازه ام حاضر نشوند آنها دشمن من و دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند مبادا آنها با یکی از پیروانشان بر جنازه ام نماز بخوانند.

4. مرا آخر شب که همه خوابند به خاک بسپار.

حضرت علی علیه السلام به همه این وصیت عمل کرد و قبر آن حضرت را مخفی نمود و هفت صورت قبر درست کرد تا قبر او شناخته نشود تا مبادا به او دست یابند تنها امام حسن و امام حسین علیهما السلام، سلمان، ابوذر، عمار، مقداد، زبیر، بریده و چند نفر از بنی هاشم در تشییع و نماز و دفن حضور داشتند. «بحار الانوار، ج 43، ص 193».

یکی از فرازهای حضرت زهرا علیها السلام این است فرمودند: علی جان بعد از دفن کنار سرم در رو به رویم بنشین و قرآن و دعا زیاد بخوان زیرا این وقت ساعتی است که مردگان نیاز به مائونس شدن با زندگان دارند. «بیت الاحزان و ستارگان درخشان، ج 2، ص 94 و 95 و 96».

علامه مجلس (ره) در جلد دهم می نویسد موقعی که فاطمه علیها السلام از دنیا رفت علی علیه السلام این اشعار را سرود:

نفسی علی زفراتها محبوبه یالیتها خرجت مع الزفرات لا خیر بعدک فی الحیاه
و انما ابکی مخافه ان تطول حیاتی

یعنی جان من با ناله های خود حبس شده، ای کاش جان من با ناله هایم
خارج می شد بعد از تو خیری در زندگی نخواهد بود. جز این نیست که از
خوف طولانی شدن زندگی می گریم .
«ستارگان درخشان ، ج 2، ص 103».

مسعودی می نویسد موقعی که فاطمه علیها السلام از دنیا رفت علی علیه السلام بی تاب می
کرد صدای گریه و ناله آن حضرت ظاهر و آشکار شد و از شدت غم و اندوه
این اشعار را انشاء کرد:

لکل اجتماع من خلیین فرقه وکل الذی دون الممات قلیل و ان افتقادی
واحدا بعد واحد دلیل علی ان لا یدوم خلیل
«بیت الاحزان ، ص 180».

برای اجتماع هر دو نفر دوستی فراق و جدائی خواهد بود و کلیه مشکلات
پیش مردن اندک و قلیل خواهد بود حقا که از دست دادن من هر کی از دوستان
را پس از دیگری دلیلی است بر اینکه هیچ دوستی دوام نخواهد داشت . شیخ
مفید می نویسد وقتی که حضرت علی علیه السلام جنازه زهرا علیها السلام را به خاک سپرد
اشک از چشمانش بر صورتش جاری شد در همین موقع بود که متوجه قبر
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شد و گفت : السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد استرجعت
الودیعه و اخذت الرهینه .

امانت پس گرفته شد و گرو پرداخته گردید.

اما حزنی فسرمد ولیل فمسهد؛ حزن من همیشگی شد و شب من با بیداری به
پایان خواهد رسید.

«بیت الاحزان ، ص 184».

و ستنبئک بتظافر امتک علی هضمها؛ علی علیه‌السلامی فرماید: به همین
زودی دختری فاطمه علیها السلام به تو خبر می دهد که امت تو برای غضب حق کمک
یکدیگر شدند این موضوع را از دختر زهرا علیها السلام سؤال کن اگر به جهت غلبه
دشمنان نبود از نزد قبر تو جدا نمی شدم و نزد ضریح تو اقامت می کردم و
درباره این مصیبت مثل زن جوان مرده گریه می کردم .
«بیت الاحزان ، مرحوم شیخ عباسی قمی ، ص 184 و 185».

دریغنا بضعه ای طاهها کججا رفت	دریغنا بضعه ای طاهها کججا رفت
چو شمع می پیش ما او نور می داد	چو شمع می پیش ما او نور می داد
ز ماه زهره می پرسم همه شب	ز ماه زهره می پرسم همه شب
روم پرسم من از شب زنده داران	روم پرسم من از شب زنده داران
بتاب ای مه تو کاشانه من	بتاب ای مه تو کاشانه من
بتاب ای مه ، حسن مادر ندارد	بتاب ای مه ، حسن مادر ندارد
بتاب ای مه گلستانم خزان شد	بتاب ای مه گلستانم خزان شد
سلام ما به طفل نا امید تو	سلام ما به طفل نا امید تو
سلام ما به صحنه مدینه ات	سلام ما به صحنه مدینه ات
سلام ما به چهره خجسته ات	سلام ما به چهره خجسته ات
سلام ما به نغمه حجاز تو	سلام ما به نغمه حجاز تو
سلام ما به زحمت و سجود تو	سلام ما به زحمت و سجود تو
سلام ما به گریه های دخترت	سلام ما به گریه های دخترت
سلام ما به قلب داغدییده ات	سلام ما به قلب داغدییده ات
دریغنا بانوی عظمی کججا رفت	دریغنا بانوی عظمی کججا رفت
کججا رفت ای عجب بی ما کججا رفت	کججا رفت ای عجب بی ما کججا رفت
که آخر زهره زهرا کججا رفت	که آخر زهره زهرا کججا رفت
که زهرا نصف شب تنها کججا رفت	که زهرا نصف شب تنها کججا رفت
که تاریک است امشب خانه من	که تاریک است امشب خانه من
حسین من کسی بر سر ندارد	حسین من کسی بر سر ندارد
به زیر خاک زهرای جوان شد	به زیر خاک زهرای جوان شد
سلام ما به محسن شهید تو	سلام ما به محسن شهید تو
سلام ما به خون زخم سینه ات	سلام ما به خون زخم سینه ات
سلام ما به پهلوی شکسته ات	سلام ما به پهلوی شکسته ات
سلام ما به آخرین نماز تو	سلام ما به آخرین نماز تو
سلام ما به صورت کبود تو	سلام ما به صورت کبود تو
سلام ما به ناله های شوهرت	سلام ما به ناله های شوهرت
سلام ما به قامت خمیده ات	سلام ما به قامت خمیده ات

قال الحسن البصری ما کان فی هذه الامه اعبد من فاطمه عليها السلام کانت تقوم حتی

تورم قد ماها.

«بیت الاحزان ، ص 28».

حسن بصری می گوید در میان امت عابدتر از حضرت زهرا عَلَيْهَا وجود نداشت هنگامی که برای عبادت می ایستاد قدم های مبارکشان ورم می کرد مثل پدر بزرگوارشان حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن قدر عبادت می کرد و روی پاشنه پا می ایستاد تا قدم های مبارکشان ورم می کرد خداوند می فرمود در قرآن : طه
ما انزلنا عليك القرآن لتشقى # الا تذكرة لمن يخشى (53).

ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت و مشقت بیندازی بلکه برای تذکر دادن افراد و ترساندن آنها است حضرت فاطمه عَلَيْهَا هم همین طور عبادت خدا را می کرد حضرت امام حسن مجتبی عَلَيْهِ می فرماید: مادرم فاطمه شبهای جمعه وقتی که مشغول عبادت می شدند تا اول صبح نماز می خواندند و به مؤ منین مؤ منات دعا می کرد بدون آنکه به خود دعا کند گفتم مادر جان همه شب را به دیگران دعا کردی بر خودمان دعا فرمودی فرمودند اول دیگران ، بعد خودمان .
«بیت الاحزان ، ص 28».

قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : ای شی خیر للمرئءه قالت ان لا تری رجلا و لا یراها رجل
فضها الله ؛

رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رو کرد به حضرت فاطمه عَلَيْهَا فرمود: یا فاطمه بهترین چیز برای زن چه چیز است ، عرض کرد نامحرم او را نبیند و او هم شخص اجنبی را نگاه نکند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را به سینه چسبانید.
«بیت الاحزان ، ص 29».

نگاهی به زندگی امام حسن مجتبی (علیه السلام)

میلاد اولین فرزند علی ع و حضرت فاطمه زهرا ع ابا محمد حسن بن علی سبط اکبر ع

امام حسن ع در شب سه شنبه نیمه ماه رمضان سال 3 هجری در مدینه دیده به جهان گشود پیامبر ص به سلمی دختر عمیس یا اسماء بنت عمیس فرمود پسر من را آن حضرت برد پیامبر ص پارچه زرد رنگ را به کنار گذاشت و فرمود مگر من به شما نگفته ام که نوزاد را با پارچه زرد قنناق نکنید (شاید این دستور از این رو است که برای رعایت بهداشت استفاده از پارچه سفید به خاطر آنکه آلودگی ها را بهتر نشان می دهد بهتر است). مؤلف

قانون تکامل اجازه نمی دهد که چنین ششماهی یا عناصر این عالم مقاومت کند مگر این مردان آسمانی حضرت عیسی و یحیی و حسن و حسین ع ششماهی به دنیا آمدند - سلمی همان دم پارچه زرد را به پارچه سفید تبدیل کرد و حسن ع را نزد پیامبر ص آورد پیامبر ص در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت و این اولین صوت و آهنگی بود که امام حسن از پیامبر ص در توحید شنید آنگاه پیامبر ص به علی ع فرمود نام پسر من را چه گذاشته ای علی ع فرمودند من در نام گذاری از شما پیشدستی نمی کنم .

پیامبر ص فرمودند من نیز در نامگذاری او از پروردگارم پیش نمی گیرم در این هنگام جبرئیل نازل شد و عرض کرد ای محمد ص خداوند سلام می رساند و می فرماید نسبت علی ع به تو همانند نسبت هارون به موسی است (موسی با هارون برادرند) ولی پیامبری بعد از تو نخواهد بود این نوزاد را هم نام

پسر هارون برادر موسی کن پیامبر فرمود نام او چیست جبرئیل گفت نام او شبر است . پیامبر فرمودند: زبان من عربی است جبرئیل گفت نام او را حسن که معنی شبر است بگذارد، پس از چند روز پیامبر ﷺ دستور داد حسن عاشق را نزدش آوردند آن حضرت ناف او را برید و چنین دعا کرد: خدایا این فرزندان علی عاشق را از شر شیطان رانده شده از درگاهت در پناه تو قرار دادم .

«بحار ج 43، ص 238».

عقیقه و صدقه برای سلامتی امام حسن (علیه السلام)

روز هفتم ولادت امام حسن علیه السلام فرا رسید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گوسفند خوشرنگی را عقیقه (قربانی کرد و یک ران آن را همراه یک دینار به قابله داد و موی سر حسن علیه السلام را تراشید و هم وزن آن نقره مسکوک صدقه داد و سر حسن علیه السلام را با بوی خوش خوشبو نمود.

«بحار ج 43، ص 239».

از بریده نقل شده که گفت در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر فراز منبر بود و برای مردم سخن می گفت در این هنگام حسن و حسین علیهما السلام که پیراهن قرمز پوشیده بودند وارد مسجد شدند ولی هنگام راه رفتن پایشان به دامنشان بیچید و افتادند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از فراز منبر پائین آمد آنها را در آغوش گرفت و بالای منبر برد و پیش روی خود نشانید.

«بحار ج 43، ص 284».

نگاهی به زندگی امام حسن (علیه السلام)

ابو هریره می گوید روزی حسن به محضرت پیامبر ﷺ آمد و در کنار رسول خدا ﷺ نشست رسول خدا ﷺ به نشانه محبت دهانش بر دهان حسن ﷺ نهاد و سه بار فرمود:

اللهم انی احبه و احب من یحبه .

خدایا من حسن را دوست دارم و همچنین آن کسی که حسن را دوست بدارد دوست دارم .

«بخارج 43، ص 266».

پیامبر خدا ﷺ همانا این دو پسر را در کودکی تربیت نمودم و از درگاه خداوند برای آنها درخواست نمودم تا آنها را پاک و پاکیزه قرار دهد و خداوند به این خواسته من پاسخ مثبت داد.

«بخارج 43، ص 276».

روزی رسول خدا ﷺ در بستر استراحت آرمیده بود حسن و حسین ﷺ نزد پیامبر ﷺ آمدند حسن ﷺ آب خواست پیامبر ﷺ روی علاقه خاصی که به حسن ﷺ داشت شخصا برخاست و مقداری شیر از گوسفندی دوشید و ظرف شیر را به دست حسن ﷺ داد تا برای او هم نوشیدنی باشد و هم غذا در این هنگام حسین ﷺ از جا حرکت کرد تا او نیز از شیر بخورد ولی هر چه حسین ﷺ کوشید تا پیامبر ﷺ ظرف شیر را از حسن ﷺ بگیرد و به او دهد توفیق نیافت حضرت زهرا ﷺ با مشاهده این صحنه به پدر عرض کرد ای رسول خدا گویا حسن نزد تو محبوب تر است پیامبر ﷺ در پاسخ فاطمه

عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین فرمود نه ولی چون نخست حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ آب خواست روی تربیت و رعایت حساب (حق تقدم) خواستم نخست شیر را به حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ بدهم .
«بحار ج 43، ص 283».

این حادثه بیانگر آن است که پیامبر اکرم ﷺ در محبت و علاقه خود عدالت و نظم را رعایت می کرد که چنین رفتاری نقش به سزایی در تربیت صحیح کودک دارد. مؤلف

داستان های از کودکی و نوجوانی امام حسن (علیه السلام)

در روایت دارد حسن و حسین علیهما السلام در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه کشتی گرفتند در این میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسن را تشویق می کرد و مکرر می فرمود بر پا خیز این حسن ، حسین را محکم بگیر و به زمین بیفکن فاطمه علیها السلام عرض کرد ای پدر حسن را بزرگتر است بر حسین که کوچکتر است ترجیح می دهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اینک این جبرئیل است که حسین را تشویق می کند من هم در برابر او حسین را تشویق می نمایم .

«بحار ج 43، ص 265 و 268».

فراز دیگری از امام مجتبی (علیه السلام)

عصر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود از سن امام حسن علیه السلام هفت سال بیش تر نگذشته بود فاطمه علیه السلام او را به مسجد می فرستاد تا آنچه را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می شنود به خاطر بسپارد تا وقتی به خانه بازگشت می کند شنیده های خود را برای مادرش زهرا علیه السلام بازگو کند حسن علیه السلام باکمال نظم و ادب همین کار بزرگ را انجام می داد سپس به خانه بازگشته و با سخنرانی شیرین خود مادرش را از گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با خبر می نمود در آن روزها هر وقتی علی علیه السلام به خانه می آمد می دید حضرت زهرا علیه السلام آیاتی از قرآن را که تازه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده بود از حفظ می خواند از او می پرسید این آیات و علم تازه را از کجا آموختی حضرت زهرا علیه السلام پاسخ می داد از پسرم حسن آموختم .

روزی علی علیه السلام در خانه مخفی شد حسن علیه السلام طبق معمول وارد خانه گردید و آن چه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود در ضمن سخنرانی برای مادر بیان می نمود ولی این بار هنگام سخن گفتن زبانش گیر می کرد فاطمه علیه السلام تعجب کرد ولی حسن علیه السلام پرده از راز برداشت و به مادر گفت : مادر تعجب نکن شخص بزرگی سختم را می شنود از این رو زبانش گیر می کند در همین لحظه علی علیه السلام از مخفیگاه بیرون آمد و پسرش حسن علیه السلام را بوسید.

«بحار ج 43، ص 338».

پیامبر در شائن امام مجتبیٰ چنین فرموده : است :

امام حسن علیه السلام او پسر و فرزندم است و از من می باشد او نور چشم من و روشنی قلبم میوه دلم و آقای جوانان اهل بهشت است او حجت خدا بر امت بوده امر او امر من و سخن او سخن من است هر کس از او پیروی کند از من است و کسی که از او نافرمانی نماید از من نیست من هر گاه به چهره حسن می نگرم به یاد حوادث تلخی که بعد از من به او می رسد می افتم او از روی ستم با زهر دشمنان کشته می شود در این هنگام فرشتگان و همه موجودات حتی پرندگان هوا و ماهیان دریا برای او می گریند آن چشمی که برای مصائب او بگرید در قیامت که چشم ها کور می شوند کور نمی شود. و آن دلی که برای مصائب او غمگین گردد در قیامت که قلبها غمگین شوند غمگین نگردد و کسی که مرقد او را زیارت کند پاهایش روی صراط در آن هنگام که پاها می لغزند نمی لغزد.

«امالی شیخ صدوق مجلسی 24 حدیث 2».

نمونه ای از کمالات معنوی امام حسن علیه السلام در کودکی

حذیفه بن یمان (یکی از اصحاب گرانقدر رسول خدا ﷺ) میگوید من با جمعی از مهاجران و انصار در یکی از کوه های مکه همراه پیامبر ﷺ بودیم ناگاه حسن علیه السلام را دیدیم که با شکوه و با وقار مخصوصی به سوی ما می آید رسول خدا ﷺ به او نگاه کرد و در شائن او چنین فرمود:

جبرئیل راهنمای حسن علیه السلام و میکائیل استوار کننده او است او فرزند من و پاک سرشت از خودم و یکی از دنده های پیکرم می باشد این کودک نبیره و نور چشم من است به زودی حسن علیه السلام بعد از من رهبر و راهنمای مردم خواهد شد او هدیه خدا است که به من عنایت کرده هنوز سخن پیامبر ﷺ تمام نشده بود که دیدیم یک نفر اعرابی در حالی که چوب دستی خود را در زمین می کشانید به پیش می آید پیامبر ﷺ به ما فرمود آن مرد بسوی ما می آید وقتی به ما رسید با گفتار درشت و ناپسندی که پوست بدنشان را جمع خواهد کرد با ما سخن خواهد گفت سپس از اموری سؤال خواهد کرد و سخنانش تند و خشن است .

او به پیش آمد و گفت محمد در میان شما کیست ؟ گفتیم به محمد صلی الله علیه و سلم چه کار داری ؟ پیامبر ﷺ به او فرمود آرام باش (با این جمله خود را بر او نشان داد) در این هنگام آن عرب تند خو به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت تا تو را ندیده بودم دشمن تو بودم اینک که تو را دیدم بر دشمنیم افزوده شد پیامبر صلی الله علیه و سلم لبخند زد.

ما خواستیم آن عرب تند خو را تربیت کنیم ولی رسول خدا صلی الله علیه و سلم اشاره کرد ساکت باشید در این هنگام بین آن عرب بد اخلاق و پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین گفتگو

شد اعرابی گفت ای محمد تو گمان می کنی پیامبر هستی تو به پیامبران دروغ بستنی و برای اثبات ادعای خود هیچ گونه برهان و دلیلی نداری پیامبر ﷺ فرمودند چه خبری را به تو بدهم ؟

اعرابی گفت از برهان و دلیل بر اثبات پیامبری خودت به من خبر بده پیامبر ﷺ فرمودند اگر بخواهی یکی از اعضای من برهان مرا به تو خبر می دهد و چنین خبر دادن برهانم را محکم تر خواهد نمود اعرابی گفت آیا عضو سخن می گوید؟

پیامبر ﷺ فرمود آری آن گاه پیامبر ﷺ به حسن فرمود این حسن بر خیز اعرابی به حسن عائیه نگاه کرد و او را پیش خود کوچک شمرد و گفت این پسرک را توان سخن گفتن با من نیست .

رسول اکرم ﷺ فرمودند به زودی او را به آنچه بررسی شخصی آگاه بیابی در این هنگام حسن عائیه به اعرابی گفت آرام باش و توجه کن سپس اشعاری خواند و آن گاه فرمود تو زبان درازی کردی و از حد و مرز خود خارج شدی و خود را فریب دادی ولی امید آن است که اسلام را بپذیری .

اعرابی خنده تمسخر آمیزی کرد و بالحن تحقیر آمیز گفت این را بین حسن عائیه به او فرمود شما با قوم بت پرست خود نشستید و از روی جهل و انحراف گستاخی ها درباره پیامبر ﷺ نمودید و گفتید محمد ابتر است (بی نسل) و همه اعراب با او دشمنند و اگر کشته شود کسی خون او را طلب نمی کند و پنداشتی که هر گاه او را بکشی قومت معاش تو را تاءمین می کنند از این رو با اسلحه به اینجا آمده ای ولی در تنگنای سخت افتادی و چشمانت تیره و تار شدند و اینک با ترس و وحشت به اینجا آمده ای من هم اکنون از مسافرت تو خبر می دهم تو در شبی ظلمانی در میان طوفانی شدید حیران گشته می شوی

و اگر عقب باز می گشتی باز به هلاکت می رسیدی هم چنان در میان هیولای
تاریک مرگ و وحشت به سر می بردی که نگاه چشم باز کردی و خود را در
نزد ما دیدی در این هنگام چشمت روشن شد و آرامش یافتی .

اعرابی گفت ای پسر تو این گفتار را از کجا می گویی از تیرگی قلبم پرده برداشتی و در همه جا همراه و شاهد کارهای مخفی من بوده ای و بهره ای از علم غیب داری .

(سخنان امام حسن علیه السلام آن چنان در آن اعرابی اثر کرده بود که روح و روانش مجذوب اسلام شده بود از این رو از اسلام جویا شد تا پس از آگاهی آن را بپذیرد).

پرسید اسلام چیست ؟ حسن علیه السلام فرمودند اسلام عبارت است از تکبیر و گواهی به یکتایی و بی همتایی خدا و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است .

اعرابی همان دم مسلمان شد و در راه اسلام پا برجا بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیاتی از قرآن را به او آموخت او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست تا به میان قوم خود برگردد و ماجرای خود را به آن ها خبر دهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او اجازه داد او نزد قوم خود بازگشت و ماجرای عجیب ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نبیره آن حضرت حسن بن علی علیه السلام و گفتار معجزه آسا و شیرین حسن علیه السلام را برای قوم خود تعریف کرد... جماعتی از قومش تحت تاءثیر قرار گرفته و همراه او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده و مسلمان شدند پس از این ماجرا هنگامی که مردم حسن علیه السلام را می دیدند می گفتند خداوند مقام ارجمندی به حسن علیه السلام داده که به هیچ کس چنین مقامی نداده است .

«بحار ج 43، ص 333 و 335».

عمار یاسر ره می گوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مکرر فرمود:

الحسن و الحسين سيد شباب اهل الجنة هما ريحانتي من الدنيا.

«سیره چهارده معصوم ص 243 نقل از فصول ابن صباغ ، ص 134».

عمار یاسر می گوید: رسول گرامی ﷺ فرموده است حسن علی و حسین علی دو آقای جوانان اهل بهشتند آن ها دو گل خوشبوی من در دنیا می باشد. هنگامی که پیامبر ﷺ در بستر رحلت قرار گرفت در ساعات آخر حسن و حسین علی به بالین پیامبر ﷺ آمدند در حالی که سخت گریه می کردند خود را به روی رسول خدا ﷺ افکندند حضرت علی علی خواست آن ها را از پیامبر ﷺ جدا سازند پیامبر ﷺ او را نهی کرد و فرمود ای علی بگذار من آن ها را ببویم و آنان مرا ببینند من از دیدار آن ها توشه بگیرم و آن ها نیز از دیدارم توشه بگیرند بدان که این دو فرزند بعد از من ستم ها خواهند دید و مظلومانه کشته شوند - خدا لعنت کند آنان را که به این ستم می نمایند این سخن را سه بار فرمود.

«سیره چهارده معصوم ص 245، نقل از کحل البصر، ص 194».

امام حسن علیه‌السلام در عصر امامت خود

پس از شهادت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام امام حسن زمام امور امامت و رهبری را به دست گرفت و مدت امامتش 10 سال یعنی از سال 40 تا 50 هجری ادامه یافت در این مدت حوادث تلخ و شیرین بسیار رخ داد.

روز 21 ماه رمضان سال 40 هجری سراسر کوفه غرق در عزا بود مردم گروه گروه به محضر حضرت امام حسن علیه‌السلام و برادرانش برای عرض تسلیت می آمدند امام حسن علیه‌السلام در اجتماع مردم خطبه ای خواند و پس از حمد و ثنا فرمود: ای مردم شب گذشته مردی از دنیا رفت که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند و آیندگان بر او نرسند او پرچمدار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ او بودند او از میدان بر نمی گشت مگر آنکه خداوند پیروزی را نصیبش می ساخت او در شبی وفات کرد که یوشع بن وصی حضرت موسی علیه‌السلام وفات نمود همان شبی که عیسی علیه‌السلام در چنان شبی به آسمان رفت و قرآن نازل شد به خدا قسم او از درهم و دینار دنیا جز هفتصد در هم باقی نگذاشت آن هم از سهمیه خودش بود که می خواست با آن خدمتگزاری برای خانواده بخرد.

در این هنگام بغض گلویش را گرفت و گریست مردم نیز گریه کردند آن گاه به معرفی خود پرداخت و بخشی از سوابق درخشان و فضایل خود را بر شمرد و خطبه ایراد فرمود ترجمه به فارسی

فرمود ما از حزب خدا هستیم که رستگارانند ما از عترت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و نزدیکان او میباشیم ما اهل بیت پاک و پاکیزه هستیم که پیغمبر به جای خود معرفی فرمود ما ثانی کتاب خدا هستیم که تفصیل هر چیز است و باطل

بآن راه ندارد از هر شش جهت به حق و عدالت و پناه هر کس و هر چیز است
ما کسانی هستیم که در تاءویل و تفسیر به خطا نمی رویم و یقین داریم به
حقایق قرآن .

پس ای مردم ما را اطاعت کنید که پیروی ما بر شما واجب عینی است اگر
در اطاعت خدا و رسول و اولی الامر هستید ما همان ولی امر می باشیم که
اطاعت ما مقرون به اطاعت خدا و رسول ﷺ است و در قرآن فرمود اگر در
امری نزاع و اختلاف دارید به خدا و رسول و اولی الامر مراجعه کنید که علم آن
ها از علم حق سرچشمه گرفته پس در امور عقاید و اصول و فروع باید به ما
مراجعه کنید و پرهیزید از الاحن شیطانی که بزرگترین دشمن شماست مبادا از
آن دسته باشید که فریب شیطان را خوردند و روزیکه پشیمان شدند دیگر
سودی نداشت .

و شیطان پس از گمراهی از پیروانش تبری جست و آن ها را به هلاکت
انداخت .

شیطان است که شما را از نیزه و شمشیر جنگ می ترساند برای آن که از
سعادت دور سازد ولی شما خود تفکر کنید ایمان و سعادت و خیر و حیات
ابدی شما در جهاد و اطاعت از ماست . پایان
«زندگانی امام حسن مجتبی (علیه السلام)، ص 153».

در زمان خلافت امام حسن مجتبی علیه السلام کوفه پایتخت امیر المؤمنین
علیه السلام است این شهر در آن زمان بالغ بر یک میلیون جمعیت داشته چهار
صد هزار ایرانی در این شهر بود 12 هزار خانه از موالی و عجم بود.
«زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام، ص 173».

یکی دیگر از خطبه های امام حسن علیه السلام در تمایل به صلح پس از حمد و ثنا و ستایش پروردگار فرمود:

ای مردم بدانید که ما از جنگ روی اصل ترس با قتل لشکر صرف نمی کنیم بلکه برای آن است که شما دنیا را گرفتید و دین را از دست دادید گاهی با ما آهنگ جنگ نمودید و امروز دنیا را بر دین اختیار کردید زمانی ما برای شما بودیم و شما برای ما امروز دگرگون شده اید و آه و ناله بلند است .

بر کشته گان صفین گریان هستید و بر کشته گان نهروان خونخواه شدید آنها که به این بهانه گریان هستند خوار و مخذول اند ای مردم معاویه شما را به بیعت خود دعوت می کند اما در این کار شرط پیشوائی که عزت و عدالت باشد در او نیست او تقوی و پارسائی ندارد اما اگر شما زندگی خود را می خواهید ما سخنی نداریم از آن چه از او می خواهد ما پلک چشم بر خار فرو می بریم و تحمل هر گونه زحمت و رنج و تعصب را می نمائیم و مرگ را بر حیات اختیار می کنیم تا در راه خدا بذل جان کنیم و این داوری را به خدا واگذاریم .

به کام مجتبی زهر جفا شد	برایش نوحه گر خیر النساء شد
دوباره ماتم دیگر به پاشد	زمین و آسمان ماتم سرا شد
به کامش چون زهر حلاهل	فتادش آتش سوزنده بر دل
بگفتا سوگ من سیلی به پاشد	به کام مجتبی زهر جفا شد
برایش نوحه گر خیر النساء شد	بیائید این عزیزانم بیائید
در این دم دیدنی از من نمائید	در این بستر آشفته حالم
از این درد گران بسی بنالم	همی دائم که در دم بی روا شد
به کام مجتبی زهر جفا شد	برایش نوحه گر خیر النساء شد

مرا بر دل شرار ستم فزون است
مرا پایان دگر دار فنا شد
حسینم زینبم روز جدائی است
مرا ظاهر کنون حکم خدائی است
برادر خاطر م کربلا شد
به کام مجتبی زهر جفا شد

عالم بزرگ شیخ مفید (که وفات یافته سال 413 هجری) در کتاب ارشاد خود وضع روحی یاران امام حسن علیه السلام را به پنج دسته مشخص کرده است : 1. یک دسته از شیعیان امام حسن علیه السلام و پدرش بودند 2. یک دست خوارج بودند که هدفشان جنگ با معاویه بود گرچه به امام علیه السلام بی علاقه بودند 2. یک دسته خوارج بودند که هدفشان جنگ با معاویه بود گرچه به امام علیه السلام بی علاقه بودند 3. یک دسته فتنه بودند و به طمع غنائم جنگی به جبهه می رفتند 4. بعضی در حال تردید و شک به سر می بردند و حیران بودند که چه باید بکنند 5. و بعضی پیرو و قبیله و رئیس قبیله خود بودند دین ایمان نداشتند بلکه به میل رؤسای قبیله خود رفتار می نمودند.

امام حسن علیه السلام با لشگر که از چنین مجموعه ای ترکیب یافته بود به راه افتادند تا به محلی به نام (حمام عمر) رسیدند و سپس از آن جا به دیر کعب و از آن جا به ساباط (مدائن) رسیده و در کنار پل ساباط فرود آمدند (الی آخر تاریخ گنجایش ندارد پیش از این پردازیم بقیه تاریخ)
«ترجمه ارشاد مفید، ج 2، ص 7».

امام حسن علیه السلام شب را با یاران در سابات (مدینه) ماندند صبح آن شب خواست تا سپاه خود را بیازماید که آیا آمادگی برای جنگیدن با سپاه معاویه دارند یا نه دستور داد همه یاران برای نماز اجتماع کنند این دستور اجرا شد بعد از نماز به منبر رفته پس از حمد و ثنا فرمودند:

آگاه باشید همانا آن چه موجب اتحاد و برهم پیوستگی شما است (گرچه آن را نپسندید) برای شما از پراکندگی بهرت است (گرچه پراکندگی را دوست بدارید) آگاه باشید آن چه را من برای شما می اندیشم بهتر از آن چیزی است که

خودتان برای خود می اندیشید بنابراین از دستور من سرپیچی نکنید و رای مرا (که برای شما پسندیده ام) به : باز نگردانید.

سپاهیان پس از شنیدن این گفتار به همدیگر نگاه می کردند و می گفتند منظور امام علیه السلام از این سخنان چیست ؟

جمعی می گفتند سوگند به خدا چنین پنداریم که امام علیه السلام می خواهد با معاویه صلح کند گفتگو شدت یافت عده ای از سپاه (که خوارج بودند) گفتند این مرد (امام حسن علیه السلام) «کافر شده درین وقت گروهی تحریک شدند و به خیمه امام حسن علیه السلام ریختند و آن چه در آن جا بود غارت کردند تا آن جا که جانماز آن حضرت را زیر پایشان کشیدند و بردند و حی ردایش را از دوشش برداشتند.

کوتاه سخن آن که آن حضرت سوار بر مرکب خود شده با جمعی از یاران و پاسداران از آن جا دور شدند وقتی که به تاریکی سباباط (مدائن) رسیدند مردی از بنی اسد به نام (جراح بن سنان) به پیش آمد و دهنه اسب آن حضرت را گرفت و گفت الله اکبر ای حسن مشرک شدی چنان که پدرت قبل از این مشرک شد.

و سپس با شمشیر که در دست داشت چنان بر ران آن حضرت زد که گوشت را شکافت و به استخوان رسید امام علیه السلام از شدت درد دست را به گردن ضارب نهاد و با هم به زمین افتادند در این هنگام یکی از شیعیان امام علیه السلام به نام عبد الله بن خطل جهید و شمشیر ضارب را از دست او گرفت و با همان شمشیر او را کشت از این پس امام حسن علیه السلام در مدائن و در خانه سعد بن مسعود ثقفی که حاکم مدائن بود بستری شد و به معالجه پرداخت .

«ترجمه ارشاد مفید، ج 2، ص 8 و 9».

شما ببینید و تاریخ را ورق بزنید در چنین شرائطی آیا زمینه برای قیام امام حسن علیه السلام باقی مانده یا نه؟ او را کافر خطاب کردند، مشرک گفتند از طرف دیگر اطراف معاویه را گرفتند آن وقت گفتند چرا امام حسن قیام نمی کند.

گروهی از سران سپاه امام حسن علیه السلام به طور محرمانه برای معاویه نوشتند ما تسلیم فرمان تو هستیم به سوی ما بیا ما متعهد می شویم که حسن علیه السلام را تسلیم نمائیم یا غافلگیر کرده و بکشیم .

نامه ای از جانب قیس بن سعد برای امام حسن علیه السلام آمد که در آن نوشته بود عبد الله بن عباس در جبهه فریب پیام معاویه را خورده شبانه با عده ای به معاویه پیوست زیرا معاویه برای او پیام داد که اگر به من بیوندی یک میلیون در هم پول به تو می دهم نیمی از آن را نقد و نیم دیگرش را هنگام ورود به کوفه در اختیار می گذارم .

«سیره چهارده معصوم ، ص 269 نقل از تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 191».

عالم بزرگوار شیخ مفید (ره) می نویسد:

امام حسن علیه السلام اطمینان به صلح پیشنهادی معاویه نداشت و می دانست که معاویه می خواهد حيله و تزویر کن چاره ای جز پذیرفتن صلح و ترک جنگ نداشت زیرا پیروان و یاران او آن گونه بودند که گفتیم آن ها افرادی سست عنصر و سست عقیده بودند و چنان که بیان شد در صدد مخالفت با امام علیه السلام بر آمدند و بسیاری از آن ها ریختن خون امام حسن علیه السلام را حلال می دانستند و می خواستند او را دست بسته تحویل معاویه بدهند تا آن جا که پسر عمویش عبد الله بن عباس دست از یاری او برداشت و به معاویه پیوست و به طور کلی آنها به این شرایط امام حسن علیه السلام برای اتمام حجت و داشتن عذری بین خود و خدایش همچنین بین خود و مسلمانان پیمان محکمی از معاویه برای صلح گرفت .

«ترجمه ارشاد مفید، ج 2، ص 10».

ابن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمه متن صلح نامه را ذکر کرده که خلاصه ترجمه آن چنین است :

این چیزی که حسن بن علی علیه السلام با معاویه بر اساس آن صلح نمودند تا زمام حکومت در دست معاویه باشد و این اساس عبارت است از:

1. معاویه به کتاب خدا و سنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عمل کند.
 2. معاویه هیچ کس را جانشین و ولیعهد برای خود قرار ندهد.
 3. جان مردم در هر کجا که هستند از حجاز یمن و عراق در امان باشد.
 4. حسن و حسین علیهما السلام و سایر افراد خاندان نبوت در امن و آزادی باشند
- البته شرائط دیگری هم ذکر شده است در بعضی از روایات این صلح نامه در 25 ربیع الاول سال 41 منعقد و گروهی از بزرگان آن را امضاء کردند.

و معاویه متعهد شد تا به آن عمل کند ولی معاویه پس از آن که بر اوضاع مسلط گردید به سوی کوفه حرکت کرد و در آن جا مردم را از دو طرف به گرد خود جمع و برای آن ها سخنرانی نمود گفت من برای نماز، زکات و حج با شما نجنگیدم با این که شما به این امور پای بند هستید بلکه جنگ من با شما از این رو بود که زمام امور حکومت را به دست گیرم و خداوند آن را به من عطا کرد اکنون بدانید آن شروطی را که در ضمن قرار داد صلح به حسن بن علی علیه السلام وعده دادم همه را زیر پا می نهم و به هیچ کدام آن ها وفا نخواهم کرد.

«سیره چهارده معصوم ، ص 271 نقل از اعیان الشیعه ، ج 1، ص 570».

در همان عصر امام حسن علیه السلام افراد متعددی به صلح امام حسن علیه السلام اعتراض کردند یکی از پاسخ های حضرت این بود، یار و یآوری نداشتم وای بر شما - شما نمی دانید که چه کرده ام سوگند به خدا پذیرش صلح من برای شیعیانم بهتر است از آن چه خورشید بر آن می تابد و غروب می کند.

«بحار، ج 44، ص 2 و 19».

عبادت و رفتار امام حسن (علیه السلام)

امام حسن علیه السلام روزی مشغول طواف کعبه بود شخصی او را دید و در میان جمعیت گفت : ابن فاطمه الزهراء پس پسر فاطمه زهرا علیها السلام است امام حسن علیه السلام به او متوجه شد و فرمود بگو پسر علی بن ابی طالب است پدرم بهتر از مادرم می باشد.

امام حسن علیه السلام 25 بار پیاده از مدینه به مکه (حدود هشتاد فرسخ) برای انجام مراسم حج رفت و می گفت من از درگاه خدایم ، شرم می کنم که برای ملاقات با او پیاده به خانه اش بروم .
«بحار، ج 43، ص 339».

امام حسن علیه السلام در راه مکه و خبر از آینده

در یکی از سال ها امام حسن مجتبی علیه السلام پیاده از مدینه به مکه رهسپار شد به طوری که پاهایش ورم کرد در مسیر راه یکی از خدمتکاران عرض کرد اگر سوار شوی این ناراحتی رفع می گردد امام حسن علیه السلام فرمود (نه) وقتی که به منزلگاه بعدی رسیدیم سیاه پوستی نزد تو آید و روغنی همراه دارد تو آن روغن را از او بخر و چانه زن .

خدمتکار گفت پدر و مادرم به قربانت ما به هیچ منزلگاه وارد نشده ایم که به دوا فروشی برخورد کنیم ، امام حسن علیه السلام فرمود: آن مرد در نزدیک منزلگاه بعدی است .

خدمتکار می گوید حدود یک میل (دو کیلومتر) از آن جا گذشتیم ناگاه آن سیاه پوست پیدا شد امام حسن علیه السلام به من فرمود نزد این مرد برو و روغن را از او بگیر و قیمت آن را به او بده من هم نزد آن مرد سیاه پوست رفتم و تقاضای روغن نمودم سیاه پوست گفت این روغن را بری چه کسی می خواهی خدمتکار گفت برای حسن بن علی علیه السلام سیاه پوست گفت خواهش می کنم مرا نزد آن حضرت ببر من هم موافقت کردم و با سیاه پوست به حضور امام حسن علیه السلام آمدم سیاه پوست عرض کرد پدر و مادرم به فدایت من نمی دانستم که روغن را برای شما می خواهد اجازه بده قیمتش را بگیرم زیرا من غلام شمایم از خدا بخواهید به من پسری سالم عنایت کند که دوست شما اهل بیت علیهم السلام باشد زیرا وقتی که از نزد همسرم جدا شدم درد زایمان داشت . امام حسن علیه السلام فرمود: به خانه ات برو که خدا پسری سالم به تو عطا فرموده است و او از شیعیان ما می باشد. سیاه پوست هماندم به خانه اش بازگشت و دید همسرش

پسری سالم به دنیا آورده است سپس به محضر امام حسن علیه السلام برگشت و خبر ولادت پسر را به آن حضرت داد و برای آن حضرت دعا کرد. امام حسن علیه السلام از آن روغن به پایش مالید بر اثر آن ورم پاهایش برطرف گردید.

«اصول کافی، ج 1، ص 463».

این پسر بزرگ شد و بعدها از یاران و دوستان مخلص آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم گردید و به عنوان شاعر و مداح معروف اهل بیت علیهم السلام با نام سید حمیری مشهور گردید که به گفته بعضی او 2300 قصیده در شاعران خاندان رسالت سروده است.

«سفینه البحار، ج 1، ص 306».

سخاوت امام حسن (علیه السلام)

امام مجتبی علیه السلام دو بار همه اموالش را بین محرومین و تهی دستان خرج کرد و سه بار ثروتش را به دو نیم تقسیم نمود نیمی را برای خود نگه داشت و نیم دیگر را بذل کرد تا آن جا که یک جفت کفش را به آنها می داد و یک جفت را برای خود نگه می داشت به این ترتیب حتی کفش های خود را دو قسمت کرده و به پیشوایان داد.

«بحار، ج 43، ص 357 و 358».

روزی عثمان در کنار در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه نشسته بود فقیری نزد او آمد و از او تقاضای کمک کرد عثمان دستور داد پنج درهم به او دادند آن مرد فقیر گفت این مقدار اندک است مرا به کسی دیگر راهنمایی کن که بیش تر کمک کند عثمان دید حسن و حسین و عبد الله بن جعفر در گوشه مسجد کنار هم نشسته اند با اشاره فقیر را به آنها راهنمایی نمود فقیر نزد آن ها رفته سلام کرد و از آن ها درخواست کمک نمود امام حسن علیه السلام به فقیر فرمودند ای آقا درخواست کمک روانیست مگر در یکی از سه مورد: 1. برای ادای دیده خونبها 2. برای ادای بدهکاری خود که نمی توانی پردازی 3. برای فقری که انسان را درمانده کند تو به خاطر کدام یک از این سه مورد تقاضای کمک میکنی فقیر گفت اتفاقاً گرفتاری من در یکی از این سه چیز است لذا امام حسن علیه السلام پنجاه دینار و امام حسین علیه السلام چهل و نه دینار و عبد الله بن جعفر نیز چهل و هشت دینار به او دادند فقیر هنگام بازگشت از کنار عثمان گذشت عثمان گفت چه کردی فقیر گفت از تو سؤال کردم تو هم دادی ولی نپرسیدی که برای چه منظوری درخواست کمک می کنم ولی وقتی که نزد آن سه نفر رفتم یکی از آن

ها (امام حسین علیه السلام از من پرسید برای چه کمک می خواهی من هم جواب دادم
آن گاه هر کدام این مقدار به من عطا کردند عثمان گفت از کجا همانند این جوان
مردان را می یابی این ها خاندانی هستند که در علم و فضیلت نیر ندارند.
«بحار، جلد 43، ص 332 و 334».

دشمنی خاص معاویه با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

مورخین نوشته اند معاویه دشمنی خاص با پیغمبر و ذریه او داشت معاویه اول کسی بود که بنای سب و لعن به علی علیه السلام را آغاز کرد و کسی را که دوست و دشمن مدح کرده اند و او سب و لعن نموده و نسبت ها و افتراها داد.

2. نسبت به هاشم که در نماز اشهد ان لا اله الا الله و اشهد محمدا رسول الله و اشهد ان محمدا عبد و رسوله می گفت او مسخره می کرد و تخطئه می نمود.
3. و در چهل روز جمعه متعمدا در نماز صلوات بر محمد و آل او را ترک نمود.

4. حدود اسلام را تعطیل کرد و هر کس مرتکب جرمی یا بدعتی یا جنایتی می شد او متعرض نمی شد.
و لذا اکثر مورخین در تاریخ معاویه نوشته اند که سارقی آوردند پیش او و او آزاد کرد.

5. از بدعت های معاویه استعمال ربا بود که با منع صریح و نص متواتر قرآن ربا خواری را تجویز کرد و تقویت نمود ابو دردا معاویه را منع کرد او گفت اشکالی ندارد ابودردا سخت غضبناک شد گفت من حکم شرع را می گویم او اعتنا نمی کند و از شام بیرون رفت گفت در شهری که فرمانده ان علنا بر ضد قرآن عمل کند من در آن شهر نخواهم ماند.

6. در اسلام نماز عید اذان و اقامه ندارد معاویه بدعتی نهاد و اذان و اقامه را در نماز عیدین (قربان و فطر) معمول داشت و حرمت تشریح را از بین برد.
7. در خطبه قبل از نماز عیدین از سنن اسلامی این است که قبل از نماز عیدین خطبه ای ایراد شود معاویه این خطبه را حذف کرد زیرا صلوات بر

پیغمبر داشت و او نمی خواست روی بغض باطنی خود بر بنی هاشم درود بفرستد و افراد بنی امید هم از او پیروی کردند.

«زندگی امام مجتبی عمادزاده نقل از کشف الغمه، ج 1، ص 123».

8. گرفتن زکوه از عطایا - اسلام زکوه را بر مالک غله به زراعت واجب کرده معاویه از هر چیز ولو عطیه بود زکوه می گرفت زکوه عطیه یک نوع مالیاتی بوده که مخالف سنت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود.

«تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 207».

9. استعمال عطر در حال احرام در تعلیمات مناسک حج بر محرم واجب است که ترک تمام لذات حتی تصریح دارد به عطر که در حال احرام عطریات استعمال نکند مگر پس از محل شدن معاویه دستور داد در حال احرام عطر استعمال کنند.

10. استعمال ظروف طلا و نقره - در اسلام ظروف طلا و نقره برای مصلحت اقتصادی و امنیت اجتماعی کشور اسلام تحریم شده است ولی معاویه که اموال مردم را به زور و یغما می گرفت و به بیت المال مسلمین نمی داد و به مستحقین زد نمی کرد از ثروت زیاد ظروف طلا و نقره بسیار ساخت و در ظروف طلا شراب می خورد.
«نصایح، ص 101».

11. لباس حریر در اسلام برای مرد لباس حریر و انگشتر طلا و زینت حرام است مگر در حال جنگ که موجب ارباب طرف شود معاویه به این دستور تحریم وقی نهاد و لباس حریر در حال صلح و سلم می پوشید و انگشتر طلا آن هم به دست چپ می نمود.
«زندگانی امام مجتبی، عمادزاده، ص 247».

12. گرفتن اموال مردم

اسلام برای افراد مسلمین حدود و حقوقی معین فرموده و با دستور قاعده تسلط بر مال - قاعده لا ضرر و لا ضرار را تاءکید و تحریص فرموده است هیچ کس حق ندارد به زور و باطل از کسی چیزی بگیرد و معاویه به زور اموال مردم را می گرفت بدون عوض هر چه می خواست و هر که داشت باید تقدیم دستگاه اموی کند (موارد زیادی است که این کتاب گنجایش ندارد).

«تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 207».

ابوهریره یار معاویه

ابوهریره از خاندان پستی بود که عاشق گربه بود و این حیوان را بسیار دوست می داشت به همین جهت هر جا گربه بود از دست او امان نداشت و وجه تسمیه او هم به همین جهت ابوهریره نامیدند او مردی فقیر و خدمتگزار خانه ها بود چون اسلام ظهور کرد مردم مسلمان شدند او هم مسلمان گردید و در صف فقرا، صفا قرار گرفت چون هیچ نداشت به نان خشک اطراف خانه ها و مساجد ادامه معیشت می داد در اواخر ملازمت مسجد پیغمبر هر روز یا هر شب مهمان یک نفری بود تا دوره خلافت عمر رسید خدماتی به تمایلات خلیفه نمود او هم به جبران کارش خواست از این فقر و درویشی ابوهریره را برهاند در سال 21 او را والی بحرین نمود تا در سال 23 او را به سبب تعدیات و خیانت به صندوق بیت المال عزل کرد تا اموال مسلمین را گرفت و دشنام داد و گفت آن روزی که بی نعلین تو را به امارت بحرین منسوب کردم می شناختم و اکنون شنیدم اسب هائی را هر یک به قیمت هزار دینار و ششصد دینار خریده ابوهریره ترسید گفت آن ها را برای نتاج آن گرفته ام عمر خشمناک شد با چوب دستی بر سرش زد و گفت تو باید به همان فقر بمانی .

ابوهریره به همان حال برگشت تا زمان عثمان در صف یاران او قرار گرفت به او گفتند اگر می خواهی کارت بالا بگیرد در فضل عثمان احادیثی نقل کن او هم شروع به وضع و جعل حدیث کرد گفت :

یکل نبی خلیلا من امته و ان خلیلی عثمان

گفت هر پیامبری دوستی از امت دارد دوست من عثمان است هر پیغمبری رفیقی است در بهشت رفیق من در بهشت عثمان است و صدها از این احادیث که جعل کرده است و اجرت آن را گرفت .
«زندگانی امام مجتبی (علیه السلام)، ص 252».

مناقب امام حسن علیه السلام به قدری زیاد است که غیر قابل استقصاء می باشد قلم قدرت به نوشتن و زبان نیروی گفتن و کتاب سعه جمع کردن آن ها را ندارد.
هر یک از این مقام و منصب آسمانی کافی است که یک فرد را برای همیشه زعیم مورد احترام سازد چه جای آن که همه این مناقب درباره امام حسن علیه السلام جمع شده است .

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گاهی امام حسن را به تنهای به جلالت و عظمت شائن معرفی می کرد و گاهی به اتفاق برادرش حسین علیه السلام آن جا که قبل از تولد حسین بود به تنهایی فرزند را ستوده است این است که فرمود: من تسره ان ینظر الی سید شباب اهل الجنة فلینظر الی الحسن ، هرکس می خواهد به دیدن بزرگ خوبان بهشت مسرور گردد به حسن علیه السلام بنگرد.

«زندگانی امام حسن ، عمادزاده ، ص 348»

«نقل از البدایه و النهایه ، ج 8، ص 35».

در طلب رزق

امام حسن علیه السلام فرمود جد جهد بیش از مقدار طلب نکنید راضی به مقدار مقدر باشید که فضل خدا شما را بی نصیب نمی گذارد و به جای آن در طلب عفت بکوشید که به کمال نفس برسید حرص رزق را زیاد نمی کند بلکه سبب رنج و ماتم می گردد ولی عفت و تقوی موجب سعادت و تقرب می شود پس این جد و جهد را در راه کسب پارسائی و عفت نفس به کار برند.

«تحف العقول ، ص 55».

امام حسن علیه السلام فرمود هر کس رفتن به مسجد را ادامه دهد هشت خصلت نصیب او می شود: 1. خانه دلش به لطف خداوند روشن 2. گناهانش ترک گردد 3. برادران قابل استفاده پیدا می کند 4. دانش و بینش یابد رحمتی که در انتظارش هست برسد 5. شمع فروزان پیش پای او افروخته گردد که او را هدایت کند 6. گناهانش آمرزیده شود 7. حیاتش افزون گردد 8. تقوایش قوت گیرد.

«زندگانی امام مجتبی (علیه السلام)، عمادزاده نقل از عیون اخبار الرضا، ابن قتیبه ، ج 3، ص 3».

مردی آمد خدمت امام حسن علیه السلام پرسید یا بن رسول الله بهترین مردم کیست ؟
امام حسن علیه السلام فرمود کسی که مردم را در عیش خود شریک سازد آن مرد
پرسید شریکترین مردم کیست امام حسن علیه السلام فرمودند آن کسی که در عیش
خود احدی را شریک ندهد بعد فرمودند آن چه سبب هلاکت مردم است سه
چیز است : 1. حرص 2. کبر 3. حسد. حرص سبب دشمنی نفس است و بدین
جهت آدم از بهشت رانده شد کبر سبب هلاکت دین است و بدین جهت خداوند
ابلیس را لعن فرمود، حسد رائد السو است بدین سبب قابیل ، هابیل را کشت .
«زندگانی امام مجتبی (علیه السلام)، ص 376، اقتباس از نور الابصار، ص 110».

در دوستی اهل بیت

مردی پرسید یا بن رسول الله آیا من از شیعیان شما هستم فرمودای بندگان خدا اگر در اوامر و نواهی ما اطاعت کردید راست گفتید و از شیعیان ما هستید و اگر به خلاف رفتار کردید بر ما حرجی نیست بلکه بر گناه خود و محرومیت خود افزوده اید دعوی نکنید که داخل آن دسته نیستید نگوئید ما از شیعیان شما هستیم بلکه بگوئید ما از دوستان شما هستیم و دشمن دشمن شما هستیم (یعنی ما دشمنان شما را دشمن داریم و دوستان شما را دوست می داریم) (در اینجا امام حسن علیه السلام فرق بین شیعه و دوست را کاملاً تشریح فرموده ، شیعه کسی است که امر امام را اطاعت و نهی او را پرهیزکاری نماید و دوست کسی است که در دلش محبت داشته باشد اما در همه مظاهر عملش متظاهر نگردد.

«مموعه ورام ، ص 301».

جود و سخاوت امام حسن (علیه السلام)

مردی اظهار حاجت کرد امام مجتبی علیه السلام او را خواست فرمود حاجت تو را دادم این اندک را بگیر و شکر کن وقتی از خزینه دارش پرسید چه مقدار موجودی بود که به سائل دادی گفت پنجاه هزار درهم امام علیه السلام رسید آن پانصد دینار که نزد خودت بود چه شد گفت هست فرمود آن سائل را برگردانید و آن پانصد دینار را هم به او داد و عذر خواهی کرد.

«زندگانی امام حسن (علیه السلام)، عمادزاده، ص 212، نقل از دائرة المعارف بستانی، ج 7، ص 39».

یک روز امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر (شهر حضرت زینب علیها السلام با هم به طرف مکه حرکت کردند در اثناء راه گرسنه و تشنه شدند و سنگینی بار هم به آن ها رنج تشنگی را افزود به یک خیمه عرب بیابانی متوجه شدند به طرف او رفته پیر زنی را دیدند از او آب و طعام خواستند آن پیر زن کریمه آن چه داشت آورد که آخرین درجه بخشش این است که هر چه داری برای مهمان گذاری .

پیر زن گوسفندی بیش تر نداشت اول شیرش را به آن ها داد سپس همان گوسفند که اسباب معیشت او و شوهرش بود کشت و طعامی حاضر کرد برای فرزندان دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد طعام خوردند و رفتند.

در میان عرب اگر کسی مهمان عربی شد و پس از غذا خوردن گفت تو هم منزل ما بیا و عوض آن را بگیر یا خواست به او پولی بدهد این است که پدر میزبان را کشته سخت بر او حمله می کند بدین جهت امام علیه السلام فرمود ای امه الله

من یکی از قریش هستم که به حج خانه خدا می روم انشاء الله اگر مراجعه کردم
میل داریم شما هم در مدینه به دیدن ما بیائی .

شوهر آمد گفت عجباً گوسفند را برای کسانی که نمی شناختی کشتی زن
گفت چرا گفتند ما از قریش هستیم آن گاه از مکه برگشت آن زن و شوهر
بیابانی که تنها وسیله زندگی آن ها یک گوسفند بود در اثر نیامدن باران در
سختی معیشت به عسرت افتاده به طرف مدینه حرکت کردند و سراغ خاندان
قریش را گرفته آن جا رفتند در کوچه های مدینه می رفتند به امام حسن
علیه السلام برخوردند امام حسن او را شناخت نزد او رفت و این ضرب المثل را گفت
فقد خل وفاء الدین و المعروف فی ذمه الاحرار دین فرمود جوان مردان گفتار
خود را از دین می دانند که بدان وفا می کنند (و این کنایه از دعوت آن ها بود).
امام حسن علیه السلام امر کرد او را پیش خواندند فرمود ای زن مرا می شناسی زن
گفت نه فرمود من یکی از مهمانان توام پیرزن گفت شناسم امام حسن
علیه السلام فرمود اگر تو مرا نمی شناسی من تو را می شناسم امر کرد غلامش نزدیک
آمد فرمود از صدقات موجوده یک هزار گوسفند خریداری کن و با هزار دینار
به این زن و شوهر بده سپس فرمود آن ها را نزد امام حسین علیه السلام راهنمایی که
راهنمایی کردند سید الشهداء علیه السلام مقداری از مال من به و بخشید آن گاه او را به
عبد الله بن جعفر راهنمایی کردند او هم دستور داد دو برابر یعنی دو هزار گوسفند
و دو هزار دینار به او دادند این عرب بیابانی متمول و توانگر شد برگشت به
خیمه خود.

«زندگانی حضرت مجتبی (علیه السلام)، ص 412 اقتباس از کتاب احیاء العلوم غزالی، ج 3، ص
173 و دائرة المعارف بستانی، ج 7، ص 39».

مناظره یک مرد هاشمی و اموی در سخاوت امام حسن (علیه السلام)

یک مرد هاشمی با مردی اموی با هم نشستند و هاشمی گفت اقوام من با گذشت تر و جوان مرد تر هستند.

اموی گفت قبیله من دست بازتر و سختی تر هستند مرد هاشمی گفت امتحان می کنیم چگونه گفت تو برو از ده نفر از اقوام قبیله خود چیزی بخواه من هم از ده نفر از قبیله خود چیزی می خواهم وعده ما همین مکان باشد.

اموی برخاست نزد ده نفر از رجال بنی امیه رفت هر یک از آن ها ده هزار درهم به او دادند با قید این که گفت من چنین مناظره ای داشته ام و گفته ام بان هاشمی رجال اموی با سخاوت و با گذشت هستند (خلاصه از هر کدام با این تبلیغ و تعریف ده هزار درهم بیش تر ندارند) هاشمی رفت نزد امام حسن علیه السلام عرض کرد حاجت دارم دستور فرمودند 150 هزار درهم به او بدهید از آن جا نزد امام حسین علیه السلام آمد فرمود آیا قبل از من به کسی رجوع کردی گفت آری به حسن بن علی و آن حضرت 150 هزار درهم عطا فرمود امام حسین علیه السلام فرمود من می توانم بیش تر بدهم ولی بر برادرم سبقت نمی گیرم در زیادتی امر فرمود صد و پنجاه هزار درهم به او دادند از همین دو نفر گرفت برگشت دید اموی آمده با یکصد هزار درهم که از ده نفر گرفتند.

هاشمی آمد با سیصد هزار درهم که از دو نفر گرفته آن مرد اموی عصبانی شد برگشت پول ها را به صاحبانشان برگردانید آن ها هم گرفتند چون هاشمی برگشت پول ها را در کند امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام قبول نکردند فرمودند ما چیزی که در راه خدا دادیم دیگر پس نمی گیریم در این جا میزان جود و سخاوت و بخشش اموی ها و هاشمی ها نزد عرب روشن تر گردید.

«زندگانی امام حسن عليه السلام ص 116، اقتباس كتاب صلح امام حسن عليه السلام ص 16».

سخاوت امام حسن علیه السلام امام حسن و تواضع

در روایت آمده هر وقت دسته ای از فقرا یا کارگران و زحمت کشان و دهقانان و کشاورزان نخلستان ها گرد هم بودند و امام حسن علیه السلام از کنار آن ها می گذشت دعوت می کرد و غذای آنها را می خورد و شکر می کرد و می فرمود: **ان الله لا يحب المتكبرين** و دعا می کرد و آن ها را به مهمانی منزل خود دعوت می فرمود اطعام می کرد و لباس می پوشانید.

در درجه فضل و شرف پس از پیامبر صلى الله عليه وآله هیچ کس به پایه حسن بن علی علیه السلام نرسید چون از خانه بیرون می آمد مردم راه می داند کوچه باز می کرد و اگر نشسته بودند همه قیام می کردند و راه می دادند تا آن حضرت بگذرد و چون می گذشت تا خانه او مشایعت می کردند تجلیل و تعظیم و احترام می نمودند تا وارد خانه می شد به جای خود باز می گشتند.

در راه مکه تا آن حضرت پیاده نمی شد کسی پیاده نمی شد حتی عمرو بن عاص تا آن حضرت سوار نمی شد کسی سوار نمی شد و تمام اهل قافله او را احترام می کردند. در روایت آمده: مدرکه بن زیاد به ابن عباس گفت تو پیرمردی سوار شو معطل حسن و حسین نباش آن ها جوان تر از تو هستند سوار می شود ابن عباس گفت ای فرومایه تو نمی دانی این ها فرزندان پیغمبر هستند باید به شکرانه شخصیت آنها احترام کرد تا آنها سوار نشوند من سوار نمی شوم و تا این ها پیاده نشوند پیاده نخواهم شد.

«صلح امام حسن ص 14».

امام حسن علیه السلام چون به وضو شروع می کرد حالش تغییر می نمود در یک خوف عمیقی فرو می رفت که رنگش سبز و زرد می شد و چون به طرف

مسجد می رفت بلند بلند می گفت الهی ضیفک ببابک یا محسن قد اتاک المسی
ء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم؛ ای خدای من مهمان تو
آمده و تو امر کرده ای که نیکوکاران از گناه کاران بگذرد تو نیکوکاری و من
گناهکارای کریم و چون شروع به نماز می کرد چنان در خضوع و خشوع می
رفت که مو در بدنش راست می شود و هر وقت یاد بهشت و جهنم را می کرد
مانند مرد مضطرب بر خود می لرزید و از خداوند مسئلت می کرد او را از جهنم
مصون دارد و پناه به خدا می برد.

«زندگانی امام مجتبی علیه السلام 427 اقتباس امالی شیخ صدوق ص 108».

امیر المؤمنین هم هنگامی که عبادت می کرد عرض می کرد ما عبدت الله
طمعا للجنه و لا خوفا من النار بل وجدته مستحقا للعباد فعبدته؛ علی علیه السلام می
گفت من خدا را به طمع بهشت یا ترس از جهنم عبادت نمی کنم بلکه او را
مستحق بندگی می دانم و عبادت می کنم.

«زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام عمادزاده ص 426».

می نویسند امام حسن علیه السلام هر وقت درب خانه می نشست که به کار کسی
رسیدگی فرماید چنان هیبت او عابری را جلب می کرد که راه عبور بسته می
شد هرکس چشمش بر جلال و جمال امام حسن علیه السلام می افتاد بی اختیار روی
پا می ایستاد تا او را زیارت کند و بسیار می شد که راه بسته می شد حضرت
بر میخواست به داخل منزل می رفت مروان که از دشمنان سرسخت امام حسن
علیه السلام بود می گوید حلم حسن بن علی مساوی با کوه هاست یعنی کوه ها باید تا
حلم و صبر و

بردباری او را بر دوش کشند و تحمل نمایند. «زندگانی امام مجتبی ص 432».

احضار آهو بره

محمد بن حجار نقل می کند که در خدمت امام حسن علیه السلام بودیم که آهو بره ای بگذشته آن حضرت بانگ برآورد دیدیم همه آن دسته آهوان نزدیک آمدند لبیک کنان نزد حضرت شتافتند گفتم یابن رسول الله تعجب از این وحوش نیستم آن ها مقام تو را می شناسند اما میل داریم از امول آسمانی چیزی بنمائی در همان لحظه اشاره به آسمان کرد چیزی فرمود ابواب آسمان گشوده شد و نوری فرود آمد مدینه را روشن نمود که همه خانه ها روشن شد و ترس زلزله می رفت عرض کردیم یابن رسول الله این بارگران را برگردان .

فرمود: مائیم اولین و آخرین ما هستیم نور تابناک الهی مائیم روشن به نور روحانیت که درخشان هستیم به نور خداوند و زنده ایم به روح الله در نزد ماست روح الله ابدیت و ازلیت که به اذن پروردگار می دانیم و عمل می کنیم .
اول ما چون آخر ما و آخر ما چون اول ما همه سیراب از سرچشمه علم الهی هستیم .

امام حسن علیه السلام در مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه نشسته بود که چند نفری از اصحاب وارد شدند عرض کردند یابن رسول الله چیزی به ما از معجزات بنما که از تو نقل کنیم حضرت امام حسن علیه السلام پای مبارک بر زمین کوبید ناگاه دریائی نمودار شد که کشتی ها در آن می گذشت آن گاه از یک کشتی ماهیگیری ماهی بزرگی بیرون آورد و به من مرحمت فرمود و من آن ماهی را به فرزندم محمد دادم به منزل برد سه روز از آن ماهی می خوردیم تا تمام شد.
«زندگانی امام مجتبی علیه السلام مص 517».

سم از چه ماده ای به وجود آمده ؟

معاویه که تصمیم بر مسموم ساختن امام حسن علیه السلام نمود در ظاهر نمی توانست سبط اکبر را بکشد زیرا بهانه نداشت و لذا در مقام شد که از جهاتی امام را مسموم کند از این رو یک نامه ای به پادشاه روم نوشت که مسکن او در قسطنطنیه بود و نامش بوکانا که مقداری سم برای من بفرست می خواهم دشمنی را از پای در آورم بدون آن که کشوری را به جنگ بکشم با لشگر کشی و مبارزه نمایم بوکانا پادشاه روم نوشت در شریعت و دین ما مذموم است با کسی که با ما جنگ ندارد نیرو دهیم و او را مسموم کنیم .

معاویه نوشت در تهمه مردی قیام کرده و طلب حکومت دارد و انقلابی عظیم بر پا کرده می خواهم او را از پای در آورم تا این فتنه از میان برود و شهر و بندگان از شر او راحت شوند در ضمن تحف و هدایائی برای پادشاه روم فرستاد او هم ماء خود به حیا شد و سم قاتلی در شربت ساخت برای او فرستاد.

معاویه هم این سم را برای جعه زن امام علیه السلام فرستاد و پیغام داد اگر این سم را به حسن خورانی و و را کشتی صد هزار درهم به تو می دهم به علاوه که تو را به نکاح فرزندم یزید در می آورم .

امام حسن علیه السلام روزه بود هنگام افطار ظرف شیر یا آب را که می خواست بدان روزه خود را افطار کند از آن کوزه خورد و چون از گلویش فرو رفت چنان بر خود لرزید و بی اختیار شده گفت **انا لله و انا اليه راجعون** .

آن گاه برادرش امام حسین علیه السلام را به حضور طلبید و به او فرمود برادرم هنگام فراق فرا رسیده و مرا زهر خورانیده اند جگرم در طشت افتاد هنگامی که از دنیا رفتم چشمانم را ببوشان مرا غسل بده و کفن کن و بر تابوتم بگذار و به

سوی قبر جدم رسول خدا ﷺ ببر تا با جدم تجدید عهد کنم پس از چهل روز
امام حسن علیه السلام بدرجه رفیع شهادت نائل آمد.
«ارشاد شیخ مفید جلد 2 ص 13 و 14 و انوار البهیة ص 131».

فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام از پسر و دختر

امام حسن مجتبی علیه السلام دارای پانزده اولاد پسر و دختر بودند بدین شرح 1. زید اولین فرزند بوده مکنی به ابو الحسن است 2. حسن 3. عمرو و 4. قاسم 5. عبد الله 6. عبد الرحمان 7. فاطمه سادات حسنی همه از نسل زید و حسن بوده اند 8. حسین 9. عبد الله اکبر 10. عبد الله اصغر 11. اسماعیل 12. یعقوب 13. جعفر 14. محمد 15. طلحه .

یگانه دختر او فاطمه مادر امام محمد باقر علیه السلام است مکنی به ام الحسن است بعضی تا 20 پسر و یازده دختر برای امام حسن نوشته و شمرده اند.

پسران یک زید بن حسن دوم حسن مثنی سوم حسین اثرم چهارم علی اکبر پنجم علی اصغر ششم جعفر هفتم عبد الله اکبر هشتم عبد الله اصغر نهم قاسم دهم عبد الرحمن یازدهم احمد دوازدهم اسماعیل سیزدهم یعقوب که دو نفر آخر از جعده بنت اشعث بود. چهاردهم عقیل پانزدهم محمد اکبر شانزدهم محمد اصغر هفدهم حمزه هجدهم ابوبکر نوزدهم عمران بیستم طلحه .

دختران امام حسین (علیه السلام)

یک ام الحسن دوم ام الحسین سوم فاطمه کبری چهارم فاطمه صغری پنجم
سکینه ششم ام الخیر هفتم ام سلمه زن عمر بن امام زین العابدین علیه السلام هشتم ام
عبد الرحمان نهم ام زین العابدین دهم رقیه زن عمرو بن منذ بن زبیر بن عوام
بود یازدهم رمله خاتمه زید بن حسن در زمین حاجز نزدیک ثعربه وفات کرد
جسدش را در بقیع دفن کردند عمرش 100 سال نوشته اند.

حسن مثنی

حسن مثنی یکی از فرزندان امام مجتبی است حسن بن حسن بن علی که معروف به مثنی می باشد از آن هائی است که در واقعه کربلا شرکت کرد و زخمی شد و شب برخاست از معرکه بیرون رفت .

نوشته اند چون بنای نام زدی و ازدواج حسن مثنی شد از دختران امام حسین علیه السلام را خواست حضرت سید الشهداء علیه السلام فرمود من دو دختر دارم فاطمه و سکینه هر کدام را می خواهی به تو عقد بندم .

از حیاء سر به زیر انداخت تا عمویش فرمود فاطمه شبیه به مادرم فاطمه زهرا می باشد و تو یادگار برادرم حسن مجتبی علیه السلام هستی فاطمه را به حباله تو در آوردم و فاطمه را به حسن عقد بست و از او سه پسر آورد عبد الله ، ابراهیم و حسن و بن دومین فرزند حضرت مجتبی علیه السلام بود در سن سی و پنج سالگی در مدینه در گذشت و در بقیع دفن شد و فاطمه بر قبر او خیمه ای ساخت و تا یکسال عزاداری می کرد.

«ارشاد شیخ مفید ص ۲۲ و زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام عمادزاده ، ص ۵۶۷».

پنجمین پسر امام مجتبی علیه السلام عبد الله بن حسن مکنی به ابوبکر است اشمس عبد الله کینه ابوبکر است که در روز عاشورا به دست مردی از بنی عدی شهید شد و امام حسین علیه السلام دختر خود حضرت سکینه را برای او تزویج کرده بود.
«همان مدرک ، ص 569».

ششمین نفر از فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام حضرت قاسم بود که سیزده ساله بود در روز عاشورا شهید شد قاتل او مردی از بنی عدی بود البته تاریخ در این مورد مفصل است که در این کتاب گنجایش ندارد معذرت می طلبم .

خدایا بر برکت وجود مقدس حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام ما را از پیروان
راستین امامان قرار بده و ما را از برکت شیوه زندگی سازنده آن هم بهره مند
ساز، آمین یا رب العالمین .

نگاهی به زندگامی امام حسین (علیه السلام)

مقدمه یا پیشگفتار:

ما قرآن را به عنوان کتاب آسمانی پذیرفته ایم و باور داریم که از سوی خدا به پیامبر اسلام ﷺ نازل شده است در قرآن به ده ها معجزه از پیامبران و اوصیای آن ها اشاره شده است به عنوان نمونه در قرآن آمده حضرت سلیمان عليه السلام در شهر بیت المقدس به بزرگان اطرافیان خود گفت کدام یک از شما توانائی آن را دارید که تخت ملکه سبأ را (که در صنعا در سرزمین یمن است) اکنون به این جا بیاورید عفریتی از جن گفت پیش از آن که از مجلس خود برخیزی من آن تخت را (از یمن) به اینجا می آورم (با این که فاطمه این دو شهر بیش از صد فرسخ بود آیه شریفه سوره نمل آیه 40).

قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک فرما راه مستقرا عنده ؛

اما کسی که از کتاب آسمانی داشت یعنی آصف برخیا وصی و زیر سلیمان گفت من آن تخت را پیش از آن که یک چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد او همین کار را کرد ناگهان سلیمان عليه السلام بلقیس را در نزد خود مستقر دید و شکر خدا را به جای آورد و یا در قرآن ردمورد معجزات حضرت عیسی عليه السلام و موسی عليه السلام سخن یه میان آمده است .

امام باقر عليه السلام فرمود اسم اعظم دارای هفتاد و سه حرف آصف برخیا وزیر سلیمان و وصی او یک حرف آن را می دانست و بر اثر آن توانست تخت ملکه سبا را در یک لحظه (از صنعا در شهر یمن به بیت المقدس) بیاورد ولی ما دارای

هفتاد و دو حرف از آن هفتاد و سه حرف هستیم که یک حرف آن مخصوص ذات پاک خداست .

«تفسیر نور الثقلین ، ج 4، ص 88».

طبق روایت یکی از یاران امام باقر علیه السلام به نام ابو بصیر که نابینا بود در ضمن گفتاری به امام باقر علیه السلام چنین گفت آیا شما وارث پیامبران هستید امام باقر فرمود: آری ابو بصیر گفت روی این اساس آیا شما می توانید مرده را زنده کنید و کور مادر زاد را بینا کنید و مبتلا به بیماری بیسی را درمان نمایید امام باقر علیه السلام فرمود آری به اذن خدا می توانیم .

آن گاه امام باقر علیه السلام (برای این که ثابت کند که محض ادعا نیست بلکه می تواند) به ابو بصیر فرمود نزدیک بیا ابوبصیر می گوید نزدیک رفتم امام باقر علیه السلام دست به چهره و دیده ام کشید همان دم خورشید و آسمان و زمین و خانه ها و هر چه در شهر بود همه را دیده آن گاه به من فرمود می خواهی این گونه باشی و در روز قیامت در سود و زیان با مردم شریک گردی یا آن که به حال اول برگردی و بدون باز داشت به بهشت بروی ؟

گفتم می خواهم به همان گونه که بودم بازگردم امام باقر علیه السلام بار دیگر بر چشم ابوبصیر دست کشید و چشمان او به حال اول بازگشتند.

«اصول کافی ، ج 1، ص 470، حدیث 3».

جبرئیل در مورد ولادت امام حسین (علیه السلام)

بنابر روایتی امام حسین علیه السلام روز سوم ماه شعبان سال چهارم هجرت در مدینه دیده به جهان گشود روایتی دیگر روز پنجم شعبان حضرت امام حسین علیه السلام متولد شده ، هنوز امام حسین علیه السلام به دنیا نیامده بود جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کردای محمد صلی الله علیه و آله و سلم خداوند تو را به نوزادی از فاطمه علیه السلام مژده می دهد که به دنیا می آید و امتت بعد از تو او را می کشند.

پیامبر از این خبر نگران شد بار دیگر جبرئیل نازل گردید همین خبر را داد باز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگران شد. جبرئیل به آسمان صعود کرد و سپس باز گشت و عرض کردای محمد پروردگارت سلام می رساند و مژده می دهد که مقام امامت و ولایت را در ذریه او قرار دادم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نگرانی بیرون آم و گفت راضی شدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همین مطلب را به فاطمه علیه السلام گفت فاطمه علیه السلام نگران شد وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه علیه السلام فرمود خداوند مقام امامت را در ذریه او قرار می دهد فاطمه علیه السلام شاد شد و گفت خشنود شدم .

«اصول کافیت ج 1، ص 414».

وقتی که ولادت آن حضرت را به پیامبر اکرم خبر دادند آن حضرت نوزاد را به دست گرفته در گوش راستش اذان و در گوش چپش جمله های اقامه را به زبان آورد و نامش را حسین گذاشت سپس گوسفند رابه عنوان عقیقه قربانی نمود.

فاطمه علیه السلام به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موی سر حسین علیه السلام را تراشید و به اندازه وزن آن نقره به فقیر صدقه داد.

«ترجمه ارشاد مفیدت ج 2، ص 44 و انوار البهیة ، ص 43».

روایت شده جبرئیل به پیامبر ﷺ تبریک گفت و تسلیت هم گفت تبریک
به خاطر ولادت حسین علیه السلام و تسلیت به خاطر شهادت جانشوزش .
«انوارالبهیه ، ص 139».

اولین کلام حسین (علیه السلام)

در این هنگام که هنوز حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ زبان نگشوده بود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای انجام نماز مستحبی ایستاد حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز در کنارش بود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود الله اکبر حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ نتوانست این جمله را بگوید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شش بار این جمله را تکرار کرد ولی حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ هم چنان توان گفتن این جمله را به طور کامل نداشت .

هنگامیکه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای بار هفتم فرمود الله اکبر حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ زبان گشود و به طور کامل و شیوا جمله فوق را ادا نمود امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید از این رو گفتن هفت تکبیر در آغاز نماز قبل از تکبیره الاحرام سنت (مستحبی گردید).

«بحار، ج 43، ص 307» م

محبت سرشار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به حسین (علیه السلام)

روزی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با جمعی به نماز جماعت ایستاد در آن هنگام حسین عَلَيْهِ السَّلَام نیز به سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوید و بر پشت آن حضرت سوار شد و پاهای خود را حرکت می داد و می گفت حل حل (این دو کلمه را عرب هنگام راندن شتر به زبان می آورد) هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خواست سر از سجده بردارد حسین عَلَيْهِ السَّلَام را با دست هایش می گرفت باز حسین عَلَيْهِ السَّلَام بر پشت آن حضرت سوار می شد و پاهایش را حرکت داده و همان جمله را ادا می کرد یک نفر یهودی که شاهد این منظره بود نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و عرض کرد شما با فرزندان خود به گونه ای رفتار می کنید که در میان ما چنین رفتاری نیست پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ او فرمود آگاه باشید اگر شما ایمان به خدا و رسولش بیاورید به کودکان مهر و محبت میورزید همین منظره و سخن قلب آن یهودی را به اسلام جذب کرد و همان دم مسلمان شد.

«سیره چهاردهم معصوم، ص 310؛ اقتباس از مناقب آل ابیطالب، ج 4، ص 71 و 72.»

بازی کودکانه و جالب

(ابو رافع) یکی از اصحاب نزدیک پیامبر گوید من در دوران کودکی با حسین علیه السلام که او نیز کودک بود سنگ بازی می کردیم گودال کوچکی در زمین کنده و سنگی کروی شکل را از فاصله معین بر طرف آن گودال می غلطاندیم هر گاه سنگ هر کدام داخل گودال می افتاد او برنده می شد و شرط ما این بود که هر کس برنده شد اندکی بر پشت بازنده (به صورت سجده) سوار گردید این بازی در آن عصر معمول بود و هر گاه من برنده می شدم به او عرض می کردم مرا به پشت حمل کن ایشان در پاسخ می فرمود: آیا بر پشت کسی سوار می شوی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را بر پشتش سوار کرده است من با شنیدن این سخن گذشت می کردم بار دیگر به بازی ادامه می دادم وقتی که حسین علیه السلام برنده میشد عرض می کردم تو را بر پشتم سوار نمی کنم همان گونه که تو مرا سوار نکردی در پاسخ می فرمود آیا راضی نیستی که کسی را بر پشت سوار کنی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را بر پشتش سوار می کند در این هنگام او را بر پشتم سوار می کردم .

«همان مدرک ، ص 72».

محبت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به دوستی حسین (علیه السلام)

روزی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با جمعی از اصحاب عبور می کردند در مسیر راه دیدند چند نفر کودک با هم بازی می کنند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کنار یکی از آن ها نشسته و به او بسیار محبت کرد و بین دو چشم او را بوسید سپس از آن جا گذشتند بعضی از حاضران از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسیدند چرا در میان آن کودکان به یکی از آن ها آن همه محبت کردید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود روزی این کودک را دیدم با حسین عَلَيْهِ السَّلَام بازی می کند و خاک زیر پای حسین را بر می دارد و به صورتش می مالد از این رو که او پسر حسین عَلَيْهِ السَّلَام را دوست می دارد من نیز او را دوست دارم و جبرئیل به من خبر داد که این کودک از یاران حسین عَلَيْهِ السَّلَام در حادثه کربلا خواهد شد مرحوم شیخ جعفر شوشتی نقل کرده که احتمال دارد آن کودک حبیب بن مظاهر بوده باشد.

«منتخب التواریخ ، ص 278».

مقام ارجمند حسین (علیه السلام)

روزی حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ (در دوران کودکی) در آغوش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او نوازش می کرد و او رامی خندانند عایشه یکی از همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن حضرت عرض کردای رسول خدا چقدر این کودک را دوست داری و با دیدار او شاد می شوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود چرا با او دوست نباشم و با دیدار او شاد نگردم با این که او میوه قلب و نور چشمم می باشد و اتم او را خواهند کشت کسی که بعد از وفاتش مرقدش را زیارت کند خداوند ثواب یک حج مستحبی از حج های مرا برای زیارت کننده می نویسد.

عایشه گفت به راستی ثواب یک حج از حج هایت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بلکه ثواب دو حج عایشه گفت به راستی ثواب دو حج پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود بلکه ثواب سه حج این سؤال و جواب هم چنان تکرار شد تا این که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند خداوند ثواب 90 حج من را با ثواب عمره های آن ها به زیارت کننده مرقد حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ خواهد داد.

«سیره چهارده معصوم ، ص 312؛ اقتباس از کامل الزیاره ، ص 68».

ازدواج شهربانو با امام حسین (علیه السلام)

شهر بانو یکی از دختران یزدگرد سوم (آخرین پادشاه ساسانی) بود که در عصر خلافت عمر و در ماجرای فتح ایران به اسارت سپاه اسلام در آمد و به مدینه آورد شد او قبل از اسارت شبی در عالم خواب پیامبر اسلام ﷺ و حسین را دید که وارد کاخ کسری می شوند و پیامبر ﷺ به او (شهر بانو) می فرماید: ای دختر پادشاه عجم من تو را نامزد حسین ﷺ نمودم آن گاه پیامبر ﷺ رفت فاطمه ﷺ وارد ایوان کاخ گردید و شهربانو را در آغوش گرفت و فرمود تو نامزد پسر من و عروسم هستی به زودی مسلمانان بر شما پیروز می شوند و تو اسیر آنان می گردی نگران نباش در مدینه به وصال شوهرت خواهی رسید بر اثر پیروزی سپاه اسلام حکومت شاه ساسانی سرنگون گردید و شهر بانو با عده ای از بستگان اسیر شد آن ها را به مدینه آوردند در مدینه مردم برای تماشای دختر پادشاه عجم اجتماع کرده بودند تا شهربانو را ببینند ولی این بانوی عقیف و با شرم چهره خود را پوشانده بود.

عمر بن خطاب وارد مسجد شد و خواست نقاب را از روی او بردارد و او را به عنوان کنیزه در معرض فروش بگذارد که او به زبان فارسی گفت روی خسرو سیاه باد اگر او نامه پیامبر ﷺ را پاره نمی کرد امروز مرا اسیر نمی کردند تا مردم گروه گروه به تماشای من بیایند عمر خیال کرد شهربانو به او دشنام می دهد لذا تصمیم گرفت به او آسیب برساند حضرت علی ﷺ به عمر فرمود: او به تو دشنام نداد بلکه جدش را نفرین کرد در این موقع عمر تصمیم گرفت او را به هرکس که بهای بیش تر داد بفروشد حضرت علی ﷺ پیشنهاد کرد اختیار انتخاب همسر به خود شهربانو واگذار شود عمر این پیشنهاد را پذیرفت و

شهربانو در میان جمعیت دست بر روی شانه امام حسین علیه السلام نهاد و گفت اگر اختیار انتخاب با من است من این شخص را برگزیدم و این نور تابان و ستاره درخشان را بر همه کس ترجیح می دهم .

آن گاه علی علیه السلام به او فرمود: به چه کسی وکالت می دهی عرض کرد به شما در این هنگام علی علیه السلام به حذیفه بن یمان دستور داد تا عقد ازدواج شهربانو را برای حسین علیه السلام بخواند و به آن ترتیب شهربانو همسر امام حسین علیه السلام گردید. جمعی از او پرسیدند چرا در میان آن همه جمعیت حسین علیه السلام را برگزیدی او در پاسخ ماجرای خواب دیدن خود را بیان کرد حضرت شهربانو از حسین علیه السلام دارای یک فرزند شد که همان حضرت امام زین العابدین امام سجاد علیه السلام است هنوز چند روز از ولادت امام سجاد علیه السلام نگذشته بود که شهربانو از دنیا رفت .

«اقتباس از ریاحین الشریعه ، ج 3، ص 11 - 14».

خاطره از جنگ صفین

امام حسین علیه السلام نقل می کند همراه پدرم از کوفه به سوی سرزمین صفین برای جنگ با معاویه حرکت می کردیم در مسیر راه به سرزمین کربلا که رسیدیم در آنجا فرود آمدیم پدرم علی علیه السلام سرش را بر دامن برادرم حسن علیه السلام نهاد و ساعتی خوابید هنگامی که بیدار شد گریه سختی کرد برادرم حسن علیه السلام پرسید چرا گریه می کنی پدرم فرمود: در عالم خواب دیدم این بیابان دریای از خون است و حسین علیه السلام در آن غرق شده و فریاد رس می طلبد و کسی به فریادش نمی رسد سپس پدرم به من رو کرد و فرمود: هنگامی که چنین حادثه ای برای تو رخ داد چه می کنی در پاسخ گفتم صبر می کنم که جز صبر چاره ای نیست .

«سیره چهارده معصوم ، ص 232 اقتباس از معالی السبطين ، ج 1، ص 286».

نیرنگ معاویه بر علیه امام حسین (علیه السلام)

در تاریخ آمده که یک روزی معاویه کنیز خوش قامت و بسیار زیبایی را به مبلغ صد هزار درهم خرید و به اطرافیان خود رو کرد و گفت این کنیز برای چه کسی شایسته است گفتند برای شما. معاویه گفت درست نگفتید بلکه این بانو برای حسین بن علی علیه السلام شایسته است زیرا این زن هم دارای شرافت معرفت و شخصیت است و هم بین من و پدر حسین علیه السلام اختلافاتی وجود داشت امید آن که با اهداء این کنیز به او اختلاف ما بر طرف شود.

معاویه با طرح این دسیسه سیاسی کنیز را همراه اموال بسیار و لباس های فاخر به حضور امام حسین علیه السلام فرستاد امام حسین علیه السلام دید کنیز زیبایی است لذا پرسید اسمت چیست کنیز گفت هوا یعنی آرزو با عشق امام حسین علیه السلام فرمود: خودت هم مثل نامت هوا (وهوس) هستی و آیا چیزی را حفظ هستی کنیز گفت آری قرآن بخوانم یا شعر امام حسین علیه السلام فرمودند قرآن . کنیز این آیه را خواند:

وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقه الا یعلمها و لا حبه فی ظلما الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین ؛
کلیدهای غیب تنها نزد خدا است و جز او کسی آن را نمی داند او آن چه را که در خشکی و دریا است می داند و هیچ برگگی از درختی نمی افتد مگر این که از آن آگاه است و نه هیچ دانه ای در مخفیگاه زمین و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد جز این که در کتاب آشکار ثبت است .

امام حسین علیه السلام از او خواست شعری بخواند کنیز هم این شعر را خواند (لیکن عبرت انگیز است):

انت نعم الفتی لو نت بتقی غیر ان لا بقاء للانسان
یعنی تو جوان نیک و زیبایی اگر بقا می داشتی ولی بقایی برای انسان نیست

امام حسین علیه السلام سخت تحت تاءثیر قرار گرفت و گریه کرد آن گاه به آن
کنیز با معرفت رو کرد و فرمود تو را آزاد کردم و هر چه معاویه فرستاده مال
خودت باشد (امام حسین علیه السلام با این عمل انقلابی فریب دام معاویه را
نخورد و نقشه مرموز سیاسی معاویه را نقش بر آب نمود و با کنیزی که در همه
جا تحقیر می شد محرمانه بر خورد نمود و با احسان خود به او پاداش معرفت
داد).

«فرازهای برجسته از زندگی امامان علیهم السلام، ج 1، ص 81 و سیره چهاردهم معصوم، ص
332».

پس از شهادت امام حسن علیه السلام امام حسین علیه السلام به همه وصیت های او عمل
کرد و حریم و احترام او را در این مورد نیز نگه داشت و جنازه را پس از غسل
و کفن و نماز با کمک بنی هاشم کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آورد افراد مرموزی به
عایشه گفتند آنها می خواهند جنازه را در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دفن کنند عایشه
تحریک شد و بر اشتر سوار گردید و با گروهی برای جلوگیری از دفن جنازه
امام حسن علیه السلام در آن مکان آمد و با عنوان کردن این که نباید حریم پیامبر
صلی الله علیه و آله دریده شود می خواست آشوب عظیمی به پا کند که امام حسین علیه السلام به او
چنین جواب داد تو و پدرت از قبل پرده حریم پیامبر صلی الله علیه و آله را دریدید تو جنازه
کسی را به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله آوردی که آن حضرت دوست نداشت در نزدیک او
باشد خداوند در مورد این کار از تو باز خواست خواهد کرد همانا برادرم به من
امر کرد تا جنازه اش را کنار پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله ببرم تا با او تجدید عهد
کند بدان که برادرم از همه مردم به خدا و رسولش و معنی قرآن آگاه تر بود و

دانتر از آن بود که پرده حریم رسول خدا ﷺ را پاره کند زیرا خداوند در قرآن آیه 53 احزاب می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم؛ ای کسانی که ایمان آورده اید بدون آن که پیامبر به شما اجازه دهد وارد خانه او نشوید، ولی تو بدون اجازه پیامبر ﷺ مردانی را به خانه او راه دادی خداوند در قرآن آیه 2 حجرات می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی؛ ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را از صدای پیامبر ﷺ بلندتر نکنید ولی به جانم سوگند تو (ای عایشه) به خاطر پدرت و به دفن جنازه عمر کنار گوش پیامبر ﷺ کلنگ ها زدی با این که خداوند در قرآن آیه 3 حجرات می فرماید:

ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک امتحن الله قلوبهم للتقوی؛ آن ها که صدای خود را نزد رسول خدا ﷺ کوتاه می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوی خالص نموده است .

قسم به جانم (ای عایشه) پدرت (ابو بکر و عمر با نزدیک نمودن خود به پیامبر ﷺ او را آزار دادند و آن حقی را که خداوند با زبان پیامبر به آنها امر کرده بود رعایت نمودند زیرا خداوند مقرر فرمود که آنچه نسبت به مؤمنان در زنده بودنشان حرام است در هنگام مردنشان نیز حرام خواهد بود.

سوگند به خدای عایشه اگر به نظر ما خداوند دفن جنازه امام حسن عیاشی را در نزد قبر پیامبر ﷺ که تو آن را نمی خواهی جایز نموده بود می فهمیدی که بر خلاف خواسته تو ما آن جنازه را در آن دفن می کردیم .
«اصول کافی ، ج 1 ص 302 و 303».

گفت و گوی مروان و امام حسین (علیه السلام)

روزی بین امام حسین علیه السلام و ولید بن عتبه برادرزاده معاویه (که در آن روز فرماندار مدینه بود) در مورد ملکی نزاع شد امام حسین علیه السلام دست های ولید را گرفت و برگردش پیچید و او را وادار کرد تا تسلیم حق گردد.

مروان گفت سوگند به خدا تا امروز جرات و شجاعت مردی هم چون حسین علیه السلام را نسبت به رئیس خود ندیده بودم .

«مناقب آل ابی طالب ، ج 4 ، ص 68».

معاویه برای فرماندارش مروان در مدینه نوشت از ام کلثوم دختر عبد الله بن جعفر علیه السلام را برای پسر یزید خواستگاری کن مروان نزد عبد الله رفت و ماجرا را گفت در جواب عبد الله گفت اختیار این دختر با امام حسین علیه السلام است عبد الله ماجرا را به عرض امام حسین علیه السلام رساند امام حسین علیه السلام فرمود از درگاه خداوند خیر و سعادت می طلبیم - خدایا توفیق تحصیل خوشنودیت را در مورد این دختر خواهان هستم .

سپس مروان بزرگان دو طایفه بنی هاشم و بنی امیه را دعوت کرد و همه آن ها در مسجد گرد هم آمدند و امام حسین علیه السلام نیز حاضر شد مروان برخاست و پس از حمد و ثنای الهی چنین گفت :

امیر مؤمنان معاویه به من فرمان داده تا ام کلثوم دختر عبد الله بن جعفر را برای یزید بن معاویه به این ترتیب خواستگاری کنم هر قدر پدرش خواست مهریه تعیین کند می پذیرم ، هر قدر پدرش مقروض باشد قرض او را ادا می کنیم و این وصلت موجب صلح بین دو طایفه بنی امیه و بنی هاشم خواهد شد یزید پسر معاویه همتای است که نظیر ندارد به جانم سوگند حسرت و افتخار

شما به یزید بیش تر از حسرت و افتخار یزید به شما است ای ابا عبد الله پاسخ نیک به ما بده .

یزید کسی است که به برکت چهره او از ابرها طلب باران می شود آن گاه سکوت کرد و کنار نشست .

امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام سخن آغاز کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود اما در مورد مهریه ما از سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد مهریه دختران و بستگانش تجاوز نمی کنیم که 480 درهم است در مورد قرض های پدرش زنان ما هر جا باشند قرض های ما را ادا می کنند و در مورد صلح بین دو طایفه دشمنی ما با شما برای خدا و در راه خدا است بنابراین برای دنیا با شما صلح نمی کنیم سوگند به جانم خویشاوندی نسبی به هم زده شد تا چه رسد به خویشاوندی سببی در مورد این که یزید همتای ندارد اینرا بدان که همتای او همان است که قبل از رئیس شدن یزید بود و این ریاست چیزی بر او نمی افزود و موجب تغییر همتا برای او نشده است اما این که گفتی به برکت چهره یزید از ابرها طلب باران می شود چنین چیزی درست نیست مگر در مورد رسول خدا محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که از برکت چهره نورانی او طلب باران می شود سپس فرمود: اکنون همه شما گواه باشید که دختر عبد الله را به ازدواج پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر در آوردم و من هم اکنون او را همسر قاسم قرار دادم و مهریه اش را 480 درهم نمودم به اضافه زمین مزروعی که در مدینه دارم به او بخشیدم و همین زمین مزروعی زندگی آنها را تاءمین می کند و به خواست خدا نیازی به دیگران پیدا نمی کند مروان در حالی که رنگش تغییر کرده بود گفت ای بنی هاشم آیا این گونه با ما ناصاف روبرو می شوید امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: آری هر یک از این پاسخ ها در برابر هر یک از سخنان شما است که در برابر یک مروان از

جواب مثبت ماء یوس شد و پس از گفت و گویای دیگر با همراهانش برخاسته
و رفتند.

«مناقب آل ابی طالب ، ج 4 ، ص 34؛ بحار، ج 44 ، ص 208».

اهدائی امام حسین (علیه السلام)

یکی از کنیزان امام مجتبیٰ علیه السلام شاخه گلی را به امام حسین علیه السلام هدیه نمود آن حضرت همان لحظه آن کنیز را در راه خدا آزاد کرد انس بن مالک به آن حضرت عرض کرد یک شاخه گل آن قدر ارزش نداشت که شما به خاطر آن کنیزی را آزاد سازی ، امام حسین علیه السلام فرمود خداوند ما را چنین تربیت نموده قرآن فرموده **اذا حییتم بتحیه فحیوا با حسن منها او ردوها؛** هر گاه چیزی را به شما هدیه کردند مشابه بهتر از آن یا همانند آن را به او هدیه کنید می خواستم به بهتر از آن به او هدیه کنم که آزادیش بود.

«کشف الغمه ، ج 2، ص 206».

امام حسین علیه السلام یکی از پسرانش را نزد معلمی گذاشت تا به او درس بدهد هنگامی که آن پسر سوره حمد را از او آموخت امام حسین علیه السلام معلم را طلبید علاوه بر کمک شایان دهانش را پر از دانه های در و گوهر گران بها کرد و به این ترتیب از معلم قدردانی و سپاسگزاری نمود شخصی به آن حضرت عرض کرد به خاطر تعلیم آن همه به او جایزه دادی امام حسین علیه السلام در پاسخ فرمود: این جایزه اندک چگونه می تواند ارزش آموزش را جبران کند.

«بحار، ج 44، ص 191»

فقیری از انصار برای تقاضای کمک نزد امام حسین علیه السلام آمد امام علیه السلام قبل از آن که او سخن بگوید به او فرمود: ای برادر انصاری چهره خود را از ذلت تقاضا کردن حفظ کن و تقاضای خود را در صفحه ای بنویس . به خواست خدا آن چه را که مایه شادمانیت است به تو خواهم داد او در کاغذی نوشت فلان کس پانصد دینار از من طلب دارد و اصرار می کند که آن را بپردازم با او صحبت کن

که مرا تا هنگام تمکن مهلت دهد امام حسین علیه السلام آن کاغذ را خواند و سپس به خانه خود رفت و کیسه ای محتوی هزار دینار آورد و به و داد و فرمود:

پانصد دینار از این مقدار را به طلب کارت بده و بقیه را در سایر نیازمندی ها مصرف کن و هیچگاه حاجت خود را جز نزدیکی از سه شخص دیندار دوم جوان مرد سوم انسان پاک سرشت دیندار دینش آبروی تو را حفظ می کند جوانمرد به خاطر جوانمردیش حیا می کند کهنه امیدت سازد.

و اما انسان پاک شرافت مانع می شود که تو را دست خالی در کند و می داند که تو دوست نداری آبرویت ریخته شود.

«تحف العقول ، ص 281».

خشک شدن دست ستمگر

روایت شده امام کاظم علیه السلام فرمود آن هنگام که حسن و حسین علیهما السلام کودک بودند در مدینه یک نفر از مخالفان بی رحم با آنها برخورد شدید کرد حسین علیه السلام به او تند شد آن شخص دست راستش را بلند کرد به حسین بزند خداوند آن را از شانه اش خشک نمود او عبرت نگرفت و این بار دست چپش را بلند کرد که به حسین علیه السلام بزند دست چپ او نیز مثل دست راستش خشک شد او به جزع و التماس افتاد و به حسن و حسین علیهما السلام گفت شما را به حق پدر و جدتان سوگند می دهم که دعا کنید تا خداوند دستم را آزاد سازد حسین علیه السلام عرض کرد خدایا او را آزاد کن و این حادثه را برای او حجت و مایه عبرت قرار بده .

خداوند بی درنگ دعای حسین علیه السلام را به استجابت رساند، دست او خوب شد و طبق روایت راوندی او عبرت نگرفت و به همان حالت خود باقی ماند.
«اثبات الهدی ، ج 5، ص 196».

در بیان ولادت و شهادت حضرت ابی عبد الله حسین بن علی (علیه السلام)

ولادت با سعادت امام حسین علیه السلام روز سوم شعبان زمانی که چهار سال از هجرت گذشته بود به دنیا آمد محل تولد در شهر مدینه امام حسین علیه السلام هنگامی که یک ساله شدند دوازده فرشته یکی به صورت شیر دوم به صورت پلنگ سومی به صورت شکل ازدها چهارمی به صورت انسان هشت فرشته دیگر به صورت های گوناگون نزد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند در حالی که چهره های آنان بر افروخته دیدگانشان گریان و بالهایشان را پهن کرده بودند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند یا محمد فرزند تو حسین پسر فاطمه دچار همان سرنوشتی خواهد شد که هابیل از قایل گشت و همانند پادشاه هابیل به او نیز پادشاه داده خواهد شد.

«لهوف ، ص 37».

خروج امام حسین علیه السلام از مدینه

خارج شدن آن حضرت از مدینه به مکه معظم 28 رجب بوده دو روز با آخر ماه رجب مانده بود امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شدند شب جمعه سوم ماه شعبان وارد مکه معظمه شدند اهل مکه و جمعی که از اطراف به عمره آمده بودند - با خبر شدند که حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام وارد مکه شده است به خدمت آن حضرت مبادرت نمودند و هر صبح و شام به ملازمت آن حضرت می شتافتند.

امام حسین علیه السلام تا آخر شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی قعدة در مکه بودند در این بین از میان همه افراد که برای گفت و گو با امام حسین علیه السلام نزد آن حضرت می آمدند عبد الله بن عباس (ره) و عبد الله بن زبیر (ره) خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شدند و از آن حضرت تقاضا نمودند که از مسافرت (به عراق) خود داری نماید امام علیه السلام فرمودند این فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله است و من بایستی که از آن عمل نمایم ابن عباس تا این کلام را شنید از نزد امام علیه السلام خارج شد در حالی که (از شدت غم و اندوه) فریاد و احسینا می کرد پس از این عبد الله بن عمر نزد امام حسین آمد و به آن حضرت عرض نمود که با این مردم گمراه صلح نما خود را از جنگ دور نگاه دار.

امام علیه السلام فرمودند ابا عبدالله در پستی و بی ارزشی دنیا نزد خداوند همین بس است که سر بریده یحیی پسر حضرت زکریا را به عنوان هدیه نزد ستمگری از ستمگران بنی اسرائیل فرستادند. (در حالی که منظور آن پیامبر نهی از منکر) بود و آیا نمی دانی که بنی اسرائیل در زمان اندک بین طلوع صبح تا صلوع

آفتاب هفتاد پیامبر راکشتند و پس از آن به طور عادی گویا که هیچ جنایتی را مرتکب نشده اند.

«لهوف سید بن طاووس ، ص 55»

در روایت دارد در یک روز ششصد نامه از کوفه آمده و پس از آن نامه های دیگر پی در پی می آمد تا آن که تعداد این نامه ها به دوزاده هزار نامه رسید.

عبارت یکی از آن نامه ها پس از سلام ای پسر رسول خدا ﷺ مردم منتظر قدوم شمايند آن ها راءى تو ندارند پس به سوى ما بشتاب كه بوستان هايمن سرسبز و ميوه هاي درختانمان رسیده پس اگر تصميم گرفتيد به سوى ما بيايد لشگر آماده مقدم تو را گرامى خواهند داشت .

«لهوف ، ص 59».

خروج سید الشهداء از مکه

امام حسین علیه السلام در روز سه شنبه سوم ماه ذی الحجه یابه قولی دیگر در روز چهارشنبه هشتم ذی الحجه سال 60 هجری از مکه خارج شد خبر شهادت حضرت مسلم هنوز به آن حضرت نرسیده بود زیرا درست در همان روزی که حسین علیه السلام از مکه خارج شد مسلم به شهادت رسید.

«لهوف ، ص 89».

دل شان با تو شمشیرهایشان علیه تو

روایت شده از اعمش او از ابو محمد واقدی و زراره بن خلج گفتند قبل از آن که امام حسین علیه السلام به سوی عراق عزیمت کند ما به ملاقات ایشان رفتیم و از سست عهدی مردم کوفه به آن حضرت خبر دادیم و به او گفتیم دل های کوفیان با شما است اما شمشیرهایشان علیه شما آن حضرت پس از شنیدن سخنان ما اشاره به آسمان کرد در اینحال درهای آسمان گشوده شد و عده زیادی از ملائکه که تعداد آن ها را جز خدا کسی نمی داند پائین آمدند امام علیه السلام فرمودند اگر تقدیر و مشیت الهی این گونه نبود که چیزهای نزدیک هم شوند و زمان شهادت من نزدیک نگشته باشد به کمک این ملائکه با این مردم می جنگیدم .

امام من یقین دارم که قتلگاه من و اصحاب من در کربلاست و غیر از علی (امام زین العبادین علیه السلام) « فرزندم هیچ کس نجات نخواهد یافت .

«لہوف سید بن طاووس ، ص 91، 93».

خروج حضرت از مکه در روز ترویبه

روایت شده است که روز ترویبه بود که عمرو بن سعد بن وقاص (ابن سعد) همراه لشکر عظیمی وارد مکه شد او از سوی یزید مأمور شده بود که اگر امام حسین علیه السلام جنگ را شروع کرد او نیز با حسین علیه السلام به مقابله پردازد و اگر در خود این توان نیرو را دید خود آغاز جنگ باشد امام حسین علیه السلام در همان روز ترویبه از مکه خارج شد.

«لهوف ، ص 93»

شکسته شدن حرمت حرم

محمد بن داود قمی نقل کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند شبی که در صبح فردایش امام علیه السلام عزم خروج از مکه را نموده بود محمد بن حنفیه خدمت امام علیه السلام رسید و گفت برادر جان ترس من از این که تو دچار سرنوشت پدر و برادرت گردی اگر قصد ماندن و اقامت در مکه را نمائی هیچ کس نمی تواند به تو تعرض کند.

امام علیه السلام فرمودند برادر می ترسم که یزید بن معاویه مرا غافلگیر کرده و به قتل برساند و با کشتن من حرمت حرم الهی شکسته شود محمد بن حنفیه گفت اگر از این جهت خوف داری به یمن یا به بیابان های اطراف پناه ببر تا هم محفوظ باشی و هم دست یزید از تو کوتاه شود.

سحرگاه آن شب امام حسین علیه السلام عزم رفتن نمود هنگامی که خبر رفتن امام حسین علیه السلام به گوش محمد بن حنفیه رسید آمد خدمت حضرت عرض کرد برادر جان تو نگفتی که درباره سخنان من فکر خواهی کرد امام فرمود آری محمد گفت پس چرا این همه شتاب و عجله در رفتن می نمایی حضرت فرمودند هنگامی که تو رفتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من آمدند و فرمودند حسین علیه السلام جان (از مکه) خارج شو (و به سوی عراق برو) زیرا که خداوند می خواهد تو را کشته ببیند محمد گفت زنان و کودکان را چرا می بری امام فرمود اراده خداوند بر این تعلق گرفته که خاندان مرا اسیر و گرفتار ببیند (چرا محمد بن حنفیه در همراهی امام حسین نبود و امام حسین را تنها روانه کرد) در این زمینه روایت آمده از محمد بن یعقوب از حمزه بن حرمان روایت کرده است که ما چند نفر در

احضار زهیر بن قین

عده ای از افراد دو قبیله (بنی فزاره و قبیله بجیله) نقل کرده اند که ما همراه زهیر بن قین از مکه خارج شدیم و رو به شهرمان می رفتیم هر جا که امام علیه السلام اقامت می کرد ما کمی عقب تر می رفتیم و در طرف دیگر منزل می کردیم در یکی از منزل گاه های بین راه که امام حسین علیه السلام آن جا اقامت نمود ما نیز ناچار شدیم که در نزدیکی آن حضرت منزل کنیم مشغول غذا خوردن بودیم که دیدیم قاصد امام حسین علیه السلام سوی ما می آید او نزدیک ما آمد سلام کرد و گفت ای زهیر بن قین ، ابا عبد الله مرا به سوی تو فرستاده تا به تو بگویم که نزد او بروی با شنیدن این پیام همه ما لقمه های غذایی را که در دست داشتیم انداختیم و چنان بی حرکت شدیم که گویی پرنده ای بر سر ما نشسته .

زن زهیر (بنام دیلم دختر عمرو) رو به زهیر کرده و گفت سبحان الله پسر پیامبر قاصد را نزد تو فرستاده (که پیش او بروی) و تو دعوت او در می کنی برو ببین چه می گوید زهیر پس از شنیدن سخنان همسرش خدمت امام علیه السلام رفت طولی نکشید که صورت نورانی و خندان بازگشت دستور داد که خیمه هایش را بکنند و آن را در نزدیکی خیمه امام حسین علیه السلام بر پانمایند پس از آن به زنش گفت من تو را طلاق دادم زیرا دوست ندارم تو در راه من دچار بلائی شوی من قصد دارم که همراه امام حسین علیه السلام باشم و جسمم را قوای او نمایم و روحم را سیر بلای او کنم .

سپس اموالی را که متعلق به همسرش بود به او داده و او را به یکی از پسر عموهایش سپرد تا نزد خاندانش بر گردد.

امام حسین علیه السلام از منزلگاه (ثعلبیه) خارج شد و حرکت نمود تا این که به منزلگاه (زباله) رسید در این جا بود که امام حسین علیه السلام از شهادت مسلم بن عقیل (پسر عمو و قاصد خویش) مطلع گشت .
«لهوف ، ص 103 - 105».

برخورد لشکر امام حسین علیه السلام با حر

راوی گفت امام حسین علیه السلام هم چنان به راه خویش ادامه می داد تا این که در دو منزل مانده بود برسد به کوفه حر بن یزید ریاحی و سپاه هزار نفری اش برخورد کرد امام حسین علیه السلام به حر فرمودند به یاری ما آمده ای یا به جنگ ما؟

حر گفت یا ابا عبد الله برای جنگ با شما آمده ام امام حسین علیه السلام فرمودند: لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم سپس میان حر و امام علیه السلام گفت و گویی شد تا این که امام حسین علیه السلام فرمودند اگر اینک نظر شما ماخلف آن چیزی است که در نامه هایتان نوشته بودید و قاصدانی که فرستاده بودید پس بگذارید که من به جای که بودم بازگردم ، حر و سپاهیانش مانع از بازگشت امام حسین علیه السلام شدند حر گفت ای پسر رسول خدا راهی را انتخاب کن و برو که نه به سوی کوفه باشد و نه به سوی مدینه تا من نیز بتوانم در نزد ابن زیاد عذری و دلیلی بیاورم . امام حسین علیه السلام راه سمت چپ را در پیش گرفت تا این که به سرزمین عذیب رسید در این سرزمین نامه ای از سوی ابن زیاد به حر رسید که در آن نامه ابن زیاد حر را در امر امام حسین علیه السلام سرزنش نموده و دستور داده بود که کار را بر حسین علیه السلام سخت بگیرد.

حر و سپاهش راه را بر امام حسین علیه السلام بستند و مانع از حرکت آن امام (غریب مظلوم) شدند امام حسین علیه السلام فرمود آیا تو خودت نگفتی که ما به سوی کوفه نرویم حر گفت آری ای پسر پیامبر ولی هم اینک نامه ای از ابن زیاد به من رسیده که در آن به من فرمان داده است که کار را بر شما سخت بگیرم و جاسوسی را نیز برای من گمارده تا بر اجرای دستورش نظارت کند امام

عائشاهُ ضمن سخنرانی فرمودند همانا که من مرگ را جز سعادت و زندگی با
ستمگران را جز ملامت و ذلت نمی دانم در این هنگام (زهیر بن قین از جا
برخاسته و گفت ای پسر پیامبر خداوند تو را راهبری نماید فرمایشات تو را
شنیدیم حتی اگر دنیا باقی و زندگانی ما در آن جاویدان هم بود باز ما در یاری
و کمک به تو استقامت می ورزیدیم و آن را بر زندگانی جاودان ترجیح می
دادیم .

«لهوف سید بن طاووس ، ص 103 و 105 و 111».

اف بر دوستی توای روزگار

امام حسین علیه السلام نشسته بود و مشغول اصلاح و تعمیر شمشیر خونین بود و در آن ضمن اشعاری در زیر لب زمزمه می کرد:

یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق و الاصل من طالب و صاحب
قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل و کل حی سالک سبیل ما اقرب الوعد الی الرحیل
یا روزگار اف بر دوستی تو چه بسا یاران و طالبانی را که در بامداد و
شامگاهت کشتی آری روزگار به جای آنان دیگری را نپذیرد به راستی که پایان
کار در دست خدای شکوهمند است و هر زنده ای باید این راه را طی کند.
هنگامی که حضرت زینب علیها السلام دختر حضرت زهرا علیها السلام این اشعار را شنید
فرمود: برادر جان این حرف کسی است که به کشته شدن خویش یقین پیدا کرده
است امام علیه السلام فرمودند آری خواهرم حضرت زینب فرمودند آه چه مصیبتی این
حسین است که خبر از شهادت و مرگ خویش می دهد.
«لهوف، ص 114 و 117».

ثم جاء الیل فجمع الحسین اصحابه علیهم السلام فحمدالله و اثنی علیه ثم اقبل علیهم
فقال اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اصلح منکم و لا اهل بیت ابر و لا افضل من
اهل بیتی فجزاکم الله جمیعاعنی خیرا.

شب شد امام حسین علیه السلام اصحاب خود را جمع کرده پس از حمد و ثنای
الهی روی به آن ها نمود و فرمود به درستی که من نه اصحاب و یارانی بهتر از
شما سراغ دارم و نه اهل بیتی بهتر از اهل بیت خویش خداوند به همه شما
جزای خیر دهد.

اکنون که شب است تاریکی همه را دربر گرفته است شما هم شبانه حرکت کنید و هر یک دست یکی از افراد خاندان مرا گرفته بروید و مرا با این قوم تنها بگذارید زیرا آن‌ها غیر از من با کس دیگر کاری ندارند برادران و فرزندان امام حسین علیه السلام و پسران عبد الله بن جعفر علیه السلام گفتند آیا تو را تنها بگذاریم رها کرده و برویم و بخواهیم که پس از زنده بماییم ، اول کسی که این سخن را فرمود حضرت عباس پسر علی بن ابیطالب علیه السلام بود و هم چنین دیگران این سخنان را تکرار کردند.

سپس زهیر بن قین برخاسته و گفت به خدا سوگندای پسر پیامبر دوست دارم که (در راه تو) کشته شوم سپس دو باره زنده شده (و تو را یاری کنم) و هزار بار این گونه در راه تو جانفشانی نمایم اما خداوند در عوض مرگ را از تو و از جوانان تو که برادران و فرزندان و خانواده تو هستند دور کند.

«تاریخ طبری ، ج 6، ص 238 و لهوف سید بن طاووس ، ص 127 و 131».

تاختن اسب بر پیکر امام حسین (علیه السلام)

(پس از تل و غارت خیام) ابن سعد در میان لشگر خود فریاد زد چه کسی حاضر است که اسب را بر بدن حسین علیه السلام بتازاند و پشت و سینه او را لگد کوب کند ده نفر از سربازان لشکر بن سعد حاضر به این جنایت شدند که اسامی آن ها عبارت بود از اسحاق بن حویه این شخص همان کسی بود که پیراهن حضرت را غارت کرده بود، اخنس بن مرشد، حکیم بن طفیل، عمر بن صبیح صیداویت رجاء بن منقذ، سالم بن خشیمه جعفی، واحظ بن ناعم، صالح بن وهب جعفی، هانی بن شبت خضرمی، اسید بن مالک لعنهم الله .

این ده نفر پس از ارتکاب این جنایت به کوفه رفته در مجلس ابن زیاد وارد شد اسید بن مالک که یکی از آن ده نفر بود گفت ما بودیم که با اسب بر پیکر حسین تاختیم و استخوان سینه و پشت او را خرد کردیم .

ابن زیاد پرسید شما کیستید آن ها گفتند ما همان کسانی هستیم که (عصر عاشورا) با اسب بر پشت حسین تاختیم و همانند آسیابی استخوان های سینه او را خرد و نرم کردیم ابن زیاد فرمان داد که جایزه بی ارزش و اندکی به آن ها بدهند.

ابو عمر زاهد گفت من در آنان دقیق شدم دیدم که همه آن ها زنزاده بودند. بعدها این ده نفر توسط مختار دستگیر شده مختار با میخ های آهنین دست پاهای آن ها را بر زمین میخکوب کرد سپس دستور داد که با اسب بر بدن آن ها بتازانند تا آن که به هلاکت رسیدند.

«قتباس از لهوف، ص 185».

انتقام دهشتناک

ابن ریاح می گوید:

مرد نابینا و کوری را دیدم که این شخص (در روز عاشورا) شاهد شهادت امام حسین علیه السلام بوده از او پرسیدند چرا چشمت کور شده است او گفت من از جمله ده نفری بودم که در روز عاشورا شاهد کشته شدن حسین علیه السلام بودم اما شمشیر و تیر و نیزه ای به کار نبردم هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید من به خانه بازگشته پس از خواندن نماز عشا خوابیدم در عالم خواب دیدم شخصی آمده و به من می گوید برخیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را احضار کرده و می خواند می گفتم من با آن حضرت کاری ندارم .

اویعه مرا گرفت و کشان کشان خدمت آن حضرت برد دیدم پیامبر در بیابانی نشسته آستین خود را بالا زده و حربه ای در دستش می باشد در مقابل آن جناب فرشته ای ایستاده بود که شمشیری آتشین در دست داشت و با آن نه نفر دوستان مرا کشت به هر یک از آنها که شمشیر می زد سر تا پای آن ها را آتش فرا گرفت نزدیک حضرت رفتم و در مقابلش زانو زدم و گفتم السلام علیک یا رسول الله حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ مرا نداد پس از مدتی سر مبارک را بلند نموده و فرمودای دشمن خدا حرمت مرا شکستی و خاندان و عترت مرا به قتل رسانیدی و حقی که بر گردنت داشتم را رعایت نکردی و هر چی خواستی انجام دادی .
عرض کردم یا رسول الله به خدا سوگند می خورم که من (در ظهر عاشورا) نه شمشیری زدم و نه نیزه ای پرتاب کردم و نه تیری انداختم .

حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود درست است اما تو بر سیاهی لشکر ابن سعد افزودی جلوتر بیا من نزدیک رفتم طشتی پر از خون مقابل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود به من فرمود این خون خون فرزندم حسین است پس از همان خون بر چشمان من

کشیدمن از خواب برخاستم و پس از آن دچار کوری شدم و تا امروز چیزی را

نمی بینم .

«لُهوف سید بن طاووس ، ج ۱۸۷ - ۱۸۹؛ بحار، ج ۴۵، ص
۳۰۶.»

کرامات حضرت امام حسین (علیه السلام)

در روایت آمده که یک نفر عرب بادیه نشین در مورد امامت حسین علیه السلام شک داشت تصمیم گرفت به محضر امام حسین علیه السلام برسد و با مطرح کردن سئوالاتی آن حضرت را در مورد امامتش امتحان کند در حالی که جنب بود (با همان حال جنابت به محضر امام حسین علیه السلام آمد) امام حسین علیه السلام به او فرمود: ای اعرابی حیا نمیکنی که در حال جنابت بر امام خود وارد می شوی اعرابی گفت به مقصودم رسیدم و دریافتم که تو امام هستی که از پشت پرده خبر می دهی آن گاه از محضر امام بیرون آمد و رفت غسل کرد سپس به حضور امام رسید و آن چه را در خاطرش بود از آن حضرت پرسید و جواب آن ها را دریافت .

«کرامت امام حسین (علیه السلام)، ص 40».

روایت شده که امام حسین علیه السلام در مدینه در عصر امامت خود هر گاه غلامان خود را به سفر و به دنبال کاری می فرستاد برای آن که آن ها از دست غارت گران در امان بمانند به آن ها می فرمود فلان روز بیرون بروید فلان ساعت حرکت نکنید و اگر با دستور من مخالفت کنید با خطر مواجه خواهید شد. یکبار آن ها بر خلاف دستور رفتار کردند و روزی را که اما از حرکت آن ها نهی کرده بود حرکت کردند در مسیر راه دزدان غارتگر به آنها رسیدند و اموال آنها را غارت نمودند و همه آن ها را کشتند این خبر ناگوار به امام حسین علیه السلام رسید آن حضرت فرمود: من به آن ها هشدار دادم ولی پذیرفته نشد و در نتیجه گرفتار شدند.

آن گاه همان ساعت امام بر خاست و نزد حاکم مدینه آمد حاکم به امام عرض کرد به من خبر رسیده که غلامان تو را کشته اند تسلیت عرض می کنم . امام حسین علیه السلام فرمود: من قاتلان را به تو معرفی می کنم حاکم پرسید آیا آن ها را می شناسی ؟ امام فرمود: آری همان گونه که تو آن ها را میشناسی یکی از آن ها همین مرد است که در برابر تو ایستاده است آن مرد به امام حسین علیه السلام گفت چرا مرا هدف قرار داده ای از کجا میدانی من یکی از قاتلان هستم امام حسین علیه السلام به او فرمود اگر من همه ماجرا را بگویم مرا تصدیق خواهی کرد او عرض کرد آری به خدا قسم تو را تصدیق می کنم امام حسین علیه السلام فرمود تو فلان ساعت از خانه خارج شدی و فلانی و فلانی با تو بودند چهار نفر از شما از غلامان آزاد شده مدینه و بقیه از اطراف مدینه بودند.

حاکم که از توضیح امام حسین علیه السلام از ماجرا با خبر شد به آن مرد گفت سوگند به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله حقیقت را بگو و گرنه با تازیانه گوشت بدنت را می سوزانم .

آن مرد گفت سوگند به خدا حسین علیه السلام دروغ نمی گوید بلکه راست می گوید گویی او همراه ما بوده و به همه جزئیات خبر دارد در این هنگام حاکم دستور داد همه آن غارتگران قاتل را دستگیر کردند همه آن ها در حضور حاکم به قتل و غارت خود اقرار نمودند و حاکم فرمان داد گردن همه آن ها را زدند و به این ترتیب دزدان جنایت کار به کیفر اعمال دنیوی خود رسیدند.

«بحار، ج 44، ص 181 و 182».

نشاندادن صحنه کربلا به ام سلمه

هنگامی که امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت از مدینه خارج شود ام سلمه به حضور امام حسین علیه السلام آمد گفت ای نور چشمانم مرا با خارج شدن خود از مدینه به سوی عراق غمگین نکن زیرا از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود حسینم در کربلا به تیغ ظلم و جفا کشته می شود.

امام حسین علیه السلام فرمود ای مادر من نیز می دانم که کشته می شوم ولی چاره ای جز رفتن به سوی عراق نیست سوگند به خدا می دانم که در چه روزی کشته می شوم و چه کسی از بستگانم و دوستانم با من کشته می شوند، ای مادر اگر بخواهی کربلا و صحنه کشته شدن خود و یاران و محل دفنم را به تو نشان می دهم در این هنگام امام حسین علیه السلام با دست خود به سوی کربلا اشاره کرد به اعجاز آن حضرت زمین های بین مدینه تا کربلا پایین آمد و زمین کربلا بلند ام سلمه صحرای کربلا را مشاهده کرد امام حسین علیه السلام لشکر خود و لشکرگاه و یاران خود و محل رفت و یاران به میدان و محل شهادت خود را به ام سلمه نشان داد و او همه آن صحنه ها را دید گریه ام سلمه بلند شد آن چنان ناله می کرد گوی این که در و دیوار با او می گریند و می لرزند امام حسین علیه السلام او را دلداری داد و فرمود ای مادر این گونه مقدر شده که در راه خدا کشته شوم و فرزندان و بستگانم به شهادت برسند و زنان و کودکان من و یارانم را به عنوان اسیر شهر به شهر حرکت دهند و آن ها هر چه گریه و استغاثه کنند کسی از آن ها یاری نکنند.

ام سلمه عرض کرد جدت رسول خدا ﷺ و وقوع این حادثه جان سوز را به من خبر داده است و خاک تربت محل دفنت را به من سپرده و من آن ها را در شیشه ای قرار دادم .

در این هنگام امام حسین علیه السلام دستش را به سوی کربلا دراز کرد و مقدار از خاک کربلا را برداشت و آن را به ام سلمه داد و فرمودای مادر این خاک را نیز در شیشه های قرار بده و کنار آن شیشه که جدم به تو سپرده بگذار هر گاه دیدی آن دو خاک میان شیشه ها به خون تبدیل یافته بدان که من به شهات رسیده ام امام حسین از مدینه به سوی مکه سپس از مکه به سوی کوفه حرکت نمودند تا این که دوم محرم سال 61 به صحرای کربلا رسیدند ام سلمه از آن پس همواره به آن شیشه ها نگاه می کرد تا این که روز عاشورا فرا رسید آن روز پس از اندکی خواب قبل از ظهر بیدار شد و به سوی شیشه ها رفت نگاه کرد و دید خون از آن ها می جوشد دریافت که امام حسین علیه السلام در حال شهادت است .

«ریاحین الشریعه ، ج 2، ص 303 و 304 و بحار، ج 44، ص 331».

ماجرای کربلا

روایت شده امام حسین علیه السلام در روز عاشورا سوار بر اسب به سوی فرات حرکت کرد تا از آب آن بهره مند شود یکی از دشمنان از بنی دارم که به نام زرعه خوانده میشد فریاد زد وای بر شما بین حسین علیه السلام و آب مانع شوید دشمنان حرکت کردند و بین حسین و آب فرات فاصله انداختند و حائل شدند. در این هنگام زرعه تیری در جله کمان گذاشت و امام را مورد هدف قرار داد تیر به گلولی امام اصابت کرد آن حضرت تیر را از گلویش خارج نمود و دست هایش را کنار زخم تیر آورد کف دست هایش پر از شد عرض کرد خدایا به درگاهت از این قوم که پسر دختر پیامبرت چنین رفتار کنند شکایت می کنم سه بار گفت این شخص را تشنه گردان طولی نکشید که او (زرعه) به درد عطش شدید مبتلا شد.

از قاسم بن اصبع نقل شده گفت رزعه را دیدم از ناحیه پشت احساس سرمای شدید می کرد واز ناحیه شکم احساس داغی و حرارت می نمود و او از شدت سرمای پشت و داغی شدید شکم به خود می پیچید و فریاد می زد به من آب برسانید که تشنگی شدید مرا کشت .

بستگان او آتش دان کوره در نزدیک پشت او نهاده بودند و آب سرد و یخ در جلوی شکمش گذاشته بودند او پی در پی آب می آشامید در عین حال فریاد می زد از تشنگی مردم به من آب بدهید اسقونی اهلکنی العطش آب بدهید تشنگی شدید مرا کشت شکمش همانند شکم شتر باد کرد و سخت ترین عذاب در چنگال مرگ قرار گرفت و به دوزخ واصل شد.

«بحار، ج 45، ص 311».

نفرین امام حسین (علیه السلام)

یکی از دشمنان امام حسین علیه السلام محمد بن اشعث می باشد او در روز عاشورا به میدان آمد و پرسید حسین کجاست ؟
امام حسین صدای او را شنید و فرمود من این جا هستم او گفت تو را به آتش دوزخ بشارت باد که پس از ساعتی تو را فرا خواهد گرفت امام حسین علیه السلام فرمود بلکه من به رحمت پروردگار مهربان و پیامبر شفیع بشارت داده می شوم تو کیستی او گفت من محمد بن اشعث هستم امام حسین علیه السلام عرض کرد خدایا اگر این شخص دروغگو است او را با آتش قهرت بگیر و همین ساعت آن را نشانه عبرت اصحابش قرار بده .

ناگاه در همان لحظه افسار اسبش گسیخته شد و آن اسب چنان رمید که او از پشت اسب بر زمین واژگون گردید و یک پای او در رکاب است گیر کرد هم چنان می دوید دستها و سر و گردن او به شدت بر زمین می خورد به گونه ای که متلاشی شد راوی گفت سوگند به خدا از سرعت استجابت دعای امام شگفت زده شدم نظیر این هم در روایت دیگر وجود دارد که دیگر گنجایش ندارد.
«بحار، ج 45، ص 31».

یکی از افرادی که از مدینه همراه امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و روز عاشورا به شهادت رسید غلام ابوذر غفاری بود بنام جون که پس از شهادت ابوذر در خدمت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود تا وقتی که ماجرای کربلا رخ داد.

روز عاشورا نزد امام حسین علیه السلام آمد و اجازه رفتن به میدان جنگ طلبید امام به او فرمود تو به خاطر عافیت همراه ما بودی اینکه آزادی هر می خواهی برو چون از این سخن منقلب شد و با چشمی گریان دست و پای امام را بوسید و گفت آیا من هنگام آسایش در کنار سفره شما باشم ولی هنگام سختی شما را

تنها بگذارم نه هرگز چنین نمی‌کنم من سه عیب دارم 1. بدنم بد بو است 2. در خاندان پست هستم 3. رنگ و چهره ام سیاه است آیا می‌خواهی بهشت نروم تا بوی بدنم خوش و خاندانم بزرگ و رنگ بدنم سفید گردد، سوگند به خدا از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه من با خون درخشان شما مخلوط گردد.

امام حسین علیه السلام به او اجازه داد او به میدان رفت و قهرمانانه جنگید تا به شهادت رسید امام به بالین او آمد و درباره او چنین دعا کرد:

اللهم بیض وجهه و طیب ریحہ .

خدایا چهره اش را سفید و بوی بدنش را خوش کن و بین او و محمد و آلش پیوند و آشنای قرار بده .

دعای امام در حق او به استجابت رسید نشانه استجابت این بود که بوی خوشی پیدا کرد هر کس از کنار جنازه اش عبور می‌کرد می‌گفت یافت که بوی خوش آن از بوی مشک پاکتر و بهتر است امام باقر علیه السلام از پدرش نقل می‌کند که بنی‌اسد بعد از ده روز از شهادت جون بدن او را یافتند که نسیم بوی خوش از آن می‌وزید.

«نفس المهموم، ص 150 و بحار، ج 45، ص 23 و مقتل الحسین (علیه السلام)، ص 311 و لهوف، ص 148».

از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرموده است هنگامی که سر بریده امام حسین علیه السلام را پیش یزید آوردند او مجلس شرابخواری تشکیل داده سر مبارک حسین را در برابر روی خود نهاده و مشغول نوشیدن شراب می‌شد. روزی فرستاده و سفیر پادشاه روم که شخصی بزرگ و از اشراف بود در مجلس یزید حضور داشت به یزید گفت ای فرمانروای اعراب این سر متعلق به کیست یزید گفت تو چه کار داری که این سر برای کیست سفیر گفت هنگامی که من به کشور خویش و نزد پادشاه خود باز می‌گردم از چیزهایی که دیده‌ام

از من سؤال می کند دوست دارم که جریان این سر و صاحب آن را بدانم تا
برایش تعریف کنم و به این صورت او نیز در شادی و سرور تو شریک شود.
یزید ملعون گفت این سر متعلق به حسین پسر علی بن ابی طالب می باشد
سفیر رومی پرسید مادرش چه کسی است یزید پاسخ داد فاطمه دختر رسول
خدا ﷺ آن نصرانی گفت نفرین و اف بر تو و بر دین تو - دین و آیین من
بسیار بهتر از دین تو است چرا که پدر من یکی از نوادگان حضرت داود می
باشد میان آن حضرت و من نسل های زیادی وجود دارند اما با وجود این
مسیحیان به من احترام گذاشته و مرا تعظیم می کنند و خاک پای مرا به سبب
این که از نوادگان داود پیامبرم برای تبرک برمی دارند ولی شما فرزند دختر
پیامبرتان را می کشید در صورتی که بین او و پیامبرتان یک مادر بیش تر فاصله
نیست این چه دینی است که شما دارید.

پس آن مرد نصرانی به یزید گفت ای یزید آیا ماجرای کلیسای حافر را
شنیده ای یزید گفت بگو تا بشنوم نصرانی گفت میان سرزمین عمان و چین
دریایی است که یکسال را مسافت دارد و در آن جا هیچ شهر و دیاری نیست
جز یک شهر که آن هم هشتاد فرسخ است و بزرگترین شهر روی زمین می باشد
صادرات آن شهر یاقوت و کافور می باشد درختانش همه عود و عنبر است و
این جا ملک و سرزمین مخصوص به پادشاهان نصرانی است در این شهر
کلیساهای زیادی وجود دارد که بزرگترین آن ها کلیسای (حافر) می باشد در
محراب این کلیسا حقه ای از طلا آویخته شده و در میان آن حقه ناخن وجود
دارد که می گویند این ناخن متعلق به الاغی است که حضرت عیسی عاشیه بر
روی آن سوار می شد مسیحیان اطراف آن حقه را با حریر تزیین کرده اند و هر

ساله عده بسیاری از مسیحیان به کلیسا آمده و اطراف آن حقه طواف می کنند آن را بوسیده و حاجات خود را از خداوند در آن جا می طلبند.

آری نصاری این گونه رفتار می کنند و نسبت به ناخن الاغی که تصور می کنند الاغ پیامبرشان است این گونه اعتقاد دارند ولی شما پسر دختر پیامبرتان را می کشید خداوند برکت را از شما و از دین شما بر دارد.

یزید گفت این مسیحی را بکشید زیرا امکان دارد که او آبروی ما را در مملکت خویش ببرد نصرانی هنگامی که دید یزید قصد کشتن او را دارد گفت آیا می خواهی مرا بکشی یزید گفت آری نصرانی گفت یزید آگاه باش و بدان که من شب گذشته پیامبر شما را در خواب دیدم که به من می فرمودای نصرانی تو بهستی هستی من از این سخن شگفت زده شدم اما اینک شهادت می دهم که خدای جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده و رسول اوست سپس از جای برخاست سر حسین علیه السلام برداشت به سینه چسباند و شروع به بوسیدن کرد و پیوسته اشکهایش جاری بود تا آن که به شهادت رسید.

«لهوف سید بن طاووس ، ص 357».

این مطلب روشن است که عمر سعد از طرف ابن لشکر دشمن در کربلا بود و همه ظلم ها به دستور او انجام می شد امام حسین علیه السلام در روز عاشورا جهاد گونه عمر سعد را نفرین کرد وقتی که امام حسین علیه السلام در کربلا اوضاع را وخیم دید و کثرت جمعیت دشمن را مشاهده کرد که همه کمر قتل آن حضرت را بسته اند به عنوان اتمام حجت برای عمر سعد پیام فرستاد که می خواهم خصوصی با تو گفت و گویی داشته باشم عمر سعد پس از آن دریافت پیام آماده مذاکره با امام شد جلسه محرمانه مذاکره برقرار گردید پس از گفت و گو امام حسین علیه السلام دریافت که عمر سعد بر تصمیم خود مصمم است و گوش شنوا ندارد در مورد او چنین نفرین کرد: امیدوارم که از گندم عرق جز اندکی

نخوری (یعنی ری و عراق) عمر سعد از روی استهزا گفت اگر گندمش نخورم جو آن کفایت می کند نفرین دوم امام حسین علیه السلام فرمود: خدا در روی بسترت سرت را از بدن جدا کند و تو را در روز قیامت نیامرزد.

نفرین سوم هنگامی که امام حسین علیه السلام فرزندش علی اکبر علیه السلام روانه میدان کرد خطاب به عمر سعد چنین فریاد زد:

قطع الله رحمک کما قطعتم رحمی ؛ خداوند ریشه خاندان تو را نابود کند همان گونه که رشته بستگانم را قطع کرد.
«مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 30».

نفرین چهارم امام حسین علیه السلام پس از مذاکره با عمر سعد و مخالفت عمر سعد با امام خطاب به او سخنی فرمود که چنین بود گوی این که سر بریده تو را بر روی نی می نگرم که در کوفه بر آن نصب شده و کودکان با سنگ و تیر آن را مورد هدف قرار داده و بازیچه بازی خود نموده اند.
«بحار، ج 45، ص 8».

پس از عاشورا عمر سعد خود را به کوفه نزد ابن زیاد رسانید و گزارش ماجرای کربلا را داد و منتظر جایزه کلان و گرفتن حکم استان داری ملک ری بود ابن زیاد گفت به من خبر رسیده که تو در هنگام جنگ از پیران قریش حیا داشتی و عذر خواهی می کردی و اشعاری که حاکی از شک و تردید است می خواندی بنابراین نزد ما چیزی نداری عمر سعد گفت سوگند به خدا هیچ کس از ماجرای قتل حسین علیه السلام از کربلا مانند من سرشکسته برنگشت چرا که هم آخرت از دستم رفت و هم دنیا.

عمر سعد از نزد ابن زیاد بیرون آمد سرانجام در کوفه سکونت نمود در حالی که بسیار مغموم و اندوهگین بود مکرر می گفت سوگند به خدا هیچ انسانی از سفری مانند من دماغ سوخته و سرشکسته برنگشته است .

حتی مقدار پولی که راهب برای نگهداری سر به او داده بود آن را صورت سفال یافت این ماجرا به هیمن بود تا آن هنگام که در سال 66 و 67 ه ق مختار بر اوضاع مسلط شده و روی کار آمد. عبد الله بن جعد به عنوان واسط نزد مختار آمد و برای عمر سعد امان نامه گرفت مختار نیز در ظاهر امان نامه ای به او داد ولی امان نامه در باطن به قدری سست بود که اگر عمر سعد یک بار به بیت الخلاء می رفت امان نامه باطل می شد چون که نوشته بود انت فی حل و امان مالم یحدث عنک حدث ؛ تو آزاد و در امان هستی تا هنگامی که حدث از تو سر نزنند.

عبد الله آن امان نامه را نزد عمر سعد آورد عمر سعد آن را خواند و آرام گرفت خیال کرد منظور مختار این است که اگر او جنگ و شورش نکند در امان است ولی این آرامش عمر سعد متزلزل بود او با آن همه جنایاتی که انجام داده بود احساس ترس و وحشت می کرد هر لحظه سایه مختار را در کنارش می دید که ناگزیر او را می کشد از این رو تصمیم گرفت شبانه به طور مخفی از کوفه به سوی شام خارج گردد او شبانه از کوفه خارج شد. مختار از ماجرای خروج عمر سعد از کوفه با خبر شد گفت الله اکبر ما به او وفا کردیم ولی او با ما حیله نمود ولی از برای خدا در گردن عمر سعد زنجیرهای محکم و زر و بال است که او هر چند تلاش کند هرگز نمی تواند آن زنجیرها را پاره کند تا به خواست خدا او را به زودی بکشم .

از عجائب اینکه عمر سعد که از کوفه خارج شده و به سوی شام حرکت می کرد شب ها حرکت می کرد و روزها مخفی می شد در مسیر راه بر پشت شترش که سوار بود خواب او را فرا گرفت آن شتر راه را گم کرد و به سوی کوفه روانه شد هنگامی که صبح شد عمر سعد چشم گشود ناگاه خود را در کوفه در کنار

خانه اش دید از شتر پیاده شد و وارد خانه اش گردید پسرش حفص را محرمانه طلبید و به او گفت نزد مختار برو و ببین از بیرون رفتن من از کوفه خبر دارد یا نه حفص نزد مختار رفت و سلام کرد و گفت ای امیر پدرم سلام می رساند و می گوید آیا به امان نامه ات نسبت به من وفا می کنی یا نه؟ مختار گفت مگر پدرت شب گذشته از کوفه به سوی شام فرار نکرده است حفص گفت نه پدرم در خانه خود می باشد مختار گفت تو و پدرت هر دو دروغگو هستید همین جا بنشین تا پدرت را به این جا بیاورند.

در این هنگام مختار یکی از سرکردگان شجاع لشکرش به نام ابو عمره را طلبید و با او خصوصی و محرمانه صحبت کرد و به او گفت به خانه عمر سعد برو وقتی که وارد خانه او شدی غلامش را صدا می زنی که لباده مرا بیاور منظورش لباس نیست بلکه شمشیر است هماندم او را بکش .

ابو عمره با شتاب به خانه عمر سعد رفت او را روی بسترش یافت و به او گفت مختار شما را جلب کرده است او برخواست و به غلامش گفت لباده مرا بیاور همان دم ابو عمره شمشیر بر گردن او زد و سر از بدن او جدا کرد و بی درنگ سر را نزد مختار آورد حفص پسر عمر سعد تا سر پدر را دید گفت **انا لله و انا الیه راجعون** مختار به او گفت آیا صاحب این سر را می شناسی حفص گفت آری پس از او زندگی برایم خیر ندارد.

مختار گفت تو بعد از او زندگی نخواهی کرد آن گاه فرمان داد او را نیز زدند سپس مختار گفت عمر سعد به جای حسین و حفص به جای علی اکبر **عَلَيْهِ السَّلَامُ** ولی بی درنگ گفت نه این مقایسه درست نیست اگر سه چهارم قریش را بکشم به اندازه سر یک انگشت از انگشتهای امام حسین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** تلافی نکرده ام .

سپس به فرمان مختار سر نحس عمر سعد و پسرش حفص را از بدن جدا کردند و بدن ناپاک آنها را واژگونه بر روی دار آویزان نمودند و سر آنها را نصب کردند به طوری که کودکان می آمدند و با سنگ و تیر کمان به سر نصب شده عمر سعد می زدند سپس به دستور مختار نفت آوردند و بر بدن ها ریختند و آن ها را سوزاندند و خانه آن دو را نیز به آتش کشیدند.

آن گاه به دستور مختار سر عمر سعد و حفص را به مدینه برای محمد حنفیه فرستادند.

«بحار، ج 45، ص 378».

سرنوشت بدرک رفتن یزید

یزید روزی با خواص از اصحاب خود به قصد شکار به صحرا رفت به اندازه دو روز یا سه روز از شهر شام به سمت وادی شام بیرون رفت ناگاه آهوئی ظاهر شد یزید به اصحابش گفت خودم می خواهم به تنهایی در صید این آهو اقدام کنم کسی با من نباید آن گاه سوار بر اسب شد و آهوی دنبال می کرد آهو او را از این وادی به وادی دیگر برد اصحابش هر چی در پی او گشتند اثری از او نیافتند در آن صحرا تشنگی سختی بر یزید غلبه کرد به صحرا نشینی برخورد که از چاه آب می کشد مقداری آب به او داد ولی رفتار صحرانشین احترام ملوکانه به او نکرد، یزید گفت اگر من را بشناسی که من کیستم بیش تر مرا احترام می کنی آن اعرابی گفت ای برادر عرب تو کیستی؟ گفت من امیر المؤمنین یزید پسر معاویه هستم اعرابی گفت سوگند به خدا تو کشنده حسین بن علی علیه السلام هستی ای دشمن خدا و رسول خدا اعرابی خشمناک شد و شمشیر یزید را گرفت بر سر یزید زد شمشیر بر سر اسب رسید اسب در اثر شدت ضربت فرار کرد و یزید از پشت اسب آویزان شد اسب سرعت می گرفت و یزید را بر زمین می کشید آن قدر او را بر زمین کشید که پاره پاره شد اصحاب یزید در پی او آمدند اثری از یزید ندیدند مگر این که به اسب او رسیدند فقط ساق پای یزید روی رکاب آویزان بود آنرا دیدند با تأسف و اندوه به شهر شام برگشتند.

«مقتل مفید، ص 202 ولهوف، ص 295 و کرامت امام حسین (علیه السلام)، ص 105، نقل از محجه البیضاء، ج 4، ص 230».

ابن زیاد چگونه به درک واصل شد

ابراهیم بن مالک اشتر ابن زیاد را دستگیر نمود او را محکم بست به شخص مطمئن سپرد و دویست سواره را نگهبان او کرد آنان ابن زیاد را بردند و با افسار بستند و با طناب محکم کردند و صدا می زدند (یالثارات الحسین ع) هنگام صبح ابراهیم سفره چرمی طائفی انداخت روی آن ها پرده های زیبا گسترانید و سپس خود و اصحابش پیاده شدند در حالی که هزار اسیر با خود داشتند اصحاب ابراهیم از زیادی خون گوئی لباسشان را رنگ خون زده بودند ابراهیم امر کرد اسیرها را آوردند اول کسی که جلو آوردند ابن زیاد ملعون بود که کتف هایش را بسته بودند آنها پاهایش را بستند و سپس ابراهیم دستور داد آتش روشن کردند، خنجر خود را برداشته از گوشته های ابن زیاد می برید و آن را به طور نیم پخت سرخ کرده به خود ابن زیاد می خورانید هر بار که این از خوردن گوشت خود ابا می کرد خنجر را به بدنش فرو می برد و او را زجر می داد تا آن که گوشت های ران خود را خورد، وقتی ابراهیم فهمید در حال مردن است خنجر را بر حلقش گذارد و سر او را از گوش تا گوش برید و در آن حال صدا می زد یالثارت الحسین و بعد جسدش را آتش زدند.

«اولین تاریخ کربلا، ص 279، و لهوف، ص 311».

کیفر ساربان و کرامتی امام حسین (علیه السلام)

یکی از حوادث بسیار ناروا مصائب جگر سوز که بر امام حسین علیه السلام وارد شد جنایت ساربان است که فشرده آن این چنین است سعید بن مسیب از اصحاب امام سجاد علیه السلام می گوید یکسال بعد از شهادت امام حسین علیه السلام برای شرکت در مراسم حج به مکه رفتم ناگاه هنگام طواف مردی را دیدم که دست هایش قطع شده و صورتش مانند پاره شب تاریک سیاه است و پرده کعبه را گرفته و چنین دعا می کند ای خدای کعبه مرا بیامرز که گمان ندارم مرا بیامرزی گر چه ساکنان آسمان ها و زمین همه مخلوقات شفاعت کنند زیرا گناهم بسیار سنگین است .

سعید گوید من و جمعی کنار او اجتماع کردیم و به او گفتیم وای بر تو اگر تو ابلیس باشی شایسته نیست که نا امید از رحمت خدا شوی تو کیستی و گناهت چیست او گریه کرد و گفت من خودم و گناهم را می شناسم گفتم گناه خود را برای ما بیان کن که چیست ؟

گفت من ساربان شتران امام حسین علیه السلام بودم همراه آن حضرت از مدینه به سوی عراق آمدم من اطلاع یافته بودم که بند شلوار آن حضرت گران قیمت است (نقل می کنند که این بند گران قیمت هنگام ازدواج امام حسین علیه السلام با شهربانو دختر یزدگرد سوم از دربار ساسانی به مدینه رسیده بود) آرزو می کردم روزی آن بند شلوار گران قیمت به دست من برسد تا این که به کربلا رسیدیم و جریان شهادت امام حسین علیه السلام پیش آمد من خود را پنهان کرده بودم تا این که شب یازدهم شد به طمع آن بند قیمتی از تاریکی شب استفاده کرده کنار بدنها پاره پاره شهدا آمدم به جست و جو پرداختم تا این که پیکر سر بریده امام

حسین علیه السلام را یافتم آن بند قیمتی را از شلوار آن حضرت بیرون آوردم با دستم آن بند را پیدا کرده دریافتم که گره بسیار خورده است یکی از آن گره ها را گشودم ناگاه دست راست امام حسین علیه السلام حرکت کرد و آن قسمت از لباس را محکم گرفت هر چه توان داشتم خواستم دست او را بکنم نتوانستم هوای نفس من مرا بر آن داشت تا وسیله ای پیدا کنم و دست او را از میچ قطع نمایم شمشیر شکسته ای یافتم و دست راست او را قطع کردم دستم را دراز کردم تا گره بند را بگشایم ناگاه دست چپش امام حرکت کرد و آن قسمت از لباس را محکم گرفت دست چپ آن حضرت را نیز از میچ بریدم آن گاه دست بردم که بند را بیرون بیاورم ناگهان دیدم زمین لرزید و هوا دگرگون شد شنیدم شخصی گریه جانسوز می کند و می گوید:

وا ابنا مقتولا وا ذبیحاه وا حسیناه وا غریباه یا بنی قتلوک و ما تحرفوک و من شرب الماء منعوک ؛ آه پدر جان وای از این کشته و سر بریده وای حسین جان ای غریب پسر من تو را بالرب تشنه و مقامت را نشناختند در این هنگام من خود را بین کشته ها انداختم ناگاه سه نفر را با یک زن و جمعیت بسیار دیدم و فرشتگان همه جا را پر کرده بودند آن سه نفر و یک زن پیامبر و علی و فاطمه و حسن علیه السلام بودند آن ها گریه می کردند و مطلبی می گفتند ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا دید و به من فرمود:

یا اخسس الانام لعنک الله الملک العلام فعلت هکذا بولدی تسود الله و جهک و قطع بدیک فی الدنیا قبل الاخره .

ای پست ترین انسان ها لعنت خداوند قادر و آگاه بر تو باد با فرزند من چنین رفتار نمودی خدا صورتت را سیاه کند و دست هایت را در دنیا قبل از آخرت قطع نماید.

هنوز نفرین آن حضرت تمام نشده بود که دست هایم خشک شد و چهره ام
هم چون پاره شب تاریک سیاه گردید و به این وضع گرفتار شدم اکنون خانه
خدا آمده ام و از خدا می خواهم به من لطف کند و می دانم که هرگز خدا مرا
نمی آمرزد حاضران و هر کس که این موضوع را شنید او را لعنت کرد.
«معالی السبطين ، ج 2، ص 61 و بحار، ج 45، ص 311».

دنیا دار مکافات است

با اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چه کردند و در مکافات عمل چه دیدند

یک سره مردی ز عرب هوشمند	گفت به عبید الملک از روی بند
روی همین مسند و این تکیه گاه	زیر همین قبسه و این بارگاه
بودم و دیدم بر این زیاد	آه چه دیدم که دو چشم میاد
تازه سری چون پسر آسمان	طلعت خورشید ز رویش نهان
بعد ز چندی سر آن خیره سر	بود بر مختار بی روی سپر
بعد که مصعب بر سر دار شد	دست کش او سر مختار شد
این سر مصعب به تقاضای کار	تا چه کند با تو دگر روزگار

مکافات عمل حرمله

قاسم بن اصبع می کند هنگامی که پس از ماجرای عاشورا در کربلا سرهای شهیدان را به کوفه آوردند ناگاه سواره زیبا چهره ای را دیدم که بر اسبی سوار شده بود و سر بریده جوانی نورانی که هم چون ماه شب چهارده می درخشید را به قسمت جلو گردن اسبش بسته - هرگاه اسب سرش را به زمین نزدیک می کرد آن سر بریده به زمین می خورد از او پرسیدم این سر کیست گفت سر بریده عباس فرزند علی بن ابیطالب است .

پرسیدم تو کیستی گفتم من حرمله بن کاهل اسدی هستم پس از چند روز حرمله را دیدم که چهره اش سیاه تر از قیر شده است به او گفتم من چند روز قبل که سر بریده عباس علیه السلام را حمل می کردی تو را زیبا و سفید روی دیدم که در میان عرب بی نظیر بودی ولی اینک کسی نیست که چهره اش سیاه تر و زشت تر از چهره تو باشد، او گریه سختی کرد و گفت سوگند به خدا از آن وقتی که آن سر بریده را حمل کردم تا کنون هر شب دو نفر نزد من می آیند و بازوی مرا می گیرند و مرا به سوی آتشی که زبانه می کشد می برند و در درون آن می افکنند و من بر اثر عذاب آن به این شکل در آمده ام که می بینی حرمله در این حال بود تا این که مختار روی کار آمد دستور داد حرمله را دستگیر کردند و آوردند دست ها و پاهایش را بریدند و او را به آتش سوزاندند.

در عبارت لهوف دارد حضرت امام زین العابدین علیه السلام این چنین نفرین کرد

فرمود:

اللهم اذقه حر النار و الم الحديد یعنی خدایا او را تیزی آهن و تیزی آتش

بچشان .

راوی گفت دیدم که حرمله را دست بسته آوردند پیش مختار او گفت الحمد
الله خدای تعالی مرا بر تو مسلط گردانید و رو کرد به حرمله فرمود و ای بر تو
آیا بس نبود آن چه که انجام دادی تا این که طفل خردسال را کشتی و با تیرت
او را ذبح کردی ای دشمن خدا آیا نمی دانستی او فرزند پیامبر است بعد دستور
داد او را تیر باران نمود و بعد در میان آتش عظیم افروختند و در میان آتش آن
لعین را انداختند.

«کرامات امام حسین (علیه السلام)، ص 94 و لهوف، ص 317 و حدیقه الشیعه، ج 2، ص
671».

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو

توجه شما را به یک نابینایی خبیث جلب میکنم

ابن ریاح روایت کند مرد نابینایی را دیدم که شاهد کشته شدن حسین علیه السلام بودم اما شمشیر و تیر و نیزه ای به کار نبردم هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید من به خانه بازگشته پس از خواندن نماز عشا خوابیدم در عالم خواب دیدم شخصی آمده و به من می گوید برخیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را احضار کرده و می خواند می گفتم من با آن حضرت کاری ندارم .

اویعه مرا گرفت و کشان کشان خدمت آن حضرت برد دیدم پیامبر در بیابانی نشسته آستین خود را بالا زده و حربه ای در دستش می باشد در مقابل آن جناب فرشته ای ایستاده بود که شمشیری آتشین در دست داشت و با آن نه نفر دوستان مرا کشت به هر یک از آن ها که شمشیر می زد سر تا پای آن ها را آتش فرا گرفت نزدیک حضرت رفتم و در مقابلش زانو زدم و گفتم السلام علیک یا رسول الله حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ مرا نداد پس از مدتی سر مبارک را بلند نموده و فرمود ای دشمن خدا حرمت مرا شکستی و خاندان عترت مرا به قتل رسانیدی و حقی که بر گردنت داشتم را رعایت نکردی و هر چه خواستی انجام دادی .

عرض کردم یا رسول الله به خدا سوگند می خورم که من (در ظهر عاشورا) نه شمشیری زدم و نه نیزه ای پرتاب کردم و نه تیری انداختم .

حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود درست است اما تو بر سیاهی لشکر ابن سعد افزودی جلوتر بیا من نزدیک رفتم طشتی پر از خون مقابل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود به من

فرمود این خون خون فرزندم حسین است پس از همان خون بر چشمان من
کشید من از خواب برخاستم و پس از آن دچار کوری شدم و تا امروز چیزی را

نمی بینم .

«لهوف ، ص 305».

تربت امام حسین علیه السلام شفا است

عصر خلافت هارون الرشید بود یکی از بستگان او به نام موسی بن عیسی از درباریان مغرور به شمار می آمد.

یک روز شخصی از بنی هاشم با او صحبت می کرد در ضمن گفت و گو گفت به بیماری سخت مبتلا بودم هر چه مداوا کردم نتیجه نگرفتم تا این که رفیق من گفت از تربت امام حسین علیه السلام اندکی بخور تا شفا پیدا کنی من چنین کردم و شفا یافتم .

موسی با شنیدن این سخن ناراحت شد و به او گفت آیا از آن تربت چیزی داری او گفت آری موسی گفت اندکی به من بده او مقداری تربت به او داد موسی از روی عداوتی که با خاندان علی علیه السلام داشت آن تربت را گرفت به مقعد خود مالید و این گونه جسارت کرد.

هماندم اندرونش سوخت و فریادش به النار النار سوختم سوختم بلند؛ به بستگانش گفت طشتی بیاورید آن ها طشتی حاضر کردند اسهال سخت گرفت روده هایش در میان طشت ریخت و از حال رفت و بستری شد و بی درنگ شاپور خادم هارون الرشید به سراغ یوحنا نصرانی طبیب معروف آن عصر رفت و او را برای معالجه موسی آورد یوحنا وقتی که حال وخیم موسی را دید پرسید چرا او چنین شده است ماجرا را برای او تعریف کردند و گفتند موسی بن عیسی بزم پر نشاطی داشتند ناگهان حال او تغییر کرد و به این روزگار افتاد که می بینی .

در این هنگام شاپور از یوحنا پرسید آیا برای درمان موسی راه چاره ای هست یوحنا گفت جز حضرت عیسی علیه السلام که مرده را زنده می کرد کسی نمی تواند موسی را درمان کند.

شاپور گفت راست می گویی اکنون در همین جا باش و به معالجات خود ادامه بده تا ببینم حالش به کجا منتهی می شود یوحنا در بالین موسی به پرستاری و درمان پرداخت ولی لحظه به لحظه حال او خیم تر می شد تا این که!

کمال ذلت جان سپرد.

«کرامات امام حسین علیه السلام ص 99 نقل از اثبات الهده ، ج 5، ص 182»

عبید الله بن زیاد نماینده یزید در عراق

جنايات عبید الله کم تر از جنايات یزید نبود هنگامی که در سال 66 و 67 مختار به روی کار آمد لشکری به جنگ لشکر ابن زیاد فرستاد عبید الله بن زیاد در کنار شهر موصل به دست ابراهیم بن مالک اشتر کشته شد ابراهیم سر بریده او را برای مختار فرستاد گفت حمد و سپاس خداوند را که سر مقدس حسین علیه السلام را هنگامی که ابن زیاد غذا می خورد نزدش آوردند اکنون سر نحس ابن زیاد را در این هنگام که غذا می خوردم نزد من آوردند در این هنگام دیدند مار سفیدی در میان سرها پیدا شد و وارد سوراخ بینی ابن زیاد شد واز سوراخ گوش او بیرون آمد و این عمل چندین بار تکرار گردید.

مختار پس از صرف غذا برخاست با کفشی که در پایش بود به صورت نحس ابن زیاد زد سپس کفشش را نزد غلامش انداخت و گفت این کفش را بشوی که آن را به صورت کافر نجس نهادم .

مختار سرهای نحس دشمنان را برای محمد حنفیه در حجاز فرستاد محمد حنفیه سر ابن زیاد را نزد امام سجاد علیه السلام فرستاد امام سجاد علیه السلام در آن وقت غذا می خورد فرمود روزی سر مقدس پدرم را نزد ابن زیاد آوردند او غذا می خورد عرض کردم خدایا مرا نمیران تا این که سر بریده ابن زیاد را در کنار سفره ام که غذا می خورم بنگرم حمد و سپاس خدا را که دعایم را اکنون به استجابت رسانیده است .

«بحار، ج 45، ص 334».

محدث قمی می نویسد آن مار مکرر از بینی ابن زیاد وارد می شد و از گوش او بیرون می آمد و تماشاچایان می گفتند قد جائت قد جائت مار باز آمد

مار باز آمد در نقل دیگر آمده عماره بن عمیر می گوید سر عبید الله بن زیاد را همراه سرهای یارانش به مسجد کوفه برای تماشای مردم آوردند مردم جمع شدند من هم به مسجد رفتم شنیدم می گفتند وقتی سر ابن زیاد را در کنار سرها نهادند ماری پیدا شد از روی سرهای جدا شده گذشت تا به سر ابن زیاد رسید از بینی او داخل شد سپس بیرون آمد و رفت و از دیده ها پنهان گشت و این عمل چندین بار تکرار گردید.

بعضی ها می نویسند همان هنگام که ابن زیاد در مجلس خود با چوب خیزران مکرر بر لب و دندان امام حسین علیه السلام می زد شاید بر اساس تجسم اعمال همان چوب خیزران به صورت مار در آمده و مکرر از بینی او وارد می شد و از سوراخ گوش او بیرون می آمد تا در همین دنیا مردم مجازات ننگینش را ببینند.

«اقتباس از منتهی الامال ، جلد 1، ص 299».

سر مقدس امام حسین علیه السلام در خانه خولی

پس از آن که خولی سر مقدس را به کوفه نزد ابن زیاد آورد ابن زیاد آن را گرفت سپس خولی را طلبید و سر مقدس را به او داد و گفت نزد تو باشد تا از تو طلب کنم خولی آن را گرفت و به خانه اش آورد او دو همسر داشت یکی از طایفه تغلب بود و تغلبیه دیگری از طایفه مضر یا مضریه بود نخست آن را نزد مضر آورد او پرسید این چیست خولی گفت سر حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است مضریه گفت بدان که باز خواست کننده تو در قیامت جدش پیامبر مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است سوگند به خدا از این پس شوهر من نیستی و من همسر تو نخواهم بود سپس عمودی به دست گرفت و به شوهرش حمله کرد و سر و صورت او را مجروح نمود خولی سر را برداشت و نزد همسر دیگرش تغلبیه آورد او پرسید این سر از آن کیست خولی گفت سر یک نفر خارجی است که عبید الله بن زیاد خروج کرده است .

تغلبیه گفت نامش چیست خولی گفت از نامش کار نداشته باشید پس آن سر را روی خاک نهاد و بعد از آن آورد آن سر مقدس را در زیر ظرف (تغار) ظرف بزرگی مثل طشت گذاشت و خولی رفت خوابید (تغلبیه) شب از اطاق بیرون آمد ناگاه نوری را از ناحیه آن سر مشاهده کرد که به اعماق آسمان ساطع بود کنار آن سر آمد زمزمه ای شنید گوش کرد دریافت که قرآن می خواند تا صبح قرآن خواند آخرین آیه ای که خواند این آیه بود:

و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون ؛ آنان که ظلم کردند به زودی می دانند که باز گشت آنها به کجاست و نیز در اطراف آن سر زمزمه شنید دریافت که تسبیح فرشتگان است (تغلبیه) پس از دیدن آن و شنیدن آن صداها نزد

شوهرش خولی آمد و گفت بگو بدانم در زیر تغار چیست صدای بگوشم می رسد خولی گفت سر یک نفر خارجی است که عبید الله بن زیاد او را کشته است می خواهم آن را نزد یزید ببرم تا اموال بسیار به من جایزه دهد تغلبیه گفت این سر از آن کیست خولی گفت سر حسین بن علی علیه السلام است .

تغلبیه تا این سخن را شنید شیون زد و افتاد و غش کرد پس از آن که به هوش آمد به خولی گفت وای بر تو ای بدتر از مجوسی خاطر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد عترش آزدی آیا از خدای زمین و آسمان نمی ترسی که سر حسین علیه السلام فرزند زنان جهان برای کسب جایزه می بری .

آن گاه آن زن برخاست از اطاق بیرون آمد در حالی که گریه می کرد کنار سر آمد آن را برداشت و بر دامنش نهاد و آن سر را می بوسید و می گفت خداوند قاتل تو را لعنت کند او آخر شب خواب او را گرفت در عالم خواب دید خانه اش دو نصف شده و پر از نور گشته است در این هنگام دید ابر سفیدی نزدیک شد و از آن ابر دو زن بیرون آمدند پرسید شما کیستید یکی از آن ها جواب داد من خدیجه علیه السلام هستم و این دخترم زهرا علیه السلام است از تو تشکر می کنیم خداوند از عمل تو تقدیر می کند تو همدم ما در درجات بهشت خواهی بود.

او ناگهان از خواب بیدار شد و سر مقدس را در کنارش دید هنگامی صبح شد شوهرش نزد او آمد تا سر را از او بگیرد. او سر را نداد و گفت وای بر تو مرا طلاق بده سوگند به خدا دیگر مرا در یک اطاق با خودت نخواهی دید.

خولی گفت سر را به من بده هر کار می خواهی بکن (تغلبیه) گفت سوگند به خدا نمی دهم خولی عصبانی شد و به او حمله کرد و او را کشت و سر را از او

گرفت خداوند همان لحظه روح پاک آن زن شجاع را به سوی حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام در بهشت روانه ساخت .
«کرامات امام حسین (علیه السلام)، ص 121 و نقل از مدینه المعجازه تالیف سید هاشم بحرانی ،
ج 4، ص 124».

خولی چگونه به هلاکت رسید

هنگامی که مختار در سال 66 و 67 بر اوضاع مسلط شد ماءموران خود را برای دستگیری خولی به خانه او فرستاد آن ها سریع آمدند و خانه او را محاصره کردند و داخل خانه شدند همسرش که با او در ماجرای آوردن سر مقدس به خانه ستیز نموده و دشمن او شده بود به ماءمورین گفت چه می خواهید.

(ابو عمره) سرهنگ ماءموران گفت به شما کار نداریم شوهرت را می خواهیم او کجاست زن به زبان گفت نمی دانم کجاست ولی با دست اشاره کرد به بیت الخلا، ماءموران وارد بیت الخلا، شدند دیدند او در آن جا نشسته و سبذ خرما بر سرش نهاده است او را دستگیر کرده و نزد مختار آوردند مختار فرمان داد همان جا سر از بدنش جدا کردند سپس دستور داد بدن نحس او را سوزانند.

«کرامات امام حسین علیه السلام محمد محمدی اشتهادی ، ص 125».

ناله هند در کاخ یزید

مطابق تاریخ هند زن یزید در یک خانواده یهودی در مدینه سکونت داشت در ایام کودکی بر اثر بیماری فلج شد هر چه او را مداوا کردند خوب نشد سرانجام آنها به حضرت علی علیه السلام متوسل شدند حضرت علی علیه السلام به حسین علیه السلام فرمود دست در آب ظرفی کند سپس هند از آن آب به بدن خود بپاشد حسین علیه السلام ظرفی را پر از آب نمود و دست مبارک خود را در آن نهاد سپس هند را کنار آن آب آوردند او از آب آن ظرف به بدنش مالید و پاشید و به طور کامل سلامتی خود را باز یافت از آن پس افتخار کنیزی در خانه امام حسین علیه السلام پیدا کرد.

سرانجام معاویه او را برای یزید خواستگاری کرد هند که علاقه عمیق قلبی به امام حسین علیه السلام پیدا کرده بود ناگزیر همسر یزید گردید و از مدینه به سوی شام رفت و سال ها از این ماجرا گذشت که خبر از امام حسین علیه السلام و اهل بیت او نداشت تا هنگامی که ماجرای جان سوز کربلا به پیش آمد و امام حسین علیه السلام به شهادت رسید و بستگانش را به صورت اسیر از کربلا به سوی کوفه و از کوفه به سوی شام حرکت دادند به شام خبر رسید که اسیران خارجی را می خواهند وارد دمشق کنند هند که از همه جا بی خبر بود و نمی دانست این اسیران از بستگان امام حسین علیه السلام و از آل علی هستند لباس های گران بها پوشید و با کنیزان خود با شکوه خاص از خانه بیرون آمد.

تا ورود اسیران را تماشا کند و در جشن مردم و یزید شرکت نماید هند به اسیران رسید دید آنها را سوار بر شترهای بی روپوش متعدد کرده اند و حرکت می دهند زینب کبری علیه السلام ناگاه بانویی را روی صندلی دید که مشغول تماشای

اسیران است او را شناخت آهسته به خواهرش ام کلثوم علیها السلام گفت آیا این زن را می شناسی ام کلثوم گفت نه نمی شناسم .

زینب علیها السلام فرمود خواهر جان این زن همان کنیز ما هند دختر عبد الله است ام کلثوم سکوت کرد و سرش را پایین انداخت هند به پیش آمد و روی صندلی ایستاد و به زینب علیها السلام رو کرد و گفت خواهرم چرا سرت را بلند نمی کنی ؟ زینب علیها السلام پاسخ داد هند پرسید شما از کدام شهر هستید من ای البلاد انتم زینب علیها السلام فرمود من بلاد المدینه از شهر مدینه هستیم هند وقتی که نام مدینه آمد از صندلی پایین آمد و گفت بهترین سلام بر ساکنان مدینه باد.

زینب علیها السلام فرمود چرا از صندلی پایین آمدی هند گفت به احترام ساکنان مدینه تواضع کردم سپس هند که (هنوز زینب را نشناخته بود) عرض کرد می خواهم در مورد خانه ای از اهل مدینه از تو سؤال کنم زینب علیها السلام فرمود هر چه خواهی سؤال کن هند گفت می خواهم از خانه و خاندان علی علیه السلام بپرسم و در حالی که گریه می کرد افزود من مدتی کنیز آن ها بودم زینب علیها السلام فرمود می خواهی از کدام یک از بستگان علی علیه السلام بپرسی ؟ هند گفت : می خواهم احوال حسین علیه السلام و برادران و فرزندان او از بقیه فرزندان علی علیه السلام را بپرسم و از احوال خانم زینب علیها السلام و خواهرش ام کلثوم و سایر بانوان منسوب به حضرت زهرا علیها السلام بپرسم حضرت زینب علیها السلام به گریه افتاد و گریه بسیار جانسوزی کرد فرمودای هند اگر از خانه علی علیه السلام می پرسی ما خانه او را در مدینه ترک کرده ایم و منتظریم خبر شهادت بستگان علی علیه السلام را به آن خانه ببریم .

و اما ان سئلت عن الحسين فهذا راسه بين يدي يزيد ؛ و اما اگر از حسین علیه السلام می پرسی این سر بریده او است که در برابر یزید است و اگر عباس علیه السلام و سایر فرزندان علی علیه السلام می پرسی ما آن ها را با بدن های پاره پاره و سر جدا

مانند گوسفندان قربانی در صحرای کربلا به جا گذاشتیم و اگر از زین العابدین علیه السلام می پرسی او از شدت بیماری و دردهای (زیاد) قادر حرکت نیست .

فان سئلت عن زینب فانا زینب بنت علی و هذه ام کلثوم و هؤلاء بقیه
مخدرات فاطمه الزهرا علیها السلام

و اگر از زینب علیها السلام می پرسی من زینب دختر علی علیه السلام هستم و این ام کلثوم
است و آن بانوان بقیه بانوان منسوب به حضرت زهرا ی اطهر علیها السلام می باشند.

وقتی که هند سخن زینب علیها السلام را شنید فریاد شیون سر داد در حالی که با نعره
جانسوز می گفت و اماماه و اسیداه و اسینه لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاه و
لا انظر بنات فاطمه الزهرا علی هذه الحاله .

آه فغان ای امام من ای آقای من حسین من کاش قبل از این روز کور بودم و
دختران فاطمه زهرا علیها السلام را با این حال نمی دیدم .

سپس از شدت ناراحتی سنگی از زمین برداشت و بر سرش کوبید و خون از
سرش به صورتش جاری گردید و بی هوش شد پس از آن که به هوش آمد
حضرت علیها السلام به بالین او آمد و فرمود ای هند برخیز و به خانه ات برو که من می
ترسم شوهرت یزید به تو آسیب برساند.

هند گفت سوگند به خدا نمی روم تا برای آقا و مولایم اباعبدالله الحسین
علیه السلام ماتم بگیرم و گریه کنم و تو و سایر بانوان هاشمی را به خانه ام بیاورم
سپس هند برخاست و سرش را برهنه کرد و لباسش را پاره نمود و با پای
برهنه نزد یزید که در جمعی عمومی خود بود آمد و فریاد زد ای یزید آیا تو
فرمان داده ای که سر مقدس حسین علیه السلام را در کنار دروازه شام روی نیزه قرار
دهند و آویزان کنند؟

یزید که بر سرش تاج رنگارنگ سلطنت بود و بر سریر سلطنتی تکیه داده بود تا همسرش را در آن حال دید برخاست و او را پوشانید و گفت آری برای پسر دختر پیامبر ﷺ فریاد بزن و گریه کن خدا لعنت کند ابن زیاد را که درباره او عجله کرد و او را کشت خدا او را بکشد.

وقتی هند دید یزید او را پوشانید صدا زد یزید وای بر تو درباره من غیرت کردی و مرا پوشاندی پس چرا این غیرت را درباره دختران زهرای اطهر نکردی پوشش آن ها را دریدی چهره هایشان را آشکار ساختی و آنان را در خرابه جا دادی به یک روایت هند وقتی که سر بریده را دید گفت این سر بریده کیست یزید گفت سر بریده حسین بن علی علیه السلام است هند بسیار گریه کرد و گفت سوگند به خدا من دیگر همسر تو نیستم و تو همسر من نخواهی بود تو در جواب بازخواست فاطمه علیها السلام چه خواهی گفت یزید گفت تو چه رابطه با فاطمه علیها السلام داری هند جواب داد من به وسیله پدر و شوهر و فرزندان فاطمه علیها السلام هدایت یافته‌م هند در حالی که گریه می کرد از کاخ خارج شد.

«معالی السبطين ، ج 2، ص 173 و کرامت امام حسین (علیه السلام)، ص 105».

کرامات حضرت امام حسین (علیه السلام)

محمد بن سلیمان از عمویش نقل کرده که او می گفت در زمان حکومت حجابن یوسف گروهی از مردم از کثرت ظلم حجاج به ستوه آمده مخفیانه از کوفه بیرون رفتند من هم با آنان خارج شدم تا این که به سرزمین کربلا رسیدیم و در کنار فرات جای برای خود درست کردیم برای استراحت در این هنگام مرد غریبی آمد و گفت رهگذری هستم از شما خواهش می کنم که اجازه بدهید امشب را با شما باشم ما پیش خود گفتیم مرد غریبی است درخواست وی را پاسخ مثبت دادیم پس از آن که آفتاب غروب کرد و شب تاریک شد چراغ داشتیم روشن کردیم سپس درباره حوادث غم انگیز و دلخراش که بر سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام و یارانش وارد آمده صحبت کرده و گفتیم کسانی که حمایت از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده اند و از بذل جان دریغ نداشتند و تا آخرین نفس از آن امام مظلوم دفاع کردند و در هر دو جهان رو سفید و خوشبخت شدند.

بر عکس گروهی که مرتکب جنایاتی فراوان گشتند و دشمنان را به خون فرزند پیامبر خدا آغشته کرده و در هر دو جهان روسیاه و پیش از عذاب دردناک خداوند قهار در روز قیامت در این دنیا مکافات اعمال و سزای کردارهای شان را دیدند آن مرد گفت من در میان قاتلان امام حسین علیه السلام بودم سوگند به خدا تاکنون به من هیچ شری نرسیده است لیکن شما باور نکرده و مرا تکذیب می نمایید در این وقت دیدیم روشنایی چراغ شد آن مرد بلند شد که با انگشت فتیله چراغ را اصلاح کند در این هنگام دستش آتش گرفت و آتش شعله ور شد و زبانه کشید در حالی که آن مرد تاب می خورد و از شدت درد به

خود می پیچید از جایگا ما خارج شد تا آن که خود را به آب فرات افکند و از این راه بتواند خود را از مرگ نجات دهد به خدا قسم دیدیم که سرش را زیر آب می برد در حالی که روی آب قرار گرفته بود وقتی که سرش را از آب بیرون می آورد آتش به او سرایت می کرد باز سر خود را زیر آب می برد و سپس خارج می ساخت باز هم آتش او را فرا می گرفت و زیر آب می برد و سپس خارج می ساخت باز هم آتش او را فرا می گرفت و زیر آب می رفت و این وضع ادامه داشت تا آن که با غم اندوه جان سپرد و رهین اعمال خود گردید.

«لهوف سید بن طاووس ، ص 305 و بحار ج 45، ص 307، باب ما عجل الله به قتله الحسين عليه السلام حديث 6».

در پایان کرامت های حضرت امام حسین عليه السلام یک داستان شنیدنی راجع به مرحوم حضرت آیت الله آقای حاج شیخ عبد الکریم حائری (ره) خاتمه می دهیم .

زمانی که آیت الله حائری در کربلا بودند جریانی برای ایشان رخ داده که بسیار شگفت انگیز است توجه شما را به آن جلب می نمایم مرحوم آیت الله محسنی نقل کردند که آقای حاج شیخ عبد الکریم حائری چنین فرمود: هنگامی که من در کربلا بودم شب سه شنبه در عالم خواب دیدم شخصی به من گفت شیخ عبد الکریم کارهایت را انجام بده که سه روز دیگر خواهی بود.

من از خواب بیدار شدم و متحیر بودم و گفتم البته خواب است و ممکن است تعبیر نداشته باشد روز سه شنبه و چهارشنبه مشغول درس و بحث بودم تا آن خواب از خاطر من رفت روز پنجشنبه که تعطیل بود با بعضی از رفقا به طرف باغ مرحوم سید جواد رفتیم و در آن جا قدری گردش و مباحثه علمی نمودیم تا ظهر شد نهار را همان جا صرف کردیم پس از نهار ساعتی خوابیدیم در همین

موقع لرزه شدیدی مرا فرا گرفت رفقا آن چه رو انداز داشتند روی من انداختند ولی هم چنان بدنم لرز داشت و در میان آتش تب افتاده بودم حس کردم که حالم بسیار وخیم است به رفقا گفتم زودتر مرا به منزل برسانید آن ها وسیله ای فراهم کرده و زود مرا به شهر کربلا آورده و به خانه ام رساندند.

در منزل بی حال و بی حس در بستر افتاده بودم بسیار حالم دگرگون شد و در این میان به یاد خواب سه شبته پیش افتادم علایم مرگ را مشاهده کردم و با در نظر گرفتن خواب احساس نمودم که پایان عمرم فرا رسیده است ناگهان دیدم دو نفر ظاهر شدند و در طرف راست و چپ من نشستند و به همدیگر نگاه می کردند و گفتند اجل این مرد رسیده مشغول قبض روح شویم .

در همین حال با توجه با ساحت مقدس ابا عبد الله الحسین علیه السلام متوسل شده و عرض کردم ای حسین عزیز دستم خالی است کاری نکردم و زاد و توشه فراهم نموده ام شما را به حق مادرتان حضرت زهرا علیها السلام از من شفاعت کنید که خدا مرگ مرا تاءخیر اندازد تا فکری به حال خود نمایم .

در همین هنگام بی درنگ دیدم شخصی نزد آن دو نفر که می خواستند روحم را قبض کنند آمد و گفت حضرت سید الشهداء فرمودند شیخ عبد الکریم به ما توسل نمود و ما هم در پیشگاه خدا از او شفاعت کردیم که عمرش را تاءخیر اندازد خداوند اجابت فرمود بنابراین شما روح او را قبض نکنید.

در این موقع آن دو نفر به هم ننگه کردند و به آن شخص گفتند سمعا و طاعه گوش بفرمان هستیم و اطاعت می شود سپس دیدم آن دو نفر و فرستاده امام حسین علیه السلام رفتند در آن وقت احساس سلامتی کردم صدای گریه و زاری شنیدم که بستگانم به سر و صورت می زدند آهسته دستم را حرکت دادم و چشمانم را گشودم دیدم چشمانم را بسته اند و به رویم چیزی کشیده اند خواستم پیام را

جمع کنم متوجه شدم که انگشت بزرگ پایم را بسته اند دستم را برای برداشتن چیزی بلند کردم شنیدم می گویند ساکت شوید رو اندازی که بر روی من انداخته بودند برداشتند و چشمم را گشودند و پایم را فوری باز کردند با دست اشاره به دهانم کردم که به من آب بدهید آب به دهانم ریختند کم کم از جا برخاسته و نشستم تا پانزده روز ضعف و کسالت داشتم و بحمد الله از آن حالت به کلی خوب شدم این موهب به برکت مولایم حضرت امام حسین علیه السلام بود.

این داستان و ماجرا را در کتاب سر دلیران تاءلیف آیت الله زاده مرحوم حائری ، ص 123 ذکر کرده است و در کتاب کرامات امام حسین (علیه السلام)، ص 137 ایضا ذکر کرده است .

یک داستان شخصا اینجانب دارم که توجه شما خوانندگان عزیز را به آن
جلب می نمایم :

امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام است

در سال 1378 بیستم ماه صفر از تهران به یک کاروانی رفتیم سوره که
برویم کربلا پس از چند روز در شام گفتیم آقا چه وقت عازم کربلا هستند خود
رئیس کاروان همراه ما نیامد معاون او با ما بود ایشان گفت پول نداریم که کربلا
برویم ما چند نفر بودیم هر جا متوسل شدیم نتیجه نگرفتیم رفقای ما بسیار
ناراحت و گریه می کردند که پول ما از بین رفت من به آن مسؤل گفتم تکلیف
ما چه چیزی است او گفت باید با کاروان دیگر برگردید به ایران بنده بسیار
ناراحت شدم گفتم بروم حرم باب الحوائج امام حسین علیه السلام حضرت رقیه دختر
سه ساله علیها السلام او کارها را درست خواهد کرد روزی که وارد حرم شدم جمعه
بود مشغول خواندن دعا ندبه بودند بعد آمدم در یک گوشه ای نشستم مشغول
گریه شدم یک مرتبه به خاطر آمدن این دختر از گرفتاری من با خبر است
یا نه آیا این دختر سه ساله می شود کار ما را اصلاح کند بلند شدم رفتم
چسپیدم به ضریح البته جمعیت هم بسیار بودند هنگامی که دستم را بردم ضریح
را گرفتم به داخل ضریح نگاه کردم دیدم یک قبر بزرگ به اندازه قبر یکی از
مراجع که در قم در حرم حضرت معصومه مدفون است به نظرم رسید طرف
پائین پا نگاه کردم دیدم باغ بزرگ چمن بسیار سبز است به قبر نگاه می کنم قبر
می رود پائین سرم را می گردانم چمن هم گویا جمع تر و کوچک تر می شود با
خود گفتم شاید به چشم من این سور است نگاه کردم اطراف ضریح دیدم فقط

یک نفر اطراف ضریح دارد زیارت می کند کسی دیگر نیست به آن شخص گفتم آقای عزیز شما داخل حرم قبر بزرگ و چمن می بینی گفت نه فقط یک مقدار شمع و قبر کوچک مشاهده می کنم رفتم خانواده را صدا بزنم بیاید او هم مشاهده کند ایشان را آوردم گفتم می بینی قبر چقدر است چمن سبز را دیدی او گفت من چیزی نمی بینم دوباره نگاه کردم به ضریح دیگر چیزی ندیدم گفتم کار ما درست خواهد شد چون خداوند خواست مقام این بی بی را به من بفهماند که مقام بر کوچکی و بزرگی نیست آمدیم منزل معاون کاروان به ما گفت بیائید برویم هتل دیگر مدت این هتل به پایان رسید ما چند نفر بودیم از زن و مرد. مردم دیدند که عیال ما خیلی ناراحت است از من سؤال کردند چرا این خانم این قدر ناراحتی می کند گفتم ماجرا از این قرار است شخصی گفت من مسئول این کاروان هستم هیچ ناراحت نباشید من هشتصد هزار تومن به شما قرض می دهم بعدا می دهید گفتم من در این شهر غریب هستم جائی را بلد نیستم گفت من کار شما با عیالت را درست می کنم او ما را آورد کارهای ما را درست کرد و آدرس منزل خودش را به من داد و ما را فرستاد کربلا خداوند معجزه وار مشکل ما را حل کرد. بعدا پول آن شخص را در قزوین به او دادم . البته داستانی بسیار مهم تر در جمکران دیدم که اگر من او را نقل کنم ممکن است وقت شماها گرفته شود اگر بخواهید از آن داستان مطلع باشید و بدانید حضرت امام زمان علیه السلام همیشه ناظر اعمال ما است و لطف آن حضرت شامل است به حال همه متوسلین آن حضرت مخصوصا در مسجد جمکران شما می توانید با تلفن 7721365 با مؤلف تماس حاصل کنید آیا این جمله را در دعای ندبه صبح جمعه می خوانید:

عزیز علی ان اری اطلق و لا تری بسیار سخت است برای من همه خلق را
بینم و ترا نبینم (و از نظر ما شیعیان پنهان باشی و هیچ از تو صدائی حتی
آهسته به گوش من نرسد البته دیدن آن حضرت ملاک نیست لطف آن حضرت
شامل شدن به حال فرد یا افراد مهم است .

بذره گر نظری لطف بو تراب کند به آسمان رود و کسار آفتاب کند

السلام علیک یا ابا عبد الله الحسین (علیه السلام)

درین عقیده یقین دارم اشتباهی نیست	به جز حسین مرا ملجأ پناهی نیست
به سوی حق به جز از این طریق راهی نیست	ره نجات حسین است و دوستی حسین
ولسی به پیش عفو تو کوه گناه گاهی نیست	ز کوه گر چه گناهم فزون تر است
مرا بدرگه دیگری حواله گاهی نیست	بغیر درگه تو یا حسین در دو جهان
به هیچ محکمه خوفم ز دادگاهی نیست	اگر تو حکم غلامی من کنی امضا

پایان

امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام است

نظر می کنیم به زندگی حضرت امام زین العابدین علیه السلام در زمان امامت آن بزرگوار و بعد از رحلت آن حضرت

نام آن بزرگوار علی معروف به سجاد و زین العابدین پدر امام حسین مادر شهر بانو (دختر یزدگرد سوم) آخرین پادشاه ساسانی تولد در مدینه روز تولد بنا بر قولی پنجم شعبان یا 15 جمادی الاولی وقت و محل شهادت در 25 محرم سال 95 هجری در مدینه به تحریک هشام بن عبد الملک مسموم شد سن امام زین العابدین حدود 57 یا 59 سالگی به شهادت رسید مدینه در قبرستان بقیع مدفون می باشد خداوند قسمت فرماید شیخ مفید در ارشاد می گوید امام حسین دارای 6 فرزند بود یک علی بن الحسین دوم علی اکبر که مادرش لیلی نام داشت سوم جعفر قبل کربلا از دنیا رفت چهارم عبد الله که در کربلا کودک بود و در آغوش پدر بر اثر اصابت تیر دشمن به شهادت رسید مادر او رباب نام داشت پنجم سکینه مادرش رباب بود ششم فاطمه که مادرش ام اسحاق نام داشت قولی دیگر از صاحب کتاب کشف الغمه می فرماید امام حسین علیه السلام فرزند داشت که شش نفر آن ها پسر و چهار نفرشان دختر بودند پسران او عبارتند 1. علی اکبر 2. علی اوسط (امام سجاد علیه السلام) 3. علی اصغر 4. محمد 5. عبد الله و جعفر (علی اکبر و علی اصغر و عبد الله) این سه تا در کربلا شهید شدند دختران عبارتند از زینب ، سکینه ، فاطمه یک دختر دیگر که نام او ذکر نشده است .

«کشف الغمه ، ج 2، ص 214 و سیره چهارده معصوم ، ص 376».

امام زین العابدین فرزند حضرت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام مادرش شهر بانو روزی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از امام سجاد یاد کرد و فرمود هنگامی که روز قیامت بر پاهای من شود منادی خداوند ندا می کند کجاست زینت عبادت کنندگان .

گویی به پسر علی بن حسین در قیامت می نگریم که بین صف های مردم شاد و سربلند حرکت می کند.

«بحار، ج 45، ص 3»

در روایت دارد که خداوند او را به عنوان سید العابدین و زین اولیائی الماضین یاد کرده است .

«سیره چهارده معصوم ، ص 377»

روایت از عبد الله مبارک می گوید در یکی از سال ها برای انجام حج به سوی مکه می رفتم در مسیر راه کودک هفت یا هشت ساله ای را دیدم که در کنار کاروانی به طرف مکه حرکت می کرد نزدش رفتم و سلام کردم و گفتم با همراهی چه کسی حرکت می کنی گفت با یاری خدا به نظرم آمد که با شخص بزرگ روبرو شده ام گفتم پسر تو توشه راه و مرکب کجاست گفت توشه ام تقوا و مرکبم دو پاهایم می باشد و قصدم مولایم خداست .

مقام آن کودکی به نظرم بزرگ تر شد گفتم از کدام خاندان عبدالمطلب گفتم از کدام طایفه فرمود بنی هاشم گفتم فرزند چه کسی هستی فرمود علوی فاطمی هستم سپس از نظرم آن بزرگوار ناپدید شد تا این که به مکه رفتیم و پس اعمال حج به ابطع (بین منی و مکه) بازگشتیم ناگاه در آن جا جمعی را به گرد هم دیدم به پیش رفتم تا بنگرم چه کسی در میان آن جمع است ناگاه آن کودک را در آنجا دیدم از حاضران پرسیدم این کودک کیست شخصی گفت او زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَام است .

«بحار، ج 46، ص 91».

امام سجاد علیه‌السلام در ماجرای کربلا

پس از آن که معاویه در روز پانزده رجب سال 60 هجری درگذشت پسرش یزید در شام به جای او نشست و ادعای خلافت کرد او در نامه ای برای (ولید بن عتبه) حاکم مدینه چنین نوشت از حسین بن علی علیه‌السلام برای من بیعت بگیر و در خصوص به هیچ وجه به و مهلت نده اگر بیعت نکرد گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست .

ولید شبانه برای امام حسین علیه‌السلام پیام فرستاد و او را طلبید امام حسین علیه‌السلام نزد ولید رفت و پس از گفت و گو امام علیه‌السلام از او مهلت خواست تا فردای آن شب پاسخ او را بدهد امام حسین حاضر به بیعت با یزید نبود به علاوه از ماندن در مدینه احساس خطر می کرد خطری که اگر رخ می داد به صورت قیام و نهضت عمیق و جهانی بر ضد حکومت یزید به شمار نمی آمد و بر همین اساس تصمیم گرفت شبانه همراه افراد خانواده و یاران از مدینه به سوی مکه رهسپار گردد از این رو قبل از آن که ولید و مزدوران معاویه به تصمیمی بر ضد حسین علیه‌السلام بگیرند آن حضرت در شب 25 رجب سال 60 مدینه را به قصد مکه ترک کرد.

«لهوف سید بن طاووس ، ص 44».

یکی از کاروانیان امام حسین علیه‌السلام فرزندش امام سجاد علیه‌السلام بود سایه به سایه پدر حرکت کرد امام سجاد علیه‌السلام در این وقت 21 سال داشت ولی در مسیر راه بیمار شد و بیماریش شدت یافت به طوری که قادر به حرکت نبود در عین حال از کاروان پدر جدا شد و عذر بیماری عقب نشینی نکرده و هم نان راه خود همراه پدر ادامه داد تا رسیدند به کربلا و از شدت بیماری نمی توانست برخیزد.

روزی امام حسین علیه السلام پسرش را در بستر بیماری سخت دید از او پرسید چه میل دارید عرض کرد میل دارم طوری باشم که در برابر خواسته های خدا برای من خواسته دیگری نداشته باشم امام حسین علیه السلام فرمود: احسن آفرین تو مثل ابراهیم خلیل علیه السلام هستی که جبرئیل از او پرسید آیا حاجتی داری او در پاسخ گفت هیچ گونه پیشنهادی به خدا ندارم بلکه او مرا کفایت می کند امام سجاده علیه السلام بر اثر بیماری شدید در کربلا هم چنان بستری بود و نتوانست به میدان برود.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به هر سو نگاه کرد یار و یآوری برای خود ندید صدا زد آیا کسی هست که تا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حمایت و دفاع کند وقتی که بانوان حرم این سخن را شنیدند با صدای بلند گریه کردند و از خیمه بیرون آمدند امام سجاده علیه السلام به زحمت برخاسته و از خیمه بیرون آمد و شمشیرش را با سختی به دست گرفت تا به سوی میدان برود عمه اش ام کلثوم علیه السلام فریاد زد بر خیمه باز گرد.

امام سجاده علیه السلام فرمود ای عمه مرا رها کن تا در رکاب پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دشمن بجنگم امام حسین علیه السلام خالی نگردد پس با سرعت به سوی امام سجاده علیه السلام فرمود پدر جان ندای تو رگ های قلبم را برید و آرامش را از من برود خواستم به میدان آیم و جانم را فدایت کنم ، امام حسین علیه السلام فرمود: پسرم : بیمار هستی و جهاد بر تو واجب و روانیست تو حجت و امام بر شیعیان من هستی تو پدر امامان و سرپرست یتیمان و بیوه زنان هستی تو باید آن ها را به مدینه برسانی و نباید هرگز زمین از حجت و امام از نسل من خالی بماند، امام سجاده علیه السلام عرض کرد پدر جان آیا من نگاه کنم و تو کشته شوی کاش زنده نبودم و جانم نثار تو می شد سپس امام حسین علیه السلام با امام سجاده علیه السلام وداع کرد

او را در آغوش گرفت به گردن به گردن او گذاشت و گریه سختی کرد و به این ترتیب با او خداحافظی کرد.

«سیره چهارده معصوم ، ص 385 به نقل از معالی السبطین ، ج 2، ص 21».

توبه کردن پیر مرد بر اثر بیانات امام سجاد (علیه السلام)

هنگام ورود خاندان نبوت به شام پیر مردی از مرد شام به آن ها نزدیک شد و گفت سپاس خدا را که شما را کشت و نابود ساخت و شهرها را از مردان شما آسوده کرد و امیر المؤمنین یزید را بر شما مسلط نمود امام سجاد علیه السلام فرمود ای پیر مرد آیا قرآن خوانده ای گفت آری امام سجادی علیه السلام فرمود: آیا معنی این آیه را فهمیده ای که خداوند می فرماید:

قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده في القربى ؛ بگواى پیامبر من برای رسالت مزدی جز دوستی با خویشان را از شما نمی خواهم . سوره شوری آیه پیر مرد گفت آری خوانده ام امام سجاد علیه السلام فرمود منظور از خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در این آیه ما هستیم ای پیر مرد آیا این آیه را خوانده ای :

و اب ذالقربی حقه ؛ حق خویشان را ادا کن . اسراء آیه 26

امام سجاد علیه السلام فرمود: خویشان در این آیه ما هستیم .

ای پیر مرد آیا این آیه را خوانده ای :

و اعلموا انما غنمتم من شیء فان الله خمسہ و للرسول و لذالقربی ؛ بدانید از هر

آن چه سود برید یک پنجم آن مخصوص خدا و رسول و خویشان است .

سوره انفال آیه 41

آری خوانده ام امام سجاد فرمود: ای پیر مرد خویشان در این آیه ما هستیم

ای پیر مرد آیا این آیه را خوانده ای :

انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیرا؛ همانا خداوند خواسته است که ناپاکی را از شما خاندان بردارد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

احزاب آیه 33

آری خوانده ام امام سجاد علیه السلام فرمود این آیه در شائن ما نازل شده است . در این هنگام پیر مرد در سکوت فرو رفت و از گفته جسورانه خود پشیمان شد و گفت تو را به خدا شما همانید که گفتید، امام سجاد علیه السلام فرمود آری سوگند به خدا بدون تردید ما همان خاندانیم به حق پیامبر صلی الله علیه و آله ما همان خویشان هستیم ، پیر مرد پس از شناخت آن ها گریه کرد و از شدت ناراحتی عمامه خود را از سرگرفت و بر زمین زد و دستهایش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت خدایا ما از دشمنان جن و انس آل محمد صلی الله علیه و آله بیزاریم سپس به امام سجاد علیه السلام عرض کرد آیا توبه ام پذیرفته است امام سجاد علیه السلام فرمود آری اگر توبه کنی خداوند توبه ات را می پذیرد و با ما خواهی بود پیر مرد گفت من توبه کردم این خبر به یزید رسید فرمان داد آن پیر را بکشید جلاد یزید او را به شهادت رساند.

«لهوف سید بن طاووس ، ص 176 و 178 بدون ترجمه لهوف با ترجمه ص 238 و 243».

امام سجاد علیه‌السلام خطاب به یزید بن معاویه

امام سجاد علیه‌السلام در یکی از برخوردها به یزید چنین گفت ای پسر معاویه و ای پسر هندهمواره زمام مقام نبوت و رهبری در دست پدران و اجداد من بود و قبل از آن که تو به وجود آیی جدم علی بن ابیطالب علیه‌السلام در جنگ‌ها بدر، احد و احزاب پرچمدار پرچم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود ولی پرچم کفردر این جنگ‌ها در دست پدرت و جدت بود وای بر تو ای یزید اگر می دانستی که چه کرده ای و نسبت به پدر و خاندان و برادر و عموهایم چه گناه بزرگی مرتکب شده ای به سوی کوه‌ها فرار می کردی و خاکستر را بستر خود قرار می دادی و فریاد و نعره و اوایلا سر می دادی فریاد از این رو که سر نازنین پدرم حسین علیه‌السلام فرزند فاطمه علیه‌السلام و فرزند علی علیه‌السلام را بر فراز دروازه شام نصب نموده ای با این که او امانت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در میان شماست ای یزید رسوایی و پشیمانی فردای قیامت بر تو بشارت باد در آن هنگام که مردم برای حساب و کتاب قیامت به گرد هم می آیند.

«اصول کافی، ج 2، ص 450».

یکی از فرازهای برجسته زندگی امام سجاد علیه‌السلام خطبه او در شام نزد مردم و یزید بود که یزیدیان را رسوا کرد و پیام خون شهیدان در دیار شام به ثمر نشاد و موجب تحول عجیبی گردید.

مسجد شام و امام سجاد (علیه السلام)

مسجد اموی شام پر از جمعیت بود در یک روایت آن روز جمعه بوده خطیب خطبه نماز جمعه می خواند نفس المهموم ص 260 امام سجاد را روز جمعه به آن مسجد آوردند تا این که عظمت یزید را بنگرد خود یزید هم حضور داشت به خطیب مزدور خود گفت بر بالای منبر بروید و آن چه خواستی نسبت به علی علیه السلام و حسین علیه السلام بدگوئی کن و از ناسزاگویی به آنها کم نگذارید خطیب بالای منبر رفت و آن چه توان داشت در حضور مردم و امام سجاد علیه السلام از امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام بدگوئی کرد و معاویه و یزید را مدح کرد.

امام سجاد علیه السلام در همان پایین منبر فریاد زد وای بر تو ای سخنرانی خشنودی مخلوق را به خشم خالق خریدی پس جایگاهت را آتش دوزخ فرا گرفت . سپس امام سجاد علیه السلام به یزید فرمود ای یزید به من اجازه بده تا بالای این چوبها بروم (چون منبر نبود بالای منبر باید حرف حق زد نه باطل چون حرفهای آن ها باطل بود لذا امام سجاد فرمود بالای چوبها بروم فرمود بالای منبر) و سخنانی بگویم که در آن خشنودی خدا باشد و برای حاضران موجب اجر و پاداش گردد یزید قبول نکرد ولی حاضران گفتند اجازه بده او بالای منبر برود شاید ما از او چیزی بشنویم یزید گفت اگر او بالای منبر رود فرود نمی آید مگر این که من و دودمان ابو سفیان را به افتضاح و رسوایی بکشاند شخصی گفت ای امیر مؤمنان هر چه این شخص بگوید چندان اهمیت ندارد بگذار برود سخنی بگوید یزید به او گفت انه من اهل بیت قد زقو العلم زقا.

این شخص (یعنی امام سجاد علیه السلام از خاندانی است که علم و کمال را به تمام وجود به کام خود آورده اند (یعنی اگر برود بالای منبر چیزی برای ما باقی نمی

گذارد) خلاصه مردم همواره از یزید تقاضا می کردند که اجازه دهد تا این که ناگزیر یزید اجازه داد و امام علیه السلام پس از حمد و ثنا فرمود:

ایها الناس اعطینا ستا وفضلنا بسبع اعطینا العلم و الحلم و السماحه و الشجاعه و المحبه فی قلوب المؤمنین و فضلنا بان منا النبی المختار محمدا و منا الصدیق و منا الطیار و منا اسد الله و اسد رسوله و منا سبطا هذه الامه من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی انباءته بحسبی و نسبی .

ای مردم به ما شش چیز داده شد و به هفت چیز ما بر دیگران برتری داده شدیم اما آن شش به ما علم حلم جوانمردی (بخشش) فصاحت شجاعت و دوستی در دل مؤمنان داده شد.

و اما آن هفت چیز که ما به آن برتری داده شدیم عبارت است از این که پیامبر برگزیده حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ما است و صدیق (یعنی علی بن ابیطالب اول کسی که به او ایمان آورد) از ما است .

جعفر طیار از ماست شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت حمزه از ما است و از ما است دو سبط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این امت (حسن و حسین) هر کس که مرا شناخت که شناخت و هر کس که شناخت او را به حسب و نسبم خبر می دهد.

ایها الناس انا ابن مکة و منی انا بن زمزم و صفا انا بن من حمل الرکن باطراف الرداء انا بن خیر من ائزر و ارتدی انا بن خیر من انتقل و احتفی انا بن خیر من طاف و سعی انا بن خیر من حج ولیی من بلغ به الی سدره المنتهی انا بن من دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی انا بن من صلی بملائکة السماء انا بن من اوحی الجلیل الیه ما اوحی انا بن محمد المصطفی .

ای مردم من پسر مکه و منی هستم من فرزند زمزم و صفا هستم من پسر آن کسی هستم که حجر الاسود را در یمان عبادی خود نهاد و به جای خود گذاشت من پسر بهترین انسان ها هستم که لباس احرام پوشید من پسر بهترین انسان ها هستم که کفش پوشید و پا برهنه شد من پسر بهترین انسان ها هستم که طواف کرد و سعی صفا و مرو نمود من پسر بهترین کسی هستم که حج را به جا آورد و لیبیک گفت من پسر آن کسی هستم که از مکه به مسجد اقصی سیر داده شد من پسر آن کسی هستم که (در شب معراج) به سدره المنتهی رسیدم من پسر آن کسی هستم که آن قدر به خدا نزدیک و نزدیک تر گردید تا آن که فاطمه او (با قرب مخصوص) خدا به اندازه دو کمان یا نزدیک تر بود من پسر آن کسی هستم که فرشتگان آسمان به او اقتدا کرد و نماز خواندند من پسر آن کسی هستم که خدای بزرگ به او وحی کرد آن چه را که وحی کرد من پسر محمد مصطفی ﷺ برگزیده خدا هستم .

ترجمه بقیه خطبه امام سجاد (علیه السلام)

من فرزند علی مرتضی علیه السلام هستم من پسر کسی هستم که سران مشرکین را کوبید تا گفتند معبودی جز خدای یکتا نیست .

من پسر کسی هستم که در پیشاپیش رسول خدا ﷺ با دو شمشیر با دشمن می جنگید و با دو نیزه نبرد می کرد و دوبار هجرت کرد من پسر کسی هستم که دوبار بیعت کرد و در جنگ بدر و حنین با دشمن جنگید و به اندازه یک چشم به هم زدن کافر نشد .

من پسر صالح مؤمنان و وارث پیامبران و نابود کننده ملحدان و پیشوای مسلمانان و مایه روشنی چشم مجاهدان و زینت پرستش کنندگان خدا و سرور

مناجات کنندگان بسیار گریه کننده گان درگاه خدا و با استقامت ترین استقامت کنندگان و بهترین برخاستگان برای عبادت از آل یاسین هستم .

آن کسی که با خارج شدگان از دین جنگید و با بیعت شکنان و یاغیان نبرد کرد و با دشمنان ناصبی جهاد نمود من پسر کسی هستم که سرافرازترین فرد قریش و نخستین مؤمن و تصدیق کننده خدا و رسولش و پیشتاز پیش گامان و کوبنده متجاوزان و نبود کننده مشرکان و تیری از تیرهای خدا بر منافقان و زبان شناخت عابدان و حامی دین خدا و ولی امر خدا و باغ حکمت الهی و مخزن علم خداست آن کس که جوانمرد بخشنده زیبا هوشمند پاک از سرزمین حجاز مرضی خدا پیشگام پیشوای بلند همت صابر بسیار روزه گیرنده تهذیب شده بسیار عبادت کننده قطع کنند پشت های مشرکان و پراکنده کننده حزب های کافر از همگان پر جرات تر و قوی دلیر و با صلابت تر و خلل ناپذیر در برابر کافران شیر دلاور آن کس که در جنگ ها هنگام به هم خوردن نیزه ها و نزدیک شدن پیشتازان جنگ کافران را مانند خرد کردن سنگ آسیا خرد می کرد و می کوبید.

درهم کوبنده که خار و خاشاک را زیر و رو می کرد و دشمنان را در هم یم ریخت آن کس که شیر حجاز و یکه سواراز عراق سر داد مکه مدینه خیف منی عقبه بدر و احد بود آن کس که یکه تاز بیعت و هجرت و آقای عرب و پهلوان جنگ و وارث مشعر و عرفات و پدر دو نبیره رسول خدا ﷺ حسن و حسین علیهما السلام بود و این شخص جدم علی بن ابیطالب علیه السلام است پس از شناساندن جد بزرگوارش رسول خدا ﷺ و جد ارجمندش علی علیه السلام به معرفی پدرش امام حسین علیه السلام پرداخت و چنین بیان کرد: من فرزند فاطمه زهرایم من فرزند خدیجه کبرایم من فرزند کسی هستم که از روی ظلم کشته شد من پسر کسی

هستم که سرش از قفا بریده شد من پسر تشنه کامی هستم که بالب تشنه به شهادت رسید من پسر کسی هستم که پیکرش در زمین کربلا افتاده من پسر کسی هستم که عمامه و عبایش ر بوده شد امام سجاد علیه السلام هم چنان گفت و گفت مردم زار زار گریه می کردند و صدای گریه و ناله بلند شد یزید ترسید که فتنه و آشوب به پا شود به مؤذن فرمان داد اذان را گفت وقتی که الله اکبر امام سجاد فرمود خدا بزرگ است و هیچ چیز بزرگ تر از خدا نیست امام سجاد علیه السلام شهادت داد بر این که مو و پوست و گوشت و خونم به یکتایی خدا گواهی دهد.

وقتی که مؤذن نام محمد صلی الله علیه و آله را برد امام سجاد علیه السلام فرمود تو را به حق محمد صلی الله علیه و آله ساکت باش تا من سختی بگویم سپس از بالای منبر متوجه یزید شد و فرمود یا یزید محمد صلی الله علیه و آله جد من است یا جد تو اگر می گویی جد تو است دروغ می گویی و کفر می ورزد و اگر اعتقاد داری که او جد من است پس چرا عترت و خاندان او را کشتی و چرا پدرم را کشتی و حرم او و مرا اسیر کردی؟

این سخن را گفت و دست به گریبان بود دو جامه خود را چاک زد و گریه کرد سپس صدای شیوه و گریه از مجلس برخاست آن گه فرمود به خدا سوگند در جهان جز من کسی نیست که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد پس چرا این شخص پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد.

«بحار، جلد 45، ص 137 و نفس المهموم، ص 260».

خلاصه خطبه امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب در شام موجب شد که وضع شام دگروگون گردید و یزید دستور داد سرهای شهدا را جمع کنند و محترمانه به قصر بیاورند.

او اظهار پشیمانی می کرد و همه گناهان را به ابن زیاد نسبت می داد و او را لعنت می کرد.

«نفس المهموم ، ص 262».

یزید پس از عذر خواهی به امام سجاد علیه السلام عرض کرد آماده ام که سه حاجت تو را روا کنم امام سجاد علیه السلام فرمود 1. می خواهم سر مقدس پدرم را زیارت کنم 2. آن چه از ما غارت شده آن ها را به ما بازگردان ، زیرا در میان آن ها پارچه دست بافت و روسری و گردنبند حضرت زهرا علیها السلام وجود دارد 3. اگر تصمیم کشتن مرا دارمردی را تعیین کن تا اهل بیت من را به حرم جدمان (مدینه) برساند.

یزید پیشنهاد اولرا در کرد پیشنهاد دوم را پذیرفت و در مورد پیشنهاد سوم آن حضرت را بخشید.

«نفس المهموم ، ص 268»

سرگذشت حضرت سجاد علیه السلام بعد از عاشورا

امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام از همان آغاز در فکر تاسیس سنت عزاداری بودند نخستین مجالسی که به این عنوان تشکیل شد در شام پایتخت یزید بود پس از آن که تصمیم گرفت از سخت گیری دست بردارد حضرت زینب علیها السلام برای یزید پیام فرستاد تا اجازه دهد برای مصائب برادرش امام حسین علیه السلام مجالس عزاداری به پا کند.

یزید قبول کرد امام سجاد علیه السلام و همراهان هفت روز در دار الحجاره شام مجالس عزاداری برقرار نمودند احساسات مردم به قدری تحریک شد که نزدیک بود به کاخ یزید هجوم ببرند و او را بکشند مروان که در شام بود احساس خطر کرد و به یزید گفت صلاح نیست امام سجاد علیه السلام در شام بماند زودتر آن ها را به مدینه بازگردان .

یزید آن ها را پس از هفت روز عزاداری به سوی مدینه حرکت داد نخست به سوی کربلا رفتند سه روز عزاداری کردند جابر بن عبد الله انصاری در آن حضور داشت و در این سه روز عده ای از بنی هاشم و اهل کوفه اجتماع نمودند و عزاداری نمودند بعد از آن در مدینه ادامه یافت که امروز در سراسر جهان تشیع به عنوان یک سنت بزرگ در سطح وسع اجرا می شود.

گونه ای از عزاداری امام سجاد علیه السلام چنین بود که به جابر خطاب کرد و گفت ای جابر سوگند به خدا در همین جا مردان ما کشته شدند و نوجوانان ما سر بریده شدند و زنان ما اسیر گشتند و خیمه های ما به آتش کشیده شد.
«مقتل الحسین مقوم ، ص 455».

امام سجاد علیه السلام و همراهان به سوی مدینه حرکت کردند وقتی که به نزدیک مدینه رسیدند (بشیر از طرف امام سجاد علیه السلام زودتر وارد مدینه شد) و ورود اهل بیت علیهم السلام و امام سجاد علیه السلام را به مردم خبر داد همه مردم مدینه و زنان به استقبال آن ها شتافتند فریاد گریه بیابان را پر کرده بود.

امام سجاد علیه السلام به ایراد خطبه پرداخت پس از حمد و ثنا فرمود: سوگند به خدا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای آن وصیت ها و سفارش های احترام به کشتن ما امر می کرد دشمنان بیش تر از آن ستم هایی که با ما نمودند نمی کردند ما همه این مصائب و حوادث را به حساب خدا می گذاریم و او انتقام گیرنده است .

«لهوف سید بن طاووس ، ص 268».

در فرازی از تاریخ می خوانیم

روزی امام سجاد علیه السلام در مدینه عبور می کرد شنید شخصی می گوید انا رجل غریب فارحمنی من مرد غریبی هستم به من رحم کنید امام سجاد علیه السلام متوجه او شد و فرمود: هر گاه برای تو تقدیر شده باشد که در این جا از دنیا بروی آیا جنازه ات را روی زمین وا می گذارند.

مرد غریبی با تعجب گفت الله اکبر چگونه جنازه ام را دفن نمی کنند با این که من مسلمان هستم امام سجاد علیه السلام منقلب شد و به یاد پدر گریست و فرمود وا مصیبت چقدر تأسف است ای پدر که جنازه ات سه روز بدون دفن روی خاک زمین باقی ماند با این که تو پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی .
«سیره چهارده معصوم ، ص 402».

شهادت حجر الاسود بر امامت امام سجاد (علیه السلام)

امام باقر علیه السلام فرمود پس از شهادت امام حسین علیه السلام برادرش محمد بن حنفیه شخصی را نزد امام سجاد علیه السلام فرستاد و توسط او پیام داد که من با شما سخن محرمانه ای دارم ساعتی تعیین کن تا با هم صحبت کنیم . امام سجاد علیه السلام پس از دریافت پیام با پیشنهاد عمویش محمد حنفیه موافقت کرد و در جای خلوت در مکه با هم به صحبت نشستند در آن جلسه گفت و گوی آن ها به این ترتیب بود:

محمد حنفیه عرض کرد ای برادر زاده می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله امامت بعد از خود را به امیر مؤمنان علیه السلام و بعد از او به امام حسن علیه السلام و بعد از او به امام حسین علیه السلام وصیت نمود و با پدرت از یک ریشه می باشیم و پسر علی علیه السلام هستم اکنون با این سن و سبقتی که بر شما دارم نسبت به شما که جوان هستید به مقام امامت نزدیک تر و مناسب تر می باشم بنابراین در موضوع امامت با من مخالفت نکن .

امام سجاد علیه السلام فرمود ای عمو از خدا بترس و ادعای چیزی که از آن شما نیست نکن من تو را موعظه می کنم مبادا راه جاهلان را بپیمایی . ای عمو پدرم قبل از حرکت به سوی عراق به من وصیت فرمود و ساعتی قبل از شهادت در مورد وصایت با من عهد بست اینک سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله نزد من است در این وای قدم نگذار که می ترسم عمرت کوتاه و حالت پریشان گردد همانا خداوند مقام امامت و وصایت را در نسل حسین علیه السلام مقرر فرموده اگر می خواهی این موضوع را بفهمی بیا باهم کنار کعبه نزد حجر الاسود برویم و در آن جا محاکمه خود را نزد خدا ببریم و از درگاه الهی بخواهی تا امام بعد از امام حسین

عَلَيْهِ السَّلَامُ را معین کند محمد حنفیه با پیشنهاد امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَامُ موافقت کرد و با هم کنار کعبه نزدیک حجر الاسود رفتند. امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَامُ به محمد حنفیه گفت نخست تو در درگاه خدا تضرع کن و از خدا بخواه تا این حجر الاسود سخن بگوید و گواهی دهد.

محمد حنفیه به راز و نیاز پرداخت سپس از حجر الاسود خواست تا سخن بگوید به امت او ولی جوابی از حجر الاسود نیامد امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود ای عمو اگر تو امام بودی حجر الاسود جواب تو را می داد، محمد حنفیه گفت ای برادرزاده اکنون تودعا کن و از خدا بخواه ، امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَامُ به راز و نیاز با خدا پرداخت سپس به حجر الاسود رو کرده فرمود از تو می خواهم به آن خداوندی که پیمان پیمانبران و اوصیا و همه مردم را در تو قرار داده نزد تو آیند و به پیمان خود با خدا وفا کنند وصی و امام بعد از امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ را به ما خبر ده ناگاه حجر الاسود آن چنان جنبید که نزدیک بود از جای خود کنده شود خداوند آن حجر الاسود را به سخن در آورد و آن حجر الاسود با کمال فصاحت به زبان عربی شیوا گفت مقام وصایت و امامت بعد از حسین بن علی عَلَیْهِ السَّلَامُ به علی پسر حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ فرزند فاطمه دختر رسول خدا ﷺ رسیده است آن گاه محمد حنفیه بازگشت و پیرو امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَامُ شد و امامت او را پذیرفت .

«اصول کافی ، ج 1 تص 348».

یزید فرزندی داشت به نام معاویه

یزید در روز 14 ربیع الاول سال 64 در سن 34 سالگی از دنیا رفت پسرش معاویه بن یزید که 22 سال داشت به جای پدر نشست معاویه بن یزید که به او معاویه اصغر گویند تنها مدت چهل روز در شام خلافت کرد او از انحراف و ستم ها و جنایات پدران و اجدادش متنفر بود آن ها را و خود را برای به دست گرفتن زمام خلافت لایق نمی دانست بلکه عقیده داشت که مقام رهبری حق امام سجاد علیه السلام است .

روزی مردم را به عنوان اعلام خبر تازه به مسجد دعوت کرد آن روز مسجد شام پر از جمعیت شد معاویه اصغر بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنا گفت حقیقت این است که من برای خلافت لیاقت ندارم از اطراف من پراکنده شوید خلیفه واقعی علی بن الحسین علیه السلام است من در این مدت حق او را غصب کردم چنان که پدرم یزید و جدم معاویه حق علی علیه السلام و حسین علیه السلام را غصب کردند آن گاه پدر و اجداد خود را لعنت کرد سپس از منبر پایین آمد و به خانه اش رفت و در را به روی خود بست و تمام امور خلافت را رها کرد.

«تتمته المنتهی ، ص 48 و بحار، ج 46، ص 118».

غم و اندوه امام سجاد (علیه السلام)

ابوحمزه ثمالی می گوید امام سجاد علیه السلام فرمود روزی از خانه بیرون آمدم و به این دیوار تکیه دادم تا ناگاه مردی که دو جامه سفید بر تن داشت پیدا شد و به چهره ام نگاه کرد و فرمودای علی بن حسین علیه السلام را تو را اندوهگین و غمناک می بینم آیا اندوه تو برای دنیا است که رزق و روزی خدا هر روز برای نیکوکار و بدکار آمده است گفتماندوه من برای دنیا نیست زیرا روزی دنیا همان گونه که میگوی به خوب و بد می رسد گفت پس اندوه تو برای آخرت است که آن هم وعده ای در دست خدای توانا است که حکم می فرماید گفتم اندوه من برای آن هم نیست زیرا آخرت همان گونه است که گفتمی گفت برای چه اندوهگین هستی گفتم از فتنه ابن زبیر و وضعی که مردم دارند نگران هستم (ابن زبیر کسی بود که بعد از معاویه اصغر ادعای خلافت کرد) آن مرد خنده کرد و گفت ای علی بن حسین علیه السلام آیا دیده ای که کسی به درگاه خدا دعا کند و استجابت نرسد گفتم نه گفت آیا دیده ای که کسی چیزی از خدا بخواهد و به او ندهد گفتم نه سپس آن شخص (بعد از این نصیحت و دلداری) غایب گردید.

«اصول کافی، ج 2، ص 63 و ارشاد شیخ مفید، ص 127».

(آن شخص غایب شاید خضر علیه السلام بوده و شاید فرشته و پیک الهی به صورت انسان بوده که برای دلداری امام سجاد علیه السلام آمده بود به هر حال منظور امام سجاد علیه السلام از نقل این ماجرا این بود که در شرایط سخت باید در پرتو توکل به خدا مقاومت کرد و با اتکاء بر ذات احدیت کارها را سامان داد مؤلف).

آزاد کردن امام سجاد علیه السلام بچه آهو را

امام باقر علیه السلام فرمود من و گروهی در حضور پدرم امام سجاد علیه السلام بودیم ناگهان آهویی از صحرا آمد و در چند قدمی پدرم ایستاد و ناله کرد حاضران به پدرم گفتند چه می گوید پدرم فرمود می گوید بچه ام را فلانی صید کرده از روز گذشته تا حال شیر نخورده خواهش می کنم آن را از او گرفته و نزد من بیاورید تا به او شیر بدهم . امام سجاد علیه السلام شخصی را نزد صیاد فرستاد و به او پیام داد بچه آهو را بیاورید او بچه آهو را آورد مادرش وقتی دید بچه آهو چند بار دست هایش را بر زمین کوبید و آه غم انگیزی کشید و به بچه اش شیر داد . سپس امام سجاد علیه السلام از صیاد خواهش کرد که بچه آهو را آزاد کند صیاد قبول کرد امام علیه السلام بچه آهو را از او گرفت و به مادرش بخشید آهو با همه خود سخنی گفت و همراه بچه اش به سوی صحرا رفتند، حاضران به امام سجاد علیه السلام گفتند آهو چه گفت ، امام سجاد علیه السلام فرمود برای شما در پیشگاه خدا دعا کرد و پاداش نیک از برای شما طلبید .

«سیره چهارده معصوم محمدی اشتهاردی ، ص 441».

امام سجاد علیه‌السلام و ناله های او

روزی یکی از غلامانش مخفیانه به او می‌نگرید دید امام سجاد علیه‌السلام به سجده افتاده و گریه می‌کند عرض کرد آیا وقت پایان حزن نرسیده است امام سجاد علیه‌السلام به او فرمود وای بر تو حضرت یعقوب علیه‌السلام در میان دوازده پسر یکی از پسرانش حضرت یوسف از نظرش غایب شد گریه می‌کرد و می‌گفت

یا اسفی علی یوسف و ایضت عیناه من الحزن وهو کظیم .

آه و اندوه بر یوف و چشم یعقوب بر اثر اندوه سفید شد و او خشمگین بود.

«سوره یوسف آیه 81».

و من در نزدیک خودم پدر و جماعتی از بستگانم را دیدم که سر بردند چگونه گریه نکنم آن حضرت به نوادگان عقیل بیشتر از نوادگان جعفر طیار نظر لطف داشت وقتی علتش را پرسیدند فرمود من وقتی که به یاد جان بازی های پدران آن ها کنار امام حسین علیه‌السلام در کربلا می‌افتم دلم به حال آن ها می‌سوزد. «سوگ نامه آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلمص 73 نقد از بحار، ج 44، ص 110».

یعقوب در فراق پسر روز شب گریست تا دیدگانش از غم یوسف سفید شد من چون کنم که آن چه مرا بود سرپرست یک روز جمله از نظرم ناپدید شد سقا ندیده کس به جهان تشنه جان دهد عباس تشنه در لب دریا شهید اکبر ز باب خویش تقاضای آب کرد افسوس و آه از پدرش نا امید شد

مرگ شتر امام سجاد (علیه السلام)

امام باقر علیه السلام فرمود حضرت سجاد علیه السلام ناچه ای داشت که 22 سفر با او به حج رفته بود و حتی یک تازیانه به او نزده بود بعد از وفات آن حضرت ما بی خبر بودیم ناگاه یکی از خدمتگزاران آمد و گفت ناچه بیرون رفته و کنار قبر امام سجاد علیه السلام زانو زده است گردنش را به قبر مالید و می نالید با این که قبر را ندیده بود امام باقر علیه السلام نزد آن شتر آمد دید در خاک می غلطد و اشک می ریزد به او فرمود اکنون بس است برخیز به جایگاه خود برو او برخاست و به جایگاه خود درازگشت بعد از چند لحظه فرمود اکنون بس است برخیز او برخواست فرمود آزادش بگذارید او وداع می کند سه روز به همان حال بود تا مرد.

«سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم، ص 447 نقل از انوار البهیة، ص 128».

امام سجاد علیه السلام بنا بر قولی دارای 15 فرزند بودند از هفت همسر که یکی از همسران به نام ام عبد الله دختر امام حسن مجتبی علیه السلام مادر امام باقر علیه السلام آزاد بود و بقیه کنیز بودند نام فرزندان به این ترتیب بود: 1. امام باقر علیه السلام 2. عبد الله 3. حسن 4. حسین 5. زید 6. عمر 7. حسین اصغر 8. عبد الرحمن 9. سلیمان 10. علی 11. خدیجه 12. محمد اصغر 13. فاطمه 14. علیه 15. ام کلثوم .

«سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم ص 448 نقل از ترجمه ارشاد شیخ مفید، جلد 2، ص 154».

همه اوقات باید دعا کرد

دعا وقت معینی ندارد در روایت آمده است از حسن بن محمد از عمر بن علی او از پدرش علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که امام سجاد علیه السلام فرمود چیزی پیش دستی کردن در دعا ندیدم زیرا که در هر زمان اجابت دعا برای بنده آماده نیست .

یعنی پیش از گرفتاری و حاجت خواستن باید دعا کرد زیرا ممکن است همان پیش دستی و پیش گیری در دعا از بلائی که مقدر شده پس از این برسد جلوگیری کند و حاجتی که قرار است پس از این به اجابت رسد بدان واسطه به اجابت رسد و چنان نیست که هر زمان انسان دعا کرد اجابت به دنبال آن باشد و این دستوری است برای آن که بنده خدا در همه اوقات از دعا دست بردارد و چنین نباشد که تنها در هنگام گرفتاری و حاجت دعا کند.

«ارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 151».

عبادت حضرت سجاد (علیه السلام)

امام باقر علیه السلام در شام پدرش حضرت سجاد علیه السلام فرمود آن حضرت در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند او در نخلستان دارای پانصد نخله خرما بود و در کنار هر یک از آن نخله ها دو رکعت نماز می خواند هنگامی که به نماز می ایستاد رنگش تغییر می کرد و حال او در نماز هم چون بنده ذلیل در برابر پادشاه بزرگ بود اعضای بدنش می لرزید و به گونه ای نماز می خواند که گوی آخرین نماز او است و هرگز بعد از آن زنده نمی ماند.

شبی مشغول نماز بود یکی از پسرانش در کنارش به زمین افتاد و دستش شکست اهل خانه جیغ و فریاد کشیدند همسایه ها آمدند و شکسته بند آوردند آن کودک از شدت درد فریاد می کشید شکسته بند دست او را بست ، ولی امام سجاد علیه السلام هیچ کدام از این صدها را نشنید تا این که صبح آن شب متوجه شد دست پسرش به گردنش آویزان است فرمود چه شده ماجرا را به آگاهی آن حضرت رساندند و درمورد دیگر او در حال سجده نماز بود آتش سوزی سختی در خانه رخ داد حاضران فریاد می زدند ای پسر رسول خدا آتش آتش آن حضرت سرش را بلند نکرد تا این که آتش خاموش گردید پس از سجده به آن حضرت گفته شد چه چیز تو را از آتش سوزی بازداشت در پاسخ فرمود:

آتش عظیم دوزخ مرا از این آتش سوزی سرگرم و غافل ساخت .

«بحار، ج 46، ص 80».

عبد الملک پنجمین خلیفه اموی به امام سجاد علیه السلام عرض کرد چرا آن همه در عبادت زحمت می کشی تو پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بسیار به آن حضرت نزدیک هستی و دارای کمالات عظیم می باشی و در این جهت نظیر نداری .

امام سجاده علیه السلام فرمود آن چه گفתי از توفیقات و عنایات الهی است که به من عطا فرموده است .

پس شکر و سپاس در برابر نعمت هایی که خداوند عطا فرموده است کجا رفت سپس عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را توصیف نمود که آن حضرت در برابر معترضین می فرمود آیا بنده سپاسگزار نباشم .

آن گاه امام سجاده علیه السلام فرمود سوگند به خدا اگر بر اثر عبادت اعضايم بریده گردد و چشم هایم از کاسه بیرون آیند و روی سینه ام بیفتند نمی توانم شکر یک درهم یک نعمت از میان همه نعمت هایش را که شماره کنندگان قادر به شمار آنها نیستند ادا کنم . پایان

بحار، ج 46، ص 57

این بود خلاصه حالات حضرت امام زین العابدین اگر یادتان باشد این جمله را بر زبان جاری کن که امام صادق علیه السلام این جمله را با اشک ریزان می فرمودند: رب لا تکنی الی نفسی طرفه عین ابداء اقل من ذلک و لا اکثر؛ پروردگار مرا به اندازه یک چشم به هم زدن هرگز به خودم واگذار نکن و نه به اندازه کم تر از آن و نه به اندازه زیادت تر از آن (حالات حضرت یونس جدا برای همه مدارس عبرت است که خداوند به اندازه کم تر از یک چشم به هم زدن یونس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به نفس خودش واگذار کرد و آن ماجرا ترک اولی و قرار گرفتن در درون نهنگ) برایش پیش آمد این مطلب از قول امام ششم است در **اصول کافی**، ج 2، ص 581

نظر می کنم بحالات حضرت ابی جعفر امام محمد باقر (علیه السلام)

فرازهایی از امام باقر (علیه السلام)

در بیان ولادت با سعادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام است ولادت آن بزرگوار روز دوشنبه سوم ماه صفر یا در روز اول ماه رجب ذکر فرموده اند مدت امامت حدود بیست سال بوده آن حضرت در واقعه کربلا چهار سال از عمر شریفش گذشته بوده محل تولد او در مدینه منوره بوده است ما در آن حضرت به نام فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام است که او را ام عبد الله می گفتند.

سن مبارکش 57 سال ذکر کرده اند.

زمان شهادت آن ضحرت یا رحلت آن حضرت سند 114 هجری روز هفتم ذی حجه یا روز هشتم به اختلاف روایات در زمان هشام بن عبد الملک و به واسطه او حضرت مسموم گردید.

«قتباس از منتهی الامال مرحوم شیخ عباس قمی ، ج 2، ص 707».

اما نحوه مسموم بودن حضرت مختلف ذکر کرده اند گفته شده که آن حضرت را ابراهیم بن ولید بن عبد الملک بن مروان به زهر شهید کرده و شاید به امر هشام بوده است .

«منتهی الامال ، ج 2، ص 707».

بعضی گفته اند زیدین حسن که با امام باقر علیه السلام خصومت داشت به دستور هشام بن عبد الملک هرا بر زین اسب مالید و اسب را به حضور امام باقر علیه السلام آورد و اصرار کرد که آن حضرت بر آن سوار گردد آن حضرت ناگزیر سوار شد و آن زهر در بدن او اثر کرد به گونه ای که ران هایش متورم شد و سه روز بستری گردید و سرانجام به شهادت رسید.

«مناقب آل ابيطالب عليه السلام ج 4، ص 210 و بحار، ج 46، ص 331 منتخب التواريخ، ص 416».

گفته شد مادر امام باقر عليه السلام فاطمه دختر امام مجتبی عليه السلام است و اودارای فضیلت می باشد بلکه دارای فضائلی هستند که امام صادق عليه السلام از او یاد کرده و در شائن و مقام او فرموده او بسیار راستگو بود و در خاندان امام حسن عليه السلام بانویی مانند او دیده نشده است .

«اصول کافی، ج 1، ص 469».

از کرامت و مقام بلند معنوی او این که یک روز زیر دیواری نشسته بود ناگاه دیوار شکاف خورد و صدای ریزش سختی به گوش رسید او به دیوار اشاره کرد و فرمود نه به حق مصطفی خدا به تو اجازه فرود آمدن ندهد دیوار بر اثر اشاره و سخن او در هوا به طور معلق ایستاد تا او به سلامت از آن جا دور شد. آن گاه امام صادق عليه السلام به خاطر رفع خطر از مادر امام باقر عليه السلام صد دینار صدقه داد.

«اصول کافی، ج 1، ص 469».

مقام علمی حضرت امام باقر (علیه السلام)

جابر بن یزید جعفی شخصیتی است که خود می گوید امام باقر علیه السلام هفتاد هزار حدیث به من آموخت که آن همه حدیث را به هیچکس نیاموخت .
به آن حضرت عرض کردم بار سنگین و عظیمی از اسرار تان بر دوش من نهاده اید به گونه ای که چه بسا سینه ام تاب تحمل آن را ندارد و ظرفیتش لبریز شده و حالتی روانی به من دست می دهد.
امام باقر علیه السلام فرمود هر گاه چنین حالتی به تو دست داد به صحرا برو و گودالی حفر کن و سرت را در آن قرار بده و آن گاه بگو امام باقر علیه السلام برایم این گونه و آن گونه نقل حدیث کرد.
«بحار، ج 46، ص 340».

داستانی شنیدنی از امام سجاد (علیه السلام)

هشام بن عبد الملک (دهمین طاغوت بنی امیه است) او در مراسم حج شرکت کرد وقتی که همراه غلام آزاد شده اش به نام سالم وارد مسجد الحرام گردید دید امام باقر علیه السلام در گوشه ای از مسجد نشسته (مردم در اطراف او برای سؤال به گردش آمده اند) سالم به هشام گفت این شخص محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) است هشام گفت همان کسی که مردم کوفه شیفته او شده اند سالم گفت آری هشام گفت نزد او برو و به او بگو امیر المؤمنان (هشام) می پرسد در روز قیامت مردم تا آن هنگام که از حساب خدا فارغ گردند چه می خورند و می نوشند.

سالم نزد امام باقر علیه السلام فرمود مردم در روی زمین محشور می شوند آن زمین همانند گرده نانی است و چشمه های از آب در آن وجود دارد از آن ها می خورند و می نوشند هشام وقتی که این جمله را شنید به سالم گفت نزد او برو و بگو آن ها آن چنان در قیامت به - بلا و غوغای محضر مشغولند که خوردن و آشامیدن را فراموش خواهند کرد.

سالم همین سؤال را از امام باقر علیه السلام نمود امام علیه السلام فرمود: اگر چنین باشد لازم می شد که آن ها که در میان آتش دوزخ هستند مشغول تر و فراموش کارتر گردند و اصلاً به یاد خوردن و نوشیدن نیفتند با این که خداوند در قرآن از قول دوزخیان می گوید که به بهشتیان می گویند:

و نادای اصحاب النار اصحاب الجنة ان افيضوا علينا من الماء او مما رزقکم
الله قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین ؛

اهل ائش به اهل بهشت می گویند مقداری آب یا از آن چه خدا به شما
روزی داده به ما ببخشید آن ها در جواب می گویند خدا آب نان یا خوراک
دیگر را بر کافران حرام فرموده است بنابراین آن ها در همان حال سخت از
خوردن و نوشیدن غافل نمی گردند.
«سوره اعراف آیه 50، ارشال شیخ مفید، ص 282».

داستان های عبرت انگیز از امام باقر (علیه السلام)

در روایت آمده هشام همراه (نافع) غلام آزاد شده عمر بن خطاب در سنه 106 هجری وارد مسجد الحرام شد نگاه نافع به امام باقر علیه السلام افتاد در کنار رکن کعبه جمعیت بسیار اطرافش را گرفته بود و از او سؤال می کردند و او پاسخ می داد به هشام گفت این مرد کیست که مردم این گونه مجذوب او شده اند. هشام گفت این شخص محمد بن علی علیه السلام امام باقر علیه السلام است نافع گفت من هم اکنون نزد او می روم و پرسش هایی از او خواهم کرد که هیچ کس جز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا وصی آن حضرت به پاسخ دادن آن قادر نیست .

هشام گفت برو شید او را شرمنده سازی

نافع در میان فشار جمعیت - خود را نزد امام باقر علیه السلام رسانید و گفت ای محمد بن علی من تورات انجیل زبور و قرآن را خوانده ام و حلال و احرام مذکور در آن ها را می دانم نزد شما آمده ام تا مسائلی را بپرسم که جز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا وصی پیامبر و یا پسر پیامبر هیچ کس به جواب آن پرسش ها قادر نیست .

امام باقر علیه السلام سر مبارکش را بلند کرد و فرمود هر چه می خواهی بپرس نافع گفت بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم چند سال فاصله بود امام باقر علیه السلام فرمود مطابق راء تو پاسخ دهم یا مطابق راء خودم نافع گفت مطابق هر دو راء پاسخ بده ، امام باقر علیه السلام فرمود به نظر من پانصد سال فاصله بود ولی به نظر شما ششصد سال . سؤال دوم نافع گفت در قرآن خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین می خوانیم :

وسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهه يعبدون ؛

از رسولان که پیش از تو فرستادیم پیرس آیا غیر از خداوند رحمان
معبودانی برای پرستش قرار دادیم .
«سوره 14 زخرف آیه 44».

پیامبر ﷺ از کدام پیامبری پرسید با این که بین او و عیسی پانصد سال
فاصله بود.

امام باقر علیه السلام در این وقت این آیه را (که مربوط به معراج) پیامبر
صلی الله علیه و آله و سلم بود خواند:

سبحان الذی اسرنی بعیده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی
بارکنا حوله لتریه من آیاتنا؛

پاک و منزه است خدای که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به
مسجد الاقصی که گردا گردش را پر برکت ساخته ایم برد تا برخی از آیات و
نشانه هایی که خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم نشان داد این بود که هنگام که او را (در
شب معراج) به بیت المقدس آورد پیامبران پیشین و پسین رانزد آن حضرت
حاضر کرد در آن جا نماز جماعت بر پا شد و همه آن پیامبران به محمد
صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا کردند.
«سوره اسراء آیه 1».

بعد از نماز به محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود از رسولان ما پیرس آیا غیر از خداوند
رحمان معبودانی برای خویش قرار دادیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن ها پرسید بر چه
چیز گواهی می دهید و که را می پرستید رسولان و پیامبران پاسخ دادند گواهی
می دهیم که معبودی جز خدای یکتا و بی همتا نیست و تو رسول خدا هستی و
ما عهد و پیمان خود را بر این اساس با تو برقرار می سازیم .

نافع گفت درست فرمودی ای ابو جعفر

امام باقر علیه السلام و شاگرد ممتاز او

آن گاه امام باقر علیه السلام به او رو کرد و فرمود: اینکه من سئوالی از تو دارم مرا به آن خبر بده؟

نافع گفت آن چیست؟ امام باقر علیه السلام فرمود نظر تو درباره خوارج نهروان (که علی علیه السلام آنها را در جنگ نهروان کشت) چیست با توجه به این که نافع با خوارج هم عقیده بود اگر بگوئی امیر مؤمنان علی علیه السلام آنها را به حق کشت از مذهب خودت مرتد شده ای - اگر بگویی امیر مؤمنان ناهق آنها را کشت با چنین نسبتی به علی علیه السلام کافر گشته ای. نافع خود را در بن بست دید در حالی که سخت درمانده شده بود از آن دور شد در این هنگام به امام باقر علیه السلام خطاب رسید انت و الله اعلم الناس حقا حقا تو به حق و راستی سوگند به خدا آگاه ترین انسان ها هستی.

سپس نافع نزد شام آمد هشام پرسید چه کردی نافع گفت سختی را کوتاه کن به خدا قسم به راستی که این شخص (امام باقر علیه السلام اعلم مردم است و به حق پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و بر اصحابش سزاوار است که او را به عنوان پیامبر خود بدانند.

«روضه کافی، ج 1، ص 174 و 175 - 176».

سئوال دیگری از امام باقر علیه السلام شد طاووس یمانی یکی از شخصیت های بزرگ و عارف مسلکن معروف عصر امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام بود که برای خود شاگردانی داشت که به اصحاب طاووس معروف بودند.

ابوبصیر می گوید با جمعی از دوستان در محضر امام باقر علیه السلام در کنار کعبه نشسته بودیم در این هنگام طاووس یمانی با جمعی از اصحابش به محضر امام

باقر علیه السلام آمده و عرض کرد آیا اجازه می دهی چند تا سؤال کنم امام باقر علیه السلام فرمودند پیرس طاووس گفت به من خبر بده در چه زمانی یک سوم انسان ها مردند؟ امام باقر علیه السلام فرمود: ای شیخ اشتباه کردی به جای این که بگویی در چه زمانی یک چهارم انسان ها مردنی گفتمی یک سوم - (جواب از امام باقر علیه السلام در آن هنگام که قابیل برادرش هابیل را کشت چهار نفر انسان در زمین وجود داشتند که عبارت بودند از آدم و حوا، هابیل و قابیل باکشته شدن هابیل به دست قابیل یک چهارم آن ها نابود شدند.

طاووس گفت آری من اشتباه کردم تو درست فرمودی اینک بگو از آن دو نفر قابیل و هابیل کدام یک پدر انسان های بعد شدند قاتل یا مقتول امام باقر علیه السلام فرمودند هیچ کدام بلکه پدر انسان های بعد شیت بن آدم علیه السلام بود.

«سیره چهارده معصوم ، ص 470 و 471».

یکی از کسانی که مورد تاءبید حضرت امام باقر علیه السلام است زید بن امام سجاد علیه السلام است او بر ضد طاغوت امویہ است و یکی از انقلابیون بزرگ تاریخ اسلام است او بر ضد حکومت ننگین هشام بن عبد الملک دهمین خلیفه اموی قیام کرد او در سال 119 یا 120 هجری به طور مخفی وارد کوفه شد و مردم را بر ضد حکومت هشام فرا خواند.

اهداف خود را برای آن ها تشریح نمود مردم با او بیعت کردند تعداد بیعت کنندگان را تا هشتاد هزار نفر نوشته اند وقتی که ماجرا به درگیری کشید مردم بی وفای کوفه اطراف زید را خالی کردند و تنها 500 یا 300 نفر با زید باقی ماندند او با همین افراد اندک با سپاه دشمن تحت امر یوسف بن عمر ثقفی فرماندار و عامل هشام در عراق جنگید و پس از یک نبرد بی نظیر و قهرمانانه بر اثر اصابت تیر دشمن سخت مجروح و بستری شد و روز بعد جمعه سوم صفر سال 120 یا 121 هجری قمری به شهادت رسید یارانش بدن مطهر او را به

طور مخفی در جایی دفن کردند ولی جاسوس ها محل دفن بدن را شناسایی کرده و به حاکم عراق خبر دادند ماءمورین سرش را از بدن جدا نمودد و جسد پاکش را به طور واژگون در بازار کناسه کوفه به دار آویختند بدنش را مدتی طولانی روی دار چند سال گذشتند سپس به فرمان طاغوت وقت (هشام با ولید بن یزید) استخوان های به جا مانده بدن آن قهرمان مخلص را از بالای دار گرفته و آتش زدند محل دار و سوزاندن بدن مطهر زید در دو فرسخی روستای (کفل) نزدیک کوفه هم اکنون به صورت زیارتگاه و محل عبادت شیعیان می باشد.

«بحار، ج 46، ص 187».

امام باقر علیه السلام و شاگرد ممتاز او

جابر بن یزید جعفی از شاگردان بسیار ممتاز امام باقر علیه السلام بود که روایت شده حدود 90 هزار حدیث از آن حضرت آموخت و هیجده سال در مدینه در حوزه درس امام باقر علیه السلام شرکت نمود و بعد با آن حضرت خداحافظی کرد و به سوی کوفه روانه شد طاغوت وقتی که در صدد آزار به امام باقر علیه السلام و شاگردانش بود، در کمین جابر قرار داشت تا او را به قتل برساند اینکه به داستان زیر توجه کنید:

نعما بن بشیر می گوید با جابر جعفی هم سفر بودیم او در مدینه با امام باقر علیه السلام خداحافظی کرد و شادمان از نزدش بیرون آمد. به سوی عراق حرکت کردیم تا روز جمعه به چاه (اخیرجه) رسیدیم هنگامی که نماز ظهر را در آن جا خواندیم سوار بر شتر حرکت نمودیم در این هنگام ناگاه مرد بلند قامت گندم گونی نزد جابر آمد و او نامه ای به جابر داد جابر آن را گرفت و بوسید و بر دیده اش گذارد در آن نامه نوشته بود از جانب محمد بن علی به سوی جابر بن یزید در آن نامه جای مهر سیاه و تر و تازه بود جابر به آن مرد بلند قامت گفت چه وقت در نزد امام باقر علیه السلام بودی او پاسخ داد همین لحظه جابر گفت قبل از نماز یا بعد از نماز مرد بلند قامت گفت بعد از نماز جابر به خواند آن نامه مشغول شد هر لحظه چهره اش دگرگون می گردید تا به آخر نامه رسید و نامه را با خود نگه داشت به کوفه رسیدیم نعمان می گوید از آن وقتی که جابر نامه را خواند دیگر او را شاد ندیدم تا شب به کوفه رسیدیم (معلوم ش که امام باقر علیه السلام در آن نامه به جابر فرموده خود را به دیوانگی بزن تا از چنگال طاغوت وقت در امان بمانی) من رفتم و در آن شب خوابیدم .

و صبح به احترام جابر نزد او رفتم دیدم از جایگاه خود بیرون مده و به سوی من می آید امام چند بجول (یعنی قاب) بر گردن خود آویزان نموده و بر یک چوب نی سوار شده و می گوید منصور بن جمهور را فرماندهی دیدم که فرمان بر نیست و اشعار و جمله هایی از این قبیل می خواند او به من نگاه کرد من نیز به او نگاه کردم چیزی به من نگفت من نیز چیزی به او نگفتم .

من وقتی که آن وضع را از او دیدم گریه کردم کودکان و مردم نزد ما آمدند و جابر همراه کودکان حرکت کرد تا میدان کوفه رفت و همراه کودکان چیست و خیزی می کرد مردم می گفتند جابر دیوانه شد جابر دیوانه شد.

سوگند به خدا چند روز از آن ماجرا نگذشت که از طرف هشام بن عبد الملک نامه ای به حاکم کوفه رسید در آن نامه بود وقتی که نامه بر تو رسید مردی را که نامش جابر بن یزید است پیدا کن و گردنش را بزن .

حاکم کوفه نزد جمعی (که از کسانی که با جابر رابطه داشتند) آمد و گفت در

میان شما جابر بن یزید کیست ؟

حاضران گفتند خدا کارت را اصلاح کند جابر مردی دانشمند و محدث بود که پس از انجام حج دیوانه شده و اکنون در میدان کوفه بر نی سوار می شود و با کودکان بازی می کند حاکم به میدان رفت از جای بلند به آن جا نگاه کرد جابر را دید که بر نی سوار شده و با بچه ها بازی می کند گفت خدا را شکر که مرا از کشتن او منصرف نمود از این ماجرا چندان نگذشت که منصور بن جمهور وارد کوفه شد و آن چه جابر در مورد او گفته بود تحقق یافت (یعنی او حاکم کوفه گردید).

«اصول کافی ، ج 1، ص 396».

فرازی از امام باقر (علیه السلام)

طلاق دادن امام باقر علیه السلام هم سر خود را به خاطر دشمنی با علی علیه السلام یکی از همسران آن حضرت ام حکم دختر اسید بن مغیره ثقفی بود، مالک بن اعین می گوید روزی به محضر امام باقر علیه السلام رفتم و دیدم لباس زیبا و رنگین بر تن دارد خندیدم فرمود می دانم برای چه خندیدی به خاطر این لباس که پوشیده ام خندیدی ، ولی حقیقت این است که همسرم (ام حکم آن را یعنی این لباس را) خواست چون او را دوست دارم آن لباس را که دلخواه او بود پوشیدم ، پس از مدتی به محضر امام باقر علیه السلام رفتم با خبر شدم که امام علیه السلام همان اظهار بیزارى کرد، نتوانستم تحمل کنم و نگهداری او را برای خود روا ندانستم از این رو او را طلاق داده و از او جدا شدم .

«بحار، ج 46، ص 29».

ابو بصیر از شاگردان برجسته امام باقر علیه السلام است نابینا شده بود یکسال همراه امام باقر علیه السلام بود در انجام مناسک حج شرکت کرد ابوبصیر در کنار کعبه صدای ناله و گریه بسیار از حاجیان شنید گول ظاهر را خورد و به امام باقر علیه السلام عرض کرد ما اکثر الحجج واعظم الضجج چقدر حاجی زیاد است و گریه مردم عظیم است امام باقر علیه السلام بی درنگ فرمود بل اکثر الضجج و اقل الحجج بلکه چقدر ناله و گریه زیاد است ولی حاجی (حقیقی) اندک است ، سپس فرمود آیا دوست داری به عمق درستی گفتار آگاه گردی و به روشنی بینی که حاجی اندک است ، در این هنگام امام باقر علیه السلام دستش را بر چشمان ابوبصیر کشید و دعا کرد ابوبصیر همان دهم بینا شد و حاجی های اطراف کعبه نگاه کرد ابو بصیر می گوید به صحنه اجتماع حاجیان نگاه کردم دیدم اکثر مردم به صورت میمون و

خوک هستند و مؤمن در میان آن‌ها همانند ستاره درخشانده در تاریکی است
به امام علیه السلام عرض کردم آری همان گونه که فرمودی حاجی اندک است و گریه
کننده بسیار است سپس امام علی علیه السلام دعا کرد و چشمان ابوبصیر به حال قبل
بازگشت .

«مناقب آل ابیطالب ، ج 4، ص 184».

فراز دیگر از امام باقر (علیه السلام)

امام باقر علیه السلام و فرزندش امام صادق علیه السلام را به اجبار از مدینه به شام آوردند هشام در شام بود در کاخ مخصوص خود به درباریان رو کرد و گفت محمد بن علی (امام باقر علیه السلام را نزد من می آورند وقتی که دیدید من او سرزنش کردم گوش فرادهید همین که سکوت کردم شما یکی یکی پشت سرهم او را سرزنش نمایید برای آن که به امام باقر علیه السلام اهانت شود به دستور هشام سه روز حضرت را پشت کاخ نگه داشتند سپس به او اجازه ورود داده شد هنگامی که آن حضرت به کاخ هشام وارد گردید با دست به همگان اشاره کرد و فرمود: السلام علیکم سلام بر شما باد، به این ترتیب همگان را مشغول سلام خود نمود و سپس بی آن که مانند سایرین اجازه بگیرد نشست خشم و کینه هشام نسبت به امام باقر علیه السلام بیش تر شد و به امام علیه السلام رو کرد و سخنان رکیک و سرزنش آمیز به آن حضرت گفت که قسمتی از سخنان هشام چنین بود: ای محمد بن علی همیشه مردی از میان شما خاندان موجب اختلاف بین مسلمانان شده و آن ها را به سوی خود دعوت کرده و مردم از روی بی خردی و دانش کم گمان برده که او امام و رهبر است ، سپس هشام آن چه خواست با گفتار توهین آمیز خود آن حضرت را سرزنش کرد و آن گاه ساکت شد به دنبال او (طبق توطئه قبل) هر کدام از درباریان به حضرت رو آوردند و با گفتار جسورانه خود آن بزرگوار را سرزنش نموده و سپس خاموش گشتند امام باقر علیه السلام در این هنگام برخاست و فرمود: ای مردم به کجا می روید شیطان می خواهد شما را به کجا بیندازد (با این سخن هشام را شیطان خواند) خداوند به وسیله ما گذشتگان شما را هدایت کرد آیندگان شما نیز به وسیله ما ختم می گردد اگر شما دارای سلطنتی عاریه

ای و زود رس و زودگذر هستید ما سلطنتی دیر رس ولی جاودانه داریم که بعد از سلطنت ما سلطنتی نباشد زیرا سرانجام خوش و نیک از آن ماست و خداوند می فرماید:

و العاقبه للمتقين ؛ سرانجام از آن افراد پاک است .

«سوره قصص ، آیه 83».

سپس هشام دستور داد امام باقر علیه السلام را به زندان افکندند پس از چند روز زندانبان به هشام گزارش داد که تبلیغات محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) در زندان موجب شده که من در مورد سقوط حکومت تو توسط مردم شام نگران هستم هشام که چاره ای جز برگرداندن امام باقر علیه السلام به مدینه نمی دید دستور داد آن حضرت را سوار بر شتر کرده و توسط کاروان پست به مدینه باز گردانند.

«اصول کافی ، ج 1، ص 471».

دو مطلب جالب از صادقین علیهم السلام

امام صادق علیه السلام می گوید:

همراه پدرم بودیم دیدم هشام بر روی تخت قرار گرفته و یارانش به تیراندازی و هدف گیری سرگرم هستند هشام با بی اعتنایی به پدرم گفت تو هم با بزرگان قبیله ات تیر اندازی کن ، پدرم فرمود من دیگر پیر شده ام زمان تیراندازی از من گذشته از این تقاضا بگذر هشام اصرار کرد و سوگند خورد که باید این کار را انجام دهی .

به پیر مردی از بنی امیه که در آن جا بود دستور داد که کمانت را به امام باقر علیه السلام بده .

ناگزیر پدرم کمان را گرفت و تیری در زه کمان گذاشت به طرف هدف پرتاب کرد تیر درست به وسط هدف نشست دومین تیر را به زه گذاشت و این بار به وسط پیکان تیر اول زد تیر سوم را به وسط پیکان تیر دوم زید و همین طور تا تیر نهم را به وسط پیکان تیر هشتم زد فریاد آفرین واحستم از حاضران برخاست .

هشام گفت آفرین بر تو ای ابو جعفر تو در تیراندازی سر آمد عرب و عجم هستی چه طور می گفתי پیر شدم و زمان تیراندازی من گذشته است من هرگز کسی را مانند تو تیرانداز ماهر ندیده ام و گمان نمی کنم که سراسر زمین شخصی وجود داشته باشد که مثل تو تیراندازی کند آیا پسرت جعفر (امام صادق علیه السلام نیز می تواند مانند تو تیراندازی کند؟

امام باقر علیه السلام از فرصت استفاده کرد و فرمود ما اکمال و اتمام نعمت را از هم دیگر ارث می بریم و به ارث می گذاریم همان اکمال و اتمام نعمتی که خداوند در آیه ای که به رسولش نازل فرموده از آن نام برده آن که می فرماید:

اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت تكم الاسلام دينا.

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم .

«سوره مائده آیه 3».

زمین هیچ گاه از شخصی که این امور را تکمیل کند خالی نیست و جز ما کسی به این کمال نخواهد رسید.

امام صادق علیه السلام می فرماید هشام از وقوع این حادثه و بیان شیوا و مستدل امام علیه السلام ناراحت و خشمگین شد ولی در ظاهر بامارگرم گرفت و ما را آزاد گذاشت و تا از کاخ بیرون آمدیم سپس ماجرای ملاقات راهب پیش آمد.

«بحار، ج 46، ص 306 - 309».

مطلب دوم جلوه آخر

پاسخ امام باقر علیه السلام به شش سؤال راهب بزرگ

امام باقر علیه السلام همراه فرزندش امام صادق علیه السلام در تبعیدگاه خود شام از کاخ هشام بیرون آمده کمی راه رفتند تا رسیدند به میدان شهر، در آن جا جمعیت بسیاری جمع شده بودند امام باقر علیه السلام از کسی پرسید چه خبر است این جمعیت برای چه این جا جمع شده اند او در جواب گفت این جمعیت کشیشان و عابدان مسیحیان هستند این ها در سال یک روز مراسمی دارند و آن روز همین امروز است این ها عابد و عالم بزرگی دارند که در عبادتگاه خود بالای این کوه می باشد سالی یک بار در چنین روزی جمع می شوند تا به زیارت آن راهب و عالم بزرگ خود بروند هم او را زیارت کنند و هم سؤال های خود را که در طول سال بر ایشان پیش آمده از او بپرسند این جمعیت در این جا برای همین منظور جمع شده اند که به زیارت عابد بزرگ خود برند این ها معتقدند که این عابد بزرگ، زمانی شاگردی حضرت مسیح علیه السلام را درک کرده است .

امام باقر علیه السلام فرمود اگر مانع نشوند ما هم همراه این جمعیت به دیدار عابد برویم اتفاقا کسی مانع نشد و امام باقر علیه السلام همراه جمعی به سوی عبادتگاه عابد که در بالای کوه بود حرکت کردند.

امام باقر علیه السلام سرش را با پارچه ای پیچید که کسی او را نشناسد و به صورت ناشناس همواره جمعیت به کنار عبادتگاه عابد رسیدند کشیشان در بیرون عبادتگاه فرشی انداختند و سپس عابد بزرگ را داخل عبادتگاه بیرون آوردند و روی آن فرش نشانند عابد به قدری پیر شده بود که قدرت راه رفتن نداشت اما چشمش زیر ابروان بلند و سفیدش می درخشید و حاضران را که در دورش

حلقه زده بودند می دید جاسوسان خلیفه به هشام خبر دادند که امام باقر علیه السلام همراه کشیشان مسیحی به دیدار عابد بزرگ رفته است هشام مخفیانه شخصی را فرستاد تا آن چه در آن جا رخ داد خبر دهد.

سیمای زیبا و جذاب امام باقر علیه السلام عابد بزرگ را جذب کرد و عابد در میان این همه حاضران به امام باقر علیه السلام رو کرد و گفت آیا شما از مسیحیان هستید و یا از امت اسلامی می باشید؟

امام باقر علیه السلام فرمود: از امت اسلام هستم عابد بزرگ پرسید از علمای این امت هستی یا از بی سوادان این امت امام باقر علیه السلام فرمود: از بی سوادها نیستم .
عابد و عالم بزرگ مسیحیان خود را جمع و جور کرد و تمام حواسش متوجه امام علیه السلام شد و پس از لحظه ای فکر خواست سطح علم و آگاهی امام علیه السلام را امتحان کند چرا که او در همان نگاه اول عظمت مقام امام علیه السلام را دریافته بود اینک می خواست این عظمت برای خودش و برای حاضران آشکار گردد گفت من مسائلی را از تو سؤال کنم یا تو سؤال میکنی؟ امام باقر علیه السلام فرمود تو سؤال کن هر چه پرسی من آماده جواب هستم عابد بزرگ رو به جمعیت حاضر کرد و گفت عجیب است که مردی از امت محمد صلی الله علیه و آله این جرات را دارد و می گوید تو سؤال کن و من آمادگی برای تمام سؤال های تو را دارم حال سزاوار است که چند مسأله از او بیرسم ، عابد بزرگ سؤال های خود را به این ترتیب مطرح کرد 1. ای بنده خدا بگو بدانم آن ساعتی که نه از شب است و نه از روز چه ساعتی است ؟

امام باقر علیه السلام فرمود آن ساعت از اول اذان صبح تا اول طلوع آفتاب است .
عابد بزرگ گفت اگر آن ساعت نه از شب و نه از روز پس چه ساعتی است ؟
امام باقر علیه السلام فرمود آن ساعت از ساعتهای بهشت است در این ساعت بیماران

شفا می یابند و گرفتارها از گرفتاری نجات پیدا می کنند خداوند این ساعت را برای آنکه در فکر روز قیامت و حساب و کتاب الهی هستند لحظاتی خوش و شیرین قرار داده و به عکس کوردلان و تیره بختان از صفای این ساعت محرومند، عابد بزرگ از بیانات شیوای امام علیه السلام قانع شد بلند گفت آن چه گفتی صحیح است .

سؤال دوم : عبد گفت اکنون سؤال دیگر من این است بگو بدانم شما می گوئید وقتی که اهل بهشت به بهشت رفتند انواع غذاها را که می خورند دیگر مدفوع و ادرار ندارند آیا چنین موضوعی در دنیا نظیر دارد؟ امام علیه السلام فرمود آری نظیر آن در دنیا بچه ای است که در رحم مادر است آن چه می خورد جزو بدن او می شود دیگر مدفوع و ادرار ندارد.

عابد بزرگ گفت کاملاً درست گفتی ، اکنون باز من سؤال کنم یا تو سؤال می کنی ؟ امام باقر علیه السلام فرمود آن چه می خواهی پیرس عابد بزرگ به مسیحیان حاضر رو کرد و گفت این شخص بسیاری از مسائل را می داند، سپس رو به امام علیه السلام کرد و گفت تو گفتی من از علمای اسلام نیستم ولی اکنون معلوم می شود که از علمای اسلام هستی ، امام باقر علیه السلام فرمود من گفتم از بی سوادان نیستم .

سؤال سوم : عابد بزرگ گفت بگو بدانم شما می گوئید در بهشت درختی است به نام درخت طوبی دارای میوه های گوناگون هر چه بهشتیان از آن می خورند از آن چیزی کم نمی شود آیا چنین موضوعی در دنیا نظیر دارد؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آری مثل آن در دنیا چراغ است که هر چه چراغ های دیگر را به وسیله آن روشن می کنند از او کم نمی شود.

عابد بزرگ که از بسیاری علم و اطلاع امام علیه السلام در تعجب فرو رفته بود خود را جمع و جور کرد و با تندی به حاضران گفت اکنون یک سؤال از ایشان بپرسم که حتما نتواند جواب آن را بدهد سپس برو به آن حضرت کرد و گفت :

سؤال چهارم : به من خبر بده از دو نفر شخصی که از یک مادر در یک ساعت دو قلو به دنیا آمدند و هر دو با هم در یک ساعت مردند اما یکی از آن ها در وقت مردن پنجاه سال داشت و دیگری صدوپنجاه سال آنها چه کسانی بودند و قصه آن ها چیست ؟ امام باقر علیه السلام فرمود این دو نفر دو برادر بودند به نام عزیر و عزره این دو با هم در یک روز از مادر متولد شدند و با هم سی سال زندگی کردند پس از سی سال روزی عزیر از دهی عبور کرد دید که آن ده خراب شده و مردم آن مرده اند وقتی که استخوان های پوسیده مردم را دید در فکر و خیال افتاد که چگونه خداوند آن استخوانهای پوسیده را در روز قیامت دوباره بر می گرداند و زنده می کند همین فکر باعث شد که خداوند به او که پیغمبر بود بفهمد که این کار برای خدا آسان است خداوند در همان جا روح او را قبض کرد او مرد و بدنش به زمین افتاد و پس از مدتی استخوان هایش پوسید صد سال از این جریان گذشت خداوند او را زنده کرد و توسط فرشته ای از او پرسید چقدر خوابیده ای ؟

او گفت یک روز یا چند ساعت فرشته به او گفت تو اشتباه . یکنی تو یکصد سال است که در این جا خوابیده ای او به این ترتیب به دنیا برگشت و یقین کرد که معاد و روز قیامت حق است آن گاه 20 سال دیگر با برادرش عزره در این دنیا عمر کرد سپس در یک روز او و برادرش با هم از دنیا رفتند در نتیجه عزیر پنجاه سال در دنیا عمر کرد و برادرش عزره یکصد و پنجاه سال عمر کرد.

سؤال پنجم :

عابد بزرگ سؤال آخرش را چنین مطرح کرد:

پدر و پسری هر دو زنده اند اما پسر 70 سال بزرگ تر از پدر است این چگونه می شود امام باقر علیه السلام فرمود این همان عزیر پیغمبر است که وقتی عزیر در سی سالگی به خواست خدا به مردگان پیوست ، در آن وقت همسرش حامله بود و پسری از او به دنیا آمد وقتی که عزیر پس از یکصد سال زنده شد در دنیا سی سال عمر کرده بود ولی پسرش یکصد سال داشت در نتیجه پسرش هفتاد سال از پدر بزرگتر بود.

عابد از جواب های فوری و صحیح امام باقر علیه السلام آن چنان در تعجب و فکر فرو رفت که ناگهان حاضران دیدند عابد از هوش رفته است پس از لحظاتی به هوش آمد و از اصل و نسب امام باقر علیه السلام سؤال کرد و امام علیه السلام نسب خود را بیان داشت .

عابد بزرگ رو به مسیحیان کرد و گفت من تاکنون شخصی را عالم تر از این آقا ندیده ایم تا این مرد در شام است هر سؤال دارید از او پرسید دیگر سراغ من نیایید و مرا به عبادتگاهم ببرید بعضی نقل کرده اند آن عابد قبول اسلام کرد و حاضران نیز به پیروی از او مسلمان شدند و به این ترتیب امام باقر علیه السلام در تبعیدگاه خود در یک جلسه جمعی از کشیشان و روحانیون بزرگ مسیحی را به اسلام جذب نمود.

روایت شده وقتی که شب شد آن عالم و عابد بزرگ مسیحیان به کمک بعضی از مسیحیان به حضور امام باقر علیه السلام آمد و پس از دیدن معجزات از آن حضرت مسلمان گردید.

خبر عجیب مناظره امام باقر علیه السلام با راهب به هشام و به مردم رسید و علم و کمال امام باقر علیه السلام آشکار شد هشام احساس خطر کرد جایزه ای برای امام باقر

عائمه فرستاد و او را روانه مدینه کرد و افرادی را جلوتر فرستاد تا در بین راه با تبلیغات واونه خود مردم را از تماس با امام باقر علیه السلام و پسرش بر حذر دارند. روایت شده جاسوس مخصوص هشام ما برای ملاقات امام باقر علیه السلام با راهب را به هشام گزارش داد بعضی نقل می کنند هشام از ترس آن که مبادا مردم شام کم کم به عظمت مقام امام باقر علیه السلام پی ببرند دستور داد آن حضرت را زندانی کنند تا مردم نتوانند با او تماس بگیرند رفته رفته نام و یاد او فراموش شود.

چند روایت از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)

ولی پس از مدتی به هشام خبر دادن که ویژگی های برجسته امام علیه السلام باعث شده که تمام زندانیان به او گرویده و هم چون پروانه ای دور شمع وجودش جذب شده اند.

هشام برای حفظ ظاهر صدمه ای به امام علیه السلام نرساند ولی دستور داد او و پسرش امام صادق علیه السلام را تحت نظر به مدینه ببرند حتی به دستور او این تهمت ناجوانمردانه را شایع کردند که امام باقر علیه السلام یک نفر جادوگر است و در راه کسی با او تماس نگیرد سرانجام با توهین هی بسیار نسبت به ساحت مقدس آن حضرت او را به مدینه بردند.

هشام برای حاکم مدینه نوشت که آن حضرت را مخفیانه با زهر مسموم کند سرانجام آن امام بزرگوار به جرم این که حق می گفت و با ستمگران مبارزه می کرد و حاضر نبود با طاغوت زمانش سازش کند به دست جنایت کاران مزدور هشام مسموم شده و به شهادت میرسد و با شهادت به پیروانش می آموزد به این که باید برای پاسداری از اسلام خود داد و با خون گرم خود درخت اسلام را آبیاری کرد.

«منتخب التواریخ ، ص 428 و روضه کافی ، ص 123».

افلح غلام آزاد شده امام باقر علیه السلام می گوید امام باقر علیه السلام را در کنار کعبه دیدم های های گریه میکرد به آن حضرت عرض کردم پدر و مادرم به فدایت مردم به تو نگاه می کنند مناسب است که آرام گریه کنی در پاسخ فرمودند:

ویحک یا افلح ولم لا ابکی لعل الله تعالی ان ینظر الی منه برحمه فافوز بها عنده غدا؛ وای بر تو ای افلح چرا بلند گریه نکنم شاید خداوند متعال با نظر

رحمتش به من بنگرد تا در پر تو رحمتش در فردای قیامت در پیشگاهش
رستگار شوم (باز حضرت) فرمود هیچ چیزی در پیشگاه خدا محبوب تر از
سؤال و تقاضا از درگاه خدا نیست دعا به قدری اثر بخش است که قضای الهی
را هیچ چیز جز دعا دفع نمی کند.
«کشف الغمه ، ج 2، ص 319».

امام صادق علیه السلام می فرماید: من همیشه هنگام خواب بستر پدرم امام باقر
علیه السلام را می گستردم یک شب در انتظارش بودم دیدم نیامد برخاستم به مسجد
رفتم و به جست و جو پرداختم دیدم آن حضرت تنها در مسجد در حال سجده
است با گریه و ناله به خدا چنین عرض می کند:

خدیا تو پاک و منزّه هستی و به حق پروردگار من می باشی پروردگارا تنها
برای تو از روی بندگی و کوچکی سجده می کنم خدایا عملم ناچیز است آن را
بسیار گردان ، خدایا مرا در روزی که بندگان را محشور می کنی از عذاب
نگهدار و توبه ام را بپذیر که تو بسیار توبه پذیر و مهربان هستی .
«فروغ کافی ، ج 3، ص 323».

چند روایت از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)

قال الكمال كل الكمال التفقه في الدين و الصبر على النائبه و تقدير المعيشه ؛
امام باقر علیه السلام می فرماید: تمام کمالات فقیه بودن در دین است و صابر بودن
در گرفتاری های گوناگون دنیا و اندازه گیری در معیشت زندگی بوده باشد
یعنی کم تر از آن مقداری که در آمد دارد خرج نماید و قناعت در زندگی داشته
باشد که محتاج به دیگران نباشد.
«تحف العقول ، ص 288».

یکی از شیعیان نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت پدرم ناصبی و فاسق بود برای
این که اموالش به من نرسد هنگام مرگش مال خود را مخفی کرد و سپس از دنیا
رفت .

امام باقر علیه السلام فرمود آیا دوست داری او را ببینی و مکان اموالش را مخفی
کرده از او بپرسی مرد شیعی گفت آری من فقیر و نیازمند هستم بسیار به آن
اموال محتاج هستم .

امام باقر علیه السلام در یک برگه سفید نامه ای نوشت پای آن نامه را مهر کرد و به
آن مرد شیعی داد فرمود: امشب به گورستان بقیع برو وقتی به وسطهای آن
رسیدی صدا بزن و بگو یا در جان او می آید و نامه را به او بده .

مرد شیعی طبق دستور امام علیه السلام رفتار کرد ناگاه شخصی آمد او نامه امام
علیه السلام را به آن شخص داد وقتی که او نامه را خواند گفت همین جا باش اکنون بر
می گردم آن شخص رفت و طولی نکشید که همراه یک مرد سیاه چهره ای
بازگشت که در گردنش ریسمان سیاه بود و زبانش را بر اثر شدت تشنگی و

عذاب از دهانش بیرون آورده بود و شلوار سیاه در تن داشت آن شخص به من گفت این مرد پر تو است که بر اثر آتش دوزخ این گونه دگرگون شده است .
گفتم حالت چه طور است گفت من با بنی امیه رابطه دوستی داشتم ولی تو با خاندان رسالت دوستی کردی به همین دلیل نسبت به تو خشمگین شدم و نخواستم اموالم به تو برسد آن را در جایی دفن کردم اکنون پشیمان هستم به فلان باغ من برو زیر فلان درخت زیتون را حفر کن اموال من که 150 هزار درهم یا دینار است در آن جا است آن را بردار و پنجاه هزار آن را به امام باقر علیه السلام بده و بقیه اش مال خودت باشد.

مرد شیعی به آن باغ رفت و آن پول را پیدا کرد و پنجاه هزار درهم آن را به امام علیه السلام داد امام علیه السلام آن را گرفت و با قسمتی از آن قرض خود را ادا کرد و با قسمتی زمین خرید آن گاه امام باقر علیه السلام فرمود به زودی به آن مرد به خاطر اظهار پشیمانی به عداوت با ما و به خاطر این که با فرستادن این مقدار پول برای ما، ما را مسرور نمود سود و بهره ای خواهد رسید.
«مناقب آل ابیطالب (علیه السلام)، ج 4، ص 193 و 194».

قضاوت امام باقر علیه السلام درباره دو پرنده

محمد بن مسلم می گوید روزی در محضر امام باقر علیه السلام بودم ناگاه یک جفت پرنده قمری آمدند و روی دیوار خانه امام باقر علیه السلام نشستند طبق معمول خود سروصدا می کردند و امام باقر علیه السلام ساعتی با آنها پاسخ داد سپس آنها روی دیوار دیگر پریدند قمری نر مدتی بر سر قمری ماده فریاد می کشید و سپس با هم پریدند و رفتند از امام باقر علیه السلام پرسیدم ماجرای این دو پرنده چه بود امام باقر علیه السلام فرمودای شنواتر و فرمانبردارتر است .

این دو قمری یکی نر بود و دیگری ماده قمری نر به قمری ماده بد گمان شده بود قمری ماده سوگند یاد می کرد که دامنش پاک است و گفته بود آیا قضاوت امام باقر علیه السلام را راضی هستی قمری نر پیشنهاد قمری ماده را پذیرفته بود و با هم نزد من برای داوری آمده بودند (آن ها به این آمدند و شکایت خود را مطرح کردند) و من به قمری نر گفتم تو نسبت به ماده خود ظلم کرده ای قمری نر داوری مرا پذیرفت و پاکدامنی قمری ماده را تصدیق کرد.

«اصول کافی، ج 1، ص 471».

وقال یوما رجل عند اللهم اغینا عن جمیع خلقک فقال ابو جعفر علیه السلام لا تقل هكذا ولكن قل الله اغینا عن شرار خلقک فان المومن لا یستغنی عن اخیه .

روزی یک نفر در پیش امام باقر علیه السلام بود عرض کرد خداوندا مرا از مردم غنی فرما امام باقر علیه السلام فرمودند این طور نگو بگو خدایا مرا از شر بندگان مستغنی فرما برای این که مؤمن هیچ وقت از برادر مؤمن مستغنی نیست (یعنی انسان همیشه به برادر مؤمن نیازمند است چون که مؤمن برادر مؤمن است) باید حاجت او را روا کند.

«تحف العقول ، ص 293، و بحار، ج 46، ص 238».

یکی از معجزات امام باقر (علیه السلام)

روایت از محمد بن مسلم است می گوید مردی آمد خدمت امام باقر علیه السلام آن حضرت در مسجد رسول گرامی صلی الله علیه و آله بودند اعرابی شترش بست داخل مسجد شد حضرت سؤال کرد از کجا می آیی ای اعرابی او در جواب گفت از دورترین شهرها حضرت باقر علیه السلام فرمودند شهر زیاد است از کدام شهر آمده ای گفت از سرزمین قوم عاد، حضرت فرمود راست گفتی بعد حضرت باقر علیه السلام فرمود دیدی درخت های سدر که تجار زیر آن درخت های سدر می نشینند و از سایه آن درخت ها بهره مند می شوند اعرابی عرض کرد از کجا می دانی فدایت شوم حضرت فرمود همه علم ها پیش ما است هر چه بخواهیم می انیم .

اعرابی گفت بیابانی را دیدم تاریک و در آن بیابان پرنده ها و بوم فراوانی بود که آخر آن ها دیده نمی شد از کثرت آن پرنده ها امام باقر علیه السلام فرمودند دانستی آن چه وادی است اعرابی گفت قسم به خدا من ندانستم حضرت فرمود: آن جا برهوت است جایگاه کفار است بعد امام باقر فرمود به کجا رسیدی اعرابی گفت رسیدم به یک قومی نشستیم با آن قوم برای آن ها غیر از شیر گوسفند طعام دیگری وجود نداشت .

امام باقر علیه السلام نظر کرد به آسمان فرمود خدایا بر آن ها لعنت تو باشد رفقای اعرابی سؤال کردند فدایت شوم آنها چه کسانی هستند حضرت فرمودند: قاییل که عقاب می شود به گرمی آفتاب و سردی زمهریر .

در این وقت مردی وارد شد حضرت سؤال کرد از او جعفر را دیدی اعرابی گفت جعفر چه کسی است که از آن مرد سؤال می کنی عده ای که آن بودند

گفتند حضرت پسرش را سؤال می کند از آن مرد آن اعرابی که از راه دور آمده بود گفت سبحان الله عجب از این مرد (یعنی امام باقر علیه السلام به ما از آسمان خبر می دهد اما خبر از پسرش ندارد (به این معنی که هر چه بخواهد می داند).
«بحار، ج 46، ص 243».

معجزه دیگری از امام باقر (علیه السلام)

ابوبصیر راوی حدیث است ، می گوید مردی از اهل خراسان وارد شد در مدینه خدمت امام باقر علیه السلام حضرت از آن مرد خراسانی سؤال کرد حال پدرت چه طور است مرد خراسانی عرض کرد خوب است حضرت فرمود شما که به شهر جرجان (گرگان) رسیدی پدرت از دنیا رفت .

سپس حضرت پرسید برادرت در چه حال است عرض کرد حالش خوب بود حضرت فرمود همسایه او به نام صالح او را به قتل رسانید در فلان روز و در فلان ساعت مرد خراسانی به گریه افتاد و گفت **انا لله و انا اليه راجعون** حضرت امام باقر علیه السلام فرمود او اهل بهشت است و بهشت بهتر است برای او از این حال که داشت مرد خراسانی به حضرت عرض کرد فرزندی دارم و او را در حال مریضی گذاشتم آمدم آیا سؤال از آن فرزندم نمی کنی امام باقر علیه السلام فرمودند او ازکسالت بهبودی حاصل کرد و ازدواج کرد دختر عمویش را عقد کرد و شما که بر می گردی او را دارای یک فرزند پسر می یابی و او اسمش علی نام می باشد و او از شیعه های ما است و اما فرزند تو شیعه ما نیست بلکه او از دشمنان ما است لکن فرزند او شیعه و مؤمن است . پایان

«بحار، ج 46، ص 247».

نگاهی مختصر به حالات امام صادق (علیه السلام)

مختصری از حالات امام صادق (علیه السلام)

بخش اول ولادت آن حضرت بخش دوم شهادت بخش سوم اخلاق و معجزات آن بزرگوار

اسم مبارک جعفر لقب آن حضرت صادق است کنیه اش ابو عبدالله پدر آن بزرگوار حضرت امام باقر علیه السلام است مادرش (ام فروه) و یافاطمه است مشهور ام فروه است محل تولد 17 ربیع الاول سال 83 هجری در مدینه منوره محل و وقت شهادت 25 شوال سال 148 به دستور منصور دوانیقی مرقد شریفش قبرستان بقیع در مدینه طیبه در سن 65 سالگی به شهادت رسید.

آن بزرگوار در دوران خود چهار هزار شاگرد داشت

جعفر نام نهری است در بهشت از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و امام باقر علیه السلام نام او را جعفر نهادند چرا که وجود پر برکت او هم چون آب زلال نهر بهشت حیات بخش و پر ثمر است و لذا امام صادق علیه السلام توصیه فرمودند که نام بچه هایتان را نام نیک بگذارید و معنی دار باشد انتخاب کنید.

محمد بن مسلم (که یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام است می گوید روزی در محضر امام باقر علیه السلام بودم ناگاه پسرش جعفر (امام صادق) وارد شد امام باقر علیه السلام پسرش را به سینه اش چسباند و فرمود پدر و مادرم به فدایت آن گاه به من رو کرد و فرمود بعد از من امام تو این (پسر) است از دین او پیروی کن و از علم او بهره بگیر سوگند به خدا این پسر همان صادق است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را برای ما توصیف فرمود که پیروان او در دنیا و آخرت اهل نجات است .

در این هنگام خنده ای بر لب های امام صادق علیه السلام نشست و چهره اش سرخ شد، امام باقر علیه السلام به من رو کرد و فرمود سؤال های خود را از این فرزند پرس من به امام صادق علیه السلام (که در آن وقت هنوز به امامت نرسید بود) عرض کردم ای فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خنده از (کدام عضو) نشاءت می گیرد آن حضرت در پاسخ سؤال من فرمود یا محد العقل من القلب و الحزن من الكبید و النفس من الریه و الضحک من الطحال .

ای محمد بن مسلم عقل از قلب (روح) است حزن و اندوه از ناحیه جگر است نفس از ناحیه ریه و شش است و خنده از ناحیه طحال (سپرز) می باشد. برخاستم و سر مبارک آن حضرت را بوسیدم .
«بحار، ج 47، ص 14 و 15».

سؤال حضرت خضر از امام صادق علیه السلام و پاسخ او

روایت شده امام باقر علیه السلام با پسرش حضرت صادق علیه السلام برای انجام مراسم حج در مکه بودند مردی ناشناس به محضر امام باقر علیه السلام آمد و در پیش روی آن حضرت نشست و عرض کرد آیا اجازه می دهی مسئله ای دارم سؤال کنم امام باقر علیه السلام فرمود از پسر جعفر علیه السلام بپرس

آن مرد ناشناس متوجه حضرت صادق علیه السلام شد و عرض کرد آیا اجازه هست سؤال کنم حضرت صادق علیه السلام فرمودند آنچه می خواهی بپرس ، مرد ناشناس گفت سؤال من این است مردی گناه بزرگ کرده حضرت صادق علیه السلام فرمود آیا روز خود را در ماه رمضان از روی عمد خورده است ، مرد ناشناس گفت بلکه بزرگ تر از این گناه انجام داده است ، حضرت صادق علیه السلام فرمود آیا در ماه رمضان زنا کرده ؟ مرد ناشناس گفت بلکه گناه بزرگ تری انجام داده است ، حضرت صادق علیه السلام فرمود: آیا انسانی را کشته است ؟ مرد ناشناس گفت گناهی بزرگتر از آن مرتکب شده است ، حضرت صادق علیه السلام فرمود اگر او از شیعیان علی علیه السلام است به سوی خانه خدا کعبه برود و در آن سوگند یاد کند که دیگر آن گناه را تکرار نخواهد کرد در این صورت گناهِش بخشیده می شود زیرا شرط قبولی توبه اعتقاد به ولایت علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام است .

مرد ناشناس که پاسخ خود را دریافت کرده بود و به مقصود رسیده بود از حضرت صادق علیه السلام تقدیر و تشکر کرد و سه بار گفت ای فرزند فاطمه علیه السلام خداوند شما را رحمت کند همان گونه که فرمودی عین آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم آن گاه آن مرد ناشناس از آنجا رفت امام باقر علیه السلام به فرزندش حضرت صادق علیه السلام فرمود آیا این مرد ناشناس را شناختی او عرض کرد نه امام

باقر علیه السلام فرمودند آن مرد ناشناس خضر پیامبر بود که من خواستم تورا به او
بشناسانم از این رو پاسخ سؤال او را به تو واگذاردم .
«بحار، ج 47، ص 21».

بخش دوم زمان امامت حضرت صادق (علیه السلام)

چند داستان و معجزه ذکر می شود

پیام امام صادق علیه السلام برای بخشیدن غلام رفید فرزند یزید بن عمرو بن هبیره (معروف به ابن هبیره) بود.

این هبیره به خاطر موضوعی سوگند خورد که غلامش را بکشد رفیه برای حفظ جان خود فرار کرد و به امام صادق علیه السلام پناهنده شد و جریان را به عرض حضرت رسانید امام صادق علیه السلام به رفید فرمود نزد ابن هبیره برو و سلام مرا به او برسان و از قول من به او بگو غلامت رفید را پناه دادم با خشم به او آسیب نرسان .

رفید به امام عرض کرد ارباب من از مردم شام است و عقیده باطل دارد معتقد به امامت شما نیست تا پیام شما را گوش کند امام صادق علیه السلام فرمود همان گونه که به تو گفتم همان را انجام بده رفید نزد ارباب خود بازگشت در مسیر راه با مرد عربی ملاقات کرد مرد عرب گفت کجا می روی من چهره مردی را کشته می شود می بینم آن گاه گفت دستت را بیرون کن دستم را نشان دادم مرد عرب گفت این دست مردی است که کشته می شود سپس گفت پایت را نشان بده پایم را نشان دادم .

مرد عرب گفت پای مردی را که کشته می شود می بینم سپس گفت تنت را بینم تنم را نشان دادم وقتی که تنم را دید گفت مردی است که کشته می شود. سپس گفت زیانت را به من نشان بده زبانم را نشان دادم گفت برو که هیچ صدمه ای به تو نمی رسد زیرا در زبان تو پیغامی است اگر آن را به کوه های

سخت ابلاغ کنی آن ها پیرو تو گردند (این مرد عرب از اولیاء خدا مانند حضرت خضر علیه السلام و یا فرشته ای به صورت انسان بوده است).

من هم چنان به راه ادامه دادم تا نزد اربابم ابن هبیره رسیدم اجازه فرود طلبیدم وقتی که وارد خانه اش شدم همین که چشمش به من افتاد گفت خیانت کار با پای خود نزد آمد آن گاه فریاد زدای غلام (جلاد) هم اکنون سفره چرمی و شمشیر را بیاور به فرمان او شانه و سرم را بستند و جلاد بالای سرم ایستد تا گردنم را بزند به ارباب گفتم تو که با زور مرا به این نیاوردی من با پای خود به این جای آمدم من پیغامی دارم اجازه بده آن را بگویم سپس هر چه خواستی انجام بده .

ارباب گفت آن پیغامی چیست ؟ گفتم مجلس را خلوت کن تا بگویم او حاضران را از آن جا بیرون کرد گفتم جعفر بن محمد علیه السلام (امام صادق علیه السلام) « سلام رسانید و فرمود من به غلامت رفید پناه دادم با خشم خود به او آسیب نزن

ارباب گت تو را به خدا راست می گوئی آیا جعفر بن محمد بن محمد علیه السلام به من سلام رسانید من سوگند یادکردم که راست می گویم اربابم سه بار گفت راست می گویی گفتم آری همان دم شانه هایم را گشود و گفت من به این مقدار کفایت نمی کنم باید همان رفتاری که من با تو کردم با من انجام دهی گفتم من چنین کاری نمی کنم اصرار کرد سرانجام دست و شانه های او را به سرش بستم و قصاص کردم سپس دست و شانه اش را باز کردم به من گفت اختیار من با تو است هر کار می کنی انجام بده .

«باب مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام ص 473، حدیث سوم جلد 1».

(به این ترتیب پیام امام صادق علیه السلام اثر گذاشت نه تنها از مرگ حتمی نجات یافتم بلکه صاحب اختیار اربابم شدم).

مطلب که به این جا رسید اینجانب داستانی دارم جدا شنیدنی است که به عرض شما عزیزان خواننده می رسانم تا ببینید حضرت امام صادق علیه السلام با یکی از دوستانش چه کرد بنده در سال 1381 یک پیش آمدی رخ داد آن چنان شدید بود که صبر من تمام شد این موضوع نه با پول حل می شد نه با شخص اصلا هیچ انسانی عادی یا انسان های عادی قادر حال این مسئله نبود و میلیاردها تومان هم بود حل نمی شد گفتمی هم نبود که به کسی بگویم از محلات بود تا این که اواخر ماه صفر در یک روستائی مشغول تبلیغ بودم یک شب رفتم مسجد گفتم امشب می خواهم در مسجد باشم مقداری از شب گذشت رو کردم به قبرستان بقیع امام صادق علیه السلام را مخاطب قرار دادم .

عرض کردم یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله تو رفت پیش منصور دوانیقی برای فرد شراب خوار هدیه گرفتی آوردی و به او دادی و بعد فرمودی فلانی بگیر این هدیه منصور را لیکن از این به بعد شراب نخور حالا اگر تو در منزل حاضر بودید من از قم می آمدم مدینه درب خانه شما را می زدم و می گفتم یا بن رسول الله مشکلی یا حاجتی دارم حل او در دست شماست آیا مشکل مرا حل نمی کردی یقینا مشکل ما را بر طرف می کردی بعد از این جمله گفتم یا بن رسول الله من امشب در همین مسجد خواب نمی روم تا این که تمام قرآن را برای شادی روح تو ختم نمایم به لطف خداوند از اواخر شب شروع کردم صبح ساعت حدود 8 تمام کردم شاید چهارده ساعت طول کشید البته توسل شدید در قبالش بوده بعد از یک ماه به طور کلی مشکل حل شد البته از حضرت امام جواد علیه السلام نظیر این را دارم که در وقت خود عرض می نمایم .

خلاصه این خانواده طوری هستند در خانه هر کدام بروید یقینا نا امید بر نمی گردید به شرط این که عمدا به انسان گناه مرتکب نشود که آن گناه جلو

استجابت دعا را می گیرد شب های جمعه دعای کمیل (ره) را می خوانی اللهم
اغفر لی الذنوب التي تحبس الدعاء؛ خدایا ببخش گناهانی که مانع قبول دعاهایم
می شود.

خدا ببخش آن گناهانی را که پرده عصمت را می درد لطف امام صادق
علیه السلام بیش از این ها است که من بگویم .

لطف دیگری از امام صادق (علیه السلام)

ابوبصیر (یکی از شاگردان برجسته امام صادق علیه السلام می گوید همسایه ای داشتم از گماشته های طاغوت عصر بود و از این راه ثروت بسیار برای خود انباشته بود مجلس عیش و نوش و ساز و آواز تشکیل می داد زنان آوازه خوان از دعوت می کرد و شراب می نوشید و با این کارها مرا که همسایه اش بودم آزار می داد چند بار او را نهی از منکر کردم نپذیرفت بسیار اصرار کردم که دست از این کارها بردار سرانجام به من گفت فلانی من کی شخص گرفتاری هستم ولی تو یک انسان شریف و دور از آلودگی ها هستی اگر مرا به مولایت امام صادق علیه السلام معرفی کنی امید آن دارم که به وسیله تو و راهنمایی های آن امام از این گرفتاری نجات یابم گفتار او در قلبم اثر کرد وقتی که به حضور امام صادق علیه السلام رفتم ماجرای آن همسایه را به عرض آقا رساندم امام صادق علیه السلام به من فرمود هنگامی که به کوفه بازگشتی خود را ترک کن و آن چه بر گردنت هست ادا کن من برای تو ضامن بهشت می گردم .

هنگامی که به کوفه بازگشتم عده ای از جمله آن همسایه به دیدارم آمدند وقتی که خانه خلوت شد پیام امام صادق علیه السلام را به او رساندم او تا این سخن را شنید گریست و گفت تو را به خدا امام صادق علیه السلام به تو چنین گفت :

گفتم آری و برایش سوگند یاد کردم که امام صادق علیه السلام چنین گفت او گفت همین (کمک در مورد من) برای تو کافی است سپس از نزد من رفت بعد از چند روزی برای من پیام داد که نزدش بروم نزدش رفتم دیدم در پشت خانه اش برهنه است گفتم چرا در این وضع هستی گفت ای ابوبصیر سوگند به خدا آن چه در خانه از ثروت و اموال بود همه را در کردم به صاحبانش دادم و قسمتی

از آن ها را که صاحبش را نشناختم صدقه دادم اینک می بینی که برهنه هستم و هیچ چیزی ندارم . ابوبصیر می گوید من نزد برادران دینی رفتم و برای او لباس تهیه نمودم و پس از چند روز برای من پیام فرستاد که نزد من بیا بیمار شده ام نزد او رفتم و از او پرستاری می کردم ولی بیمارش شدید شد دیدم در حال جان دادن است در بالینش نشسته بودم دیدم گاهی بی هوش می شود و گاهی به هوش می آید در آخرین بار که به هوش آمد به من گفت ای ابوبصیر مولای تو امام صادق علیه السلام به عهد خود در مورد ضمانت بهشت برای من وفا کرد سپس جان سپرد خدایش رحمت کند.

ابوبصیر می گوید در سفر حج به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم هنوز در راهرو بودم و نشسته بودم و سخن نگفته بودم به من فرمود ما در مورد رفیقت آن چه را وعده داده بودم وفا کردم .

«باب مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد (علیه السلام)، ج 1، ص 474، حدیث 5».

زندگی امام صادق علیه السلام در بخش دوم

چرا امام صادق علیه السلام قیام نکرد که حقوق خود را بگیرد دو نمونه سدید صرفی یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام می گوید به محضر امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم به خدا خانه نشینی برای شما روانیست فرمود چرا ای سدید.

گفتم به خاطر یاران و دوستان بسیار که داری سوگند به خدا اگر امیر المؤمنین علی علیه السلام همه یار و یاور داشت نمی گذاشت طایفه تمیم و عدی (دودمان عمر و ابوبکر) به مقام او طمع کنند و حق او را بگیرند.

فرمود ای سدید به نظر تو من چه انازه یار و یاور دارم گفتم صد هزار فرمود صد هزار گفتم بلکه دویست هزار فرمود دویست هزار گفتم بلکه نصف دنیا حضرت پس از اندکی سکوت به من فرمود اگر مایل باشی و برایت سخت نباشد همواره من به مزرعه ای (در نزدیکی مدینه) برویم گفتم آماده ام امام علیه السلام دستور فرمود الاغ و اشتری را زین کردند من سبقت گرفتم و بر الاغ سوار شدم تا احترام کرده باشم و آن حضرت سوار بر شتر گردد.

فرمود: اگر بخواهی الاغ را در اختیار من بگذار گفتم اشتر برای شما مناسب تر و زیباتر است فرمود: الاغ برای من راهوارتر است من از الاغ پیاده شدم و بر شتر سوار شدم و آن حضرت بر الاغ سوار شد و با هم حرکت کردیم تا وقت نماز رسید فرمود پیاده شویم تا نماز بخوانیم سپس فرمود این جا زمین شوره زار است و نماز در این جا روانیست (مکروه است) از آن جا رفتیم و به زمین خاک سرخی رسیدیم و آماده نماز شدیم در آن جا جوانی بزغاله می چراند حضرت به او و بزغاله ها را نگاه کردند و به من فرمود.

به خدا سوگندای سدید اگر شیعیان من به اندازه تعداد این بزغاله ها بودند خانه نشینی برایم روا نبود (یعنی قیام می کردم) سپس پیاده شدیم و نماز خواندیم پس از نماز کنار بزغاله ها رفتیم و شمردم که هفده عدد بودند.

«اصول کافی، ج 2، ص 242».

نمونه دوم:

شخصی به نام تسهل به امام صادق علیه السلام عرض کرد چرا نشسته ای با این که صد هزار شمشیر زن یار و یاور داری امام صادق علیه السلام دستور داد در تنور خانه آتش افروختند آن گاه به تسهل فرمود به درون آتش تنور برو و در آتش بنشین

سهل عرض کردای آقای من مرا در آتش نسوزان مرا رها کن تا من نیز حرفم را پس بگیریم امام علیه السلام فرمود تو را رها ساختم در همین هنگام هارون مکی که یکی از یاران راستین امام صادق علیه السلام بود وارد شد امام علیه السلام به او فرمود برو در درون آتش تنور بنشین او بی درنگ رفت و در درون آتش نشست امام صادق علیه السلام درباره اوضاع خراسان با سهل به گفت و گو پرداخت به گونه ای که گویا در خراسان بوده و همه اوضاع آن جا را از نزدیک دیده است سپس به سهل خراسانی فرمود: برخیز و ببین چه کسی در میان تنور آتش است او برخاست و کنار تنور آمد دید هارون مکی چهار زانو در میان آتش نشسته است امام علیه السلام به سهل فرمود در خراسان چند نفر مانند این شخص هست .

سهل گفت سوگند به خدا حتی یک نفر مثل این شخص نیست امام صادق علیه السلام فرمود من خروج و قیام نمی کنم در زمانی که (حتی) پنج نفر یار راستین برای ما پیدا نشود ما به وقت قیام آگاه تر هستیم .

«سفینه البحار، ج 2، ص 714».

این دو نمونه فوق بیان گر آن است که امام صادق علیه السلام اصل قیام را روا می دانست ولی یاران راستینی که در خط فکری امام آن خاندان رسالت حرکت کنند و قیام را به بیراهه نکشاندند نداشت از این رو قیام و نهضت فکری و انقلاب فرهنگی را بر قیام و انقلاب نظامی و مسلحانه ترجیح می داد.

گرفتاری های امام صادق علیه السلام در دوران امامت آن حضرت منصور دوانیقی در ضمن نامه ای به امام صادق علیه السلام نوشت چرا مانند سایر مردم به مجلس ما نمی آیی و در اطراف ما حاضر نمی گردی .

امام صادق علیه السلام در پاسخ او نوشت در نزد ما چیزی نیست که برای آن از تو بترسیم و در نزد تو از نظر معنوی و اخروی چیزی نیست که به خاطر آن به تو امیدوار باشیم در نزد تو نه نعمتی وجود دارد که بیایم و به خاطر آن به تو تبریک بگوییم و نه تو خود را در بلا و مصیبت می بینی که بیایم و به خاطر آن به تو امیدوار باشیم در نزد تو نه نعمتی وجود دارد که بیایم و به خاطر آن به تو تبریک بگوییم و نه تو خود را در بلا و مصیبت می بینی که بیایم و به خاطر آن به تو تسلیت بگوییم پس برای چه نزد تو بیایم .

منصور دوانیقی پس از دریافت این پاسخ عمیق و کوبنده جواب داد گفت نزد ما بیا و ما را نصیحت کن جواب داد کسی که دنیا خواه باشد تو را نصیحت نمی کند (زیرا دنیایش به خطر می افتد) و اگر آخرت خواه باشد نزد تو نمی آید منصور با دریافت این پاسخ گفت سوگند به خدا او با این جواب دنیا خواهان را از آخرت خواهان مشخص کرد و او که در اطراف من نمی آید آخرت خواه است نه دنیا خواه .

«بحار، ج 47، ص 184».

داستان دیگری احضار امام صادق علیه‌السلام از مدینه به عراق

امام صادق علیه‌السلام در مدینه می زیست ولی منصور دوانیقی قبل از ساختن بغداد در کوفه و حیره (حدود یک فرسخی کوفه) می زیست مردی از قریش که از دودمان مخزوم بود نزد منصور رفت و به دروغ گفت جعفر بن محمد (امام صادق علیه‌السلام معلی بن خنیس غلام آزاد کرده خود را نزد شیعیان فرستاده تا از آن ها اموال و اسلحه جمع آوری کند.

منصور از این گزارش بسیار خشمگین شد بی درنگ برای عمویش داوود که در آن وقت فرماندار مدینه بود نامه نوشت که فوراً جعفر بن محمد علیه‌السلام را نزد من بفرست وقتی نامه به دست داوود رسید او نامه را نزد امام صادق علیه‌السلام فرستاد و پیام داد که فردا به سوی امیر مؤمنان منصور حرکت کن و حرکت خود را هرگز تاخیر نینداز.

امام صادق علیه‌السلام در تنگنای سخت قرار گرفت صفوان را که شتردار بود طلبید و به او فرمود برای ما شتر حاضر کن تا فراد به سوی عراق حرکت کنیم صفوان می گوید همان لحظه امام علیه‌السلام به مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و به نماز ایستاد و پس از نماز دست به دعا بلند کرد و دعا نمود و فردای آن روز شتران را حاضر کردم و امام علیه‌السلام سوار شد و همراه آن حضرت به طرف عراق حرکت کردیم تا به شهری که منصور در آن سکونت داشت رسیدیم به در خانه منصور رفتیم امام علیه‌السلام اجازه ورود طلبید و پس از اجازه نزد منصور رفت ، منصور در آغاز از آن حضرت احترام و تجلیل کرد و سپس به امام علیه‌السلام گفت به من گزارش رسیده تو معلی بن خنیس را برای جمع آوری اموال نزد شیعیان فرستاده ای .

امام علیه السلام فرمودند سوگند یاد کرد، پس از گفت و گوی دیگر منصور گفت اکنون می فرستم تا همان مردی را که چنین به ما گزارش داد به این بیاورند و او را با تو رو به رو کنم .

به دستور منصور مرد مخزومی را حاضر کردند او حاضر شد و گفت آری این جعفر بن محمد علیه السلام (امام صادق علیه السلام است که معلی بن خنیس را برای جمع آوری امواز نزد شیعیان خود می فرسد امام صادق علیه السلام فرمود آیا بر صحبت این گزارش سوگند یاد می کنی مرد مخزومی گفت آری سپس چنین سوگند یاد کرد: سوگند به خداوندی که معبودی جز او نیست و طالب و غالب و زنده و استوار است امام صادق علیه السلام فرمود: در سوگند خوردن خود شتاب نکن آن گونه که منمی گویم سوگند یاد کن .

منصور گفت سوگند این شخص چه ایرادی داشت : امام صادق علیه السلام فرمود خداوند صاحب حیا و کریم است و کسی او را به صفات کمال و رحمت و کرم مدح کند در عذاب او تعجیل نمی کند آن گاه امام علیه السلام به آن مرد مخزو می فرمود چنین سوگند یاد کن از حول و قوت خدا بیزار شوم و به حول و قوت خود پناهنده شوم که من راست گو و نیکو در گفتارم هستم منصور به مرد مخزومی گفت نترس و همین سوگند را یاد کن مرد مخزومی هسمین سوگند را ید نمود هنوز سخنش تمام نشده بود منقلب شد و بر زمین افتاد و جان سپرد.

منصور وحشت زده و لرزان شد و به امام علیه السلام عرض کرد فردا اگر خواستید به حرم جدت (مدینه) بازگردی و اگر خواستید در این جا با کمال احترام بمانید سوگند به خدا بعد از این حادثه هرگز گزارش کسی را در مورد تو قبول نخواهد کرد.

«بحار، ج 47، ص 200 و 301».

داستان دیگری از حضرت امام صادق (علیه السلام)

یکی از ماجراهایی که به روشنی اوضاع پرخفقان و سانسور منصور را نشان می دهد و حاکی از عدم آزادی و محاصره شدید امام صادق علیه السلام با شیعیانش است ماجرای مسئله پرسیدن یکی از شیعیان به لباس خیار فروش و به عنوان خیار فروشی است که نظر شما را در این جابه آن جلب می کنم .

یکی از شیعیان ناآگاه همسرش را در یک مجلس بدون رجوع بعد از هر طلاق سه طلاقه کرد سپس حکم آن را از علمای شیعه پرسید آن ها جواب دادند چنین طلاقی طلاق نیست همسر او گفت من به این پاسخ قانع نمی شوم مگر این که مسئله را از شخص امام صادق علیه السلام بپرسی

آن حضرت در این وقت در شهر حیره (نزدیک کوفه) در عصر خلافت طاغوت عباسی بود شوهر آن زن به حیره سفر کرد ولی دریافت که نمی تواند با امام صادق علیه السلام ملاقات نماید زیرا خلیفه از دیدار مردم با آن حضرت قددغن کرده است او می گوید با خود اندیشیدم که چگونه و با چه طرحی بتوانم با امام صادق علیه السلام ملاقات نمایم در این میان ناگاه یک عرب بیابانی را دیدم که جامه های پشمین پوشیده بود و خیار می فروخت به جلو رفتم و گفتم همه این خیارها را چند می فروشی گفت به یک درهم ، یک دهم به او دادم و به او گفتم روپوش پشمی خود را به من بده او آن لباس را به من داد او را پوشیدم و خود را به صورت خیار فروش در آوردم و فریاد می زدم آهای خیار آهای خیار به این ترتیب خود را به چند قدمی امام صادق علیه السلام نزدیک نمودم ناگاه پسری از گوشه ای صدا زد ای خیار فروش به پیش رفتم و به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم آن حضرت فرمود چه نیرنگ خوبی به کار بردی اکنون بگو چه

حاجت داری عرض کردم من به یک گرفتاری مبتلا شدم و همسرم را در یک مجلس با یک بار گفتن سه طلاقه کردم از علمای خودمان (شیعه) پرسیدم گفتند این طلاق طلاق نیست همسرم گفت به این پاسخ قانع نمی شوم تا این که مسئله را از خود امام صادق علیه السلام پرسیدم امام صادق علیه السلام فرمود به سوی همسرت باز گرد چیزی بر گردن تو نیست و طلاق تو به عنوان سه طلاق صحیح نیست ، طلاق به حساب می آید و رجوع به همسر بی اشکال است .
«بحار، ج 47، ص 170».

منصور دوانیقی روزی یکی از غلامان خود را بالای سرش نگه داشت و به او گفت به محضر این که جعفر بن محمد شش امام صادق علیه السلام بر من وارد گردید گردنش را بزن .

طبق ترتیب اجباری قبلی بنا بود که امام صادق علیه السلام نزد منصور دوانیقی بیاید امام علیه السلام بر منصور وارد شد و به چهره منصور نگاه کرد و زیر لب دعایی را می خواند سپس آشکار کرد و گفت :

یا من یکفی خلقه کلهم و لا یکفیه احدا اکفینی شر عبد الله بن علی .
ای آن کسی که اور همه خلقش را کفایت می کند ولی احدی او را کفایت نمی کند مرا از شر منصور دوانیقی کفایت کن منصور (دید امام صادق علیه السلام وارد شد ولی غلامش کاری نکرد) به جایگاه غلام نگاه کرد او را ندید غلام نیز منصور را نمی دید در این هنگام (حال منصور بر اثر وحشت دگرگون شد) و از امام علیه السلام معذرت خواست و عرض کرد من شما را در این گرما به زحمت و رنج انداختم به خانه خود باز گردید.

امام صادق علیه السلام رفت آن گاه منصور غلامش را دید به او گفت چرا دستورم را اجرا نکردی (یعنی گردن امام علیه السلام را طبق فرمان قبلی نزدی) غلام در جواب گفت به خدا سوگند من جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام را ندیدم چیزی آمد و

بین من و او حایل گردید منصور (که دریافته بود امداد غیبی الهی در کار بوده و امام علیه السلام را حفظ کرده است) و غلامش گفت این ماجرا را به هیچکس نگو سوگند به خدا اگر برای کسی نقل کنی قطعاً تو را خواهم کشت .
«بحار، ج ، ص 559».

بخش سوم درباره رفتار و گفتار

امام صادق علیه السلام 31 سال از عمر شریفش گذشته بود به امامت رسید مدت امامت 34 سال بودهاز سال 114 تا سال 148 در سن 65 سالگی به واسطه منصور دوانیقی مسموم شد و دنیا را وداع فرمودند در این مدت 34 سال چه خدماتی کردند و چه رنج ها کشیدند.

روزی ابو حنیفه دید امام صادق علیه السلام بر عصایی تکیه داده عرض کردای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سن رسالت به حدی نرسیده که عصا به دست گیری .

امام صادق علیه السلام فرمود: آری ولی این عصای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است خواستم به آن تبرک جویم ابو حنیفه به پیش آمد تا آن عصا را ببوسد امام صادق علیه السلام از بوسیدن او جلوگیری کرد و دستش را جلو آورد و به او فرمود سوگند به خدا تو می دانی که پوست و موی دستم پوست موی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است آن را نمی بوسی و عصایش می بوسی .
«بخار، ج 47، ص 28».

مسلمان شدن یک مردی طبیعی مسلک به دست امام صادق علیه السلام و در پرتو

کلام آن حضرت

عبید الله دیصانی از دانشمندان عصر امام صادق علیه السلام بود ولی طبیعی مسلک بود و اعتقاد به وجود خدا نداشت او نام امام صادق علیه السلام را شنیده بود روزی با راهنمایی دوستانش نزد آن حضرت آمد و گفت مرا به معبودم راهنمایی کن امام علیه السلام به جایی اشاره کرد و فرمود در آن جا بنشین عبد الله نشست در همین

هنگام یکی از کودکان امام که تخم مرغی در دست داشت و با او بازی می کرد به آن جا آمد.

امام علیه السلام فرمود آن تخم مرغ را به من بده کودک تخم مرغ را به امام علیه السلام داد امام صادق علیه السلام آن را به دست گرفت و به عبد الله نشان داد فرمود: ای دیصانی این تخم مرغ را نگاه کن که سنگری پوشیده است که دارای چند چیز است یک پوست کلفت دوم پوست نازکی زیر پوست کلفت سوم زیر آن پوست نازک ماده ای هم چو نقره روان است (سفیده) چهارم سپس طلایی است روان آب شده (زرده) که نه طلای آب شده با آن نقره روان بیامیزد و نه آن نقره روان با آن طلای روان مخلوط گردد و به همین وضع باقی است نه سامان دهنده ای از میان آن بیرون آمده که بگویند من آن را آن گونه ساخته ام و نه تباه کننده ای از بیرون به درونش رفته که بگویند من آن را تباه ساختم و روشن نیست که برای تولید فرزند نر درست شده یا برای تولید فرزند ماده ناگاه پس از مدتی شکافته می شود و پرنده ای مانند طاووس رنگارنگ از آن بیرون می آید آیا به نظر تو چنین تشکیلات دارای تدبیر کننده ای نیست ؟

عبد الله دیصانی در برابر این سؤال مدتی سر به زیر افکند سپس (در حالی که نور ایمان بر قلبش تابیده بود) سر بلند کرد و گفت گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و او یکتا و بی همتا است و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول خدا است و تو امام و حجت از طرف خدا بر مردم هستی و من از عقیده باطل و کرده خود تو به و پشیمان هستم .
«اصول کافی ، ج 1، ص 80».

معجزه ای دیگر از امام صادق (علیه السلام)

جمعی از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام در محضرش بودند امام به آن ها رو کرد و فرمود خزانه های زمین و کلیدهای آن نزد ما است اگر خواسته باشیم با یک پایم اشاره کنم و بگویم هر چه طلا داری خارج ساز زمین اطاعت خواهد کرد آن گاه امام صادق علیه السلام با یک پایش اشاره کرد و روی زمین خطی کشید زمین دهان باز کرد سپس اشاره کرد یک شمش طلا به اندازه یک وجب بیرون آمد امام علیه السلام به حاضران فرمود خوب بنگرید آنها چون خوب نگاه کردند شمش های بسیاری را ری هم دیدند که می درخشید یکی از حاضران پرسید قربانت گردم با این که به شما آن همه مکنت داده شده چرا شیعیان شما نیازمند هستند.

امام صادق علیه السلام فرمود خداوند دنیا و آخرت را برای شیعیان ما جمع کند و آنها را وارد بهشت پر نعمت نماید و دشمنان ما را وارد دوزخ سازد.
«باب مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد، ج 1، ص 474، حدیث 4 و داستان های اصول کافی، ص 274».

توجه مرد طاغوتی و وفای امام صادق (علیه السلام)

(ابوبصیر یکی از شاگردان برجسته امام صادق علیه السلام می گوید همسایه ای داشتم از گماشته های طاغوت عصر بود و از این راه (با رشوه و چپاول) ثروت بسیار برای خود انباشته بود مجلس عیش و نوش و ساز و آواز تشکیل می داد زنان آوازه خوان را دعوت می کرد و شراب می نوشید و با این کارها مرا که همسایه اش بودم آزار می داد چند بار او را نهی از منکر کردم نپذیرفت بسیار اصرار کردم که دست از این کارها بردار سرانجام به من گفت فلانی من یک شخص گرفتار هستم ولی تو یک انسان شریف و دور از آلودگی ها هستی اگر مرا به مولایت امام صادق علیه السلام معرفی کنی امید آن دارم که به وسیله تو و راهنمایی های آن امام از این گرفتاری نجات یابم .

گفتار او در قلبم اثر کرد وقتی که به حضور امام صادق علیه السلام رفتم ماجرای آن همسایه را به عرض آن آقا رساندم امام صادق علیه السلام به من فرمود هنگامی که به کوفه بازگشتی او به دیدارت می آید به او بگو جعفر بن محمد علیه السلام می گوید کارهای زشت خود را ترک کن و آنچه بر گردنت هست ادا کن من برای تو ضامن بهشت می گردم .

هنگامی که به کوفه بازگشتم عده ای از جمله آن همسایه به دیدارم آمدند وقتی که خانه خلوت شد پیام

امام صادق علیه السلام را به او رساندم او تا این حسن را شنید گریست و گفت تو را به خدا امام صادق علیه السلام به تو چنین گفت :

گفتم آری و برایش سوگند یاد کردم که امام صادق علیه السلام چنین گفت او گفت همین (کمک در مورد من) برای تو کافی است سپس از نزد من رفت بعد از چند

روزی برای من پیام داد که نزدش بروم نزدش بروم نزدش رفتم دیدم در پشت خانه اش برهنه است گفتم چرا در این وضع هستی گفت ای ابوبصیر سوگند به خدا آن چه در خانه از ثروت و اموال بود همه را در کردم به صاحبانش دادم و قسمی از آنها را که صاحبش را نشناختم صدقه دادم اینک می بینی که برهنه هستم و هیچ چیزی ندارم .

ابوبصیر می گوید من نزد برادران دینی رفتم و برای او لباس تهیه نمودم و پس از چند روز برای من پیام فرستاد که نزد من بیا بیمار شده ام نزد او رفتم و از او پرستاری می کردم ولی بیماریش شدید شد دیدم در حال جان دادن است در بالینش نشسته بودم دیدم گاهی بی هوش می شود و گاهی به هوش می آید در آخرین بار که به هوش آمد به من گفت ای ابو بصیر مولای تو امام صادق علیه السلام به عهد خود در مورد ضمانت بهشت برای من وفا کرد سپس جان سپرد خدایش رحمت کند.

ابوبصیر می گوید در سفر حج به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم هنوز در راهرو بودم و نشسته بودم و سخن نگفته بودم به من فرمود ما در مورد رفیقت آن چه را وعده داده بودم وفا کردم .

«باب مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد (علیه السلام)، ج 1، ص 474، حدیث 5 و داستان های اصول کافی، ص 275».

معجزه دیگری از حضرت امام صادق (علیه السلام)

جعفر بن محمد بن اشعث از اهل تسنن بود و از خاندانی بود که دشمنی و خصومت آن ها با خاندان نبوت معروف بودم و مردم آن ها را به این عنوان می شناختند. ولی جعفر به خاطر یک حادثه ای به حقانیت تشیع پی برد و شیعه شد در این جا راز آن را از زبان خودش بشنویم .

جعفر با صفوان بن یحیی گفت و گو می کرد و به صفوان گفت با این که در میان خاندان ما هیچ نام و اثری از نفوذ شیعه نبود و آن را نمی شناختم آیا می دانی که چرا من شیعه شدم .

صفوان گفت داستان و راز تشیع تو چیست ؟

ابن اشعث گفت منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) روزی به پدرم محمد بن اشعث گفت ای محمد یک نفر مرد اندیشمند و باهوش برای من پیدا کن تا ماء موریت خطیری را به او واگذار کنم ، پدرم گفت چنین شخصی را یافته ام و او فلان شخص (این مهاجر) است که دایی من می باشد.

منصور گفت او را نزد من بیاور پدرم این مهاجر را نزد منصور برد منصور به این مهاجر گفت این پول را بگیر و به مدینه ند عبد الله بن حسن بن حسن (معروف به عبد الله محض) و جماعتی از خاندان او از جمله جعفر بن محمد علیه السلام (امام صادق علیه السلام ببر، پول را به هر یک از آن ها بده و بگو من مردی غریب از اهل خراسان هستم که گروهی از شیعیان شما در خراسان هستند و این پول را برای شما فرستاده اند مشروط بر این که چنین و چنان کنید (یعنی قیام بر ضد طاغوت کنید و ما از شما پشتیبانی خواهد کرد) وقتی که پول را گرفتند بگو من واسطه رساندن پول هستم دوست دارم با دست خط شریف خود قبض

وصول آن را به من بدهید ابن مهاجر پول ها را گرفت و به سوی مدینه رهسپار شد و سپس نزد منصور بازگشت پدرم محمد بن اشعث نزد منصور بود منصور به ابن مهاجر گفت تعریف کن چه خبر؟ ابن مهاجر گفت من پول ها را به مدینه بردم و به هر کی از خاندان اهل بیت علیهم السلام مبلغی دادم و قبض و رسید از دست خط خود آن ها گرفتم و آورده ام غیر از جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام که من سراغش را گرفتم او در مسجد بود به مسجد رفتم دیدم مشغول نماز است پشت سرش نشستم و با خود گفتم این جا می مانم تا او نمازش را تمام کند آن گاه آن چه به خویشان و اصحابش گفتم به او نیز می گویم دیدم آن حضرت با شتاب نمازش را تمام کرد بی آن که سخنی به او گفته باشم به من رو کرد و فرمود ای مرد از خدا بترس و خاندان رسالت را فریب نده که آن ها سابقه نزدیکی با دولت بنی مروان دارند همه آن ها نیازمند (از این رو پول تو را می پذیرند و به دنبال آن گرفتار می گردند).

ابن مهاجر افزود به امام صادق علیه السلام عرض کردم خدا کارت را سامان بخشد موضوع چیست آن حضرت سرش را نزدیک گوشم آورد و آن چه را بین و تو (یعنی منصور دوانیقی) وجود داشت و جزء اسرار و راز نهانی بود بیان کرد مثل این که او سومین نفر ما باشد و همه حرف ها و عهدهای ما را از نزدیک شنیده باشد.

منصور دوانیقی گفت : یابن مهاجر اعلم انه لیس من اهل بیت نبوه الا و فیه محدث و ان جعفر بن محمد محدثنا، ای پسر مهاجر بدان که هیچ خاندان نبوتی نیست مگر این که در میان آن ها محدثی (یعنی فرشته ای از طرف خدا با او تماس دارد و اخبار آینده و اسرار و احکام را به او خبر می دهد) خواهد بود محدث خاندان ما در این زمان جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) است .

«باب مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام حدیث 5، ص 474، ج 1 و داستان های اصول کافی، ص 276.»

درباره خوشحال کردن مؤمن

زمان امام صادق علیه السلام بود شخصی به نام (نجاشی) استاندار اهواز و فارس بود. یکی از کشاورزان نجاشی به حضور امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد در دفتر مالیتی نجاشی مبلغی را به نام من نوشته اند نجاشی از شیعیان شما است اگر لطف می فرمایی نامه ای برای او بنویس تا ملاحظه مرا بکند.

امام صادق علیه السلام برای نجاشی نامه ای این گونه نوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم سر اخاک یرک الله بنام خداوند بخشنده مهربان برادر دینی را خوشحال کن خداوند ترا خوشحال می کند. هنگامی که این نامه به دست نجاشی رسید وقتی دریافت که نامه امام صادق علیه السلام است گفت این نامه امام صادق علیه السلام است آن را بوسید و به چشم کشید و به حامل نامه گفت حاجت تو چیست او گفت در دفتر مالیاتی تو مبلغی را به نام من نوشته اند.

نجاشی گفت آن مبلغ چه اندازه است او گفت ده هزار درهم است نجاشی منشی خود را طلبید و جریان را به او گفت و به او دستور داد که آن مالیات را بپردازد و نام آن کشاورز را در دفتر مالیات خط بزند و سال آینده نیز همین کار را در مورد او انجام دهد پس از این دستور نجاشی به آن کشاورز گفت آیا تو را خوشحال کردم او گفت آری فدایت شوم ، سپس نجاشی دستور داد یک کنیز و یک غلام و یک مرکب و یک بسته لباس به او بخشیدند و در مورد هر یک از آن ها که به او می دادند نجاشی به او میگفت آیا تو را خوشحال کردم او در پاسخ می گفت آری فدایت کردم تا آن جا که نجاشی به او گفت این فرشی را که روی آن هنگام دادن نامه مولایم امام صادق علیه السلام نشسته بودم به تو بخشیدم بردار و با خود ببر و در نیازهایت مصرف کن آن کشاورز خوشحال از نزد نجاشی بیرون آمد و سپس به حضور امام صادق علیه السلام رسید و جریان را به عرض آن حضرت رساند و آن حضرت را خوشحال یافت عرض کردای فرزند رسول خدا گویا رفتار نجاشی با من شما را خوشحال کرد آن حضرت فرمود آری سوگند به خدا او خدا و رسولش را خوشحال کرد.

«داستان دوستان ، ج 1، ص 85 و اصول کافی ، ج 2، ص 190».

ایضا از حضرت امام صادق (علیه السلام)

حضرت امام صادق علیه السلام درباره روا کردن حاجت مؤمن فرموده است من قضی لآخیه المومن حاجه قضی الله عزوجل یوم القیامه مائه الف حاجه من ذلک اولها الجنه و من ذلک ان یدخل قرابته و معارفه و اخوانه الجنه بعد ان لا یكونوا نصابا

«ره توشه ماه مبارک رمضان ، 1424 قمری و 1381 شمسی ، ص 159 اقتباس از کتاب کافی ، ج 2، ص 193».

معنی کسی که یکی از خواسته برادر دینی خود را بر آورد خداوند عالم در روز قیامت صدها زر خواسته ی او را برآورد که اولین آن ها بهشت است و از جمله ی این پاداش ها آن است که خویشان و آشنایان و برادران دینی او را نیز وارد بهشت می کند به شرط این که ناصبی نباشند.

از امام صادق علیه السلام درباره قض حاجت مؤمن فرموده :

قضاء حاجه المومن خیر من عتق الف رقبه و خیر من حملان الف فرس فی سبیل الله .
«کافی ، ج 2، ص 193 و بحار، ج 71، چاپ بیروت ، ص 339».

امام صادق علیه السلام فرموده روا ساختن حاجت مؤمن از آزاد ساختن هزار بنده بار کردن هزار اسب در راه خدا (فرستادن به جهاد) بهتر است .

باز امام صادق علیه السلام فرموده کسی که برای بر آوردن حاجت برادر مؤمن خود کوشش کند مانند این است که نه هزار سال خدا را عبادت کرده باشد که روزها را به روزه داریو شب را به شب زنده داری بگذراند.
«بحار، ج 71، ص 315».

پاداش حمایت از مردان خدا

گویند وقتی که نمرودیان بیابان وسیعی را پر از هیزم کرده و آن را به آتش مبدل ساختند تا حضرت ابراهیم علیه السلام را در درون آتش افکنند آتش آن قدر زیاد بود که پرندگان تا چهار فرسخ نمی توانستند در فضا پرواز کنند در این میان زنبوری دهانش را پر از آب و بر آن آتش ریخت .

جبرئیل از او پرسید این مقدار آب چه سودی دارد او در پاسخ گفت خداوند هر کس را به اندازه قدرتش تکلیف می کند خداوند عمل زنبور را قبول کرد و او را یعسوب (یعنی امیر) زنبورها قرار داد یعسوب دارای دو ویژگی است یک جثه بزرگ دارد دوم نیش ندارد زنبوران تحت فرمان او با نظم خاصی زندگی می کنند.

«داستان دوستان اشتهاردی ، ج 1، ص 217، اقتباس از کتاب (الاولئ) ص 384».

از امام صادق (علیه السلام)

نقل شده که ایشان فرمودند به حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و اله و
علیها دو حرف به موسی بن عمران علی نبینا و اله و علیها چهار حرف به حضرت
ابراهیم علی نبینا و اله و علیها هشت حرف ، به حضرت نوح علی نبینا و اله و
علیه السلام پانزده حرف به حضرت آدم علی نبینا و اله و علیها بیست و پنج حرف
، از اسم اعظم عطا شده بود بدان عمل می کردند.

خداوند تمام این ها را به پیامبر اسلام ﷺ تعلیم نمود و خداوند هفتاد و سه
اسم اعظم دارد که هفتاد و دو اسم آن را به حضرت رسول اکرم ﷺ تعلیم نمود
و فقط یک اسم باقی مانده است .

و ما همه آن هفتاد و دو اسم را از پیامبر اسلام ﷺ به ارث بردیم .

«بوستان ولایت ، ج 1، ص 103، اقتباس از کتاب کافی ، ج 1، ص 283».

امام صادق (علیه السلام)

حضرت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با حارثه بن مالک انصاری روبه رو شد و پرسید حالت چه طور است او در پاسخ گفت در حالی هستم که ایمان حقیقی دارم .

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود هر چیزی را حقیقتی است نشانه حقیقت گفتار تو چیست حارثه عرض کرد ای رسول خدا اشتیاق به دینا ندارم شب را (برای عبادت) بیدارم و روزه های گرم را روزه می گیرم و گویا عرش خدا را می نگرم که برای حساب گسترده شده و گویا بهشتیان را در بهشت می نگرم و ناله دوزخیان را در میان دوزخ می شنوم ، رسول خدا فرمود: (این) بنده ای است که خداوند قلبش را نورانی نموده است بصیرت یافتی ثاب و استوار باشد. حارثه عرض کرد ای رسول خدا از پروردگار عالم بخواه که شهادت در رکابت نصیب من گرداند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود خدایا شهادت را به حارثه روزی کن چند روزی نگذشت که جنگی پیش آمد حارثه در آن جنگ شرکت نمود و پس از کشتن 9 یا 8 نفر از دشمن به شهادت رسید.

«اصول کافی ، ج 1، ص 54».

در محضر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ سخن از قیام حضرت مهدی عبه میان آمد امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود آن حضرت (امام مهدی) آن قدر با دشمنان بجنگد و خون های آن ها را بریزد که بعضی (از مسلمین) گویند اگر ین شخص اشاره به حضرت مهدی از آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود رحم می کرد این همه بی رحمی دلیل بر این است که او از دودمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیست .

یکی از حاضران به امام صادق علیه السلام عرض کرد اگر چنین است پس چرا ما
آرزوی ظهور آن حضرت را داریم ؟
(یعنی کسی آرزوی ظهور حاکمی که موجب خونریزی می گردد نمی شود،
امام صادق علیه السلام از روی تعجب فرمود:

سبحان الله اما تحب ان يظهر العدل و ياءمن السبل
عجبا آیا دوست نداری که عدالت آشکار گردد و راه های امن شود (و امنیت
جهانی پدید آید و جهان پر از عدل و داد گردد.
«داستان دوستان ، ج 2، ص 213 نقل از بحار، ج 13».

امام صادق (علیه السلام)

فرمود مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت با اصحاب خود بود
آن مرد به آن حضرت سلام کرد و عرض کرد به خدا من ترا دوست دارم و پیرو
تو هستم امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود دروغ می گوئی گفت آری به خدا به
راستی من دوستت دارم و پیرو توام تا سه بار تکرار کرد و امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود تو دروغ می گوئی تو چنان که می گوئی نیستی به راستی خدا ارواح
را دو هزار سال پیش از بدن ها آفریده و سپس دوستان ما را به ما عرضه
داشته به خدا من روح تو را در میان کسانی که عرضه شدند ندیدم تو کجا بودی
آن مرد در این هنگام خاموش شد و به آن حضرت مراجعه نکرد امام صادق
علیه السلام فرمود او در دوزخ بود.
«اصول کافی ، ج 3، ص 249».

امام صادق (علیه السلام)

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که یکی از قریش بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد به چه چیز از همه پیغمبران پیش افتادی با این که پس از همه مبعوث شدی ، فرمود من نخستین کسی بودم که به پروردگارم گرویدم و نخستین کسی بود که پاسخ دادم به خدا چون پیمان از پیغمبران گرفت و آنان را بر ویش گواه ساخت که آیا نیستم من پروردگار شما گفتند چرا من اول پیغمبر بودم که گفتم چرا و از همه در اقرار پیش افتادم .
«چهار جلد کافی ، ج 3، ص 249».

امام صادق (علیه السلام)

از حضرت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کردند که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای مردم سخنرانی کرد سپس دست راست خود را با مشت گره فراز کرد و فرمودای مردم می دانید در میان مشت من چیست ؟ گفتند خدا و رسولش داناترند خود حضرت فرمود: در میان آن نام شایستگان بهشت و نام پدرانشان تا به روز رستاخیز .

سپس دست چپش را فراز کرد و فرمود ای مردم می دانید در این مشت من چیست ؟ گفتند خدا و فرستاده او داناترند فرمود: نام مستحق اهل دوزخ و نام پدران و تیره و تبارشان تا روز قیامت سپس فرمود خدا حکم کرده و دادگر است .

«اصول کافی ، ج 3، ص 271».

امام صادق (علیه السلام)

ابوبصیر گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم ماجرای وادی یابس که سوره عادیات در مورد ستون قهرمان اسلام نازل شد که در این وادی جنگیدند چیست ؟ (وادی یابس یعنی بیابان ششن زار) در جواب سؤال ابوبصیر امام صادق علیه السلام فرمود: اهالی بیابان یابس که دوازده هزار نفر سواره بودند با هم پیوند محکم بستند که همه دست به دست هم بدهند و تا سر حد مرگ پیش روند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام را بکشند.

جبرئیل جریان را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نخست ابوبکر را و سپس عمر را با سپای به سوی آن ها فرستاد و آن ها بی نتیجه بازگشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بار علی علیه السلام را با چهار هزار نفر از مهاجر و انصار به سوی وادی یابس رهسپار نمود.

حضرت علی علیه السلام با سپاه خود سرازیر وادی شدند به دشمن خیر رسید که سپاه اسلام به فرماندهی علی علیه السلام روانه میدان هستند، دویست نفر از مردان مسلح دشمن به میدان تاختند علی علیه السلام با جمعی از اصحاب به سوی آن ها رفتند آن ها گفتند شما کیستید و از کجا آمده اید و چه تصمیم دارید علی علیه السلام در پاسخ فرمود: من علی بن ابی پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برادر او و رسول او به سوی شما هستم شما را گواهی به یکتائی خدا و بندگی و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می کنم اگر ایمان بیاورید در نفع و ضرر شریک مسلمین هستید.

آن ها گفتند سخن تو را شنیدیم آماده جنگ باش و بدان که ما تو و اصحاب تو را خواهیم کشت .

علی علیه السلام به آن ها فرمود: وای بر شما مرا به بسیاری جمعیت خود و پیوند خود تهدید می کنید بدانید ما از خدا و فرشتگان و مسلمانان بر ضد شما کمک می جوئیم **ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم**.

دشمنی به پایگاه های خود بازگشت و مستقر شد علی علیه السلام نیز همواره اصحاب به پایگاه خود رفته و مستقر شدند وقتی که شب شد علی علیه السلام دستور داد مسلمانان خود را آماده کنند و افسار و زین و جهاز شتران را مهیا کنند و در آماده باش کامل برای حمله صبح گاهی به سر برند وقتی که سفیده سحر دمید علی علیه السلام با اصحاب خود نماز خواند سپس به سوی دشمن حمله نمودند و آن چنان آن ها را غافلگیر کرد که آنها تا هنگام درگیری نمی فهمیدند که مسلمین از کجا بر آن ها چنان سریع دست یافتند و آن ها را زیر دست و پای سواران سلحشور اسلام در آمده که هنوز دنباله سپاه اسلام نرسیده بودند پیشتانان اسلام دشمن را به هلاکت رسانده و علی علیه السلام شخصا هفت نفر از دلاوران پیشتانان دشمن را از پای در آورد در نتیجه زنان و کودکان اسیر شدند و اموالشان به دست مسلمین در آمد.

جبرئیل پیروزی علی علیه السلام و سپاه اسلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد آن حضرت به منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی مردم را از فتح مسلمین با خبر کرد و به آن ها اطلاع داد که تنها دو نفر از مسلمین به شهادت رسیده اند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و همه مسلمین از مدینه بیرون آمده و به استقبال علی علیه السلام شتافتند و در یک فرسخی مدینه با سپاه علی علیه السلام رو شدند حضرت علی علیه السلام هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله را دید از مرکب پیاده شد پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از مرکب پیاده شد و بین دو چشم علی علیه السلام را بوسید و مسلمانان استقبال کننده نیز مانند پیامبر صلی الله علیه و آله از مقام علی علیه السلام تجلیل کردند و غنائم

جنگی و اسیران و اموال دشمن که به دست مسلمین رسیده بود مورد تماشای مسلمین قرار گرفت .

جبرئیل امین نازل شد و سوره و العادیات را به میمنت این پیروزی نازل کرد اشک شوق از چشمان پیامبر ﷺ سرازیر شد.
«بحار، ج 21، ص 66 و ارشاد مفید، ص 84».

سوره والعادیات نازل شد در حالی که هنوز از سربازان اسلام به مدینه باز نگشته بودند رسول خدا ﷺ آن روز برای نماز صبح آمد و این سوره را در نماز تلاوت فرمود بعد از نماز اصحاب عرض کردند این سوره ای است که ما تا به این حال نشنیده بودیم فرمود: آری عَلَيْهِ بر دشمنان پیروز شد و جبرئیل دیشب با آوردن این سوره به من بشارت داد چند روز بعد علی عَلَيْهِ به مدینه وارد شد.

امام صادق (علیه السلام)

در روایت آمده روزی شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید آیا حضرت عیسی علیه السلام کسی را زنده کرده که او بعد از زنده شدن مدتی عمر کند و از خوراک بخورد و دارای فرزند شود؟ امام صادق علیه السلام فرمود آری حضرت عیسی علیه السلام برادر دینی و دوست مخلص و درست کرداری داشت و هر وقت عیسی علیه السلام از کنار منزل او عبورش می افتاد به خانه او وارد می شد و از او احوال پرسی می کرد در ایامی حضرت عیسی علیه السلام مدتی مسافرت کرد و در بازگشت به یاد این برادر دینی خود افتاد به درب خانه او رفت تا با او ملاقات کند و بر او سلام نماید.

مادراواز منزل بیرون آمد حضرت عیسی علیه السلام از او پرسید فلانی کجاست مادر گفت ای فرستاده خدا فرزندم از دنیا رفت ، حضرت عیسی علیه السلام به مادر فرمود آیا دوست داری پسرت رازنده ببینی مادر عرض کرد آری . حضرت عیسی علیه السلام فرمود: وقتی فردا شد نزد تو می آیم فرزندت را به اذن خدا زنده می کنم .

فردا فرا رسید حضرت عیسی علیه السلام نزد مادر دوستش آمد و به او فرمود بیا باهم کنار قبر پسرت برویم مادر همراه حضرت عیسی علیه السلام کنار قبر آمدند حضرت عیسی علیه السلام کنار قبر ایستاد و دعا کرد و قبر شکافته شد و پسر آن زن زنده از قبر بیرون آمد وقتی مادر او را دید او مادرش را دید با هم گریه کردند عیسی علیه السلام دلش به حال این مادر و فرزند سوخت و به آن پسر فرمود آیا دوست داری با مادرت در دنیا باقی بمانی او عرض کرد یعنی غذا بخورم و

کسب روزی کنم و مدتی زنده بمانم حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمود آری و ازدواج
نمائی و دارای فرزند شوی او عرض کرد آری راضی هستم .
حضرت عیسیٰ علیه السلام او را به مادرش سپرد و او بیست سال زندگی کرد و
دارای زن و فرزند شد.
«روضه الکافی طبع آخوندی ، ص 337».

سختی مرگ

حضرت یحیی پسر زکریا از پیامبران عصر حضرت عیسی علیه السلام بود با حضرت عیسی انس داشت حضرت یحیی از دنیا رفت پس از مدتی حضرت عیسی علیه السلام بالای قبر او آمد از خدا خواست او را زنده کند دعایش به استجابت رسید و یحیی زنده شد و از میان قبر بیرون آمد و به عیسی علیه السلام گفت از من چه می خواهی حضرت عیسی علیه السلام فرمود می خواهم با من همان گونه که در دنیا مائونس بودی اکنون نیز دوست باشی و با من انس بگیری حضرت یحیی گفت هنوز تلخی مرگ در وجودم از بین نرفته است و تو می خواهی مرا دوباره به دنیا برگردانی و در نتیجه بار دیگر مرا گرفتار تلخی مرگ کنی آن گاه عیسی علیه السلام را رها کرد و به قبر خود بازگشت .

«فروغ کافی ، ج 1، ص 72».

امام صادق (علیه السلام)

عبد الله دیصانی از دانشمندان عصر امام صادق علیه السلام است ولی طبیعی مسلک بود و اعتقاد به وجود خدا نداشت او نام امام صادق علیه السلام را شنیده بود روزی با راهنمایی دوستان خودش نزد آن حضرت آمد و گفت مرا به معبودم راهنمایی کن .

امام علیه السلام به جایی اشاره کرد و فرمود در آن جا بنشین عبد الله نشست در همین هنگام یکی از کودکان امام که تخم مرغی در دست داشت و با او بازی می کرد به آن جا آمد.

امام علیه السلام فرمود آن تخم مرغ را به من بده کودک تخم مرغ را به امام علیه السلام داد امام صادق علیه السلام آن را به دست گرفت و به عبد الله نشان داد فرمود: ای دیصانی این تخم مرغ را نگاه کن که سنگری پوشیده است که دارای چند چیز است یک پوست کلفت دوم پوست نازکی زیر پوست کلفت سوم زیرا آن پوست نازک ماده ای هم چو نقره روان است (سفیده) چهارم سپس طلایی است روان آب شده (زرده) که نه طلای آب شده با آن نقره روان بیامیزد و نه آن نقره روان با آن طلای روان مخلوط گردد و به همین وضع باقی است نه سامان دهنده ای از میان آن بیرون آمده که بگویند من آن را آن گونه ساخته ام و نه تباه کننده ای از بیرون به درونش رفته که بگویند من آن را تباه ساختم و روشن نیست که برای تولید فرزند نر درست شده یا برای تولید فرزند ماده ناگاه پس از مدتی شکافته می شود و پنده ای مانند طاووس رنگارنگ از آن بیرون می آید آیا به نظر تو چنین تشکیلات دارای تدبیر کننده ای نیست ؟

عبد الله دیصانی در برابر این سؤال مدتی سر به زیر افکند سپس (در حالی که نور ایمان بر قلبش تابیده بود) سر بلند کرد و گفت گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و او یکتا و بی همتا است و گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و او یکتا و بی همتا است و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول خدا است و تو امام و حجت از طرف خدا بر مردم هستی و من از عقیده باطل و کرده خود توبه و پشیمان هستم .

«اصول کافی ، ج 1، ص 80».

ایها الناس جهان جای تن آسائی نیست مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر حیوان را خبر از عالم انسانی نیست سجده بر آن نیست که بر خاک نهی پیشانی صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی

داروی تربیت از پیر حقیقت بستان کادمی را بدتر از علت نادانی نیست عارف و
عابد و صوفی همه طفلان رهند مرد اگر هست به جز عالم ربانی نیست

فرزندان حضرت امام صادق (علیه السلام)

امام صادق علیه السلام دارای ده فرزند (هفت پسر و سه دختر) از همسران متعدد بود.

پسران او عبارتند 1. حضرت امام کاظم 2. حضرت اسماعیل 3. عبد الله 4. محمد 5. اسحاق 6. عباس 7. علی و دختران او عبارتند ازام فروه ، اسماء و فاطمه .

اولین فرزند امام صادق علیه السلام حضرت اسماعیل بود که امام علیه السلام او را بسیار دوست می داشت گروهی از شیعیان معتقد بودن که امام بعد از حضرت امام صادق علیه السلام اسماعیل است اسماعیل در عصر زندگی امام صادق علیه السلام از دنیا رفت امام صادق علیه السلام از مرگ او بسیار غمگین شد هنگامیکه جنازه او را حمل می کردند امام صادق علیه السلام به طور مکرر آن را به زمین می نهاد و پارچه کفن را از صورت او در می کرد و او را به مردم نشان می داد تا آنان که به امامت او بعد از امام صادق علیه السلام اعتقاد داشتند یقین کنند که اسماعیل از دنیا رفته است .
در عین حال گروهی از آن ها پسر او محمد بن اسماعیل را امام دانستند و گروهی مرگ اسماعیل را باور نکردند و اسماعیل را زنده دانستند در نتیجه فرقه اسماعیلیه به وجود آمد.

«ترجمه ارشاد مفید، ج 2، ص 200 و 202».

این بود مختصری از حالات امام صادق (علیه السلام)

نگاهی بر زندگی امام کاظم (علیه السلام)

نام شریف آن بزرگوار امام موسی علیه السلام القاب عبد صالح کاظم باب الحوائج صابر امین هر انسانی دارای اسم کنیه و لقب است امام کاظم علیه السلام دارای پنج القاب است کنیه آن بزرگوار ابوالحسن و ابو ابراهیم پدرش حضرت امام صادق علیه السلام مادرش حمیده .

تولد آن حضرت روز 7 ماه صفر سال 128 هجری قمری در روستای (ابواء) واقع در بین مکه و مدینه وقت و محل شهادت 25 رجب سال 183 هجری قمری در زندان هارون در بغداد در سن 55 سالگی به دستور هارون مسموم شده و به شهادت رسید.

طریق ولادت امام موسی بن جعفر علیه السلام با این نحوه بوده توجه شما را به آن جلب می کنم :

ابن عکاشه به امام باقر علیه السلام عرض کرد یابن رسول الله چرا برای جعفر زن نمی گیری که وقت ازدواج او شده است در برابر آن حضرت یک کیسه پول مهر شده بود فرمود به زودی یک بنده فروشی از بربر می آید از مهاجر اندلس است در دار میمون منزل می کند و با این کیسه پل برای او یک دختری می خریم .

از این موضوع مدتی گذشت و یک روز ما خدمت امام باقر علیه السلام رسیدیم فرمود: به شما گزارش آن بنده فروشی را که گفتم ندهم او آمده است بروید با این کیسه پول یک دختری از او بخرید.

ابن عکاشه بن محسن الاسدی می گوید ما نزد آن بنده فروش آمدیم گفت هر چه داشتیم فروختیم جز دو دخترک بیمار که یکی از آنها از دیگری بهتر

است گفتم آن ها را بیاور تا ببینیم آن ها را بیرون آورد گفتم این خوش اندام تر را به چند می فروشی گفت به 70 اشرفی گفتیم ملاحظه کنید گفت از 70 اشرفی کم نمی کنم به او گفتم ما آن را به این کیسه سر بسته می خریم هر چه باشد ما نمی دانیم در میان آن چند اشرفی است .

پیر مردی نزد او بود گفت کیسه را باز کنید صاحب دختر گفت باز نکنید که اگر یک نخود از 70 اشرفی کم باشد من آن را به شما نفروشم آن پیر مرد گفت جلو بیایید جلو رفتم و مهر را برداشتیم و اشرفی ها را کشیدیم به ناگاه آن 70 دینار بود نه کم و نه زیاد و آن دخترک را گرفتیم و آوردیم خدمت امام باقر علیه السلام و جعفر نزد آن حضرت ایستاده بود و به امام از آن چه شده بود گزارش دادیم خدا را سپاس گفت سپس به آن دخترک فرمود چه نام داری گفت حمیده فرمود در دنیا و آخرت پسندیده ای به من بگو دوشیزه ای یا بیوه گفت دوشیزه فرمود چه طور با آن که هیچ چیز به دست بنده فروشی ها نمی رسد جز این که او را تباه می کنند گفت هر وقت که نزد من می آمد و به حال در آمیختن با من می نشست و خداوند مردی را بر او مسلط می کرد به او سیلی می زد تا از نزد او بر می خواست و می رفت چند بار با من این کار را کرد و یک شیخ هم با او همان کار را کرد (یعنی آن پیرمرد مانع می شد از خیانت آن امام فرمود: ای جعفر او را برای خود برگیر و آن دخترک بهترین اهل زمین است که حضرت موسی بن جعفر را زائید.

«اصول کافی ، ج 3، ص 383 از چاپ جدید».

در این بخش حالات و فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام بیان می شود

عصر امامت حضرت امام صادق علیه السلام بود روزی ابوحنیفه به خانه امام صادق علیه السلام وارد گردید حضرت کاظم را که در آن وقت کودک بود در دالان خانه با خود گفت این ها (امامان) گمان می کنند در کودکی به آن ها علم دانش داده شده است خوب است این موضوع را امتان کنیم بر همین اساس ابوحنیفه قبل از آن که به محضر امام صادق علیه السلام برسد در همان دالان خانه به حضرت کاظم علیه السلام رو کرد و این مسئله را مطرح کرده و پرسید:

ای پسر اگر غریبی خواسته باشد برای قضای حاجت به دستشویی برود کجا برود حضرت کاظم علیه السلام ناراحتی فرمود ای شیخ بی ادبی کردی چرا سلام نکردی ؟

ابوحنیفه شرمنده شد و از خانه بیرون رفت و سپس بازگشت و سلام کرد در حالی که شکوه امام علیه السلام در قلبش پرتو افکنده بود سؤال خود را تکرار کرد، حضرت کاظم علیه السلام در پاسخ فرمود: از کنار نهرها و گوشه های رودخانه که محل آب بردن است، و سایه های دیوار که جای ورود افراد است و در محل افتادن میوه ها از درخان در پشت دیوار خانه ها در معابر عمومی و در آب های جاری راکد دور کند (یعنی همه این ها راکه حضرت بیان کرد جایز نیست و همچنین) و رو به قبله و پشت به قبله نباشد از این امور که گذشت در هر جا بخواهد قضای حاجت کند.

ابوحنیفه می گوید وقتی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام این پاسخ را داد، در چشمم و قلبم بزرگ جلوه کرد، پرسیدم ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بشر که گناه می کند گناهِش را چه کسی انجام می دهد؟ او به من نگاه کرد و فرمود: بنشی تا

به تو خبر دهم نشستم فرمود: آن کس که گناه می کنند از سه حال خارج نیست
: یک خدا گناه می کند، دو خود او گناه می کند سه هر دو گناه می کنند.

اگر بگوئیم خدا گناه می کند خداوند با انصاف تر و او عادل تر از آن است که
خود گناه کند سپس بنده اش را به خاطر گناه مجازات نماید، و ارگ (بگوئیم)
گناه را هر دو (خدا و بنده) انجام دهند در این صورت خدا در گناه کردن با بنده
اش شریک است و چون خدا نیرومندتر از شریک خود است باید سزاوارتر به
مجازات گناه باشد.

در صورتی که خداوند مجازات گناه را سزاوار بنده گناهکار می دانند
نیرومند سزاوارتر به انصاف نمودن به ناتوان می باشد و اگر گناه را نسبت به بنده
گناهکار بدهیم در این صورت امر و نهی خدا متوجه او می شود هر گاه گناه
نکرد سزاوار پاداش الهی و بهشت است و گرنه سزاوار مجازت و دوزخ می
باشد اگر خدا او را بخشید بر اساس فضل و گرمش بخشیده اگر مجازات نمود
بر اساس عدالتش مجازات نموده است ، بنابراین گناه را بنده کرده است .

امام کاظم علیه السلام و حفظ دوستان خدا

پاسخ حضرت کاظم علیه السلام ابوحنیفه را آن چنان تحت تاءثیر قرار داده که چشمانش پر از اشک شد، و این آیه را خواند:

ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم ؛ آن ها فرزندانى بودند که کمالات را از همدیگر به ارث برده اند خداوند شنوا و داناست .

«سوره آل عمران ، آیه 30، انوار البهیة ، ص 279».

امام کاظم علیه السلام و حفظ دوستان خدا

علی بن یقظین یکی از شاگردان مورد اعتماد امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام بود امام علیه السلام به او اجازه داد که به عنوان یکی از کارگزاران هارون الرشید باشد و در این دستگاه در مواقع حساس در حفظ اولیای خدا (به طور محرمانه) بکوشد.

خود علی بن یقظین می گوید امام کاظم علیه السلام به من فرمود خداوند در دستگاه سلطان دوستانی را دارد که از حریم اولیاء خود به وسیله آن ها دفاع می کنند، علی بن یقظین از مدافعین اولیاء خدا بود، در عین حال در ظاهر به عنوان یکی از وزارای هارون الرشید در دستگاه هارون کار می کرد در یکی از روزها هارون الرشید لباس هایی به عنوان قدردانی و گرمی داشت علی بن یقظین برای او فرستاد که از جمله آن ها لباس فاخر و سیاه رنگ از نوع طلا بافی و گران بها بود، علی بن یقظین مطابق معمول که خمس اموالش را نزد امام کاظم علیه السلام می برد آن لباس ها را همراه خمس اموالش توسط غلامش به خدمت امام کاظم علیه السلام فرستاد و تقدیم کرد امام کاظم علیه السلام آنها را قبول کرد و سپس آن لباس فاخر شاهانه و طلا باف را توسط فرد دیگری به علی بن یقظین بازگردانید و در نامه ای برای وی نوشت که این لباس مخصوص را نزد خود نگهدار و از دست خارج نکن که روزی جریانی پیش می آید که وجود آن نیاز شدید پیدا می کنی ، علی بن یقظین حیران شد که چه رازی در پشت پرده است ولی طبق دستور امام آن لباس را در جای مورد اطمینان نگه داشت ، مدتی از این جریان گذشت بین علی بن یقظین و خادم مخصوصش کدورتی پیش آمد و آن خادم از خانه او بیرون آمد تا این که در فرصتی مناسب خود را به هارون الرشید رسانید و از

علی بن یقظین سعایت و سخن چینی کرد و به هارون الرشید گفت علی بن یقظین به امامت موسی بن جعفر علیه السلام اعتقاد دارد و خمس مالش را در هر سال برای او می فرستد و از جمله فلان لباس فاخر طلاباف را که شما امیر مؤمنان به او داده بودید آن را در فلان وقت برای موسی بن جعفر علیه السلام فرستاده است .

هارون الرشید سخت خشمگین شد و بی درنگ علی بن یقظین را جلب کرد و با تندی به او گفت آن لباس خز سیاه را چه کردی علی بن یقظین گفت آن را در کیف مخصوص گذاشته ام و خوش بو نموده ام و سبح و شام به عنوان تبرک آن را باز می کنم و به آن می نگرم و سپس به جای خود می گذارم هارون گفت هم اکنون آن را به این جا بیاور.

علی بن یقظین گفت بسیار خوب همان دم یکی از غلامان را فرستاد و به او گفت به فلان خانه برو و فلان صندوق را باز کن و کیف مخصوص را به این جا بیاور غلام رفت همان را یافت و نزد هارون آورد هارون آن را باز کرد و آن لباس فاخر مخصوص را در میان آن دید که بوی خوبی و در جای بسیار خوبی نگه داری می شود خشمش فرو نشست و به علی بن یقظین گفت آن را به جای خود برگردان و دیگر هرگز سعایت (و گزارش ناجوان مردانه افراد را درباره تو قبول نمی کنم علاوه بر آن دستور داد جایزه به علی بن یقظین دادند و مقدر داشت که هر سال این جوایز را به او بدهند و سپس دستور داد تا به آن غلام سعایت کنند هزار شلاق بزنند که وقتی او زیر شلاق قرار گرفت در پانصد شلاق جان سپرد.

«اعلام الورلی ، ص 293».

علی بن جعفر برادر امام کاظم علیه السلام است که مرقد شریفش در قم می باشد. محل زیارت عامه قرار گرفته است ، می گوید برای عمره ماه رجب در مکه بودیم که محمد بن اسماعیل (برادرزاده امام کاظم علیه السلام نزد من آمد و گفت عمو

جان تصمیم دارم به بغداد مسافرت کنم دوست دارم با عمویم موسی بن جعفر
علیه السلام خداحافظی کنم می خواهد تو نیز همراه من باشی .

من با او به حضور امام کاظم علیه السلام رفتیم دیدم امام کاظم علیه السلام پارچه رنگ
کرده به گردنش بسته بود و پایین آستانه درب نشست و من خم شدم و سرش
را بوسیدم و عرض کردم برادرزاده محمد بن اسماعیل می خواهد به مسافرت
برود اینک آمده تا باشما خداحافظی کند.

فرمود بگو بیاید من او را که در کناری ایستاده بود صدا زدم نزدیک آمد و
سر حضرت را بوسید و گفت قربانت گردم مرا سفارشی کن و به من موعظه
بفرما فرمود اوصیک ان تتقی الله فی دمی امام کاظم به او فرمود: به تو سفارش
می کنم که درباره خون من از خدا بترسی محمد گفت هر کس درباره تو بدی
کند به خودش می رسد سپس برای بدخواه امام کاظم علیه السلام نفرین کرد.

بار دیگر محمد بن اسماعیل سر عمویش امام کاظم علیه السلام را بوسید و گفت مرا
موعظه کن امام علیه السلام بار دیگر فرمود: اوصیک ان تتقی الله فی دمی تو را سفارش
می کنم که درباره خون من از خدا بترسی او باز همان سخن را تکرار کرد و
برای بار سوم سر امام کاظم علیه السلام را بوسید و گفت ای عمو مرا موعظه کن ، امام
کاظم علیه السلام برای سومین بار به او فرمود: تو را درباره خون خودم سفارش می
کنم که از خدا بترس ، محمد بن اسماعیل باز بر بدخواه امام علیه السلام نفرین کرد علی
بن جعفر می گوید در این هنگام برادرم امام کاظم علیه السلام به من فرمود: این جا
باش من ایستادم حضرت به اندرون رفت و مرا صدا زد نزدش رفتم کیسه ای که
محتوی صد دینار بود به من داد و فرمود این پول را به پسر برادرت (محمد بن
اسماعیل) بده تا کمک خرجش در سفر باشد دو کیسه دیگر نیز داد و فرمود

همه را به او بده عرض کردم اگر طبق آن چه فرمودی از او می ترسی پس چرا
او را بر ضد خود کمک می کنی ؟

فرمود: هر گاه من صله رحم کنم ولی او قطع رحم نماید خدا رشته عمرش را
قطع می کند سپس سه هزار درهم دیگر که در همان همیانی بود داد و فرمود: به
او بده علی بن جعفر می گوید من نزد محمد بن اسماعیل رفتم کیسه اول (صد
دینار) را دادم بسیار خوشحال شد و برای عمویش امام کاظم علیه السلام دعا کردم
کیسه دوم و سوم را دادم به گونه ای خوشحال شد که گمان کردم دیگر به بغداد
نمی رود باز سیصد درهم به او دادم ولی در عین حال او به بغداد نزد هارون
رفت و گفت گمان نمی کردم در روی زمین دو خلیفه باشد تا این که دیدم مردم
به عمویم موسی بن جعفر علیه السلام به عنوان خلافت سلام می کنند (و به این ترتیب
سخن چینی کرد و هارون را بر ضد امام کاظم علیه السلام برانگیخت).

هارون صد هزار درهم برای او فرستاد ولی خداوند او را به بیماری (درد
شدید گلو شبیه دیفتری) گرفتار کرد که نتوانست به یک درهمش بنگرد و آن را
به مصرف برساند به ترتیب مرد.

«اصول کافی، ج 1، ص 485».

دوران زندانی بودن امام کاظم علیه السلام

امام کاظم علیه السلام در زندان های مختلف

امام کاظم علیه السلام یکسال در بصره در زندان عیسی بن جعفر به سر برد پس از یکسال عیسی برای هارون چنین نوشت :

موسی بن جعفر علیه السلام را از من تحویل بگیرید و به دست هر کسی می خواهی بسیار و گرنه او را آزاد میکنم کوشش بسیار کردم تا حجتی بر او بیابم ولی چیزی به دستم نیامد تا آن جا که هنگام دعا کرد او مخفیان گوش فرا دادم تا ببینم آیا برای تو با من نفرین می کند چیزی نشنیدم جز این که برای خود دعا می کرد و از درگاه خدا طلب رحمت و مغفرت می نمود.

هارون پس از دریافت نامه عیسی مأموری به بصره فرستاد و امام کاظم علیه السلام را از عیسی تحویل گرفت و به بغداد آورد و در آن جا به فضل بن ربیع (یکی از کارگزاران سطح بالای رژیم) تحویل داد امام علیه السلام مدتی طولانی در زندان او به سر می برد.
«بحار، ج 48، ص 233».

(با دقت و دقیق حالات امام کاظم علیه السلام را هنگامی که در زندان مشغول عبادت و راز و نیاز با خالق خود داشت مطالعه بفرمائید بعد متوجه می شوید که دنیا هیچ ارزشی ندارد که انسان برای او به گناه مرتکب بشود و بعد در روز قیامت عذاب بکشد).

شیخ صدوق ره به اسناد خود از عبد الله قزوینی نقل می کند که پدرم روزی نزد فضل بن ربیع رفتم دیدم بالای بامی نشسته به من گفت نزدیک بیا نزدیک

رفتم تا برابرش رسیدم و گفتم به آن اطاق بنگر به آن از پنجره نگاه کردم گفتم
در خانه چه می بینی؟

گفتم جامه ای افتاده گفت درست نگاه کن با دقت نگاه کردم و حقیقت را
دریافتم گفتم مردی در حال سجده است گفت آیا این مرد را می شناسی گفتم نه
گفت این مرد مولای تو است ، گفتم مولای من کیست؟ گفت خود را به نادانی
می زنی ، گفتم نه ولی . مولای برای خود نمی شناسم گفت این مرد ابو الحسن
موسی بن جعفر علیه السلام است من شب و روز او را تحت نظر دارم او را غیر از این
حال سجده که دیدی ندیدم او نماز صبح را در اول وقتش می خواند سپس بعد
از نماز تا طلوع خورشید مشغول تعقیب است سپس به سجده می رود و هم
چنان تا ظهر در سجده است و به غلامی سفارش کرده که لحظه ظهر را به او
خبر دهد او به محض این که از جانب غلام با خبر می شود که ظهر شده از
سجده برمی خیزد بدون آن که وضو بگیرد مشغول نماز ظهر می شود من از
خواندن نماز بدون تجدید وضو می فهمم که و در سجده به خواب نرفته او به
همین ترتیب مشغول عبادت است تا از نماز عصر فارغ می شود پس از نماز
عصر به سجده می رود و همواره در سجده است تا خورشید غروب کند پس از
غروب برمی خیزد و نماز مغرب را می خواند بی آن که برای قضای حاجت
برود هم چنان مشغول نماز و تعقیب نماز است تا نماز عشا را می خواند و بعد از
نماز عشا غذای اندکی که برایش آورده می شود می خورد سپس تجدید وضو
می کند آن گاه برمی خیزد و همواره در دل شب مشغول نماز است تا اذان صبح
فرا رسد من نمی دانم که در این بین قضای حاجت می کند.

همین که غلام می گوید سپیده دمیده شد برمی خیزد و نماز صبح را به جای می آورد این روش از حدود یکسال تاکنون که او را به من سپرده اند برنامه شبانه روزی اوست .
«انوار البهیه ، ص 294».

امام کاظم علیه السلام از زندان عیسی بن جعفر به زندان فضل بن ربیع انتقال یافت بعد از مدتی طولانی به زندان فضل بن یحیی انتقال دادند توجه شما را به آن جلب می کنم .

هنگامی که امام کاظم علیه السلام در زندان فضل بن ربیع بود هارون از فضل بن ربیع خواست تا آن حضرت را بکشد او از اقدام چنین جنایتی خودداری کرد، هارون در نامه ای به او نوشت که امام علیه السلام را به فضل بن یحیی تحویل دهد طبق این نامه فضل بن یحیی امام علیه السلام را از فضل بن ربیع تحویل گرفت و به خانه اش برد و در اطاقی او را تحت نظر نگه داشت آن حضرت روزها را روزه می گرفت و همواره به عبادت و مناجات با خدا اشتغال داشت ، فضل بن یحیی تحت تاءثیر عظمت معنوی امام علیه السلام قرار گرفت و به آن حضرت احترام می کرد.

خبر احترام فضل به یحیی از امام کاظم علیه السلام به هارون رسید، او خشمگین شد و برای فضل بن یحیی نامه ای نوشت و از او خواست که امام علیه السلام را به قتل رساند ولی او مرتکب چنین جنایتی نشد.

از سوی دیگر هارون خادم مخصوصش به نام مسرور را طلبید و به او نامه ای داد و گفت این نامه را به عباس بن محمد (رئیس دژخیمان) برسان و به او دستور بده تا آن چه را در نامه نوشته شده اجرا کند.

و نامه دیگر به مسرور داد و گفت این نامه را نیز به دست سندی بن شاهک (یکی از دژخیمان بی رحم) برسان و به او دستور بده تا از عباس بن محمد

اطاعت کند مسرور خادم به بغداد آمد و به خانه فضل بن یحیی رفت و امام کاظم علیه السلام را در آن جا در آسایش دید همان لحظه نزد عباس بن محمد و سندی بن شاهک رفت و نامه های هارون را به آن ها داد.

عباس پس از خواندن نامه فضل بن یحیی را احضار کرد و به سندی بن هاشک دستور داد تا بدن فضل را برهنه کند و صد تازیانه به او بزند سندی بن شاهک این دست را اجرا نمود، از آن پس امام علیه السلام را به زندان سندی بن شاهک منتقل کردند.

«خلاصه ترجمه ارشاد مفید، ج 2، ص 231».

روایت شده هارون کنیزی خردمند و زیبا چهره و خوش اندام را برای خدمتگزاری به زندان نزد امام کاظم علیه السلام فرستاد و شخصی را مخفیانه ماء مور کرد تا حال آن کنیز را برای او گزارش دهد آن شخص دید آن کنیز زیبا روی در زندان به سجده افتاده و با سوز و گداز می گوید قدوس سبحانک سبحانک سبحانک .

ای خدای پاک و منزّه تو از هر عیبی منزّه هستی ، منزّه هستی ، منزّه هستی . او را نزد هارون بردند در حالی که می لرزید و به آسمان نگاه می کرد همان مشغول نماز شد وقتی که از او پرسیدند اینچه حالتی اس که پیدا کرده ای در پاسخ گفت عبد صالح امام کاظم علیه السلام را دیدم که چنین بود او معجزه ای که از امام کاظم علیه السلام در زندان دیده بود برای هارون نقل کرد، هارون که بر اثر کینه و حسد به خشم آمده بود به یکی از ماء مورین خود گفت این زن ناپاک را تحت نظر بگیر تا این مطالب را به کسی نگوید آن کنیز هم چنان مشغول عبادت بود تا این که قبل از شهادت امام کاظم علیه السلام از دنیا رفت .

«سیره چهارده معصوم ، ص 651 نقل از مناقب آل ائمه اطالِب ، ج 4، ص 297».

علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش

گوید از یکی از شیعیان شنیدم که می گفت وقتی هارون موسی بن جعفر علیه السلام را زندانی کرد حضرت شب هنگام از جهت هارون در ترس بودند که مبادا ایشان را بکشد لذا تجدید وضو کردند و رو به قبله ایستادند و چهار رکعت نماز خواندند و سپس دست به دعا برداشته چنین گفتند:

یا سیدی نجنی من حبس هارون و خلصنی من یده یا مخلص الشحر من بین رمل و طین و یا مخلص اللبن من بین فرث و دم و یا مخلص الولد من بین مئیمه و رحم و یا مخلص النار من الحديد و الحجر و یا مخلص الروح من بین الاحشاء و الامعاء خلصنی من یدی هارون ؛ یعنی ای آقای من سرور من مرا از زندان هارون نجات بده و از دست او رهایم کن ای که درخت را از بین گل و شن بیرون می آوری ای که شیر را از بین مجرای خون و سرگین خارج می کنی ای که جنین را از میان رحم و مئیمه خارج می کنی ای که آتش را از آهن و سنگ بیرون می آوری ای که روح را از بین امعاء و احشا خارج می کنی مرا از دست هارون نجات بده .

«عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 187».

نمونه ای از گفتار امام کاظم (علیه السلام)

امام موسی بن جعفر فرمود:

من استوای یوماه فهو مغبون و من کان آخر یومیه شرهما فهو ملعون و من لم یعرف الزیاده فی نفسه فهو فی النقصان و من کان الی النقصان فالموت خیرله من الحیاه ؛ یعنی کسی دو روز او (از نظر معنوی) یکسان باشد او ضرر کرده است و کسی که روز دومش از روز قبلش بدتر باشد او ملعون است و کسی که در زندگی خود افزایش کمال نشناسد در نقصان و کمبود است و کسی که چنین باشد مرگ برای او بهتر از زندگی است .

«ارشاد، ج 2، ص 9».

فرزندان امام موسی (علیه السلام)

در تعداد فرزندان امام کاظم علیه السلام مطالب مختلف نقل شده مرحوم شیخ مفید (ره) می نویسد آن حضرت 37 فرزند داشته است 19 پسر و 18 دختر از همسران متعدد.

پسران عبارت اند: حضرت رضا علیه السلام - ابراهیم - عباس - قاسم - جعفر - هارون - حسن - احمد بن موسی معروف به شاه چراغ - محمد - حمزه - عبدالله - اسحاق عبیدالله - زید - حسن - فضل - حسین و سلیمان - اسماعیل و دختران عبارتند از: فاطمه کبری (حضرت معصومه علیه السلام) «فاطمه صغری - رقیه - حکیمه - ام ابیها - رقیه صغری - ام جعفر - لبابه - زینب - خدیجه - علییه - آمنه - حسنه - پریهه - عایشه - ام سلمه - میمونه و ام کلثوم .

«سیره چهارده معصوم ، ص 668 و ترجمه ارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 236».

توجه شما را به دو فرزند امام کاظم علیه السلام که هر دو از شخصیت های والایی برخوردار هستند جلب می نمایم :

یکی جانب سید میر احمد علیه السلام است که معروف به شاه چراغ .

دومی جناب سید علاء الدین حسین بن موسی الکاظم علیه السلام

حضرت شاه چراغ علیه السلام بعد از حضرت رضا علیه السلام در علم و زهد و تقوی و ورع در میان سی هشت اولاد ذکور و اناس اول شخصیتی است از فرزندان امام هفتم علیه السلام آن حضرت در زمان حیات باغستانی به نام سریه که هزار دینار خریداری نموده بودند به آن جناب هدیه فرمودند و این بزرگوار واجب التعظیم است و در مدت عمر آن حضرت هزار بنده در راه خدا آزاد نمودند وقتی به

شیراز وارد شدند در منزل یکی از دوستان اهل بیت عصمت و طهارت در محله (سردزک همین مکان که الان بقعه و بارگاه آن حضرت است پنهان بوده و شب و روز را به عبادت می گذارند.

از طرف والی فارس به نام قتلغ مفتشین بسیار برای پیدا کردن امام زادگان معظم گماشتند تا بعد از یکسال جناب سید میر احمد را یافتند خبر به حکومت دادند لشکر بسیار برای دستگیری آن حضرت فرستادند جناب سید میر احمد با آن قوم به عنوان دفاع از خود جنگ نموده تنها با یک شهر مخالف شجاعتی به خرج داده که هنوز بعد از هزار و صد سال اسباب عبرت و حیرت ارباب تاریخ می باشد عاقبت چون دیدند از عهده اش بر نمی آیند از طرف خانه همسایه را سوراخ کردند وارد خانه شدند که پناه گاه آن حضرت بود.

و هر وقت از جنگ خسته می شد در آن جا استراحت نموده بعد به حمله می پرداخت .

در موقع استراحت که تکیه به دیوار داده بود از عقب شمشیری بر فرق مبارک او زدند و از طرف دیگر در همان حال جمعی مشغول خراب کردن خانه بودند فلذا بدن مبارک اش زیر خاک پنهان شد خبر قتل این بزرگوار معروف شد و آن خانه منفور اهالی گردید و زباله دان بزرگی شد.

چون شهر شیراز عموماً مخالفین بودند تا اوائل قرن هفتم هجری که سلطنت فارس به وجود اتابک ابوبکر بن سعد مظفرالدین قرار گرفت که پادشاهی بود بسیار صالح و در سی و شش سال دوره سلطنت خود به علماء و فضلا احترام بسیار می نمود از جمله وزراء و مقربان دربار اتابک مظفرالدین امیر مقرب الدین مسعود بن بدرالدین بوده که میل بسیار به عمران و آبادی داشت لذا امر کرد ان تل زباله دان را که وسط شهر شیراز بود بردارند و در محل خانه خراب شده

عمارت بزرگی بر پاکند خاک ها و زباله ها را به خارج می بردند، یک روز در اثناء کار دیدند جسد تر و تازه مقتولی با فرق شکافته زیبا و وجیه روی زمین زیر آوار قرار گرفته ، خبر به وزارت خانه رسید پس از تفتیشات بسیار فقط اثری که در بدن آن مقتول جوان دیدند که معرف او بود حلقه انگشتری بود که بر خاتمش نقش بود العزه الله احمد بن موسی با سابقه تاریخی و شهرت کامل جنگ سادات هاشمی در آن مکان و شهادت احمد بن موسی الکاظم علیه السلام است امام زاده واجب التعظیم شهید است که تقریباً بعد از چهارصد سال به این طریق صحیح و سالم و اسباب هدایت مخالفین گردید.

حسب الامر اتابک و وزیر اعظم در همان محل که جسد ظاهر گردید بقعه عالی برپاگردید و قبری حفر نموده با احترام بقعه افزودند پیوسته مورد احترام عموم بود تا در سال 657 قمری که اتابک وفات یافت و در سال 750 که سلطنت شیراز و فارس با شاه اسحق بن محمد شاه بود مادر شاه ملکه تاشی خاتون که بانوی خیره صالحه بود بقعه مبارکه آن حضرت را تعمیر نمود و گنبد بسیار زیبایی بر آن قرار داد و قصبه میمند را کم کم هجده فرسخی شیراز است وقف بر آن بقعه مبارکه نمود این بود خلاصه سرگذشت امام زاده سید میر احمد علیه السلام

«شبهه پیشاوری ، ص 118».

اما جناب سید علاءالدین بن موسی الکاظم (علیه السلام)

که با برادرش سید میر احمد شاه چراغ به شیراز آمدند در گوشه ای پنهان و شب و روز به عبادت مشغول بودند در آن نزدیکی شهر قتلغ خان را باغی بوده روزی حضرت در گوشه آن باغ تفرج می نمودند در حالی که قرآن در دست مبارکش بوده با همان قرآن زیر خاک پنهان گردید سال ها گذشت قتلغ مرد و آن باغ خراب شد اثری از آن سید بزرگوار ظاهر نبود تا در زمان صفویه که در این باغ مخروبه ساختمان می ساختند جسد خون آلود جوان مقتول تر و تازه از زیر خاک نمایان شد مثل این که الان دفن شده است و تازه کشته شده اند در حالی که یک قرآن مجید در یک دست و در دست دیگرش شمشیر با علامات و قرائنی که در دست داشتند فهمیدند بدن مبارک جناب سید علاءالدین حسین فرزند موسی بن جعفر علیه السلام است در آن باغ او را دفن نمودند و قتلغ خان بر قبر آن حضرت بقعه ای ساخت ، بعد از مدت ها میرزا علی مدتی از مدینه به زیارت امام زاده آمد چون صاحب ثروت زیادی داشت بنائی عالی بر قبر آن بزرگوار گذاشت املاک و باغات بسیاری خرید و بر آن بقعه مبارکه وقف نمود و بعد از فوت خودش را هم در همان آستانه مقدسه دفن نمودند و در زمان شاه اسماعیل مرحوم مرمت زیبایی بر آن قبر شد که الان مزار عموم اهالی فارس و مورد توجه آن ها قرار گرفته است ، بعضی ها گویند این سید بزرگوار بلا نسل بوده و بعضی گویند صاحب نسل بوده و بعدا منقرض گردیده سید میر احمد شاه چراغ دارای دختر بوده اما اولاد ذکور نداشت ولو بعضی گفته اند فرزند ذکور هم داشته است .

«شب های پیشاور، ص 122».

یکی از کسانی که بعد از یک هزار سال جسد شریفش نمایان و آشکار شد مرحوم رئیس‌المحدثین ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی بود معروف به صدوق متوفی 381 هجری قمری قبر شریفش در شهر ری می باشد زیارتگاه عموم قرار گرفته است .

پدر این بزرگوار در شهر مقدس قم در کنار مرقد مطهر حضرت معصومه علیها السلام محل زیارتگاه عموم می باشد از برکت دعای حضرت امام حسن عسگری خداوند شیخ صدوق را بایشان عنایت فرموده است که دارای کتاب های ارزش مند می باشد حدود سیصد جلد کتاب نوشته من حمله من لا يحضره الفقيه و کتاب خصال و عل الشرايع و ثواب الاعمال و فلسفه احکام اسلام و معانی الاخبار الجمل و امالی و توحید و کمال الدین و رجال و عیون اخبار الرضا و... ولی افسوس که غالب آن ها در اثر حوادث و وقایعی که میان مسلمین رخ داد مفقود گشت و خبری از آن ها نیست شاید یک دم آن در دنیای کنونی باقی نمانده است ، نوشته اند که در زمان ناصر الدین شاه قاجار قبر شریف صدوق ره نیاز به تعمیر پیدا کرد چون در اثر آمدن سیل منهدم شده بود به شاه خبر دادند مبلغی معین گردید برای بناء تعمیر وقتی می خواستند شالوده بریزند قبری آشکار شد بدن ابن بابویه پس از هزار سال تازه بود حتی ناخن های شیخ که حنا بسته بود رنگ حنای ناخن هم از بین نرفته بوده بعد خبر به شاه دادند گفته بود خودم مایلم بیایم این منظره را ببینم ، بعد که آمد دید بنا را تعمیر کردند که همین تعمیر هم هنوز باقی است .

«معارف از قرآن ، ص 360 و عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 10».

روز ولادت حضرت معصومه (علیها السلام)

این مرد بزرگ که می توان گفت وجود مبارکش از حسنات روزگار و آیات الهی بوده است در سال 381 هجری قمری در سن هفتاد و چند سالگی از دنیا رفته است .

در کتب رجال ایشان از او با نام جلیل القدر و بسیار حفظ دارنده حدیث و آگاه و صاحب بینش بر فقه و احادیث و رجال یاد می کند این شهر آشوب سید بن طاووس فخر المحققین شهید اول و به طور کلی سایر اعلام و بزرگان مذهب امامیه نیز از آن بزرگوار بدین القاب یاد کرده اند.

رئیس المحدثین شیخ الاجل امام عصر رکن من ارکان الدین صدوق المسلمین آیه الله فی العالمین اشیح الاعظم الشیخ الصدوق حجه الاسلام الشیخ الثقه المولود بالدعوه الشیخ لامام المقدم الفاضل المعظم عمده الفضلا شیخ من المشایخ رکن من ارکان الشریعه الشیخ الحفظه وجه الطائفه المستحفظه عمادالدین الی اخر و القاب فراوان از این گونه ذکر شده است باندازه کافی ذکر شد.
«عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 5».

یکی دیگر از فرزندان برومند امام کاظم علیه السلام حضرت معصومه
علیها السلام است

توجه شما را به حالات آن بزرگوار جلب می نمایم :

روز ولادت حضرت معصومه علیها السلام

در روز اول ماه ذیقعدہ سال 173 هجری قمری در مدینه چشم به جهان
گشود. و روز دهم ماه ربیع الثانی سال 201 در قم وفات یافت .
«گنجینه آثار قم ، ج 1، ص 386».

سن آن بانو عصمت و طهارت حضرت معصومه علیها السلام هنگام وفات در حدود
28 سال بوده است . پس این که در زبان عوام آن حضرت به عنوان 18 یا 23
ساله معروف شده مدرک و سند محکمی ندارد، آدرس کتاب و مدرک حضرت
معصومه علیها السلام فاطمه دوم از آقای اشتیاردی تقریبا قطعی است که حضرت
معصومه علیها السلام ازدواج نکرد در این صورت این سؤال پیش می آید که سنت
ازدواج از مستحبات مؤکد اسلامی است تا آن جا که رسول اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است در اسلام در پیشگاه خدا بنائی برپا نشده که محبوب تر و
عزیزتر از بنای ازدواج باشد.
«وسائل الشیعه ، ج 14، ص 3».

جواب از این سؤال که چرا حضرت معصومه علیها السلام ازدواج نکرد دلیل این
است که دختران امام کاظم علیها السلام مخصوصا حضرت معصومه علیها السلام در سطحی از
کمالات بودند که برای خود هم کفو و همسر مناسبی نیافتند تا با او ازدواج کنند
امام کاظم علیها السلام به آن ها سفارش کرده بود که با راء و مشورت برادرشان

حضرت رضا علیه السلام ازدواج کنند این سفارش و قرائن دیگر بیان گر این است که باید برای آن ها همسر مناسبی باشد با توجه به این که در مورد حضرت زهرا علیه السلام امام صادق علیه السلام فرمود: اگر خداوند متعال علی علیه السلام را برای فاطمه علیه السلام نمی آفرید در سراسر زمین از حضرت آدم گرفته تا هر انسانی بعد از او همسر و همتای مناسبی برای فاطمه علیه السلام پیدا نمی شد.

«اصول کافی ، ج 1، ص 361».

هجرت حضرت معصومه علیهاالسلام از مدینه به خراسان

مرحوم علامه مجلسی و محدث قمی و بزرگان از علما به آن اعتماد می کنند آن چه که حسن بن محمد نویسنده تاریخ قدیم قم به گفته علامه مجلسی در بحار الانوار و محدث قمی در سفینه البحار جلد 2 ص 376 در این باره نظر می دهد چنین است :

حضرت رضا علیه السلام به دعوت مأموران در سال 200 هجری از مدینه به خراسان آمد حضرت معصومه علیه السلام در سال 201 برای دیدار برادر از مدینه رهسپار خراسان شد وقتی که با همراهان خود به ساوه رسیدند حضرت معصومه علیه السلام بیمار شد پرسید از این مکان تا قم چقدر راه است ؟ عرض کردند ده فرسخه خدمتکار دستور داد که به جانب قم رهسپار گردند به این ترتیب به قم آمد و به منزل موسی بن خزرج بن سعد اشعری که از اصحاب امام رضا علیه السلام بود وارد شد.
«بحار، ج 6، ص 219».

اما روایت صحیح تر درباره ورود حضرت معصومه علیهاالسلام به قم چنین است :

چون خبر ورود آن بانوی با عظمت حضرت فاطمه معصومه علیه السلام به آل سعد رسید همگی به اتفاق به استقبال او رفتند تا او را به قم دعوت کنند در میان آن ها موسی بن خزرج به کاروان حضرت معصومه علیه السلام رسید زمان شتر آن حضرت را گرفته و به طرف قم آمد و در منزل خود باکمال افتخار از آن بانو پذیرائی کرد، ولی پس از 16 یا 17 روز آن بانوی ارجمند رخت از جهان بر بست و پسران سعد را در سوگ خود نشانید در این چند روزی که حضرت

معصومه علیها السلام در قم بود از فراق برادر می گریست در سرای موسی بن خزرج عبادتگاهی داشت که هنوز باقی است و هم اکنون آن مکان شریف با بنای مجلل و جالب و مشخص است دارای حجره هایی است که در آن طلاب علوم دینی هستند و در جنب آن مسجد باشکوهی ساخته اند اینک آن جا به نام مدرسه ستیه در محل میدان میر قم معروف می باشد.

«بحار، ج 6، ص 219».

بعضی علت بیماری آن حضرت را چنین نوشته اند مردم ساوه در آن عصر از دشمنان سر سخت خاندان نبوت بودند از این رو وقتی که مرکب حضرت معصومه و همراهانش به ساوه رسید به آن حمله کردند و جنگ سختی در گرفت برادران و برادرزادگان حضرت معصومه در این جنگ به شهادت رسیدند.

حضرت معصومه علیها السلام هم چون عمه اش زینب علیها السلام وقتی که بدن های پاره پاره آن ها را که 23 تن بودند دید به شدت غمگین گشته و بر اثر آن بیمار شد و سپس روانه قم گردید و در قم بیاری او ادامه یافت و پس از 16 یا 17 روز رحلت کرد.

«حضرت معصومه فاطمه دوم ، ص 151 نقل از ریاض الانساب ص 160».

نقل شده در غذای حضرت معصومه علیها السلام زهر ریختند و آن بانوی گرامی مسموم گشته و بستری شد و طول نکشید که در قم به شهادت رسید مطابق نقل بعضی مسموم نمودن در آن حضرت توسط زنی در ساوه انجام شد.

«وسيله المعصومين ، تاءليف ميرزا ابوطالب بيوك ، ص 68، فاطمه معصومه محمد اشتهاوردی ، ص 151».

ماجرای دفن جنازه حضرت معصومه (علیها السلام)

زمینی که آستانه حضرت معصومه علیها السلام در آن واقع است بابلان نام داشته و این زمین پیش از آن که مرقد مطهر آن حضرت شود بنای نداشته است فقط ملکی از ملک های موسی بن خزرج بوده است این زمین را موسی بن خزرج که هم مهمان دار حضرت معصومه علیها السلام بود و هم در عصر خویش رئیس محترم بود برای مدفن آن حضرت معین کرد آل سعد در این سرزمین سردابی حفر کردند تا آن را مقبره حضرت معصومه علیها السلام قرار دهند پس از آن که جنازه مطهر آن بی بی بزرگوار را غسل داده و کفن نمودند آن را به آن سرزمین آوردند در این وقت میان آل سعد گفت و گو شد که چه کسی داخل قبر شده و جنازه را در سرداب به خاک بسپارد سرانجام اتفاق کردند که شخصی به نام قادر که پیرمرد پرهیزکار و صالح و سید بود داخل قبر شود و آن گوهر پاک را دفن کنند.

چون به سراغ آن مرد رفتند ناگاه از جانب صحرا دو سوار نقاب دار پیدا شدند همین که به نزدیک رسیدند از مرکب خود پیاده شدند و بر جنازه حضرت معصومه علیها السلام نماز گزارند سپس داخل سرداب شده و جنازه را دفن کردند آن گاه بیرون آمده و رفتند و کسی نفهمید که آن ها چه کسی بودند. آن گاه موسی بن خزرج سقف و سایبانی از بوریا بر سر قبر بر افراخت تا هنگامی که حضرت زینب دختر امام نهم علیها السلام وارد قم گردید و قبه ای بر آن مرقد مطهر بنا کرد بعضی احتمال دادند که آن دو نقابدار حضرت رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام بودند.

«بحار، ج 6، ص 219».

بعد از مدتی ام محمد دختر موسی پسر امام جواد علیه السلام وفات کرد جنازه او را در کنار مرقد حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپردند.

مدتی بعد میمونه خواهر ام محمد وفات کرد او را نیز در کنار مرقد حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپردند و قبه ای جداگانه بر روی قبر آن دو بانو بنا نمودند سپس برپهیه دختر موسی بن امام جواد علیه السلام وفات نمود او را نیز در آن جا به خاک سپردند.

«بحار، ج 60، ص 229 و 220».

مرحوم محدث قمی غیر از بانوان فوق از بانوان دیگر نیز نام برده که در کنار مرقد مطهر حضرت معصومه علیها السلام مدفون هستند مانند زینب دختر امام جواد علیه السلام اسحاق کنیز محمد بن احمد بن موسی مبرقع علیه السلام

«منتهی الامال، ج 2، ص 162».

بنابراین در مجموع شش تن از امام زادگان و منسوبین به امامان علیهم السلام در کنار مرقد مطهر حضرت معصومه دفن شده اند شایسته است آنان که مرقد شریف حضرت معصومه علیها السلام را زیارت می کنند از آن ها نیز یاد کنند گرچه با این جمه کوتاه باشد.

السلام علیکم یا بنات رسول الله السلام تملیکن ورحمه الله و برکاته سلام بر شما ای دختران رسول خدا، سلام و رحمت و برکات خدا به شما باد.

مؤلف را هم دعا بفرمائید شاید یک انسان واقعی از دنیا برویم گرچه بعضی از بزرگان دین فرموده ملا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل و لیکن از قول مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم نقل شده اکه آن مرحوم فرموده بود ملا شدن چه مشکل آدم شدن محال است .

در عین حال حقیر را دعا بفرمائید.

قداست سرزمین مبارک قم

روزی جمعی از مردم ری در مدینه به محضر امام صادق علیه السلام رفتند و عرض کردند ما از اهالی ری هستیم امام صادق علیه السلام فرمود آفرین به برادران ما از اهالی قم آن ها گفتند، ما از اهالی ری هستیم امام باز همان سخن خود را تکرار کرد و این مطلب چند بار تکرار شد آن گاه فرمود:

ان لله حرما وهو مکه و ان للرسول حرما وهو المدینه و ان لامیر المؤمنین حرما وهو الکوفه و ان لنا حرما وهو بلده قم .

برای خدا حرمی است و آن مکه است و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمی هست و آن مدینه است و برای امیر مؤمنان علی علیه السلام حرمی است و آن کوفه است و برای ما (امامان) حرمی است و آن شهر قم است .
«بحار، ج 60، ص 216».

در روایت دیگر از قاضی نورالله شوشتری نقل شده که امام صادق علیه السلام پس از ذکر حرم بودن مکه برای خدا و مدینه برای پیامبر صلی الله علیه و آله و کوفه برای علی علیه السلام و قم برای امامان علیهم السلام فرمود آگاه باشید که قم کوفه کوچک است و آگاه باشید که برای بهشت هشت در است که سه در آن به سوی قم است بانویی از فرزندان من به نام فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام در آن جا رحلت می کند که با شفاعت او همه شیعیان ما وارد بهشت می گردند.
«بحار، ج 6، ص 238 و مجالس المؤمنین، ج 1، ص 83».

در مورد نوسازی گنبد حضرت معصومه (علیها السلام)

خبر جدید از مصاحبه تولیت آستانه آیت الله مسعودی پخش شده که خلاصه آن چنین است :

روزی برای دیوار از گنبد کنار گنبد رفتم و از نزدیک ملاحظه کردم و دریافتم که بعضی از طلاها و زیرسازی آنها فرسوده شده است کارشناسان را دعوت کردم تا پس از بررسی دقیق نظریه خود را بدهند آن ها پس از به بررسی چنین نظر دادند که تعمیر گنبد مطهر با این صورت فعلی کارساز نیست باید به طور کلی مس روی گنبد و طلای روی آن برداشته و از نو باز سازی گردد.

نتیجه بررسی این شد که طلای حاصل از این گنبد حدود 20 کیلو است ولی نوسازی گنبد نیاز به ده تن مس و 200 کیلو طلای ناب 24 عیار دارد که هزینه آن حدود دو میلیارد و پانصد میلیون تومان است در جلسه خصوصی این مطلب مطرح شد گفتم تاءمین این هزینه از عهده ما ساخته نیست وانگهی عمر من کفاف نمی کند این موضوع در همان مجلس محرمانه مطرح شد بی آن که کسی غیر از افراد آن جلسه اطلاع یابند.

بنده در همین ایام به خدمت مرجع عالیقدر آیت الله العظمی محمد تقی بهجت رسیدم تا در این مورد صحبت کنم به خدمتش رسیدم و پس از سلام و احوال پرسی به آن که سخن بگویم آقای بهجت به من رو کرد و فرمود: چرا گنبد خاتم حضرت معصومه علیها السلام را درست نمی کنید بسیار فرسوده شده است شما دست به کار شوید خداوند هزینه آن را می رساند و طول عمر هم عطا می فرماید.

من تعجب کردم زیرا ایشان از سخنان محرمانه مادر جلسه خصوصی اطلاع نداشت من به ایشان گفتم این کار هزینه بسیاری می خواهد و برای ما فعلا

امکان ندارد پس از چند روزی آیت الله بهجت با من تماس گرفت به خدمتش رفتم فرمود کار را شروع کنید خداوند متعال هزینه آن را خواهد داد و شما این موضوع را به اطلاع مقام معظم رهبری آیه الله خامنه ای رسیدم و ماجرا را به عرض رساندم فرمود هر چه آیت الله بهجت بگوید قبول دارم پس از موافقت مقام معظم رهبری تصمیم گرفتم برای بازسازی گنبد مقدمات کار را فراهم کنم مجدداً به محضر حضرت آیت الله بهجت رسیدم ایشان برای شروع مبلغ ده میلیون تومان و مقداری طلا جهت این کار اختصاص دادند.

از حضرت معصومه علیها السلام یک روایت چنین نقل شده عن فاطمه بنت موسی بن جعفر عن فاطمه بنت الصادق جعفر بن محمد عن فاطمه بنت الباقر محمد بن علی علیها السلام عن فاطمه بنت السجاد علی بن الحسین زین العابدین عن فاطمه بنت ابی عبد الله الحسین علیها السلام عن زینب بنت امیر المؤمنین علیها السلام عن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قالت قال رسول الله : الا من مات علی حب ال محمد مات شهیداً.

فاطمه (معصومه) دختر امام کاظم علیها السلام و او از فاطمه دختر امام صادق علیها السلام و او از فاطمه دختر امام باقر علیها السلام و او از فاطمه دختر امام سجاد علیها السلام و او از فاطمه دختر امام حسین علیها السلام و او از زینب دختر علی علیها السلام و او از فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آگاه باشید کسی که با حب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت شهید از دنیا رفته است .

«نقل از کتاب حضرت معصومه فاطمه دوم ، ص 171».

امام زادگانی که در کنار مرقد حضرت معصومه علیها السلام مدفونند غیر از بانو یمن که قبرشان در حرم حضرت معصومه علیها السلام است .

1. سید ابو الحسن حسین بن حسین بن جعفر بن اسماعیل بن امام صادق علیها السلام.
2. حمزه بن احمد بن امام سجاد علیها السلام).
3. ابو جعفر محمد بن حمزه نام برده .

4. ابوالقاسم علی بن محمد بن حمزه .
5. علی بن حمزه .
6. ابو علی احمد الخطیب الشجری ابن امام سجاد.
7. ابو جعفر محمد بن احمد نام برده .
8. ابو محمد حسن بن احمد نام برده .
9. ابو علی احمد بن حسن نام برده که همه این ها از بزرگان امام زادگان و سادات بوده اند.

«حضرت معصومه فاطمه دوم اشتهاردی ، ص 274 نقل از کتاب گنجینه آثار قم ، ج 1، ص 396».

موسی مبرقع نخستین کسی که از فرزندان امام جواد در 259 هجری قمری به قم آمد حضرت موسی بن امام جواد است و فرزند بلافضل امام نهم می باشد و قبر مبارکش به نام بارگاه شاه زاده موسی مبرقع در کنار مقبره جهل اختران آذر معروف و مشهور است .

«حضرت معصومه فاطمه دوم ، ص 275».

یا رب از گردش ایام زبس دلگیرم دگر از عمر گران مایه خدایا سیرم من جوان بودم و زنجیر گران پیرم کرد شده کاهیده تن و مانده به جا تصویرم یا بزندان برسان مرگ مرا یا الله یا نجاتم بدی از زیر غل و زنجیرم

نگاهی به زندگی امام رضا علیهاالسلام

به سند معتبر از هشام روایت شده کهاو می گوید امام کاظم علیه السلام به من فرمودند آیا کسی از اهل مغرب را می شناسی که به این جا آمده باش عرض کردم خیر فرمودند چرا مردی سرخ روی آمده است بیا با هم به نزد او برویم . با آن بزرگوار رفتیم پیش آن مرد او از اهل مغرب بود که تعدادی برده به همراه داشت حضرت کاظم فرمودند: برده هایت را به ما نشان بده از شما خریداریم آن مرد نه کنیز به حضرت ارائه نمود امام کاظم علیه السلام در مورد هر یک از آنان می فرمود: نیازی به او ندارم سپس فرمودند بقیه را نشان بده .

مرد قسم خورد دیگر ندارم حضرت فرمود داری آن مرد گفت فقط یک کنیزک مریض باقیمانده است حضرت فرمودند او را نشان بدهید مرد امتناع کرد از نشان دادن آن مریض را حضرت برگشتند فردای آن روز مرا به سراغ آن مرد فرستادند و فرمودند به آن مرد بگو قیمت آن کنیز که مریض است چند می فروشی وقتی که گفت فلان قدر بگو قبول است خریدم .

هشام می گوید رفتم پیش آن مرد سؤال از قیمت نمودم گفت از فلان قدر کم تر نمی دهم گفتم قبول است پول را دادم کنیز را تحویل گرفتم او گفت بگو ببینم مردی که دیروز به همراهت بود کیست گفتم مردی است از بنی هاشم گفت از کدام تیره بنی هاشم گفتم از بزرگان آن ها است .

مرد گفت بیش تر از این توضیح بده گفتم بیش تر نمی دانم مرد گفت بگذار برایت بگویم این کنیز را از دورترین شهرهای مغرب خریداری کرده بودم زنی از اهل کتاب مرا دید و گفت این کنیزک چه طور باتو همراه است گفتم برای خودم خریده ام زن گفت این کنیز نمی تواند تو امثال تو باشد او باید نزد بهترین مردم

روی زمین زندگی کند و بعد از مدت کمی در آن خانه فرزندی به دنیا خواهد
آورد مشرق و مغرب عالم در مقابل او خاضع خواهد شد.
هشام می گوید پس از خریداری او را به نزد امام کاظم علیه السلام آوردم و بعد از
مدت کمی علی بن موسی علیه السلام را به دنیا آوردم .
«عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 31».

زمان ولادت حضرت امام رضا (علیه السلام)

روز یازدهم ربیع الاول سال 153 هجری بعد از 5 سال وفات امام صادق علیه السلام متولد شدند در طوس قریه ای به نام (سناباد) از آبادی های (نوقان) وفات کردند اسم مادر امام رضا علیه السلام نجمه می باشد.

امام رضا علیه السلام 29 سال و دو ماه را با پدر گرامی شان گذراندند و 20 سال و 4 ماه هم بعد از پدرشان که دوران امامت ایشان بود سن شریف امام رضا علیه السلام 49 سال بوده .
«عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 35».

اسم مبارک امام هشتم علی کنیه آن حضرت ابوالحسن لقب آن حضرت رضا است البته لقب های دیگر هم دارد مثل صابر فاضل رضی و وفی و قره اعین المؤمنین و غیره ملقب به رضا باین معنی است که او برای خداوند عزوجل در آسمانش و برای رسولش و ائمه بعد از او صلوا الله علیهم در زمینش مرضی بود، بزنی گوید به امام جواد علیه السلام عرض کردم آیا مگر سایر پدرانتان علیهم السلام برای خدا و رسولش و ائمه علیهم السلام رضی نبودند حضرت فرمود چرا عرض کردم پس چرا از این میان فقط پدران (رضا) نامیده شده است فرمود: طرفداران ایشان از ایشان راضی هستند مخالفین آن حضرت نیز از ایشان راضی هستند و ایشان را قبول دارند و از حضرت رضایت دارند و این حالت برای پدران و اجداد ایشان اتفاق نیفتاد و لذا از بین آنان فقط ایشان رضا نامیده شده اند.
«عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 24».

از تمیم قری روایت شده از حضرت رضا علیه السلام جناب نجمه یا تکتم چنین شنیدم که می فرمود: وقتی فرزندم علی بن موسی الرضا را حامله شدم سنگینی

حمل را حس نمی کردم و در خواب از شکم خود صدای تسبیح و تمجید و لا اله الا الله گفتن را می شنیدم این صدا مرا به هراس می انداخت وقتی بیدار می شدم چیزی نمی شنیدم وقتی وضع حمل کردم نوزادم دو دستش را به زمین نهاد سرش را به آسمان بلند کرد و لبانش را تکان می داد، گویی چیزی می گفت .
«عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 37 و 38».

معجزه امام هشتم (علیه السلام)

ابن شهر آشوب روایت کرده از سلیمان جعفری که گفت در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم در بستانی که از آن حضرت بود ناگاه گنجشکی آمد مقابل آن حضرت بر روی زمین و شروع کرد به صیحه زدن و اضطراب کردن حضرت به من فرمود فلانی می دانی که این عصفور چه می گوید گفتم نه فرمود می گوید که ماری می خواهد جوجه های مرا بخورد. پس بردار این عصا را داخل خانه بشوید و بکش مار را سلیمان گفت عصا بر دست گرفتم داخل بیت شدم دیدم ماری که در جولان است پس کشتم آن را.

«مناقب آل ابی طالب ، ج 3، ص 447 و متنی الامال ، ج 2، ص 391».

معجزه دیگر از امام رضا (علیه السلام)

قطب راوندی روایت از احمد بن (عمرو) که گفت رفتم خدمت حضرت رضا علیه السلام و زوجه ام آبستن بود چون خدمت آن حضرت رسیدم عرض کردم :
من وقتی که از شهرم بیرون آمدم زوجه ام آبستن بود دعا کن که حق تعالی
بچه او را پسر قرار دهد فرمود او پسر است پس نام گذار او را عمر گفتم من
نیت کرده ام که او را علی نام گذارم و امر کرده ام اهل بیت خود را که او را علی
نام گذارند فرمود: نام او را عمرو بگذار پس من وارد کوفه شدم دیدم از برای
من پسری متولد شده او را علی نام گذاشته اند پس من او را عمر نام گذاردم
همسایگان من که مطلع شدند از این مطلب گفتند دیگر ما تصدیق نمی کنیم بعد
از این چیزی را که از تو نقل کنند (یعنی همسایه های او که سنی بودند گفتند بر
ما معلوم شد که تو سنی هستی و نسبت شیعه گی که به تو داده اند خلاف بوده و
ما بعد از این تصدیق نمی کنیم چیزی را که از تو از این مقوله به شما نسبت
دهند.

راوی می گوید آن وقت فهمیدیم که حضرت نظرش بر من بیش تر بوده از
خودم به نفس خودم .
«منتهی الامال ، ج 2، ص 390».

معجزه ای از حضرت رضا (علیه السلام)

شیخ صدوق علیه الرحمه روایت از محمد بن احمد نیشابوری که گفت شنیدم از جد ام خدیجه که گفت چون حضرت رضا داخل نیشابور شد در منزل جد من فرود آمد چون حضرت رضا آن خانواده را در آن محل پسند کرده بود چون وارد خانه ما شد بادامی در کنر حیاط ما کاشت و رشد کرد و درختی شد و بار آورد در سال مردم داشتند پس بادام آن درخت را برای شفا می بردند هر که را علتی به وجود می آمد به جهت تیرک از آن بادام می خورد عافیت پیدا می کرد و هر که درد چشم داشت از آن بادام بر چشم خود می نهاد شفا می یافت و زن آبستن که زائیدن بر او دشوار می شد از آن بادام می خورد دردش سبک و همان ساعت می زائید.

و اگر چهار پای قولنج می شد از شاخه آن درخت می گرفت و بر شکم او می کشید خوب می شد از برکت آن ضحرت پس روزگار بگذشت آن درخت خشک شد.

جد من می آمد شاخه های آن را ببرید (از اثر این عمل) کور شد پسرش جد من می آمد و آن درخت را از بیخ می برید (از مرتکب) شدن به این عمل تمام اموالش به بادفنا رفت نقل شده که مالش حدود هشتاد هزار درهم بود که برای خودش چیزی نماند یکی دیگر از پسرانش آمد که این درخت را از ریشه برکند پای راست او سیاه شد بعد از یک ماه مرد.

«منتهی الامال ، ج 2، ص 404».

یکی دیگر از معجزه های امام رضا (علیه السلام)

شیخ صدوق و ابن شهر آشوب از ابوالصلت روایت کرده اند چون به سناباد رسید پشت مبارک خود را گذاشت به کوهی که دیگ ها را از آن کوه می تراشند و گفت خداوندنا نفع به بخش به این کوه و برکت بده در هر چه در ظرفی گذارند که از این که تراشند.

بعد فرمود که از برایش دیگ ها از سنگ تراشند و فرمودند که طعام آن حضرت را نریزند مگر در آن دیگ ها.

و آن حضرت خفیف الاکل و کم غذا بوده پس از آن روز مردم دیگ ها و ظرف ها از آن سنگ می تراشند و برکت یافتند (تا حال که اهل خراسان از همان دیزی سنگی استفاده می کنند).

«منتهی الامال ، ج 2، ص 405».

عنایت مخصوص به مقروض درمانده

یکی از شیعیان مدینه نه نام عبد الله بن ابراهیم غفاری می گوید مردی از خاندان ابو رافع به نام (طیس) از من طلبی داشت و آن را از من طلب می کرد و اصرار می کرد.

دیدم او دست بردار نیست نماز صبح را در مسجد مدینه خواندم تصمیم گرفتم به حضرت امام رضا علیه السلام که در آن وقت در (غریض) روستای نزدیک مدینه بود پناه ببرم به غریض رفتم وقتی که به نزدیک خانه آن حضرت رسیدم دیدم آن حضرت بر الاغی سوار است و خجالت کشیدم به محضرش بروم .

حضرت به طرف من آمد وقتی که به من رسید ایستاد و نگاه کرد سلام کردم ماه رمضان بود عرض کردم قربانت کردم غلام شما از من طلبی دارد و در دریافت آن پافشاری می کند و مرا رسوا کرده است من پیش خود گفتم حضرت رضا علیه السلام به غلامش طیس می گوید به غفاری مهلت بده و اصلاً نگفتم که طیس چقدر پول از من می خواهد امام رضا علیه السلام به من فرمود: بنشین تا برگردم .

مغرب شد نماز مغرب را خواندم روزه بودم و هنوز افطار نکرده بودم سینه ام تنگ شده بود و خواستم برگردم که دیدم امام رضا علیه السلام در حالی که مردم در گردش بودند و گداها راهش نشستند بودند آمد و آن ها را انفاق کرد تا این که از آن ها گذشت و وارد خانه شد و سپس بیرون آمد، مرا طیبید به حضورش رفتم با هم وارد خانه شدیم و در کنار هم نشستیم و درباره اوضاع گفت و گو کردیم . سپس فرمود گمان ندارم که هنوز افطار کرده باشید گفتم نه افطار نکرده ام برای مغذا طلبید غذا آوردند خوردیم بعد از غذا به من فرمود تشک را بلند کن

و زیر تشک هر چه هست برای خود بردار تشک را بلند کردم دینارهای در آن جا بود همه آن ها را برداشتم امام علیه السلام چهار نفر همراه من دستور داد آمدند من قبول نکردم تنها امدم غلامان مقداد از راه مرا بدرقه کردند نه من آمدم منزل و چراغ را روشن کردم دیدم پولی را که زیر تشک برداشته ام 48 دینار است طلب (طیس 28 دینار بود).

در بین آن دینارها یکی از آن ها نظرم را جلب کرد دیدم بسیار زیبا و خوش رنگ است آن را برداشتم دیدم به طور آشکار بر روی آن نوشته شده ⁽²⁸⁾ دینار طلب آن مرد است و بقیه مال خودت است .

سوگند به خدا به امام رضا علیه السلام نگفته بودم که طلب طیس چقدر است .
«سیره چهارده معصوم ، ص 699 و اصول کافی ، ج 1، ص 478 و 488».

یکی از یاران امام رضا علیه السلام یونس بن عبد الرحمن که در سن 73 سالگی در مدینه وفات کرد یونس یکی از آن چهار نفری است که به عنوان حامل علوم اسلام در سطح بالا معرفی شده اند که عبارتند از سلمان جابر سید حمیری و یونس بن عبد الرحمن حضرت رضا علیه السلام سه بار بهشت را برای یونس بن عبد الرحمن ضامن شد.
«قاموس الرجال ، ج 9، ص 490».

یونس دارای تالیفات ارزنده بود و با بیان و قلم از حریم ولایت و امامت دفاع می کرد به گفته فضل بن شاذان یونس هزار کتاب در در مخالفین تالیف کرد.

«سیره چهارده معصوم ، ص 703».

حضرت رضا علیه السلام هنگام حرکت و خروج از مدینه به سوی خراسان افراد خانواده و بستگانش را به دور خود جمع کرد در آن زمان فرزندانش حضرت جواد 7 سال داشت و به آن ها فرمود هم اکنون برای من گریه کنید تا صدای

گریه شما را بشنوم و من دیگر از این سفر بر نمی‌گردم آنگاه دوازده هزار دینار بین آن‌ها تقسیم نمود در آن سالی که امام رضا علیه السلام عازم خراسان بود همراه پسرش حضرت جواد علیه السلام برای انجام حج عمره به مکه رفتند حضرت رضا علیه السلام گریان در کنار کعبه ایستاد بود و با خانه خدا وداع می‌کرد و پس از طواف به مقام ابراهیم علیه السلام رفت و در آن جا به نماز ایستاد.

موفق غلام حضرت رضا علیه السلام می‌گوید حضرت جواد علیه السلام را کنار حجر اسماعیل دیدم نشسته و به راز و نیاز مشغول است نشستن آن حضرت به طول کشید به او عرض کردم فدایت شوم برخیز، فرمود: نمی‌خواهم از این جا برخیزم مگر این که خدا بخواهد او در این هنگام بسیار غمگین بود نزد حضرت رضا علیه السلام رفتم و ماجرا را گفتم امام رضا علیه السلام نزد حضرت جواد علیه السلام آمد و فرمود: ای محبوب دل من برخیز عرض کرد نمی‌خواهم از این مکان برخیزم . امام رضا علیه السلام فرمود: چرا بر نمی‌خیزم او عرض کرد چگونه برخیزم با این که شما را می‌بینم به گونه ای با خانه خدا وداع می‌کنی که گویی دیگر به این جا باز نمی‌گرددی .

«سیره چهارده معصوم ، ص 712».

یک نگاهی به زندگی حضرت امام رضا (علیه السلام)

پس از ماجرای ولایتعهدی امام رضا علیه السلام مدتی باران نیامد بعضی از اطرافیان مأمون که دلی ناپاک داشتند گفتند باران نیامدن به خاطر ولایتعهدی آن حضرت است .

این مطلب به گوش مأمون رسید بسیار ناراحت شد از حضرت رضا علیه السلام تقاضا کرد برای طلب باران دعا کند حضرت رضا علیه السلام روز دوشنبه را برای دعا استسقاء تعیین کرد و فرمود شب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عالم خواب دیدم همراه امیر المؤمنین علی علیه السلام نزد من آمد و فرمود پسر من تا روز دوشنبه صبر کن سپس در آن روز از درگاه خدا طلب باران کن خداوند باران می فرستد و مردم به عظمت مقام تو در پیشگاه خدا پی می برند.

روز دوشنبه فرا رسید آن حضرت به صحرا رفت مردم از خانه ها بیرون آمدند امام رضا علیه السلام بر بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنا گفت خدایا مردم طبق فرمان تو به ما متوسل شده اند و امید به فضل رحمت احسان و نعمت تو دارند باران سودمند و فراوان و بی ضرر بر آن ها بفرست ولی این باران را پس از بازگشت مردم به خانه ها خود نازل کن راوی می گوید سوگند به خدا همان لحظه حرت ابرها در هوا شروع شد و رعد و برق پدید آمد و مردم به جنب و جوش افتادند که تا باران نیامده به خانه های خود برگردند امام رضا علیه السلام فرمود: آرام باشید این ابرمال شما نیست بلکه برای فلان منطقه است آن ابر رفت و ابر دیگر با رعد و برق آمد مردم به خواستند حرکت کنند امام رضا علیه السلام فرمودند این ابر نیز مربوط به فلان منطقه است به همین

ترتیب ده بار ابر آمد و از فضای آن جا عبور کرد و امام رضا علیه السلام در هر بار به مردم می فرمود این ابر برای شما نیست .

هنگامی که یازدهمین ابر آمد امام رضا علیه السلام به مردم فرمودند این ابر را خداوند برای شما فرستاده است در برابر فضل و کرم خدا شکر کنید و به سوی خانه ها و قرارگاه هایتان باز گردید که تا به خانه ها نرسیده اید باران نمی بارد، سپس آن چه که شایسته کردم خدا است باران می بارد آن گاه امام رضا علیه السلام از فراز پائین آمد و مردم به خانه های خود رفتند در همان وقت باران شدید بارید به طوری که حوض ها و گودال ها و نهرها پر از آب گردید مردم با احساسات پاک می گفتند کرامت های خدا بر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مبارک باد.

سپس امام رضا علیه السلام نزد جمعیت آمد و آن ها را موعظه کرد و به سپاسگذاری از درگاه خداوند در برابر نعمت هایش فرا خواند.
«عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 167 - 170».

معجزه دیگر از امام رضا (علیه السلام)

عظمت حادثه باریدن باران موجب ذلت و رسوایی بد خواهان و حسد ورزان شد آن ها به ماءموران هشدار دادن که این حادثه عجیب موجب می شود که پایگاه مردمی حضرت رضا علیه السلام اوج گیرد و مقام خلافت از خاندان شما بیرون رود.

کار به جائی رسید که یکی از آن ها به نام (حمید بن مهران) که یکی از رجال دربار ماءمون بود به امام رضا علیه السلام گفت ای پسر موسی تو از مرز و حریم خود تجاوز کردی خداوند که باران را در وقت تقدیر شده اش فرستاد آن را مربوط به دعای خود و دلیل شکوه و عظمت خود در پیشگاه خدا دانستی خیال می کنی مثل معجزه ابراهیم علیه السلام را آورده ای که پرنندگان را به اذن خداوند زنده کرد اگر تو راست می گوئی به این دو صورت شیری را که بر مسند ماءمون نفس بسته فرمان بده تا زنده شوند و سپس آن ها بر من مسلط ساز در این صورت چنین چیزی معجزه ای برای تو خواهد شد نه بارانی که طبق معمول در وقتش می بارد.

در این جا بود که امام رضا علیه السلام خشمگین شد و فریاد زدای شیرها این شخص پلید را بگیرید.

همان دم آن دو صورت شیر به دو شیر حقیقی تبدیل شدند و به حمید بن مهران حمله کرده و او را دریدند و هیچ چیزی از او باقی نگذاشتند و حتی خون ناپاکش را لیسیدند پس از فراغت دو صورت شیر به امام علیه السلام متوجه شده و عرض کردند ای ولی خدا هر گونه فرمان بدهی اطاعت می شود اگر فرمان دهی این شخص (اشاره به ماءمون) را نیز بدریم ماءمون با شنیدن این سخن بی هوش

شد امام رضا علیه السلام به آن دو شیر فرمود به جایگاه خود برگرید آن ها به تصویر
قبلی روی مسند همان صورت قبل بازگشتند وقتی که ماءمون به هوش آمد
گفت حمد و سپاس خداوندی را که ما را از شر حمید بن مهران کفایت نمود
سپس به امام رضا علیه السلام عرض کردای پسر رسول خدا چنین حادثه ای از
اختیارات جد شما رسول خدا صلی الله علیه و آله سپس از اختیارات شما است .
«عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 171 و 172».

چگونگی شهادت امام رضا (علیه السلام)

شهادت حضرت امام رضا علیه السلام را مختلف نقل کرده اند چون دست های مرموزی در کار بوده که خواسته اند حقیقت شهادت کشف نشود و یا مقصر اصلی شناخته نشود.

مرحوم شیخ مفید چنین نقل می کند:

حضرت رضا علیه السلام در مورد انحراف دو برادر فضل بن سهل و برادرش حسین بن سهل که نقش و نفوذ بسیار در ارکان دولتی داشتند با مأمون بر ضد آن حضرت تحریک نمودند و راء مأمون را در مورد آن حضرت دگرگون ساختند تا این که او را به تصمیم بر قتل امام رضا علیه السلام وادار کردند.

به طوری که روزی حضرت رضا علیه السلام با مأمون غذا خوردند و حضرت بر اثر آن غذا بیمار شد مأمون خود را به بیماری زد تا وانمود کند که دستی در کار نبوده بلکه آن به طور طبیعی نامناسب بوده و هر دو را بیمار کرده است .

و همین موجب شهادت حضرت رضا علیه السلام گردید.

سپس مرحوم شیخ مفید می نویسد: محمد بن علی بن حمزه از منصور بن بشیر از برادرش عبد الله بن بشیر روایت کرده که گفت مأمون به من دستور داد ناخن های خود را بلند کنم و این کار را برای خود عادی نمایم و برای کسی درازی ناخن خود را آشکار ننمایم من نیز چنان کردم سپس مرا خواست و چیزی بمن داد که به تمرهندی شباهت داشت و به من گفت این را به همه دو دست خود بمال من چنان کردم سپس برخاست و مرا به حال خود گذارد و پیش حضرت رضا علیه السلام رفته گفت حال شما چگونه است حضرت فرمود امید بهبودی دارم .

ماءمون گفتمن نیز بحمد الله امروز بهترم آیا هیچ کدام از پرستاران و غلامان امروز نزد شما آمده است حضرت فرمود نه .

ماءمون خشمگین شد بر سر غلامانش فریاد کشید که چرا به حال آن حضرت رسیدگی نکرده سپس ماءمون گفت هم اکنون آب انار بگیر و بخور که برای رفع این بیماری چاره ای جز خوردن آن نیست .

عبد الله بشیر می گوید: ماءمون به من گفت برای ما انار بیاور من چند عدد انار حاضر کردم ماءمون گفت یا دست خود آن را فشار بدهید من فشردم . ماءمون آن آب انار فشرده را به دست خود به حضرت رضا علیه السلام خورانید و همین سبب وفات آن حضرت شد و از این ماجرا دو روز بیش تر نگذشت که آن حضرت وفات کرد.

«سیره چهارده معصوم ، ص 735 نقل از ترجمه ارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 260 و 261».

حضرت رضا علیه السلام می فرماد صدیق کل امرء عقله و عدوه جهله دوست هر انسانی عقل اوست و دشمن آن انسان جهل و نادانی اوست .
«کشف الغمه ، ج 3، ص 125».

از بعضی از روایات استفاده می شود که امام رضا علیه السلام مدتی در شهر سرخس زندانی و تحت نظر بوده است از جمله ابا صلت هروی می گوید در سرخس به کنار خانه ای که امام هشتم علیه السلام در آن زندانی بود رفتم از زندانیان اجازه خواستم تا با امام علیه السلام ملاقات کنم آن ها گفتند نمی توانی با امام علیه السلام ملاقات کنی گفتم چرا؟ گفتند امام رضا علیه السلام نوعاً شبانه روز مشغول نماز است و در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند فقط ساعتی در آغاز روز و قبل از ظهر و ساعتی هنگام غروب نماز نمی خواند ولی در آن ساعت نیز در محل نماز خود به مناجات و راز و نیاز با خدا مشغول است .

«بحار، ج 49، ص 170 و عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 183 و 184».

ابن ضحاک می گوید امام رضا علیه السلام سه روز یک بار تمام قرآن را تلاوت می کرد و می فرمود اگر خواسته باشم که در کم تر از سه روز قرآن را ختم کنم می توانم ولی هرگز هیچ آیه ای را نخواندم مگر این که در معنی آن اندیشیدم و درباره این که آن آیه در چه موضوع و در چه وقت نازل شده .
«سیره چهارده معصوم ، ص 740».

جمعی از شیعیان در آن هنگام که امام رضا علیه السلام در خراسان بود از بلاد دور به خراسان رفته تا به محضر امام رضا علیه السلام برسند این گروه در عین این که شیعه بودند به گناهانی آلوده بودند آن ها یک ماه در خراسان ماندند و هر روز 3 بار به درب خانه امام رضا علیه السلام می آمدند ولی دربان اجازه ورود به آن ها نمی داد سرانجام آن ها توسط دربان به امام رضا علیه السلام پیام دادند ما از راه دور آمده ایم اگر شما را ملاقات نکنین روسیاه خواهیم شد و هنگام مراجعت به وطن در نزد مردم شرمنده و سرافکنده می گردیدیم به ما اجازه ملاقات بده .

دربان پیام آن ها را به امام رضا علیه السلام رساند امام علیه السلام اجازه ورود به آن ها داد گله کردند امام رضا علیه السلام به آن ها فرمود این که اجازه به شما ندادم از این رو است که شما ادعای کنید شیعه حضرت علی علیه السلام هستید ولی دروغ می گوئید شیعه علی علیه السلام حسن و حسین علیه السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند شما مدعی هستید که شیعه امیر المؤمنین علی علیه السلام هستید ولی در بیش تر اعمال با آن حضرت مخالفت می نمایید.

آن ها هماندم استغفار و توبه حقیقی کردند آن گاه امام علیه السلام با آغوش باز از آن ها پذیرائی کرد و با آن ها گرم گرفت و به دربان فرمود: آن ها چند بار به درب خانه ما آمدند دربان عرض کرد شصت بار امام علیه السلام او فرمود: اینک شصت باز نزد آن ها بیا و برو آن ها سلام کن و سلام مرا به آن ها ابلاغ نما دربان دستور امام رضا علیه السلام را اجرا نمود.

«بحار، ج 68، ص 158 و 159».

روزی امام رضا علیه السلام بر ماءمون وارد شد دید او وضو می گیرد و غلامش به دست او آب می ریزد امام علیه السلام به او فرمود: ای رئیس مؤمنان هیچ کس را در عبادت خدا شریک قرار نده (البته طبق آیه شریفه است سوره کهف آخرین آیه که خداوند می فرماید ولا یشرک بعباده ربه احدا ماءمون غلام را در کرد و خود وضویش را به پایان رسانید همین تذکر امام علیه السلام بر کینه و خشم باطنی ماءمون نسبت به امام علیه السلام افزود.

«سیره چهارده معصوم، ص 742».

امام رضا و نشان دادن قدرت الهی به مردم

محمد بن قاسم از امام عسگری علیه السلام از پدرش از جدش از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده گفت چون ماء من علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولیعهد خویش قرار داد مدتی باران نیامد بعضی از اطرافیان ماء مون مخالفین حضرت رضا علیه السلام شروع به یاوه گوئی کرده گفتند این (نیامدن باران) از علی بن موسی الرضا علیه السلام است از زمانی که ایشان به این سرزمنی قدم نهاده باران از آسمان نباریده و خداوند از فرستادن باران دریغ فرموده اینخبر به ماء مون رسید و بر او گران آمد نزد حضرت آمده تقاضا کرد که ایشان نماز استسقاء (طلب باران) بخواند و گفتای کاش (حضرت) دعا می کرد و خداوند باران می فرستاد امام علیه السلام فرمود خوب ماء مون سئوال کرد در چه روز آن روز جمععه بود، این کار را انجام می دهی امام فرمود روز دوشنبه چون من جدم رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که جدم امیر المؤمنین علی علیه السلام با او بود به من فرمود پسر جانم تا روز دوشنبه صبر کن آن گاه به صحرا رو و از خداوند طلب باران کن خداوند متعال برای مردم باران خواهد فرستاد و به آنان خبر ده آن چه را خداوند عزیز بتو نمایاند که مردم بدان آگاه نیستند از موقعیت وجود تو در میان آنان تا تو را بشناسند و علمشان درباره تو زیاد شود و به فضل و مقام و اعتبار تو در نزد خداوند عزوجل آگاه کردند چون روز دوشنبه رسید حضرت روی به صحار نهاد و مردمان جمله بیرون آمدند آن جناب منبر رفت و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و آن گاه گفت ای پروردگار من تو که حق ما اهل بیت را عظیم مقرر داشتی تا مردم به امر تو دست به دامن ما شوند و از ما یار طلبند.

و امیدوارم کرم تو باشند و حرمتت را بجویند و به احساس تو چشم دوزند
پس سیراب کن ایشان را به یارانی پر سود فراگیر بی وقفه و بی درنگ و بی
ضرر و زیان .

ابتدایش پس از بازگشتن ایشان از این صحرا بمنزلشان باشد.
راوی گفت قسم به آن کس که محمد ﷺ را به حق به نبوت مبعوث کرد
ناگاه بادعا وزیدن گرفت ابرها به وجود آورد و آسمان به رعد و برق افتاد و
مردم به جنبش افتادند گویا قصد گریزان از باران داشتند.

حضرت رضا علیه السلام فرمودای مردم آرام باشید این ابرها از شما نیست به سوی
فلان بلد می روند ابرها همه رفتند و نباریدند سپس ابری دیگر آمد که شامل
رعد و برق بود باز مردم ازجا حرکت کردند امام فرمود بر جای خود آرام باشید
این ابر نیز برای شما نیست به فلان بلد می رود و برای اهل آن جا می بارد و
پیوسته ابرها آمدند و رفتند تا ده قطعه ابر و حضرت رضا علیه السلام هر کدام را می
گفت این مربوط به شما نیست این از اهل فلان شهر است شما حرکت نکنید و
برجای خود آرام بمانید.

تا این که برای با یازدهم ابری پدید آمد در این بار امام علیه السلام فرمود این ابر را
خداوند عزوجل به سوی شما برانگیخته پس او را به جهت تفضلی که بر شما
کرده سپاس گوئید اکنون برخیزید و به قرارگاه و منزل های خود بروید و این
ابر بالای سر شما است و نمی بارد تا به خانه و منازل خود برسید آن گاه
باریدن می گیرد آن مقدار بر شما خیر می بارد که شایسته کرم خداوندی است و
ابر هم چنان بود و نمی بارید تا همگان نزدیک منازل خود شدند آن گاه به
شدت شروع به باریدن نمود و رودخانه ها و استخرها و گودال ها و صحراها
راهمگی آب فرا گرفت و مردم شروع کردند به تبریک گفتن به فرزند رسول

خدا ﷺ به سبب کرامتی که خداوند عزوجل به او مرحمت فرموده است و می گفتند گوارا باد او را این کرامت آن گاه حضرت میان جمعیت آمد و مردم بسیار حاضر شدند آن گاه فرمود ایها الناس از خدا بترسید و نعمت های او را قدر بدانید و بنافرمانی کردن نعمت ها را از خو گریزان ننمائید تا خودتان را به بهشت برسانید. آری هر کس چنین کند یعنی برادران دینی خود را یاری کند بی شک از خاصان خداوند تبارک و تعالی شمرده می شود همانا رسول خدا را در این باب کلام این است به رسول خدا گفتند فلانی هلاک شد زیرا گناهانش چنین و چنان است ، حضرت فرمود: این طور نیست بله نجات یافت و خداوند عملش رز ختم به خیر می کند و به زودی همه گناهان او را خواهد بخشید آن ها را به حسنات مبدل خواهد نمود چرا که او در راهی می گذشت و مؤمنی عورتش نمایان شده بود خودش نمی دانست پس این مرد بدون این که او متوجه شود عورت او را پوشانید از ترس این که اگر مطلع شود خجالت می کشد و با یکدیگر می رفتند تا در میان دره ای مرد فهمید که او چنین کاری کرده است گفت ای مرد خداوند ثواب ترا جزیل و عاقبت تو را به خیر کند و در حساب تو سخت نگیرد.

خداوند دعای آن مرد را در حق وی مستجاب کرد و این مرد را خداود عاقب به خیر نمود به سبب دعای آن مؤمن .

و این کلام رسول خدا ﷺ به نا مرد که درباره اش گفته بودند هلاک شد رسید و توبه کرد.

«عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 2، ص 387».

اما دعای امام هشتم بعد از بارین باران

امام محمد بن علی بن موسی علیه السلام فرمود خدوند عزوجل به سبب دعای حضرت رضا علیه السلام برکت را بر بلاد افزود یکی از وابستگان مأمون امید داشت او را به ولایتعهدی انتخاب بشود نه حضرت رضا علیه السلام را و جماعتی در اطراف مأمون بودند که همگی بر امام علیه السلام حسد می ورزیدند یکی از آنان به مأمون گفت یا امیر المؤمنین به خدا پناهت می دهم مبادا با این کارت تاریخ خلافت عباسی شوی و این عمل عظیم تو را آیندگان ماده تاریخ قرار دهید و خود پایان بخش خلفای عباسی باشی چرا که خلافت شرف موجب سربلندی و افتخار بسیار بزرگی است برای بنی عباس و تو موجب بیرون بردن آن از خاندان ایشان به خاندان علی خواهی بود و در این صورت به خود و خاندانت ستم کرده ای که این مرد ساحر (امام رضا علیه السلام ساحر زاده را با این که گمنام بود روی کار آورده و با این که خوار بود او را وزین و عزیز ساخته ای فراموش شده بود او را شهرت داد و ناچیز بود آوازه اش را در همه ای دنیا بلندی نمودی به سبب این بارانی که به دعای او نازل شد سخت بیم دارم از این که این مرد خلافت را از فرزندان عباس برای فرزندان علی بیرون برد و باز چقدر ترس وجود مرا گرفته است که مبادا این مرد با سحر خود نعمت خلافت از تو بستاند و در مملکت رخنه کند و آن را بر تو بشوراند در این صورت آیا احدی مثل جنایت را بر خود و سلطنت خود می کند که تو کرده ای؟

مأمون گفت این مرد در خفا از ما مردم را به امارت خود می خواند ما خواستیم او را ولیعهد خود قرار دهیم تا این که دعوتش برای ما باشد و ملک و پادشاهی را از آن ما داند و کسانی که گول او را خورده و مفتون او شده اند

بدانند و اعتماد پیدا کنند که آن درست نبوده و امر خلافت به مضای ضمنی او از برای ما و مخصوص ما است نه برای او و ما ترسیدیم که اگر او را بر آن حال رها کنیم به نحوی بر ما رخنه کند و نوعی شکاف ایجاد کند نتوانیم آن را جلوگیری و از ناحیه او بلائی به سر ما بیاید آن مرد گفت یا امیر المؤمنین او را به من واگذار من او و طرفدارانش را ساکت می کنم و در جای خود می نشانم مأمون گفت چیزی بهتر این نیست در زند من مرد گفت از بزرگان جماعتی را حاضر نمائید و از سران ولشگریان و قاضیان و برگزیدگان از فقها تا من نقصان او را در حضور جمع روشن کرده و به اثبات رسانم .

راوی گفت مأمون شخصیت های بزرگی را در مجلس حاضر ساخت و خود در آن منزل حضور داشت و حضرت رضا علیه السلام را در مقابل خود نشاند آن گاه آن مرد شروع کرد به سخن گفتند (من جمله) گفت مردم خیلی چیزها از مشا حکیات می کنند و به قدر در وصف شما تند روی می کنند که اگر خودت بر آن اطلاع بیابید از آن بیزاری خواهید جست .

اولین چیزی که باید بگویم نماز استسقاء شما است که دعا کردی و باران آمد و حال آن که بدون دعای شما مرتب و به حسب عادت هر سال بدون هیچ دعائی باران می بارید و این سنت و عادت ان است و آن را برای شما معجزه ای دانسته اند و با این معجزه و علامت ثابت کرده اند که تو نظیری نداری و مانند تو احدی در دنیا نیست در صورتی که این امیر المؤمنین (مأمون) که خداوند پایدارش بدارد مقابل نشود با احدی که شما می شناسی و می دانی .

داستان دیگری از امام هشتم (علیه السلام)

پس از سزاورا نیست که آن چه به دروغ درباره تو گفته اند آن را تجویز کنی اگر راست می گوئی در آن چه پنداشته ای پس زنده کن این شیر را که در پرده نقش هست در مسند ماءمون بود که اگر این کار را انجام دادی آن وقت می توانی آن را معجزه به حساب آوری زیرا بارانی که عادت بیاریدن دارد تو سزاوارتر از دیگران نیستی که به سبب تنها دعای تو باران ریخته باشد دیگران نیز با تو دعا کردند همان طوری که تو دعا می کردی و اشاره کرد به نقش دو شیری که رو به روی هم بر تخت ماءمون کشیده بودند حضرت در غضب شد و صیحه ای بر آن دو صورت زد و فرمود: نه خداوند را درباره او تدبیری است که خود انجام خواهد داد گفتند پس ما چه کنیم فرمود: به جای خود باز گردید آن دو شیر به سوی تخت باز گشته به همان صورت اولیه به صورت شیر بر آن نقش شدند حدیث مفصل است بش از این گنجایش ندارد.

«عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 383 - 394».

داستان دیگری از امام هشتم (علیه السلام)

عبد الله بن عبد الحرمن نقل کرد که گفت قافله ای از خراسان به سوی کرمان می رفت در بین سارقین بر آن تاختند و اسیر گرفتند مدتی در چنگال آنان گرفتار بودند تا این که مالی را به آن دزدها داد باز رها نکردند دهان یکی از آن ها را پر از برف نمودند و او روی یخ نگاه می داشتند و دست و پای او را بستند تا این که زنی از آن قوم دلش به حال وی بسوخت بدون اطلاع کسی او را از بند رها کرد و مرد فرار کرد.

لیکن داخل دهان به شدت مجروح شده بود قادر به حرف زدن نبود برگشت به طرف خراسان از کرمان رفتن منصرف شد شنید که امام رضا علیه السلام در نیشابور حضور دارد همان شب خواب دید شخصی به او گفت امام رضا علیه السلام به خراسان آمده درمانت را برو از او بخواه گوید در خواب چنان می دیدم که من قصد او کردم همه گرفتاری را نزد آن حضرت گزارش دادم و در خودم را گفتم پس آن جناب گوی در خواب به من فرمود (زیره و پودینه) و قدری نمک را بکوب و در دهان خود دوبار و یا سه بار بگردان شفا خواهی یافت مرد از خواب بیدار شد ولی خواب خود را اهمیت نداد و فکری هم نکرد رفت رسید نیشابور به او گفتند امام رضا علیه السلام رفت (به رباط سعد اکنون آقا در رباط سعد است مرد آمد رباط سعد) وارد بر حضرت شد با اشاره عرض کرد دهانم زخم است نمی توانم حرف بزنم از کار افتاده است اگر ممکن است داروی معرفی فرمائید حضرت فرمود آیا در خواب به تو یاد ندادم برو همان طوری که در خواب گفتم انجام ده خوب می شوید.

مرد گفت یا بن رسول الله اگر ممکن است یک بار دیگر بفرمائید حضرت
فرمود (زیره و پودینه) با یک مقدار نمک بکوب و دوباره یا سه بار در دهان
بگردان علاج خواهی یافت مرد می گوید من این دستور را عمل کردم صحت
یافتم .

«عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 509».

شیعه حقیقی از دیدگاه حضرت امام رضا (علیه السلام)

هنگامی که حضرت رضا علیه السلام در خراسان بود جمعی از شیعیان از راه دور برای زیارت حضرت رضا علیه السلام به درب خانه آن حضرت آمدند دربان به نزد حضرت رضا علیه السلام رفت تا اجازه ورود آن ها را بگیرد جریان را به حضرت عرض کرد امام رضا علیه السلام به او فرمود: فعلا کار دارم به آن ها بگو بروند.

دربان آمد و به آن ها گفت بروید فعلا آقا کار دارد آنها رفتند و روز دوم به درب خانه حضرت رضا علیه السلام آمدند باز مثل روز قبل اجازه ورود داده نشد و آن ها رفتند دو ماه هر روز آن ها می آمدند و بر می گشتند سرانجام ناامید شدند و به دربان گفتند به حضرت رضا علیه السلام عرض کنید ما از شیعیان پدر تو امیر المؤمنان حضرت علی علیه السلام هستیم دشمنان ما نسبت به ما شماتت و سرزنش می کنند که شما به ما اجازه ملاقات ندادید دربان پیام آن ها را به حضرت رضا علیه السلام ابلاغ کرد حضرت فرمود: به آن ها اجازه بده وارد شوند دربان به آن ها اجازه ورود داد آن ها به حضور حضرت رضا علیه السلام رسیدند و سلام کردند حضرت رضا علیه السلام جواب سلام آنها را نداد و حتی اجازه نشستن به آنها نداد آن ها هم چنان ایستاده بودند سرانجام آن ها گفتند ای پسر رسول خدا چه شد که ما این گونه مورد بی مهری شما شده ایم بعد از دو ماه دربه دری و اجازه ندادن این گونه قدر ما را ناچیز نمودی و بعد از این بی اعتنائی دیگر آبرویی برای ما باقی نمایند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این آیه را بخوانید:

وما اصابکم من مصیبه قبما کسبت ایدیکم ویعفوا عن کثیر.

«شوری آیه 30».

هر ناگواری که فراگیر شما می شود به خاطر اعمالی است که انجام داده اید
با این که خداوند بسیاری از گناهان را می بخشد.

من در این برخورد با شما از خدا و رسول خدا و امیر المؤمنین و از پدران و
اجداد پاکم پیروی کرده ام آن ها عرض کردند برای چه مگر ما چه گناه کرده
ایم حضرت رضا علیه السلام فرمود: شما ادعا می کنید که شیعه امیر مؤمنان علی
علیه السلام هستید همین گناه شما است که ادعای دروغین می کنید وای بر شما بدانید
که شیعه امیر مؤمنان علی علیه السلام حسن و حسین سلمان ابوذر مقداد عمار و محمد
بن ابوبکر سلام الله علیهم هستند که در هیچ یک از دستوره‌های علی
علیه السلام سرپیچی نمی کردند و هرگز مرتکب کاری که نهی شده بودند نمی شدند.

شما ادعا می کنید که شیعه هستیم ولی در اکثر اعمال خلافکار و مقصر
هستید در انجام وظایف واجب کوتاهی می کنید اگر کردار شما با گفتارتان تطبیق
نکند به هلاکت میرسید مگر این که توبه نمائید و جربان کنید تا مشمول رحمت
الهی گردید.

آن ها گفتند ای فرزند رسول خدا از درگاه خدا طلب آمرزش می کنیم و
توبه می نمائیم و دیگر نمی گوئیم ما شیعه علی علیه السلام هستیم بلکه می گوئیم ما
دوست علی علیه السلام هستیم .

آن گاه حضرت رضا علیه السلام به آن ها فرمود آفرین بر شمای برادران و دوستانم
بفرمائید بفرمائید بفرمائید آن حضرت مکرر آنها را به حضور خواند تا آنها را
یک یک در آغوش گرفت و به دربان فرمود چند بار مانع ورود آنها به نزد من
شدی ؟

دربان عرض کرد شصت بار فرمود شصت بار نزد آن ها برو و بر آن ها سلام کن و سلام مرا به آن ها برسان آن ها با استغفار و تو به خود از گناه پاک شدند و به امور آنها رسیدگی کن و مشکلات آن ها را رفت کن و آن چه لازم است به آن ها از خواربار و پول و غیره کمک کن .
«بحار، ج 68، ص 157 - 159».

شخصی به حضور حضرت رضا علیه السلام آمد و پس از سلام عرض کرد من از دوستان شما هستم از سفر حج بر می گردم پولم تمام شده و می خواهم به محل سکونت بروم مبلغی که مرا به وطنم برساند به من بدهید وقتی که به وطن رسیدم وضع مالی من در محل خوب است به مان اندازه که به من داده ای به نیت شما به فقرا صدقه می دهم حضرت رضا علیه السلام برخاست و به اندرون خانه اش رفت و پس از ساعتی بازگشت و دستش را از پنجره درب بیرون آورد و به آن حاجتی فرمود این دویست درهم را بگیر و مخارج سفر را با آن تاءمین کن وقتی که به وطن رسیدی لازم نیست که آن را از جانب من به فقرا صدقه بدهی آن را به تو بخشیدم برو که نه من تو را ببینم و نه تو مرا ببینی آن شخص به سوی وطن خود رفت یکی از حاضران آن حضرت پرسید چرا پول را از بالای پنجره به او دادی و نخواستی او تو را ببیند حضرت رضا علیه السلام فرمود: از آن ترسیدم که مبادا وقتی که با او روبه رو شدم خوار سؤال کردن را در چهره اش مشاهده نمایم آیا نشنیده ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

آن کسی که کار نیکوی خود را بیوشاند پاداش او برابر پاداش هفتاد حج است .

«مناقب آل ابی طالب ، ج 4، ص 360».

احمد بن محمد بزنی روایت کرده که گفت در نامه ای از امام هشتم به فرزندش ابوجعفر علیه السلام دیدم مرقوم فلارموده بودای فرزند شنیده ام هنگامی که

سوار می شوی و قصد بیرون رفتن داری غلامان از روی بخل تو را از باب صغیر می برند که مبادا کسی از تو خیری ببیند به حقی که من بر تو دارم از تو می خواهم که رفت و آمد تو جز از باب کبیر نباشد و هرگاه قصد سوار شدن و بیرون رفتن داری با تو کیسه های درهم و دینار باشد که کسی چیزی از تو نخواهد.

مگر این که به او عطا کنی و اگر از خودی هایت کسی از تو طلب و درخواست کمکی کرد مبادا از پنجاه دینار به او کم تر ببخشی بیش تر از پنجاه را خود می دانی و نیز اگر عمه زادگان زنی از تو مالی طلبید مبادا از بیست و پنج دینار بدو کم تر ببخشی بیش تر از آن را خود می دانی و من می خواهم که خداوند به تو برتری دهد پس انفاق کن و از خدا مترس که بر تو تنگ گیرد یا تهی دست شوی .

«عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 658».

از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: در قوم بنی اسرائیل مردی صالح زندگی می کرد که همسری شایسته داشت شبی در خواب دید که مردی به او گفت خداوند متعال برای تو این مقدار عمر قرار داده است نصف این عمر را ثروت و بی نیازی به سرخواهی برد و نصف دیگر را در تنگدستی خواهی گذراند حالا می توانی یکی از آن دو را مقدم سازی .

آن مرد گفت زنی صالحه دارم که در زندگی شریک زندگی و مشاور من است در این امر با او مشورت می کنیم و نتیجه را می گویم هنگامی که صبح شد خوابش را برای همسرش تعریف کرد همسرش گفت نصف عمری که در سعه و عافیت است را پیش بینداز و انتخاب کن ایمد آن که خداوند ما را مورد رحمت خود قرار داده و نعمت را بر ما تمام کند.

در شب دوم در خواب وقتی از آن مرد سؤال شد کدام نصف عمرت را مقدم می کنی گفت آن نصف او را که در بی نیازی خواهم بود به او گفته شد انتخاب تو پذیرفته شد پس دنیا به طور کامل به او روی آورد.

هنگامی که از نعمت الهی برخوردار شد همسرش به او گفت با خویشان و محتاجان رفت و آمد داشته باش و با آنان نیکی کن و همسایگان و برادرانت را بهره مند ساز هنگامی که دوران بی نیازی او به پایان رسید مردی که در خواب دیده بود به او بشارت داد که خداوند متعال به پاداش کار تو تمام عمر تو را مانند گذشته در وسعت و بی نیازی مقرر ساخت و فقر از زندگی تو برداشته شد.

«ره توشه ماه مبارک سال 1381، ص 209 نقل از بحار، ج 14، ص 492».

خداوندا ندارم راه چاره جگر از زهر کین شده پاره پاره غریبم یار و غم خواریندارم به جز تو یاور و یاری ندارم جوادای نور چشمانم کجائی چه خوش باشد دم مرگم بیائی ببالین پدر آمد جوادش دم مردن رسید آخر به دادش پدر را دید رفته صبر و تابش شرار زهر کین کرده کبابش طیببانه نشست اندر کنارش که جویا گردد از احوال زارش

قال ابو الحسن الرضا عليه السلام

لا يوكن مؤ من مؤ منا حتى يكون فيه ثلاث خصال سنه من ربه و سنه من بنيته و سنه من وليه فالسنه من ربه كيما سيره قال الله عزوجل عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الا من ارتضى من رسول .

«سوره جن آيه 25 و يا 26 سوره 27».

و اما السنه من بنيه قمدارات الناس قال الله عزوجل امر نبيه بمدارات الناس فقال خذ العو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلين .

«سوره 7 اعراف آیه 198».

و اما السنه من وليه فالصبر في الباءساء والضراء فان الله عزوجل يقول و الصابرين في الباءساء والضراء و حين الناس اولئك الذين صدقوا و اولئك هم المتقون .

«بقره آیه 172».

ترجمه

امام رضا علیه السلامی فرماید: مؤ من نیست مؤ منی تا این که در او سه خصلت باشد یک خصلت از خداوند متعال و آن مخفی کردن اسرار است می فرماید عالم غیب او است و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد مگر رسولان که آن ها را برگزیده است .

و اما خصلت از پیامبر ﷺ مدارا کردن با مردم است که خداوند امر فرموده پیغمبرش را که با مردم مدارا کند (اگر مدارا نکند مردم از اطراف رسول اکرم پراکنده می شوند) و فرموده در قرآن بخشیدن را پیشه بگیر و امر به معروف کنید از جهالیت اعراض نمائید.

خصلت سوم از ولی خودش

آن هائی که پیروان ولی خدا هستند صابرانند در گرفتاری ها و بیماری ها در میدان جهاد و در همه حال پر استقامت و بردبارند و آن ها کسانی هستند راستگو و آن ها هستند اهل تقوی و پرهیزکاری .
«خصال ، ج 1، ص 111».

پس نتیجه فرمایش حضرت رضا علیه السلام این طور می شود مؤ من کسی را می گویند: اسرار را حفظ کند و با مردم کاملاً مدارا کند و در گرفتاری ها صابر باشد هیچ گونه اظهار ناراحتی ننماید این آدم را می گویند مؤ من خوشا به حال آن افرادی که دارای این خصال هستند.

نگاهی به نزدگی حضرت جواد (علیه السلام)

نام آن حضرت محمد تقی عجل الله فرجه آن حضرت ابو جعفر القاب شریفش تقی جواد و مختار و منتجب و مرتضی و قانع و عالم و غیره شیخ صدوق فرموده که آن حضرت را تقی گفتند برای آن که از حق تعالی ترسید پس خداوند عزوجل او را نگه داشت از شر مأمون در وقتیکه مأمون با حال مستی شبی بر آن حضرت وارد شد و شمشیر زد بر آن حضرت تا آن که گمان کرد که آن جناب را به قتل رسانید پس حق تعالی او را نگه داشت از شر او کیفیت ولادت اختلاف است مشهور بین علماء بین نوزدهم ماه مبارک رمضان یا نیمه آن ماه . سند صد و نود و پنج در مدینه متولد شده قولی دیگر روز دهم ماه رجب ذکر کرده اند.

و اما کیفیت ولادت

حضرت امام محمد تقی علیه السلام چنان است از این شهر آشوب به سند معتبر از حکیمه خاتون دختر موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است که روزی برادرم حضرت امام رضا علیه السلام مرا طلبید و فرمود: که ای حکیمه امشب فرزند مبارک خیزران متولد می شود باید که در وقت ولادت او حاضر باشی من در خدمت آن حضرت ماندم چون شب شد چراغی روشن کرد و درب را به روی ما بست چون خیزران درد زایمان گرفت او را بالای طشت نشانیدیم در این هنگام چراغ خاموش شد و از خاموش شدن چراغ غمناک شدیم ناگاه دیدیم که خورشید امامت از رحم خیزران طالع گردید نوری از آن حضرت ساطع بود و پرده نازکی احاطه کرده بود مانند جامه نور آن بزرگوار تمام آن حجره را منور کرد ما از چراغ مستغنی شدیم .

و آن نور مبین را در دامنم گرفتم و آن پرده را از خورشید جمالش دور کردم .

ناگاه حضرت امام رضا علیه السلام وارد حجره شدند آن حضرت را از ما گرفت و در میان گهواره گذاشت و فرمود: از این گهواره جدا مشو روز سوم ولادتش دیده حقیقت به سوی آسمان گشود و به جانب راست و چپ خود نظر کرد و به زبان فصیح ندا کرد:

(اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله چون این حالت را از آن نور دیده مشاهده کردم به خدمت حضرت رفتم و آن چه دیده و شنیده بودم به خدمت آن حضرت عرض کردم .

حضرت فرمود که آن چه بعد از این از عجائب احوال او مشاهده خواهی کرد
زیاده است از آن چه اکنون مشاهده کردی .

در شب ولادت آن حضرت آن حضرت تا به صبح در گهواره با او سخن می
گفت و اسرار الهی را به او می رسانید.
اقتباس از منتهی الامال جلد 2 ص 459

حضرت جواد سن شریفش در وقت وفات پدرش نه سال بعضی هفت سال
نیز گفته اند.

و در هنگام شهادت حضرت امام رضا علیه السلام آن جناب در مدینه بود.
بعضی از شیعیان از صغر سن در امامت آن جناب تامل داشتند تا این که
علما و افاضل و اشراف از اطراف عالم متوجه حج گردیدند بعد از فراغ از
مناسک حج به خدمت آن حضرت رسیدند و از وقور مشاهده معجزات اقرار به
امامت نمودند.

حتی مرحوم شیخ کلینی و دیگران روایت کرده اند که در یک مجلس یا در
چند روز متوالی سی هزار از غوامض مسایل از آن معدن علوم و فضائل سؤال
کردند و از همه جواب شنیدند.
«اقتباس از منتهی الامال ، ج 2، ص 461».

چون مأمون بعد از شهادت حضرت رضا علیه السلام می خواست مورد طعن مردم
قرار نگیرد به ظاهر خود را از آن جرم و خطا بیرون آورد چون از سفر خراسان
به بغداد آمد نامه ای به خدمت امام محمد تقی علیه السلام نوشت آن جناب را طلبید
چون آن حضرت به بغداد تشریف آورد.

پیش از آن که مأمون آن جناب را ملاقات کند روزی به قصد شکار شد در
اثنای راه به جمعی از کودکان رسید که در میان راه ایستاده بودند حضرت جواد

عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز در آن جا ایستاده بود چون کودکان ماءمون را با آن وضع دیدند پراکنده شدند مگر آن حضرت که از جای خود حرکت نفرمود تا آن که ماءمون به نزدیک آن حضرت رسید و از مشاهده آن حضرت متعجب گردید و پرسید که ای کودک چرا مانند کودکان دیگر از سر راه دور نشدی و از جای خود حرکت نمودی حضرت فرمود: که ای خلیفه راه تنگ نبود که بر تو گشاده گردانم و بر جرمی و خطای نداشتم که از تو بگریزم و گمان ندارم که بی جرم تو کسی را در معرض عقوبت در آوری از استماع این سخنان تعجب ماءمون زیادگریدد پس پرسید که ای کودک چه نام داری فرمود محمد نام دارم گفت پسر کیستی؟ فرمود: پسر علی بن موسی الرضا عَلَیْهِ السَّلَامُ ماءمون چون نسبت شریفش را شنید تعجبش زایل گردید و از استماع نام آن امام مظلوم که او را شهید کرده بود منفعل گردید و صلوات و رحمت بر آن حضرت فرستاد و روانه شد.

چون به صحرا رسید نظرش بر دراجی افتاد بازی از پی او رها کرد آن بار مدتی ناپیدا شد چون از هوا برگشت ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز زنده بود و آن ماهی را در کف گرفت و معاودت نمود چون به همان موضع رسید که در هنگام رفتن حضرت جواد عَلَیْهِ السَّلَامُ را ملاقات کرده بود باز دید که کودکان پراکنده شدند و حضرت از جای خود حرکت نفرمود ماءمون گفت ای محمد این چیست که در دست دارم حضرت فرمود: حق تعالی دریاهائی خلق کرده است که ابر از آن دریاها بلند می شود و ماهیان ریزه با ابر بالا می روند و بازهای پادشاهان آن را شکال می کند و پادشاهان آن را در کف می گیرند و سلاله نبوت را به آن امتحان می نمایند.

ماءمون از مشاهده این معجزه تعجبش بیش تر شد و گفت حقا که توئی
فرزند امام رضا علیه السلام پس آن حضرت را طلبید و اکرام بسیار نمود و اراده کرد که
ام الفضل دختر خود را به آن حضرت تزویج نماید.

از استماع این قضیه بنی عباس نزد ماءمون آمدند گفتند این کودک است اگر
صبر کنید که او کامل شود بعد تزویج نمائید بهر است ماءمون گفت شما ایشان را
نمی شناسید علم ایشان از جانب خدا است و موقوف بر کسب تحصیل نیست
اگر می خواهید بر شما معلوم شود علمای زمان را جمع کنید و با او مباحثه
نمائید ایشان یحیی بن اکثم را که اعلم علمای ایشان بود در آن وقت قاضی
بغداد بود اختیار کردند و ماءمون مجلس عظیم ترتیب داد و یحیی بن اکثم و
سایر علماء و اشراف را جمع کردند پس ماءمون امر کرد که صدر مجلس را
برای آن حضرت فرش کردند و دو متکا برای آن حضرت نهادند.

شیخ مفید فرموده پس حضرت جواد تشریف آوردند در حال که هفت سال و
چند ماه از سن شریفش گذشته بود و در جای خود نشست و یحیی بن اکثم
مقابل آن حضرت نشست و جای ماءمون را پهلو حضرت جواد علیه السلام قرار دادند
پس یحیی رو کرد با ماءمون و گفت یا امیر المؤمنین اجازه می دهی از ابو
جعفر مسئله سؤال کنم گفت از خود آن جناب دستور بطلب یحیی از آن
حضرت اذن طلبید حضرت فرمود: ماءذونی پیرس یحیی گفت فدایت شوم چه
می فرمائی در حق کسی که محرم بود و قتل صید کرد.

حضرت فرمود: در حل کشت او را یا در حرم عالم بود یا جاهل؟ از روی
عمد کشت یا از خطا؟ آزاد بود یا بنده؟ صغیر بود یا کبیر؟ ابتدای صید او بود یا
باز هم صید کرده بود؟ آن صید از پرندگان بود یا از غیر آن؟ از صغار صید بود

یا از کبار آن؟ این محرم اصرار دارد یا پشیمان شده در شب بود صید آن یا در روز؟ احرام عمره اوست یا احرام حج او؟

یحیی از شنیدن این فروع در تحیر ماند و هوش از سرش برفت این وقت بر حضار مجلس امر واضح شد پس مأمون گفت آیا دانستید الان آن چه را که منکر بودید؟

پس رو کرده آن حضرت و گفت آیا خطیبه می‌کنم فرمود: بلی عرض کرد پس خطبه تزویج دختر ام الفضل را برای خود بخوان و من شما را برای دامادی خود پسندیدم اگر چه گروهی از این وصلت کراهت دارند و دماغشان به خاک مالیده خواهد شد پس حضرت شروع کرد به خواندن خطبه نکاح با مأمون صیغه نکاح را خواند و ام الفضل را تزویج کرد و صدق آن را پانصد درهم به اندازه مهر جده اش حضرت فاطمه علیها السلام قرار داد.

«ارشاد، ج 2، ص 284، بحار، ج 50، ص 76».

پشت بند روایت این چنین است که هنگامی که یحیی بن اکثم سئوالاتی از حضرت جواد نمودند (حضرت جواد شروع کرد به سئوال کردن فروعاً) آن مسئله یحیی از شنیدن این فروعاً در تحیر ماند و هوش از سرش رفت . آن وقت مأمونیه آن حضرت عرضه داشت فدایت شوم اگر میل داشته باشید جواب مسائل محرم را بفرمائید.

پس حضرت شروع کرد به جواب دادن و هر یک شقوق مسئله را بیان فرمود: صدای احسنت مأمون بلند شد آن گاه خدمت آن حضرت عرض کرد که شما هم سئوالی از یحیی بفرمائید، حضرت به یحیی فرمود بیرسم عرض کرد که شما هم سئوالی از یحیی بفرمائید، حضرت به یحیی فرمود بیرسم عرض کرد که هر چه میل شما باشد اگر دانستم جواب می‌دهم اگر ندانستم از شما یاد می‌گیرم حضرت فرمود: بیان کن جواب این مسئله را که مردی نظر کرد به زنی در

اول روز نظرش حرام بود چون روز بلند شد به او حلال شد چون ظهر شد حرام شد چون عصر شد بر او حلال شد چون آفتاب غروب کرد حرام گشت چون وقت عشا رسید حلال شد چون نصف شب شد حرام گشت چون فجر طالع گردید حلال شد بر او؟

بگو برای چه بوده که این زن گاهی حرام بود بر آن مرد و گاهی حلال؟
یحیی گفت: به خدا سوگند که من جواب این مسئله را نمی دانم شما بفرمائید تا یاد بگیرم فرمود: این زن کنیزی بود و آن مرد اجنبی بود.

وقت صبح که نگاه کرد بر او نگاهش حرام بود روز که بلند شد او را خرید بر او حلال شد وقت ظهر او را آزاد کرد حرام شد عصر او را تزویج کرد حلال شد وقت مغرب او را مظاهره کرد حرام شد وقت عشا کفاره ظهار داد حلال شد نصف شب او را یک طلاق داد حرام شد وقت فجر رجوع کرد حلال شد.

آن وقت ماءمون گفت آیا در میان شما کسی هست که این مسئله را این طور بتواند جواب بدهد.

«بحار، ج 50، ص 76».

پس از آن که مجلس خلوت شد و تنها عده ای از نزدیکان ماندند ماءمون از امام جواد علیه السلام تقاضا کرد تا احکام شاخه های یازده گانه فوق را در مورد محرم بیان کند امام جواد علیه السلام پاسخ هر کدام را به ترتیب بیان فرمود:

اول: اگر محرم در بیرون از حرم شکار کند و شکارش پرنده باشد کفاره آن یک گوسفند است.

دوم: اگر جوجه پرنده را در بیرون حرم بکشد کفاره اش یک بره است.

سوم: اگر همان جوجه پرنده را در داخل حرم بکشد کفاره اش یک بره است و به علاوه قیمت آن جوجه پرنده را باید بپردازد.

چهارم : هر گاه شکار از حیوانات وحشی باشد اگر گورخر بود کفاره اش یک گاو است اگر آن شکار شتر مرغ باشد کفاره اش یک شتر است .

پنجم : اگر آن شکار آهو باشد کفاره اش یک گوسفند است .

ششم : چنان چه هر کدام از این ها (یعنی گورخر - شتر مرغ و آهو - و وحشی را در حرم بکشد کفاره اش دو برابر خواهد شد.

هفتم : هرگاه شخص محرم کاری که موجب وجوب قربانی است انجام دهد اگر در احرام بود باید قربانی رادر منی ذبح کند و اگر در احرام عمره باشد باید آن را در مکه ذبح نماید.

هشتم : کفاره شکار بری آگاه به مسئله و ناآگاه به مسئله یکسان است ولی اگر از روی عمد باشد هم کفاره دارد و هم گناه کرده است ولی در صورت خطا گناه از او برداشته شده است .

نهم : آن کسی که آزاد است کفاره بر عهده خودش می باشد ولی کفاره برده بر عهده صاحبش می باشد.

دهم : کفاره بر صغر غیر مکلف نیست بلکه بر کبیر مکلف واجب است .

یازدهم : کیفر آخرت بر آن کسی که توبه کند برداشته می شود و گرنه در آخرت کیفر خواهد بود (در این وقت) مأمون فریاد زد احسن آفرین بر توای ابو جعفر.

«احتجاج طبرسی ، ج 2، ص 242».

مأمون گرچه در برابر عباسیان فضائل و کمالات امام جواد علیه السلام را آشکار می ساخت تا به اعتراض آن ها جواب دهد و خود را به امام جواد علیه السلام نزدیک می کرد تا علویان را از خود راضی نگه دارد ولی در حقیقت این است که کارهای مأمون توطئه سیاسی برای حفظ خودش بود.

از این رو در بعضی از موارد می خواست امام جواد علیه السلام را دنیا طلب معرفی نماید غافل از این که چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد.

در این راستا نظر شما را به یک ماجرای عجیب از خنثی شدن توطئه ماءمون توسط امام جواد علیه السلام جلب می کنم :

ماءمون هنگام جشن عروسی امام جواد علیه السلام با دخترش ام الفضل دویست دختر از زیباترین کنیزان خود را طلبید و به هر کدام جامی که در داخل آن گوهر گران بهایی بود (مثل یک سکه طلا) تا وقتی که حضرت جواد علیه السلام بر روی صندلی دامادی نشست آن دختران یکی یکی به پیش آیند و آن گوهر را به آن حضرت نشان دهند تا او بردارد به این ترتیب حضرت جواد علیه السلام بدام بیفتند.

آن بانوان زیبا چهره بالباس های مخصوص از کنار امام جواد علیه السلام گذشتند ولی اما جواد علیه السلام به آن ها و گوهر آن ها هیچ توجه و اعتنا نکرد.

ماءمون در همان مجلس آوازه خوان تار زنی به نام مخارق را که ریش بلندی داشت ماءمور کرده بود تا با ساز و آواز خود امام جواد علیه السلام را از آن حالت ملکوتی بیرون آورده و دلش را به اموری مادی مشغول سازد.

مخارق برای اجرای ماءموریت خود به محل جشن وارد شد و در کنار امام جواد علیه السلام نشست مانند الاغ عر عر کرد سپس به ساز آواز پرداخت و همه اهل مجلس را به خود جلب کرد ولی امام جواد علیه السلام هیچ گونه توجهی به او نکرد و به جانب چپ و راست نیز نگاه ننمود وقتی که دید آن تارزن بی حیا دست بردار نیست بر سر او فریاد کشید و فرمود: ای ریش دراز از خدا بترس .

مخارق آن چنان از فریاد امام علیه السلام وحشت زده شد که سازوتار از دستش افتاد و دستش فلج گردید و تا آخر عمر خوب نشد.

ماءمون مخارق را طلبید و ماجرا را از او پرسید مخارق گفت هنگامی که امام جواد علیه السلام بر سرم فریاد کشید آن چنان وحشت زده و هراسان شدم که هنوز وحشت و هراس وجودم را فراگرفته است . و هیچ گاه این حالت از وجودم خارج نمی گردد.

«سیره چهارده معصوم ، ص 788 نقل از اصول کافی ، ج 1، ص 494 و 495».

شیخ کلینی و دیگران روایت کرده اند که گروهی از اهل نواحی رخصت خواستند وارد شدند بر حضرت جواد علیه السلام و سؤال کردند از آن حضرت در یک مجلس از سی هزار مسئله حضرت جواب داد همه را و در آن وقت حضرت ده سال داشت .

«اقتباس از منتهی الامال ، ج 2، ص 468».

در مدینه المعاجز نقل کرده که عمر بن فرج گفت به حضرت جواد علیه السلام گفتم شیعیان تو ادعا می کنند که تو می دانی هر آبی که در دجله هست وزن آن را حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود: حق تعالی قدرت دارد که تفویض کند علم این را بر پشه ای از مخلوقات خود یا قدرت ندارم گفتم قدرت دارد فرمود من گرامی ترم بر خداوند تعالی از پشه ای از مخلوقات خود یا قدرت ندارم گفتم قدرت دارد فرمود من گرامی ترم بر خداوند تعالی از پشه و از بیش تر خلق خدا.

«عیون المعجزات ص 113 و مدینه المعاجز، ج 1، ص 42 و بحار ج 50 ص 38، بحار چاپ جدید».

معجزه دیگری از حضرت امام جواد (علیه السلام)

شیخ مفید و طبرسی و دیگران روایت کرده اند از (علی بن خالد) که گفت زمانی در سر من رای بودم شنیدم که مردی را از شام آورده اند در این جا حبس نمودند و می گویند او ادعای نبوت و پیغمبری کرده گفت من رفتم در آن جائی که او را حبس کرده بودند از پاسبانان اجازه گرفتم و مرا نزد او بردند چون با او صحبت کردم دیدم مردی عاقل و فهمیده است سؤال کردم قصه تو چیست گفت من در شام در کنار راءس الحسین عبادت میکردم تا این که یک شبی در محراب عبادت مشغول به ذکر خدا بودم که ناگاه شخصی را دیدم که آمد پیش من و به من گفت برخیز همراه من بیا پس من برخاستم و مرا کمی راه برد ناگاه دیدم در مسجد کوفه هستم گفت این مسجد را می شناسی گفتم بلی این مسجد کوفه است پس باهم نماز خواندیم .

پس بیرون رفتیم و مرا کمی راه برد دیدم که در مسجد رسول خدا ﷺ می باشم پس سلام کرد بر رسول خدا ﷺ و با هم نماز خواندیم پس با هم بیرون آمدیم پس قدر کمی راه رفتیم دیدیم که در همان جای اولی در محراب عبادت خود در شام می باشد و آن شخص از نظر من غایب شد پس من در تعجب ماندم تا یک سال چون سال دیگر شد باز آن آقا را دیدم که پیش من آمد من از دیدن او مسرور شدم بس مرا خواند و با خود بر همان موضعی که در سال گذشته برده بود چون مرا برگرداند به شام و خواست از من مفارقت کند به او گفتم که تو را قسم می دهم به خدائی که این قدرت را به تو داده بگو تو کیستی فرمود: من محمد بن علی ابن موسی الرضا هستم (یعنی امام جواد ع)

پس من این حکایت را برای شخصی نقل کردم این خبر کم کم به گوش وزیر معتصم (محمد بن عبد الملک) رسید فرستاد مرا دست بسته آوردند به عراق و

حبس کردند چنان چه می بینی و به من تهمت زدند و گفتند ادعای پیغمبری کرده اید گفتم حالا میل داری که من قصه تو را برای وزیر معتصم بنویسم تا او از وضع شما با خبر گردد و تو را رها کند گفت بنویس پس من نامه ای به محمد بن عبد الملک نوشتم حال جریان را چون جواب آمد دیدم همان نامه خودم است در پشت آن نوشته که به آن مرد محبوس بگوئید که بگوئید به کسی که او را در یک شب از شام به کوفه و مدینه و مکه برده و از مکه به شام برگردانیده بیاید او را از زندان بیرون برد.

راوی گفت من خیلی ناراحت شدم از جواب این نامه روز دیگر صبح زود گفتم بروم از جواب نامه او را خبر بدهم و امر به صبر نمایم .

چون به در زندان رسیدم پاسداران زندان و لشگریان و مردمان بسیار به سرعت تمام گردش می کنند و جست و جو می نمایند گفتم مگر چه خبر است گفتند آن مردی که ادعای نبوت می کرد در زندان بود دیشب مفقود شده و هیچ اثری از او نیست نمی دانیم به زمین فرو رفته یا مرغ هوا او را ربوده علی بن خالد گفت فهمیدم که امام جواد علیه السلام به اعجاز او را بیرون برده است و من در آن وقت زیدی مذهب بودم چون این معجزه را دیدم امامی مذهب شدم و ایمان آوردم .

«ارشاد، ج 2، ص 289، روضه الواعظین ، ص 243».

در روایت آمده یکی از شیعیان که بسیار خوشحال به نظر می رسید به حضور امام جواد علیه السلام آمد حضرت به او فرمود چرا این گونه تورا شاد می بینم او عرض کردای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله از پدرت شنیدم می فرمود سزاوارترین روز برای شادی کردن آن روزی است که خداوند به انسان توفیق نیکی کردن و انفاق نمودن بر برادران دینی دهد امروز ده نفر از برادران دینی که فقیر بودند نزد من آمدند و من به همه آن ها پول و خواربار دادم از این رو خوشحال هستم .

امام جواد علیه السلام فرمود سوگند به جانم سزاوار است که تو خوشحال باشی .
اگر عمل خود را پوچ نساخته باشی و یا بعدا حبط و پوچ نکنی .
او عرض کرد با این که من از شیعیان خالص شما هستم چگونه عمل نیک
خودم را حبط و پوچ می کنم امام جواد علیه السلام فرمود همین سخنی که گفتی
کارهای نیک خود را حبط و پوچ نمودی (یعنی ادعای شیعه خالص بودن کاری
ساده ای نیست) او عرض کرد توضیح بدهید، امام جواد علیه السلام فرمود: این آیه را
بخوان :

یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی .
«بقره آیه 264».

ای کسانی که ایمان آورده اید بخشش های خودتان با منت و آزار باطل
نسازید.

او عرض کرد من به آن افرادی که صدقه دادم منت بر آن ها نگذاشتم و آن
ها را آزار نمودم .

امام جواد علیه السلام فرمود: خدا فرموده بخشش های خود را با منت و آزار باطل
و پوچ نسازید.

نه فرموده تنها منت و آزار بر آنان که بخشش کردی بلکه خواه منت و آزار
بر آنان باشد یا دیگران آیا به نظر تو آزار به آنان که بخشش کردید شدیدتر
است یا آزار به فرشتگان مراقب اعمال تو و فرشتگان مقرب الهی و یا آزار به
ما.

او عرض کرد بلکه آزار به فرشتگان و آزار به شما شدیدتر است .
امام جواد علیه السلام فرمود: تو فرشتگان و مرا آزار دادی بخشش خود را باطل
نمودی .

او عرض کرد چرا باطل کردم و شما را آزار دادم ؟

امام جواد علیه السلام فرمود: این که گفتی چون باطل نمودم با این که من از شیعیان خالص شما هستم (همین ادعای بزرگ به اضافه ما را آزار داد).

سپس فرمود: وای بر تو آیا می دانی شیعه خالص ما کیست؟ شیعه خالص ما سلمان است و ابوذر است مقداد و عمار حبیب نجار هستند تو خود را در صف این افراد برجسته قرار دادی و با این ادعا فرشتگان و ما را آزردی.

آن مرد به گناه و تقصیر خود اعتراف کرد و استغفار کرد و توبه نمود و عرض کرد اگر نگویم شیعه خالص شما هستم پس چه بگویم امام علیه السلام فرمود بگو من از دوستان شما هستم دوستان شما را دوست دارم و دشمنان شما را دشمن دارم او چنین گفت و از گفته قبل استغفار کرد امام جواد علیه السلام فرمود: اکنون پاداش بخشش های تو به تو بازگشت نمود و حبط و بطلان آن ها بر طرف گردید.

«حبار، ج 68، ص 159».

امام جواد علیه السلام و دلداری مریض

یکی از شاگردان امام جواد علیه السلام بیمار شده بود در حدی که بستری شده بود و امید زنده ماندن نداشت امام جواد علیه السلام با خبر شد همراه جمعی از اصحاب به عیادت او رفت وقتی که در بالین او نشست و احوال او را پرسید او زارزار گریه کرد و می گفت می ترسم چه کنم مرگ در کار است .

امام جواد علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا تو که از مرگ می ترسی از این جهت است که نمی دانی مرگ چیست برای تو مثالی بزنم اگر بدنت آلوده به چرک و کثافات باشد و موجب زخم های پوستی بدن گردد و ناراحت شوی و بدانی که اگر حمام بروی و شستشو کنی همه این چرک ها و آلودگی ها و زخم ها از بین می رود آیا میل داری که به حمام بروی یا میل نداری ؟ بیمار عرض کرد البته دوست دارم که هر چه زودتر به حمام بروم و خود را از همه ناپاکی های پاک نمایم امام جواد علیه السلام فرمود مرگ برای مؤمن همان حمام است و آن آخرین منزلگاه و مرحله شستشو و پاکسازی از آلودگی های گناه می باشد بنابراین اگر به سوی مرگ رفتی در حقیقت از همه اندوه ها و رنج ها نجات یافتی و به سوی شادی رو آوردی پس هیچ غم را به خود راه نده .

بیانات گرم و پرمهر امام جواد علیه السلام روحی تازه در کالبد آن بیمار بخشید قلب و اعصاب او آرام شد و اندوهش به شادی و نشاط تبدیل گردید.

«داستان های شنیدنی از چهارده معصوم محمدی اشتهارد، ص 174».

امام جواد علیه السلام هنگامی که دیده به جهان گشود حضرت رضا علیه السلام فرمود:

هذا المولود الذی لم یولد مولود اعظم برکه علی شیعتنا منه .

«سیره چهارده معصوم ، ص 749 نقل از بحار ج 50، ص 15».

فرمود این نوزادی است که مولودی برای شیعیان ما پر برکت تر از او به دنیا

نیامده است .

«بحار، ج 50، ص 15».

مادر امام جواد علیه السلام (خیزران) نام داشت او را به نام های دیگری مانند

ریحانه ، سبیکه مرسیه نیز می خواندند این بانو در عصر خود از برترین بانوان

بود.

مطابق بعضی از روایات نام اصلی او سبیکه بود حضرت رضا علیه السلام نام او را

خیزران گذاشت .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد این بانوی با فضیلت و قهرمان پرور فرزندش امام

جواد علیه السلام چنین پیشگویی کرد پدرم به فدای پسر برترین کنیزان که از اهالی نوبه

و پاک سرشت است .

«سیره چهارده معصوم ، ص 751 نقل از اصول کافی ، ج 1، ص 323 و بحار ج 50، ص 7 و

13».

خیزران از اهالی نوبه (یکی از نقاط آفریقا نزدیک مصر) از طایفه ماریه قبطیه

بود.

ماریه قبطیه همان بانوی باکمال است که نجاشی پادشاه حبشه او را به پیامبر

صلی الله علیه و آله و سلم اهدا نمود. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او دارای فرزندی به نام ابراهیم گردید که در

دوران کودکی از دنیا رفت .

«بحار، ج 18، ص 419».

روایت دیگر درباره تولد حضرت جواد علیه السلام هم عرض کردم یک قول دیگر در روز دهم ماه رجب سال 195 هجری در مدینه متولد شد و حضرت رضا علیه السلام در سال 200 به دعوت مأمون از مدینه به سوی خراسان هجرت کرد نتیجه می گیریم که حضرت جواد حدود پنج سال در مدینه زیر سایه پدر بودند.

یک معجزه از امام جواد علیه‌السلام در سن کودکی

محمد بن سنان می گوید از درد چشم به امام رضا علیه‌السلام شکایت کردم حضرت کاغذی را برداشت و برای حضرت جواد علیه‌السلام که در آن وقت کم تر از سه سال داشت نام نوشت و آن را به خدمت کار داد تا به حضرت جواد برساند و به من فرمود همراه خدمتکار نزد حضرت جواد برو و این موضوع را مخفی بدار (یعنی معجزه ای را که از او می بینی پنهان کن) من همراه خدمتکار به حضور حضرت جواد علیه‌السلام رسیدم خادمی او را در آغوش گرفته بود آن خادم نامه را در برابر چشم حضرت جواد بازکرد حضرت جواد علیه‌السلام به آن نگاه می کرد و سر را به سوی آسمان بلند کرد و چند بار گفت خدایا نجات بده هماندم همه دردهای چشم برطرف گردید و به قدری دید چشم های من خوب شد که چشم هیچ کس این گونه دید نداشت به حضرت جواد گفتم خداوند تو را سرور و رهبر این امت قرار داد چنان که عیسی علیه‌السلام را سرور و رهبر بنی اسرائیل نمود آن گاه باز گشتم و قبلا امام رضا علیه‌السلام به من فرموده بود پنهان کن هم چنان مدت ها گذشت که چشمانم سالم و خوب بودند تا این که این معجزه را برای مردم نقل کردم دوباره درد چشم بر من عارض گردید.

«سیره چهارده معصوم ، ص 754».

امام رضا علیه‌السلام حضرت جواد را به عنوان مولود پر برکت برای شیعیان یاد می کرد.

چرا که او با آن وسعت علم و حلم می توانست تمام توطئه های دشمنان را خنثی کرده و پیروز گرداند حتی کار به جایی رسید بعضی القاء کردند که چهره حضرت جواد نشان می دهد که فرزند امام رضا نیست بعضی از افراد فریب

خوردند و در شباهت حضرت جواد علیه السلام به امام رضا علیه السلام القاء شبهه کردند حضرت رضا علیه السلام به آن ها فرمود حضرت جواد پسر من است .

آن ها گفتند میان ما و تو قیافه شناسی داور باشد زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی موارد به حکم قیافه شناسی داوری می فرمود.

بنابراین بین ما و شما قیافه شناس داوری کند حضرت رضا علیه السلام فرمود من به دنبال قیافه شناسی نمی فرستم شما آن ها را دعوت کنید ولی به آن ها نگوئید که برای چه دعوتشان می کنید.

جمعی از بستگان امام رضا علیه السلام درباغی قرار گرفته امام رضا علیه السلام لباس کشاورزان را پوشید و در گوشه ای از باغ به صورت باغبان مشغول بیل زدن شد.

سپس حضرت جواد علیه السلام را آوردند او در کنار گروهی از بستگان نشست در این هنگام قیافه شناسی را آوردند وارد باغ کردند حاضران به آن ها گفتند این پسر (حضرت جواد علیه السلام را به پدرش منسوب کنید).

بگوئید پدر این پسر در میان این جمعیت کیست ؟

قیافه شناسان قیافه را دیدند و سپس گفتند پدر این پسر در میان این گروه حاضر نیست ولی این مرد و آن مرد عموی او هستند و آن خانم عمه او است سپس قیافه شناسان به آن باغبان که در چند قدمی مشغول بیل زدن بود از دور نگاه کردند آن گاه گفتند اگر این پسر (حضرت جواد علیه السلام در این جا پدری داشته باشد همین باغبان است که قدم های او با قدم های این پسر یکسان است .

چند لحظه بعد حضرت رضا علیه السلام نزد آنان آمد قیافه شناسان تا چهره آن حضرت را دیدند بی درنگ گفتند هذا ابوه این پسر همین شخص است علی بن

جعفر عموی حضرت رضا علیه السلام « می گوید در این هنگام برخاستم و لب حضرت جواد علیه السلام را بوسیدم و به او عرض کردم گواهی می دهم که تو در پیشگاه خدا امام من هستی .

«سیره چهارده معصوم ، ص 756 اقتباس از اصول کافی ، ج 1، ص 323».

از زکریا بن آدم روایت شده گفت من در محضر حضرت رضا علیه السلام بودم ناگاه حضرت جواد علیه السلام را که کم تر از چهار سال داشت آوردند دست هایش را بر زمین زد و سر به آسمان بلند نمود و در فکر فرو رفت فکرش طولانی شد امام رضا علیه السلام به او فرمود به قربانت چرا فکر کردن تو طولانی شد حضرت جواد علیه السلام گفت درباره ستم هایی که به مادرم فاطمه علیه السلام کردند فکر می کنم سوگند به خدا آن دو تن را از قبر بیرون می آورم و می سوزانم و سپس خاکسترشان را بر باد می دهم و به سوی دریا می پراکنم حضرت رضا علیه السلام به او نزدیک شد و بین دو چشم او را بوسید و سپس به او فرمود: پدر و مادرم به فدایت تو سزاوار مقام امامت هستی .

«سیره چهارده معصوم ، ص 757 اقتباس از دلائل الامامیه و بحار، ج 50، ص 59».

معجزه امام جواد (علیه السلام)

در سن کودکی محمد بن میمون می گوید در مکه در آن هنگام که هنوز امام رضا علیه السلام به خراسان نرفته بود به محضر آن حضرت رسیدم عرض کردم می خواهم به مدینه بروم نامه ای برای حضرت جواد در مورد من بنویس تا از لطف و عنایت او برخوردار گردم .

امام رضا علیه السلام خندیدند و نامه ای نوشت و به من داد من آن نامه را به مدینه آوردم و در این وقت از هر دو چشم نابینا شده بودم به خانه حضرت جواد علیه السلام رفتم خدمتکار حضرت جواد که در آن وقت کودک شیرخوار بود در گهواره گذاشت ، من نامه را به خدمتکار به نام موفق دادم حضرت جواد علیه السلام به موفق فرمود: نامه را بگشا او نامه را گشود و در برابر چشم حضرت جواد قرار داد حضرت جواد علیه السلام به آن نامه نگاه کرد و به من فرمود: ای محمد چشمت به چطور است ؟ عرض کردم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله به درد چشم مبتلا شدم هر دو چشمم چنان چه می بینی نابینا شده است .

حضرت جواد علیه السلام فرمود: نزدیک من بیا نزدیک رفتم دستش رادراز کرد و بر چشمم کشید هماندم چشمانم بینا شدند دست و پای حضرت جواد را بوسیدم و در حالی که بینا بودم از محضرش بیرون آمدم .
«سیره چهارده معصوم ، ص 757 نقل از بحار، ج 50، ص 46».

سفارش امام رضا علیه السلام در مورد توجه به نیازمندان به حضرت امام رضا علیه السلام خبر رسید که اطرافیان حضرت جواد علیه السلام در مدینه آن حضرت را از ناحیه درب کوچک خانه اندرونی وارد و خارج می کنند تا نیازمندان کم تر مزاحم از حضرت گردند، امام رضا علیه السلام در ضمن نامه ای فرزندش را از این کار نهی کرد

احمد بن محمد از شاگردان برجسته امام رضا علیه السلام می گوید نامه امام رضا علیه السلام را که برای حضرت جواد علیه السلام نوشته بود خواندم نوشته بود:

ای ابو جعفر به من خبر رسیده وقتی که غلامان می آیند و می خواهی سواره به جای بروی از درب کوچک خانه تو را بیرون می آورند و این به خاطر بخل آن ها است که نمی خواهند از جانب تو خیریر به نیازمندان برسد به حقی که به گردند دارم قسمت می دهم که پیوسته از درب بزرگ رفت و آمد کن وقتی که سوار شدی درهم و دینار همراهت باشد سپس به هر کسی که از تو درخواستی نکرد از آن بده . اگر عموهایت از تو کمک خواستند عطای تو به آن ها کم تر از پنجاه دینار نباشد اگر بیش تر دادی مختار هستی و اگر عمه هایت درخواست کمک نمودند کم تر از 25 دینار به آنها نده اگر بیش تر دادی مختار هستی همانا من می خواهم خداوند مقام تو را بالا ببرد پس انفاق کن و از کم شدن در درگاه خداوند صاحب عرش ترس .

«عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 8 و بحار، ج 50، ص 102».

شخصی به حضرت امام جواد علیه السلام گفت مردم درباره خردسال شما سخن (اعتراض آمیز) می گویند حضرت امام جواد علیه السلام فرمود: خداوند به داود علیه السلام وحی کرد تا پسرش سلیمان را که در آن وقت کودک بود و گوسفند چرانی می کرد جانشین خود سازد حضرت داود علیه السلام طبق فرمان خدا سلیمان را به عنوان جانشین خود معرفی نمود دانشمندان عابدان بنی اسرائیل آن را نپذیرفتند و گفتند سلیمان کودک است ، خداوند به حضرت داود علیه السلام وحی کرد عصاهای اعتراض کنندگان را بگیر و عصای سلیمان علیه السلام را نیز بگیر و در داخل اطاقی بگذار و در آن اطاق را ببند و مهر و موم کن روز بعد با بنی اسرائیل به آنخانه بیا و درب را باز کن عصای هر کدام که مانند درخت سبز و دارای برگ و میوه شده بود صاحب آن عصا جانشین است .

حضرت داود عليه السلام همین دستور را اجرا نمود فردای آن روز عابدان و عالمان بنی اسرائیل به دعوت حضرت داود عليه السلام به آن اطاق آمدند وقتی که دیدند عصای سلیمان سبز و دارای برگ و میوه شده است پذیرفتند جانشینی حضرت سلیمان را با این که کودک بود قبول کردند و به او راضی شدند گفتند راضی شدیم و او را پذیرفتیم .
«اصول کافی ، ج 1، ص 383».

سخن گفتن عصا به حقانیت حضرت جواد

محمد بن ابی العلامی گوید شنیدم از یحیی بن اکثم که قاضی در عصر خود بود.

گفت: روزی وارد مسجد النبی شدم و قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت می نمودم حضرت امام جواد علیه السلام در آن جا دیدم که مشغول طواف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود دربارہ چند مسئلہ با او گفت و گو نمودم همه را پاسخ دادن در آخر گفتم من از تو یک سؤال دیگر دارم ولی شرم می کنم بپرسم فرمود: قبل از آن کہ بپرسی بہ تو خبر می دهم می خواهی بپرسی اکنون امام مردم کیست؟ گفتم آری بہ خدا می خواستم همین مطلب را بپرسم، فرمود: امام من هستم یحیی بن اکثم گفت علامت و نشانه صدق امامت تو چیست؟ در دست آن حضرت عصایی بود ناگاہ دیدم همان عصا بہ سخن در آمد و با کمال فصاحت گفت همانا صاحب من امام این زمان است و او است حجت خدا.

«اصول کافی، ج 1، ص 353».

ازدواج با سمانه مغریه

اما راجع به ازدواج حضرت امام جواد علیه السلام به طور خلاصه بیان می شود ملال آور نباشد امام جواد علیه السلام هنگامی که با ام الفضل دختر مأمون ازدواج کرد سال ها گذشت او دارای فرزند نشد برای این که او عقیم و نازا بود.

امام جواد علیه السلام با کنیزی پاک سرشت به نام سمانه که از اهالی مغرب بود ازدواج کرد و از او در سال 213 هجری قمری دارای فرزند شد که همان حضرت هادی علیه السلام باشد مطابق روایات متعدد حسادت (هووگری) باعث شد که ام الفضل بنای ناسازگاری را با امام جواد علیه السلام گذاشت و از این که آن حضرت دارای هسمر دیگر و فرزند شد بسیار ناراحت بود و سرانجام امام جواد علیه السلام به دست ام الفضل مسموم و شهید شد.

ام الفضل در مورد ازدواج امام جواد علیه السلام با سمانه به پدرش مأمون شکایت نمود مأمون به او گفت دخترم تحمل و سازگاری کن زیرا حضرت جواد علیه السلام پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله است .

«سیره چهارده معصوم ، ص 793 و نقل از بحار، ج 50، ص 96».

ممکن است در صفحات بحار شماره ها فرق داشته باشد ولی اکثر این مطالب بحار جلد 50 می باشد.

ام الفضل به قدری در مورد ازدواج جدید امام جواد علیه السلام حساس و ناراحت بود که خود می گوید روزی کنیزی نزد من آمد و سلام کرد پرسیدم کیستی ؟ جواب داد من کنیزی از نوادگان عمار یاسر هستم و همسر امام جواد علیه السلام شوهر تو می باشم .

حسادت (هووگری) به قدری بر من چیره شد که نتوانستم خود را نگهداری کنم تصمیم گرفتم از خانه بیرون روم و در شهرها دربه در گردم و شیطان مرا به آن وادار کرد که به آن کنیز بدرفتاری کنم و به او ناسزا بگویم ولی سرانجام خود را کنترل کردم .

سیره چهارده معصوم ، ص 793 اقتباس از بحار، ج 50، ص 96.»

نفرین حضرت جواد علیه السلام در حق یک نفر و شکرانه امام هادی (علیه السلام)

نفرین حضرت جواد علیه السلام در حق یک نفر و شکرانه امام هادی علیه السلام
در عصر امام جواد علیه السلام و امام هادی یکی از افرادی که از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم بود و موجب مزاحمت برای آنان می شد شخصی به نام (عمر) از خاندان فرج بود که با چپاول و رشوه و دزدی ثروت زیادی برای خود انباشته بود و به عنوان یک آدم (قلدر) آن عصر خوانده می شد او به خاطر نفوذی که در حکومت طاغوتی بنی عباس داشت مدتی فرماندار مدینه شد و نسبت به خاندان نبوت بسیار خشن بود او آن قدر خباست باطنی داشت که روزی باکمال بی حیایی به امام جواد علیه السلام عرض کرد به گمانم تو مست هستی امام جواد علیه السلام گفت خدایا تو می دانی که من امروز را برای رضای تو روزه داشتم .

طعم غارت شدن و خواری اسارت را به عمر بن فرج بچشان طولی نکشید که در سال 233 متوکل بر او غضب کرد و دستور داد به عنوان مالیات 120 هزار دینار از او 150 هزار دینار از برادرش گرفتند و بار دیگر بر او غضب کرد و دستور داد هرچه می توانند بر پشت گردن او ضربه بزنند شش هزار پس گردنی بر او زدند بار سوم بر او غضب کرد کشان کشان او را به بغداد بردند و همان جا اسیر بود تا از دنیا رفت .

محمد بن سنان می گوید به حضور امام هادی علیه السلام رسیدم فرمود آیا برای آل فرج پیشآمدی شده است عرض کردم آری عمر بن فرج وفات کرد حضرت فرمود: الحمد لله و تا 24 بار شمردم که به شکرانه مرگ عمر بن فرج گفت

الحمد لله بعد فرمود او به پدرم نسبت مستی داد پدرم او را نفرین کرد. «اصول
کافی ، ج 1، ص 496».

شهادت امام جواد علیه السلام به دست ام الفضل

مطابق روایات مسعودی در اثبات الوصیه و روایات عیون المعجزات هنگامی که امام جواد علیه السلام به دعوت معتصم وارد بغداد شد معتصم با جعفر پسر ماءمون هم دست شدند و ام الفضل دختر ماءمون و همسر امام جواد علیه السلام با سمانه مادر امام هادی علیه السلام وسیله زهر رسانی به آن حضرت نمودند ام الفضل به پیشنهاد آن ها پاسخ مثبت داد معتصم و جعفر زهر کشنده ای در درون انگور نمودند و برای ام الفضل فرستادند ام الفضل آن انگور را نزد امام جواد علیه السلام گذاشت آن حضرت آن را خورد و پس از چند لحظه احساس مسمومیت کرد و بر اثر همین مسمومیت به شهادت رسید.

طولی نکشید که ام الفضل در مخفی ترین اعضایش زخمی عظیم پیدا کرد همه اموالش درمان آن مصرف نمود ولی بیماریش خود بنشد و چنان تھی دست گردید که دست گدایی به سوی مردم دراز می کرد تا به او کمک کنند تا آخر الامر هلاک گردید.

«انوار البهیة ، ص 422 و سیره چهارده معصوم ، ص 408».

اشعار مصیبت درباره حضرت جواد (علیه السلام)

در میان حجر جان می داد و یک یاور نداشت غیر درد و غم نهان در سینه آن سرور نداشت
آفتاب عمر کوتاهش نهان می شد ولی آسمان دیده اش جز اشک و خون اختر نداشت
کسی عیادت جز اجل زان یوسف زهرا نکرد گرگ مرگ آمد ولی او تاب در پیک نداشت
او میان حجره جان می داد و قاتل پشت در پای کوبی کرد و شرم از روی پیغمبر نداشت
تا کند رفع عطش آن لاله باغ رضا غیر سقای دو چشمش هیچ آب آور نداشت
می خواست که فریاد کند تشنه لبم از سوز جگر طاقت فریاد نداشت

امام جواد علیه السلام دارای چهار پسر بود (ابو الحسن حضرت امام هادی علی النقی علیه السلام و ابو احمد موسی مبرقع مدفنش در قم می باشد و ابو احمد حسین و ابو موسی عمران و دختران آن حضرت عبارت اند از: فاطمه و خدیجه و ام کلثوم و حکیمه و مادر ایشان ام ولد بود که به نام سمانه مغربیه می گفتند.
«اقتباس از منتهی الامال، ج 2، ص 497».

نگاهی به زندگانی حضرت امام هادی (علیه السلام)

نام مبارک امام دهم علیه السلام علی علیه السلام القاب معروف هادی و نقی علیه السلام کنیه آن بزرگوار ابوالحسن علیه السلام پدر آن حضرت حضرت جواد علیه السلام مادر گران قدر آن حضرت سمانه علیه السلام روز تولدش 15 ذیحجه الحرام و محل تولد در روستای صریا نزدیک مدینه در سال 212 هجری قمری .

وقت و محل شهادت سوم رجب در سال 254 در سن 41 سالگی در شهر سامرا بر اثر زهری که بادسیه (معتز) سیزدهمین خلیفه عباسی توسط معتمد عباسی به آن حضرت خوراندند به شهادت رسید شهر سامرا واقع در عراق می باشد نوشتن حالات حضرت امام علی النقی مصادق شده با روزی که گروهی از مخالفین دین مقدس اسلام و منافقین و یا عده ای از وهابیون گرچه همه آنها زیر سلطه امریکا هستند گنبد آن بزرگوار و همچنین گنبد حضرت امام حسن عسگری علیه السلام را خراب نمودند و ملت مسلمانان را غرق در غزا و ماتم نمودند خداوند انشاءالله همه این افراد را از صفحه روزگار براندازد تا تاریخ این مصیبت عظمی 84/12/3 برابر با روز 23 ماه محرم الحرام سال 1427 ساعت 7 صبح روز چهارشنبه واقع گردید مراجع تقلید و روحانیون و مردم در مسجد اعظم قم اجتماع نمودند و بعضی از مراجع با پای برهنه تشریف آوردند مجلس سوگواری و نفرین بر دشمنان دین نمودند آن روز بسیار روز ناگواری بود بر دوستان آن دو امام علیه السلام ولی ملت شریف کشورمان و متدینین و ارادتمندان امام هادی و امام عسگری علیه السلام شروع کردند پول های کثیری به حساب واریز نمودند برای گنبد جدید و تعمیر آن .

همان طور که عرض شد مادر امام هادی علیه السلام سمانه است از اهالی مغرب بود که دست تقدیر او را به مدینه آورد و هسمر امام جواد علیه السلام گردید این بانوی با کمال به قدری در راه کمالات و فضائل معنوی ممتاز بود در زهد تقوی در عصر خود بی نظیر بود بیش تر روزهای سال را روزه می گرفت .

امام جواد علیه السلام در شاعن او چنین فرمود:

سمانه از بانوان بهشت است شیطان به او نزدیک نشود او همواره مورد نظر لطف خداوندی است هرگز خوابندارم و هم طراز مادران افراد صدیق و صالح است .

«ریاحین الشریعه ، ج 3، ص 23».

شباهت به پدر

هنگامی که امام جواد علیه السلام در سال 230 هجری قمری به دعوت اجباری معتصم می خواست از مدینه به سوی بغداد حرکت کند پس از آن که به جانشینی امام هادی علیه السلام تصریح کرد او را که در آن هنگام هفت سال داشت در آغوش گرفت و فرمود چه دوست داری تا از عراق برای تو هدیه و سوغاتی بیاورم؟ حضرت امام هادی علیه السلام عرض کرد شمشیری که گویا آتش شعله ور است .

سپس امام جواد علیه السلام به پسر دیگرش موسی توجه کرد و فرمود تو چه دوست داری تا از عراق برایت به عنوان هدیه بیاورم موسی عرض کرد یک اسب برایم بیاور .

امام جواد علیه السلام فرمود: ابوالحسن (حضرت هادی علیه السلام به من شباهت دارد و مانند من است ولی موسی به مادرش شباهت دارد.

«سیره چهارده معصوم، ص 828 نقل از عیون المعجزات، ج 5، ص 123».

آگاهی حضرت امام هادی علیه السلام از رحلت حضرت جواد (علیه السلام)

هنگامی که امام جواد علیه السلام به شهادت رسید در بغداد بود ولی فرزندش امام هادی علیه السلام در مدینه سکونت داشت امام هادی علیه السلام در آن وقت حدود هشت سال داشت و؛ نزد سرپرست خود به نام ابوزکریا به سر می برد یکی از حاضران می گوید ناگاه امام هادی علیه السلام غمگین شد و گریه سختی کرد ابوزکریا عرض کرد چرا گریه می کنی امام هادی علیه السلام فرمود: در همین لحظه پدرم رحلت کرد. حاضران پرسیدند چه کسی این خبر را به شما داد؟ فرمود: از عظمت خداوندی چیزی در وجودم وارد شده قبلا او را نمی شناختم دانستم که پدرم درگذشت .

روایت کننده می گوید تاریخ همان ماه و روز و همان ساعت را به دقت ثبت کردم پس از مدتی خبر رسید که امام جواد علیه السلام در مدینه رحلت فرموده تطبیق کردم دریافتم که آن حضرت در همان لحظه ای که امام هادی علیه السلام خبر داده بود از دنیا رفته است .

«سیره چهارده معصوم ، ص 832 نقل از دلائل الامام طبری ، ص 219».

امام هادی علیه السلام پس از شهادت پدرش امام جواد علیه السلام معتصم عباسی شخصی به نام عمر بن فرج را به عنوان فرمانروای مدینه برگزید و او را به مدینه فرستاد تا معلم مخصوصی برای حضرت هادی علیه السلام که در آن وقت هشت سال داشت پیدا کند عمر بن فرج از دشمنان خاندان رسالت بود و منظور معتصم از تعیین معلم این بود که تعلیم و تربیت او در حضرت امام هادی علیه السلام اثر بگذارد و افکار آن حضرت را عوض کند و دوستی دشمنان اهل بیت علیهم السلام را در دل امام علیه السلام جای دهد.

عمر بن فرج پس از جست و جو شخصی به نام جنیدی را که از دشمنان خاندان رسالت بود به عنوان معلم حضرت هادی علیه السلام برگزید.

واز او خواست که مانع ملاقات شیعیان با حضرت هادی علیه السلام گردد.

جنیدی به کار خود مشغول شد ولی هر روز آن چه از حضرت هادی علیه السلام مشاهده می کرد شگفت زده می شد روزی محمد بن جعفر از جنیدی پرسید این کودک یعنی حضرت هادی چگونه است جنیدی از این تعبیر برآشفته شد و گفت می گوئی این کودک نمی گوئی (این پیر) تو را به خدا کسی را دانایتر از من نسبت به علم و ادب در مدینه می شناسی محمد پاسخ داد نه جنیدی گفت قسم خدا من بحثی را در ادبیات پیش می کشم می بینم او مطالبی را به گفته هایم می افزاید که من از آن ها استفاده می کنم و از او درس می آموزم چند روز بعد محمد بن جعفر با جنیدی ملاقات کرد و پرسید حال این کودک چگونه است جنیدی از این سؤال ناراحت شد و گفت دیگر این حرف را نزن سوگند به خدا او بهترین انسان روی زمین است ، گاهی می خواهد وارد اطاق شود می گویم یک سوره از قرآن بخوان بعد وارد شو می گوید کدام سوره من از سوره های بلند آغاز قرآن را نام می بردم او همان سوره را از اول تا آخر به طور دقیق و درست می خواند به طوری که من درست تر از آن نشنیده ام او قرآن را زیباتر از همه می خواند به علاوه حافظ همه قرآن است معنی باطنی و تفسیر ظاهری قرآن آگاه است .

سرانجام همین جنیدی که از دشمنان خاندان رسالت بود مرید آن ها شد.

«سیره چهارده معصوم ، ص 332».

زنده کردن مرکب مرده

محمد بن سنان می گوید برای انجام حج در مکه بودم امام هادی علیه السلام نیز در مراسم حج شرکت داشت پس از حج به سوی مدینه بازمی گشتیم در مسیر راه به یکی از اهالی خراسان برخوردیم که مرکبش در راه مرده بود و او بسیار ناراحت بود و می گفت چگونه بار و اثاث خود را ببرم چگونه این راه طولانی را بدون مرکب بروم در همین هنگام امام هادی علیه السلام در مسیر راه به آن جا رسید همراهان آن مرد خراسانی هنگامی که آن بزرگوار را دیدند به او گفتند ای فرزند رسول خدا این مرد خراسانی از دوستان و شیعیان شما است مرکبش مرده غمگین است که چگونه این راه طولانی را طی کند.

امام هادی علیه السلام کنار آن مرکب آمد و فرمود گاو بنی اسرائیل در پیشگاه خدا گرامی تر از من نیست که با زدن عضو مرده آن گاو به مرد مرده ای آن مرد زنده شد آن گاه امام علیه السلام به پیش آمد و با پای راستش به جسد آن چهار پا زده و فرمود قم باذن الله باذن خدا برخیز همان دم چهار پا زنده شد و برخاست و آن مرد خراسانی اثاث خود را بر آن نهاد و بر آن سوار شد و به سوی مقصود حرکت کرد از آن پس در مدینه هر کس امام هادی علیه السلام را می دید با انگشت به او اشاره می کرد و می گفت :

همنی بزرگوار بود که مرکب خراسانی را زنده کرد.

«بحار، ج 50، ص 185».

نشانه های امامت

علی بن مهزیار می گوید به شهر سامرا رفتم و در مورد اقامت حضرت هادی علیه السلام شک داشتم دیدم هوا گرم و تابستانی است و مردم لباس تابستانی پوشیده اند ولی امام هادی علیه السلام لباس زمستانی پوشیده به علاوه یک پوشش زمسانی بر پشت اسبش افکنده و دم اسبش را بسته مردم از کار آن حضرت تعجب می کردند و می گفتند آیا این مرد مدین را نمی بینید که لباس زمستانی در تابستان پوشیده . من با خود گفتم اگر این شخص امام بود چنین نمی کرد مردم به صحرا رفتند و امام علیه السلام نیز سوار بر اسب به سوی صحرا روانه شد در این هنگام دیدیم ابرهای مترکم و عظیم در آسمان ظاهر شدند و باران شدید بارید به طوری که همه خیس شدند اما امام علیه السلام به خاطر آن لباس هایی که پوشیده بود خشک و سالم مانده بود با خود گفتم گمان می برم که همین شخص امام باشد سپس با خود گفتم خوب است درباره جواز یا عدم جواز نماز با لباس که به عرق جنب آلوده شده بپرسم و نیز با خود گفتم اگر او چهره اش را به روی من بگشاید حتما امام است . همین که او نزدیک من آمد صورتش را گشود و همان دم فرمود اگر لباس آلوده به عرق جنب از حلال باشد نماز با آن جایز است و اگر آلوده به عرق جنب از حرام باشد نماز با آن جایز نیست .

از این به بعد یقین به امامت آن حضرت نمودم و دیگر در این مورد شک نکردم .

«مناقب آل ائمه اطهار ، ج 4 ، ص 413».

مناظره جالب در مورد حکم اعدام مسیحی زناکار

عصر خلافت متوکل عباسی بود یک نفر مسیحی با زن مسلمانی زنا کرد او را نزد موکل آوردند متوکل تصمیم گرفت حد الهی را بر او جاری سازد آن مرد همان دم اظهار اسلام کرد و خود را به عنوان مسلمان معرفی کرد. یحیی بناکثم قاضی دستگاه بنی عباس در آن جا حضور داشت و گفت مسلمان شدن این شخص آثار شرک و عمل ناشایستش را از بین بردی پس نباید حد بر او جاری کرد.

بعضی از حاضران گفتند باید سه حد بر او جاری گردد و بعضی مطالب دیگر گفتند گفت و گو در این مورد زیاد شد متوکل در ضمن نامه ای مطلب را برای امام هادی علیه السلام نوشت و از او خواست جواب سؤال را بدهد وقتی که نامه به دست امام علیه السلام رسید او پس از خواندن در پاسخ چنین نوشت باید آن مرد زناکار را آن قدر تازیانه بزیند تا بمیرد.

وقتی این پاسخ به دست متوکل رسید یحیی و علمای دربار این فتوا را کردند و به متوکل گفتند چنین نیست ما در قرآن و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین مطلبی را ندیده ایم متوکل بار دیگر نامه ای به امام هادی علیه السلام نوشت و در آن نامه ذکر کرد که فقها فتوای شما را رد کرده اند و می گویند چنین مطلبی در قرآن و سنت نیامده است برای ما بیان کن چرا بر ما واجب است که آن مسیحی زناکار را آن قدر بزینیم تا بمیرد.

نامه به دست امام هادی علیه السلام رسید آن حضرت در پاسخ دو آیه به عنوان دلیل قرآنی نوشت که خداوند می فرماید:

فلما رأوا بأسنا قالوا امنا بالله وحده و كفرنا بما كنا به مشركين آیه دوم ۸۵
فلم يك ينفعهم ايمانهم لما رأوا بأسنا سنت الله التي قد خلت في عباده و خسر هنا
لك الكافرون .

«سوره غافر آیه 84 و 85».

ترجمه آیه هنگامی که عذاب ما را دیدند گفتند هم اکنون به خدای یکتا
ایمان آوردیم و به معبودهایی که شریک او می شمردیم کافر شدیم آیه دوم
امام هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمانشان برای آن ها سودی
نداشت این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان اجرا شده و آن جا
کافران زیانکار شدند (یعنی پس از دیدن مرگ و مشاهده عذاب خداوند ایمان
آوردند آنها سودی برای آن ها ندارد و باید آن ها را به قتل برسانند).
وقتی که این جواب به متوکل رسید متوکل فتوای امام هادی علیه السلام را پذیرفت
و دستور داد آن مسیحی زناکار را به قدری زدند تا در زیر تازیانه مرد.
«احتیاج طبری ، ج 2، ص 258».

پاسخ های سیزده گانه جالب امام هادی علیه السلام به سؤال یحیی بن اکثم

یحیی بن اکثم از علمای برجسته (درباری) و از قاضیانی بود که در عصر
ماءمون به عنوان قاضی کهنه کار و زیرک شناخته می شد سیزده سؤال مشکل
را تنظیم کرد و توسط موسی مبرقع (برادر امام هادی علیه السلام برای امام هادی
علیه السلام فرستاد تا آن حضرت جواب آن ها را بدهد.

موسی مبرقع نزد برادرش امام هادی علیه السلام آمد و ماجرا را گفت امام هادی
علیه السلام لبخندی زد و به موسی فرمود: آیا پاسخش را دادی او عرض کرد من پاسخ
آن سؤال ها را نمی دانم امام علیه السلام فرمود: آن سؤال ها چیست ؟

موسی سیزده سؤال یحیی بن اکثم را به ترتیب شمرد:

سؤال اول : مطابق آیه 39 سوره نمل :

قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتيک به قبل ان یرتد طرفک فلما رآه
مستقرا عنده .

آن کسی که علمی از کتاب داشت (یعنی وزیر سلیمان به نام آصف) به
سلیمان گفت من تخت بلقیس را پیش از آن که چشم بر هم نهی نزد تو حاضر
می کنم .

یحیی سؤال من این است مگر حضرت سلیمان علیه السلام به علم آصف محتاج
بود؟

سؤال دوم : خداوند در قرآن می فرماید: یوسف آیه 100:

ورفع ابويه على العرش وخزواله سجدا يوسف پدر و مادرش را بر فراز تخت برد و آن‌ها و فرزندان‌ش در برابرش به سجده افتادند سؤال من این است که چگونه حضرت یعقوب پیغمبر ﷺ و فرزندان‌ش برای یوسف سجده کردند؟
سؤال سوم یحیی بن اکثم :

طبق آیه شریفه در سوره یونس آیه 93 یا 94

فان كنت في شك مما انزلنا اليك فستل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك اگر از آن چه که بر تو نازل کردیم در شک هستی از آن‌ها که قبل از تو می‌خوانند بی‌رس ؟

سؤال من این است این آیه خطاب به کیست ؟ اگر خطاب به پیغمبر است چگونه او شک دارد و اگر خطاب دیگری است قرآن بر چه کسی جز پیامبر نازل شده است ؟

سؤال چهارم یحیی بن اکثم :

در قرآن کریم خداوند می‌فرماید:

ولو ما في الارض من شجرة اقلام و البحر يمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت
كلما الله ان الله عزيز حكيم «لقمان 36».

منتظر از این کلمه (ابحر) یعنی دریاها مراد چیست و در کجا قرار دارد؟ ترجمه و اگر همه درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود این‌ها همه تمام می‌شود ولی کلمات خدا پایان نمی‌گیرد مرا از ابحر چه چیز است ؟

سؤال پنجم یحیی بن اکثم :

خداوند در سوره زخرف در وصف بهشت می‌فرماید:

وفيها ما تشتهي النفس و تلذ الاعين و انتم فيها خالدون «زخرف آیه 70».

خداوند می فرماید: هر چه دل بخواهد و چشم از آن لذت برد در بهشت موجود است پس چرا خداوند آدم را که تنها گندم خورد عذاب و کیفر نمود.

سؤال ششم یحیی بن اکثم :

خداوند در سوره شوری می خوانیم :

اويزوجهم ذکرانا و اناثا ويجعل من يشاء عقيما انه عليم قدیر «شوری آیه 49 یا 50».

خداوند اگر بخواهد پسر و دختر را برای آنان جمع می کند جایی که خداوند مطابق این آیه پسران را به بندگانش تزویج کند چگونه قومی را به خاطر این عمل (لواط) کیفر داده است ؟

سؤال هفتم یحیی بن اکثم :

چگونه در بعضی از دعوای گواهی یک زن کافی است ؟ با این که خداوند در مورد مردان می فرماید:

واشهدوا ذوی عدل منکم و دومردان عادل از خودتان را گواه بگیرید.
«طلاق آیه 2».

سؤال هشتم یحیی بن اکثم :

درباره خنتی حضرت ﷺ (برای تشخیص زن یا مرد بودن و تعیین ارث) دستور داد ببیند او در کدام مجرا ادرار می کند.

سؤال این است که چه کسی باید این تحقیق را انجام دهد زن یا مرد اگر زن نگاه کند شاید او مرد باشد و اگر مرد انجام دهد شاید او زن باشد و این هر دو صورت جایز نیست .

سؤال نهم یحیی بن اکثم :

مردی دید که چوپانی با گوسفنده آمیزش می کند چون نگه به صاحب گله افتاد کنار رفت و آن گوسفند در میان گوسفندان دیگر گم شد این گوسفندها را چگونه سر ببرند آیا گوشت آن ها حلال است یا حرام ؟

سؤال دهم یحیی بن اکثم :

نماز صبح چرا بلند خوانده می شود با این که از نمازهای روزانه است و بلند خواند به نمازهای شب مربوط است ؟

سؤال یازدهم یحیی بن اکثم :

علی علیه السلام به ابن رموز (قاتل زبیر) آن گاه که زبیر دست از جنگ جمل کشید و ابن جرموز او را در نماز غافل گیر کرد و کشف فرمود ابن صفیه (زبیر) را به آتش بشارت ده و با این عبارت فهماند که ابن جرموز اهل دوزخ است چرا علی علیه السلام که امام بود این قاتل را نکشت .

سؤال دوازدهم یحیی بن اکثم :

چرا علی علیه السلام در جنگ صفین (جنگ با معاویه) همه افراد سپاه معاویه را می کشت چه مهاجر و چه فراری و چه زخمی ولی در جنگ جمل جنگ با سپاه طلحه و زبیر به فراری و مجروح کاری نداشت و اعلان کرد که هر کس به خانه ام آیا ایمن است و هر کس اسلحه اش را بیفکند ایمن است این اختلاف روش برای چه بود اگر شیوه اول درست بوده ناچار شیوه دوم نادرست خواهد بود.

سؤال سیزدهم یحیی بن اکثم

هرگاه مردی اقرار کند که لواط کرده آیا باید حد بخورد یا نه ؟

امام هادی علیه السلام به موسی مبرقع فرمود: بنویس او عرض کرد چه بنویسم

فرمود (در جوابش) بنویس :

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا تو را به راه راست هدایت کند نامه ات رسید خواسته ای ما را با این خرده گیری ها امتحان کنی تا شاید نقطه ضعفی از ما بیایی و عیب جوئی کنی خدا تو را به خاطر سوء نیت جزا دهد همه سئوال هایت را پاسخ می گوئیم خوب گوش فرا ده و آماده فهم آن باش حواس خود را جمع کن که حجت بر تو تمام شده است .

امام جواب اول در مورد سئوال اول :

آن کسی که علمی از کتب داشت آصف بن برخیا بود و حضرت سلیمان علیه السلام از شناختن آن چه را که آصف می شناخت عاجز نبود بلکه می خواست به امت خود از جن انس بفهماند که حجت بعد از من آصف است و آن علم را سلیمان علیه السلام به امر خداوند به آصف سپرده و آموخته بود تا مردم در مورد امامت و راهنمایی های آصف اختلافی نمایند چنان چه در زمان حضرت داود علیه السلام نیز مسائلی به حضرت سلیمان علیه السلام تعلیم داده شده بود تا پیامبری و پیشوای سلیمان بعد از پدر آشکار گردد و حجت بر مردم تمام شود.

پاسخ سئوال دوم :

در مورد سئوال دوم سجده یعقوب و فرزندانش در برابر یوسف علیه السلام برای اطاعت از خدا و اظهار محبت به یوسف چنان چه سجده فرشتگان بر آدم علیه السلام برای آدم علیه السلام نبود بلکه اطاعت از خدا و اظهار علاقه به آدم علیه السلام بود سجده یعقوب و فرزندانش در برابر یوسف سجده شکر بود.

به شکرانه این که خداوند آن ها را در کنار هم جمع نموده است آیا نمی بینی که یوسف علیه السلام در سوره یوسف آیه 100 پروردگارا بخشی (عظیم) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم و تعبیر خواب ها آگاه ساختی .

پاسخ سؤال سوم :

در مورد سؤال سوم مورد خطاب در آیه رسول خدا ﷺ است و او در آن چه خداوند به او نازل کرده شک نداشت

ولی جاهلان گفتند چرا خداوند پیامبری از فرشتگان را نفرستاده است و پیغمبرش را با ما فرقی نگذاشته چرا که او هم مثل ما می خورد و می نوشد و در بازار راه می رود خداوند وحی کرد که در حضور این جاهلان از آن ها که پیش از تو به کتاب های آسمانی آشنا بوده اند پیرس آیا خداوند تاکنون پیغمبری برای بشر فرستاده که نخورد نیاشامد و در بازارها حرکت نکند تو هم مثل آن ها و این تعبیر که اگر شک داری با این که پیامبر ﷺ شک نداشت از نظر مماشات و همراهی با طرف است چنان چه خداوند در آیه مباهله دستور می دهد بیاید تا فرزندان ما و فرزندان شما زنان ما و زنان شما خود ما و خود شما را دعوت کنیم سپس نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم (البته دروغ گویان مسیحیان بودند و در این امر شکی نبود ولی) اگر می گفت لعنت خدا بر شما قرار دهیم مسیحیان برای مباهله حاضر نمی شدند و خداوند می دانست که پیامبرش رسالت های او را ابلاغ می کند و دروغ گو نیست در این جا نیز پیامبر ﷺ به راست گویی خود یقین داشت ولی می خواست با مدعی به عنوان بی طرف گفت و گو کند.

پاسخ سؤال چهارم یحیی بن کثم :

اگر درخت های دنیا قلم شود و دریا را هفت دریا مدد کند و چشمه از زمین بجوشد آب ها تمام شود آن ها پیش از آن که کلمات خدا پایان پذیرند تمام می شوند. و هفت دریا عبارت است : اول چشمه کبریت دوم چشمه یمن سوم چشمه برهوت چهارم چشمه طبریه پنجم آب گرم ماسبدان (محلّی در

خوزستان) ششم آب گرم افریقیه معروف به لینان هفتم چشمه بحرون و کلما
پایان ناپذیر خداما هستیم که فضائل ما بیرون از مرز درک بشر است .

پاسخ سؤال پنجم یحیی بن کثم :

مورد سؤال پنجم البته هرچه از خوراکی و پوشیدنی و سرگرمی که دل
بخواهد و لذت بخش باشد در بهشت وجود دارد و همه را خداوند برای آدم
ﷺ حلال کرده بعد اما آن درختی که خداوند آدم و همسرش را از آن نهی کرده
بود درخت حسد بود (که به عنوان استعاره بر آن نام درخت نامیده شده است)
خداوند به آن ها سفارش کرده بود که به چشم حسد بر کسانی که خدا بر
مخلوقات دیگر فضیلتشان داده ننگرند آدم فراموش کرد و بر آن ها حسد برد و
عزم و تصمیمی نداشت .

پاسخ سؤال ششم :

در مورد سؤال ششم : منظور از جمع بین پسران و دختران این است که
خداوند گاهی دو نوزاد (دو قلو) پسر و دختر عطا می کند و دو عددی که با هم
قرین باشند به آن جفت گفته می شود هر یکی جفت دیگری است نه آن که
منظور ازدواج باشد پناه بر خدا که مرادش نیز گناهای (از لواط) باشد که تو
ساخته ای که مجوز زشت کاری تو باشد.

پاسخ سؤال هفتم :

در مورد سؤال هفتم پذیرش گواهی یک زن تنها در مرود قابله (در موضوع
زنده بودن یا مرده بودند نوزاد هنگام ولادت) است که اگر آن قابله مورد اطمینان
باشد گواهی او در این مورد پذیرفته است و گرنه کم تر از دو زن کافی نیست .

و به حکم ضرورت به جای دو مرد به حساب می آید چرا که در این جا مرد نمی تواند کار زن را بر عهده گیرد و اگر تنها کی زن وجود داشت گواهی او با سوگند پذیرفته خواهد شد.

پاسخ سؤال نهم یحیی بن کثم :

در مورد گوسفند و چوپان اگر گوسفند معلوم بود باید آن را سر ببرند و بسوزانند و گرنه با قرعه تعیین می کنند به ترتیب که گله را دو نصف می کنند و قرعه می کشند به نام هر یک در آمد نصف دیگر آزاد است ، باز همین نصف را دو نیمه می کنند و قرعه می کشند و این کار را هم چنان ادامه می دهند تا دو تا بیش تر نماند آن گاه بین آن دو قرعه می زنند قرعه به نام هر کدام افتاد آنرا سر می برند و می سوزانند و بقیه آزاد می شوند.

پاسخ به سؤال دهم یحیی بن اکثم :

(راجع به نماز است) اما بلند خواند نماز صبح برای آن است که پیغمبر ﷺ وقتی آن را می خواند که هوا تاریک بود از این جهت بود که در حکم قرائت های شبانه است .

پاسخ به سؤال یازدهم :

در مورد این که علی علیه السلام فرمود قاتل زبیر را به دوزخ بشارت بده این مژده ای بود که قبلا پیامبر ﷺ داده بود و قاتل از خوارج بود که در جنگ نهروان شرکت کرد و علی علیه السلام از این جهت او را نکشت که می دانست او در جنگ نهروان کشته خواهد شد.

پاسخ به سؤال دوازدهم یحیی بن اکثم :

جواب از سؤال دوازدهم این که علی علیه السلام در جنگ صفین مهاجم و فراری را می کشت ولی در جنگ جمل فراری و زخمی را نمی کشت و تعقیب نمی

کرد و همچنین در جنگ جمل آن ها را که اسلحه خود را می افکندند یا به خانه ها پناه می بردند امان می داد از این رو بود که فرمانده سپاه دشمن در جنگ جمل (طلحه و زبیر) کشته شده بود دیگر پایگاه و جمعیتی نداشتند که به آن باز گردند (فتنه را از سر گیرند) همه به خانه های خود برگشتند دیگر جنگ معارض نبود آن ها راضی بودند که کسی به آن ها کاری نداشته باشد در این صورت ناگزیر وظیفه در برابر آن ها که در فکر جمع آوری لشکر و از سر گرفتن جنگ نبودند خودداری از جنگ و آزار رسانی است ولی در جنگ صفین سپاه دشمن به پایگاه خود باز می گشت دارای فرمانده و تجهیزات بود و در فکر تجدید قوا و از سرگرفتن جنگ به سر می برد.

سران دشمن شمشیر در بین آن ها پخش می کردند و جایزه به آن ها می دادند و تجهیزات جنگ را فراهم می ساختند بیماران را عبادت و دست و پاشکسته شدگان را مداوا می نمودند به پیاده ها مرکب و به برهنگان لباس می دادند و باز دوباره همه را به میدان می فرستاد از این رو علی عَلَيْهِ السَّلَامُ (این دو گروه را یکسان ندیده وظیفه جنگ با گویندگان لاله الا الله را خوب می دانست حق را برای آن ها شرح می داد هر کس حق را نمی پذیرفت شمشیر بر رویش می کشید جز این که توبه کند.

پاسخ به سؤال سیزدهم یحیی بن اکثم :

در پاسخ سیزدهم در مورد مردی که به لواط اقرار کرده اگر دو شاهد شهادت نداده و او به دلخواه خود اقرار نموده است در این صورت حاکم شرع می تواند به او منت نهاده و او را معاف دارد یا کیفر کند آیا سخن را نشنیده ای که به حضرت سلیمان می فرماید **هَذَا عَطَاؤُنا فامِننا او امسِیک بغیر حساب این نعمت**

سلطنت و قدرت اعطای ما است اینک بی حساب به هر که خواهی ببخش و از هر کس می خواهی امساک کن .

«سوره ص آیه 38».

امام هادی علیه السلام در پایان فرمودند: به همه سئوال های تو (یحیی بن اکثم) پاسخ دادیم آن را فراگیر و بدان .
«تحف العقول ، ص 563».

یکی از شاگردان نامی حضرت امام هادی یعقوب بن اسحاق است او از علمای محقق و ادبیات نامی شیعه و از یاران و شاگردان مخصوص امام جواد و امام هادی علیه السلام است او در علوم نصف و نصر منطق و ادبیات سرآمد همه علماء عصر خود بود و تالیفات بسیار در زمینه های مختلف اسلامی نوشت که مورخان نام 23 کتاب او را ذکر کرده اند وجود او در اهواز و اطراف آن مایه پرفیض برای گسترش مکتب امامان علیهم السلام بود متوکل عباسی برای پسرانش به نام معتز و المؤمنین در جست و جوی معلم جامع و محقق بود یعقوب بن اسحاق به عنوان برجسته ترین معلم انتخاب شد مدتی او به فرزندان متوکل مجبورا درس می داد ولی او شیعه و شاگرد امام هادی علیه السلام بود و هرگز مذهبش را که با جان و روحش آمیخته بود رها نمی ساخت یک روز به مناسبتی مجلس با شکوهی از طرف متوکل تشکیل شد رجال شخصیت ها ادیبان و شاعران به آن مجلس وارد می شد و از متوکل تجلیل و احترام می کردند یعقوب بن اسحاق نیز وارد آن مجلس شد متوکل اطلاع داشت که او پیرو مذهب تشیع است در آن مجلس در حضور حاضران به یعقوب بن اسحاق رو کرد و گفت :

این دو پسر (شاگردان معتز و المؤمنین) را بیش تر دوست داری یا حسن و حسین علیهم السلام را یعقوب بن اسحاق در تنگنای سختی قرار گرفت چرا که به خونخواری متوکل و جلاد بی رحم او اطلاع داشت در عین حال با کمال

صراحت جواب داد گفت قسم به خدا قنبر غلام علی علیه السلام بهتر از تو و از پسران تو است .

متوکل مغرور از این پاسخ آن چنان خشمگین شد که به غلامان خود دستور داد زبانش را از پشت سرش بیرون بکشند دژخیمان بی رحم متوکل با شدیدترین برخورد فرمان متوکل را اجرا کردند و یعقوب بن اسحاق را به شهادت رساندند.

«سیره چهارده معصوم ، ص 846».

یحیی ابن اکثم (قاضی بغداد) و جمعی از فقها و علمای اسلام در مجلس واثق (نهمین خلیفه عباسی) حضور داشتند.

واثق از حاضران پرسید چه کسی در آن هنگام که آدم علیه السلام حج به جا آورد سر او را تراشید حاضران از پاسخ به این سؤال درمانده شدند واثق گفت من کسی را در این جا حاضر می کنم او جواب این سؤال را به شما خبر می دهد آن گاه واثق شخصی را نزد امام هادی علیه السلام فرستاد و او را به آن مجلس حاضر نمود و از او پرسیدای ابوالحسن هنگام حج چه کسی موی سر حضرت آدم علیه السلام را تراشید؟ امام هادی علیه السلام فرمود: از شما می خواهم مرا از پاسخ به این سؤال معاف بداری .

واثق گفت تو را قسم می دهم که خبر دهی امام علیه السلام فرمود اکنون که دست بردار نیستی . پدرم از پدران روایت کردند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود به جبرئیل فرمان داده شد تا یاقوتی از بهشت را به زمین ببرد جبرئیل آن یاقوت را آورد و بر سر آدم مالید موهای سر او ریخته شد و نور آن یاقوت هر جا که رسید تا همان جا حرم گردید.

«انوار البهیة ، ص 440 و 441».

گرایش سرلشگر ترک به امام هادی (علیه السلام)

عصر خلافت واثق بود او سپاه عظیم را به فرماندهی یکی از سرلشگران برای سرکوب اعراب شورشی اطراف مدینه به حجاز فرستاد. سپاه او وارد مدینه شدند امام هادی علیه السلام به اطرافیان خود فرمود برویم تا از نزدیک لشگر کسی این فرمانده را بنگریم .

ابوهاشم می گوید همراه امام هادی علیه السلام سوار بر مرکب از خانه بیرون آمدیم و در کنار عبور لشگر واثق ایستادیم یکی از سرلشگران سوار بر اسب از نزد ما عبور کرد امام هادی علیه السلام چند جمله به زبان ترکی به او فرمود:

همان دم دیدم آن سرلشگر ترک از اسبش پیاده شد و سم مرکب امام هادی علیه السلام را بوسید من تعجب کردم خود را به آن نظامی ترک نزدیک نمودم به او گفتم تو را قسم می دهم بگو بدانم امام هادی علیه السلام به تو چه گفت که تو این گونه شیفته آن حضرت شدی سرلشگر ترک گفت آیا این شخص پیغمبر است گفتم نه گفت او مرا به نامی صدا زد که در کودکی در شهرهای ترک نشین مرا به آن نام می خواندند و تا این ساعت هیچ کس به آن اطلاع نداشت .

«بحار، ج 50، ص 124».

قال ابو الحسن الثالث (الامام الهادی (علیه السلام)

اذکر مصرعک بینیدی اهلک و لا طیب یمنعک و لا حیب ینفعک .

حضرت امام هادی علیه السلام می فرماید به یاد آور آن هنگامی را که پیش روی خانواده ات در بستر مرگ افتاده ای و نه طیب می تواند مرگت را جلوگیری کند و نه دوست به کارت می آید. (یعنی در فکر عمل صالح باشید).

«میزان الحکمه ، ج 2، ص 928، حدیث 5861».

در روایت آمده متوکل یک روزی بیمار شد و نذر کرد اگر خوب شد اموال
کثیر به فقرا بدهد او از آن بیماری خوب شد سپس در مورد اینکه اموال کثیر
چقدر است فکرش به جایی نرسید فقهای دربار را جمع کرد و از آن ها پرسید
مقدار اموال کثیر چقدر است .

آن ها در پاسخ به این سؤال به راءى واحد نرسیدند سرانجام متوکل مسئله
را از امام هادی علیه السلام پرسید آن حضرت در جواب فرمود باید 83 دینار صدقه
بدهی فقها از این پاسخ شگفت زده شدند از متوکل خواستند تا علت آن را از
امام علیه السلام بپرسد متوکل علت آن را از امام علیه السلام پرسید امام هادی علیه السلام در پاسخ
فرمود خداوند در قرآن می فرماید:

لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره .

خداوند شما را در جاهای بسیار یاری کرده

همه خاندان ما روایت کرده اند آن موارد یک خداوند پیامبرش را در آن
موارد از جنگ ها پیروز نمود و مسلمانان را یاری فرمود 83 مورد بوده است
متوکل خشنود شد و مال بسیار برای آن حضرت فرستاد تا آن را در آن چه
دوست دارد مصرف کند.

«سیره چهارده معصوم ، ص 861».

امام هادی علیه السلام در پرتو امدادهای غیبی فضل بن احمد روایت می کند پدرم
گفت یک روزی نویسنده (معتز) پسر متوکل بودم .

همراه معتز نزد متوکل رفتیم دیدیم متوکل بر تخت نشسته است معتز سلام
کرد و ایستاد من هم پشت سر او ایستادم هر وقت معتز نزد متوکل می آمد
متوکل خیرمقدم می گفت اجازه نشستن می داد ولی در آن رو زایستادن معتز
طولانی شد و بسیار ناراحت بود و به فتح بن خاقان که (وزیرش گفت این
شخص (یعنی امام هادی علیه السلام) که تو درباره او سخن می گوئی و مدح می کنی

به خدا قسم این ریاکار است ادعای دروغ کرده و به دولت من آسیب می رساند سپس متوکل فرمان داد چهار نفر از غلامان بی حرم و بد زبان احضار کنید آن ها را حاضر کردند متوکل به هر کدام یک شمشیر داد و به آن ها فرمان داد هنگام ورود امام هادی علیه السلام (به منزل متوکل) با شمشیرهای خود به او حمله نمایند و سخت او را با شمشیر بزنید در این هنگام متوکل می گفت :

والله لاحرقنه بعد القتل سوگند به خدا بعد از کشتن او را می سوزانم .

و من پشت پرده عقب معتز ایستاده بودم لحظه نگذشت که امام هادی علیه السلام وارد شد قبل از ورود او مردم آمده بودند و خبر ورود آن حضرت را به متوکل داده بودند آن ها گفتند ابوالحسن علیه السلام آمد نگاه کرد دیدم امام هادی علیه السلام مشغول ذکر است و در عالم خودش می باشد بدون پیرشانی به محض این که متوکل او را دید خود را از تخت به زیر افکند و به سوی او رفته و او را در آغوش گرفت و دست هایش را بوسید و گفت ای آقاء من ای بهترین خلق خدا ای ابوالحسن برای چه در این هنگام به این جا آمده ای امام هادی علیه السلام فرمود فرستاده تو آمد و گفت متوکل تو را می طلبد متوکل گفت این زنازاده دروغ گفته به هر جا می خواهی برو بعد گفت ای فتح ای معتز آقایتان را بدرقه کنید وقتی امام خارج شد متوکل از آن سؤال کرد چرا فرمان مرا اجرا نکردید گفتند هیبت امام ما را فرا گرفت و در اطراف او صد شمشیر زن برهنه دیدیم از این رو ترس و وحشت گرفت و قادر به اجرای فرمان نشدیم .

«بحار، ج 50، ص 196».

قدرت متوکل در برابر قدرت ملکوتی امام علیه السلام

روایت شده متوکل به ارتش خود که نود هزار جنگ جو بودند و در شر سامرا سکونت داشتند فرمان داد هر یک از آنها تو بره اسب خود را از گل قرمز پر کنند و در نقطه معین شده روی هم بریزند این فرمان از سوی ارتشیان اجرا شد و تل عظیمی مانند کوره بزرگ پدیدار گشت که آن را تل مخالی (یعنی تو بره ها) نامیدند.

متوکل بر بالای آن تل رفت و امام هادی علیه السلام را احضار کرده و از او خواست که بالای آن تل برود و آن حضرت بالا رفت .

متوکل به امام هادی علیه السلام گفت من تو را به این جا آورده ام که سپاهیان مرا مشاهده نمایند متوکل قبلا فرمان داده بود که همه سپاهیان لباس جنگ در تن کنند اسلحه های خود را بردارند و با بهترین زینت و کامل ترین نیرو بیرون آیند هدفش از این کار آن بود که نیروی هر کسی را که بر ضد او خروج می کند بشکند.

و ترسش از امام هادی علیه السلام از این رو بود که مبادا او یکی از بستگانش را به خروج و شورش بر ضد خلیفه وادار کند.

امام هادی علیه السلام فرمود اکنون می خواهی من نیز لشگر خودم را به تو نشان دهم متوکل گفت آری امام هادی علیه السلام دعا کرد ناگاه بین زمین و آسمان و مشرق و مغرب پر از فرشتگان غرق در اسلحه آشکار شدند وقتی که خلیفه آن همه جمعیت مسلح را دید از ترس بی هوش شد و بر زمین افتاد وقتی که به هوش آمد امام هادی علیه السلام به او فرمود ما در امور دنیا با شما مفاخرت و مسابقه نمی

گذاریم ما به امر آخرت اشتغال داریم پس آن چه که تو در مورد من گمان کردی چنین نیست .
«بحار، ج 50، ص 196».

به اعجاز امام هادی علیه السلام نیست شدن شعبده باز در حضور متوکل شخصی به نام زراره دربان متوکل نقل شده زراره می گوید شعبده بازی از هند پیش متوکل آمد متوکل لهو و لعب و بازی کردن را بسیار دوست داشت او خواست از وجود شعبده باز بر ضد امام هادی علیه السلام استفاده کند به شعبده باز گفت اگر طوری کنی که در یک مجلس عمومی علی بن محمد (حضرت هادی علیه السلام) را شرمند کنی هزار اشرفی به تو جایزه می دهم .

شعبده باز گفت سفره غذا پهن کن و قدری نان تازه نازک در سفره بگذار و مراکنار آن حضرت جای بده به تو قول می دهم که حضرت هادی را نزد حاضران سرافکنده و شرمنده سازم ، متوکل دستور او را اجرا کرد جمعی در کنار سفره نشستند امام هادی علیه السلام را نیز احضار نمود مقداری نان در نزدیک امام هادی علیه السلام گذاشتند امام هادی علیه السلام دست به طرف نان دراز کرد نان به جانب دیگر پرید امام هادی علیه السلام دست به طرف نان دیگر دراز کرد باز آن نان به سوی دیگر پرید و حاضران خندیدند این حادثه چند بار تکرار شد امام هادی علیه السلام (که خشمگین شده بود) دستش را بر صورت نقش شیری که به روی پارچه متکای بود زد و فرمود دشمن خدا را بگیر هماندم آن نقش به شکل شیری زنده در آمد و به شعبده باز حمله کرد و او را درید و خورد سپس به جای اولش به همان صورت و نقش شیر در پارچه متکا باز گشت همه حاضران حیرت زده شدند امام هادی علیه السلام برخاست که برود متوکل به آن حضرت التماس کرد که بنشینید و آن شعبده باز را بازگردان آن حضرت فرمود: سوگند به خدا او را پس

از این نخواهی دید آیا تو دشمنان خدا را بر دوستانش مسلط می کنی حاضران
نیز از آن جا رفتند و دیگر آن شعبده باز دیده نشد.
«بحار، ج 50، ص 146 و 147».

لطف خداوند نسبت به امام هادی (علیه السلام)

خادم امام هادی عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید یک شب امام هادی عَلَيْهِ السَّلَامُ به من فرمود سطل آب را در فلان مکان بگذارید تا وقتی از خواب برخاستم آب وضو فراهم باشد آن حضرت استراحت فرمودند و من به دنبال کاری رفتم و فراموش کردم که سطل آب را در محل بگذارم ناراحت بودم که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ وقتی از خواب برخیزد به زحمت خواهد افتاد در حالی که نگران بودم به محضرش رفتم به من فرمود وای بر تو آیا عادت مرا نمی دانی که من با آب سرد وضو می گیرم تو آب را گرم کرده ای و در سطل ریخته ای عرض کردم به خدا سوگندای آقای من نه سطل را و نه آب را من در جایی نگذاشتم آن حضرت (در این هنگام دریافت که امداد غیبی این کار را کرده است به شکر الهی پرداخت) و گفت حمد و سپاس مخصوص خداوند است سوگند به خدا کاری را که خداوند بر ما آسان نموده ترک نخواهم کرد حمد و سپاس خداوندی را که ما را از اهل اطاعت خود گردانیده است و ما را برای کمک بر عبادتش موفق نمود.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: ان الله يغيب عن اهل البيت من لا يقبل رخصته؛ همانا خداوند خشم می کند بر کسی که آسان کرده او را نپذیرد و این یک درس و پند بزرگ از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام هادی عَلَيْهِ السَّلَامُ است که ما در موردی که خداوند رخصت داده و آسان گرفته بر خود سخت نگیریم امام هادی عَلَيْهِ السَّلَامُ با همان آب گرم که دست غیبی آن را برایش آماده کرد بود وضو ساخت و آسان گیری خدا را ترک ننمود.

«بحار، ج 50، ص 138».

مسلمان شدن قیصر روم از پاسخ امام هادی (علیه السلام)

قیصر روم برای یک از خلفای بنی عباس در ضمن نامه ای نوشت ما در کتاب انجیل دیده ایم که هر کس از روی حقیقت سوره ای بخواند که خالی از هفت حرف باشد خداوند جسدش را بر آتش دوزخ حرام می کند و آن هفت حرف عبارت است از (ث) (ج) (خ) (ز) (ش) (ظ) (ف) ما هر چه بررسی کردیم چنین سوره ای را در کتاب های تورات و زبور و انجیل نیافتیم آیا شما در کتاب آسمانی خود چنین سوره ای دیده اید؟

خلیفه عباسی دانشمندان را جمع کرد و این مسئله را با آن ها در میان گذاشت آن ها از جواب آن درماندند سرانجام این سؤال را از امام هادی علیه السلام پرسیدند آن حضرت در پاسخ فرمود: آن سوره سوره حمد است که این حروف هفت گانه در آن نیست پرسیدند فلسفه نبودن این هفت حرف در این سوره چیست فرمود: (ث) به ثبور (هلاکت) حرف (ج) اشاره جحیم نام یکی از درکات دوزخ و حرف (خ) اشاره به خبیث ناپاک و حرف (ز) اشاره به زقوم غذای بسیار تلخ دوزخ و حرف (ش) اشاره به شقاوت بدبختی و حرف (ظ) اشاره به ظلمت تاریکی و حرف (ف) اشاره به افت است .

خلیفه این پاسخ را برای قیصر روم نوشت پس از دریافت نامه بسیار خوشحال شد و به اسلام گروید و در حالی که مسلمان بود از دنیا رفت .
«سیره چهارده معصوم ، ص 888».

دعای امام هادی علیه السلام در حق غیر

یونس نقاش یکی از دوستان و شیعیان امام هادی علیه السلام بود یک روز لرزان و پریشان نزد امام هادی علیه السلام آمد و گفت ای آقای من در مورد خانواده به شما سفارش می کنم از آن ها سرپرستی کنید امام علیه السلام فرمود چه شده یونس گفت آماده مرگ شدم امام هادی علیه السلام فرمود در حالی که خنده بر لب داشت چرا ای یونس ایشان گفت موسی بن بغا (سرلشگر متوکل) نگین گران قیمت را به من داده روی آن نقاشی کنم نگین در دستم شکست و دو نیمه شد فردا وقت پرداخت آن است اگر موسی ببیند این نگین گران قیمت را شکسته ام یا می کشد و یا هزار تازیانه به من می زند امام هادی علیه السلام فرمود: به خانه ات برو تا فردا حادثه ای جز خیر پیش نمی آید یونس که بسیار مضطرب بود بازگشت و آن شب را با هزار زحمت به سر آورد صبح زود با پریشانی و نگرانی شدید به محضر امام هادی علیه السلام آمد و عرض کرد فرستاده موسی آمده نگین را از من می طلبد چه کنم امام هادی علیه السلام فرمود برو خانه موسی جز خیری نخواهی دید یونس گفت ای آقای من به موسی چه بگویم امام هادی علیه السلام در حالی که خنده بر لب داشت فرمود: نزد موسی برو و آن چه را گفت بشنو و آن جز خیر نمی باشد، یونس به خانه موسی رفت و سپس در حالی که شادمان و خندان بود نزد امام هادی علیه السلام بازگشت به امام علیه السلام عرض کرد ای آقای من نزد موسی رفتم به من گفت دختران کوچک در مورد این نگین با هم دعوا دارند این نگین را دو نیمه کن که به هر کدام از دو دخترم یکی از آن ها برسد اگر چنین کنی تو را از مال دنیا بی نیاز می سازم امام هادی علیه السلام به یونس فرمود: تو به موسی چه

گفتی یونس گفت گفتم به من مهلت بده تا فکر کنم چگونه درست کنم امام
هادی علیه السلام فرمود: جواب خوبی دادی .
«بحار، ج 50، ص 136».

امام دهمین شد کشته از زهر جفا به جنت فاطمه از بهر او دارد عزا

خلیفه شادمان عسگری در نامه و افغان امام افتاده در بسر ز جور اشقیا

شیعیان سامرا غرق عزا شد کشته شد از زهر کین ابن الرضا شد

گاهی پیاده بردند با محنت عذابش گاهی شبانه بردند در مجلس شرابش
جگرم از اثر زهر جفا می سوزد قلبم از آتش بیداد و بلا می سوزد متوک ز جفا
سوخت سرا پایم را او ندانست که در شعله چرا می سوزد در حقیقت به جنان
قلب علی و زهرا از ستم کاری این خصم خدا می سوزد دهمین حجت حق لاله
باغ علی نور چشمان نقی جان رضا می سوزد
«پایان»

نگاهی به زندگی امام حسن عسگری (علیه السلام)

اسم شریف آن حضرت حسن است و کنیه اش ابو محمد و لقبش زکی و عسگری است و ابن الرضا هم می گفتند نام مادرش (حدیث) و قولی دیگر آمده نام مادرش (سلیل) یا سوسن محل تولد امام عسگری در مدینه بوده است ، محل شهادت در سامرا در سن 22 سالگی به امامت رسید مدت امام آن بزرگوار شش سال شد و در سن 28 سالگی به دستور معتمد عباسی مسموم شده به شهادت رسید.

بعد از امام جواد علیه السلام جوان ترین امامان بود یعنی 28 بهار از عمر شریفش نگذشته به شهادت رسید یکی از پسران امام هادی علیه السلام محمد نام داشت که اکنون به امام زاده سید محمد معروف است مرقد شریفش در هشت فرسخی شهر سامرا قرار دارد.

ابن بابویه به سند معتبر از ابوالادیان روایت کرده است که من خدمت حضرت امام حسن عسگری علیه السلام را می کردم و نامه های آن جناب را به شهرها می بردم پس روزی در بیماری که در آن مرض به عالم بقا رحلت فرمود مرا طلبیدند و نامه ای چند نوشتند به مداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند ابوالادیان گفت ای سید من هرگاه این واقعه روی دهد مرا امامت باکیست فرمود هر که جواب نامه مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما فرمود هر که بر من نماز بخواند او جانشین من خواهد بود گفتم دیگر بفرما گفت هر که بگوید که در همین چه چیز است او امام شماست ابوالادیان گفت مهابت حضرت مانع شد که بیرسم کدام همیان پس بیرون آمدم و نامه ها را به اهل مداین رساندم و جواب های آن ها را گرفتم برگشتم چنان چه فرمود روز پانزدهم داخل سامره شدم صدای نوحه و شیوه از منزل مدود آن امام علیه السلام بلند شده بود چون به در خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که به در خانه نشسته و شیعیان بر گرد او آمده اند و او را تعزیت به وفات برادر و تهنیت به امام خود می گویند پس من در خاطر خودم گفتم که اگر این امام است امامت نوع دیگر شده این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که بیش تر او را می شناختم که شراب می خورد و قمار می باخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد در این حال (عقید) خادم بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که برادرت را کفن کرده اند بیا و او را نماز بخوان جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند چون به صحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسگری را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد

نماز بخواند چون خواست تکبیر بگوید طفلی مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو عقب برو که من سزاوار ترم به نماز بر پدرم از تو پس جعفر عقب ایستاده و رنگش متغیر شد.

آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز خواند و آن جناب را در پهلوی امام علی نقی علیه السلام دفن کرد متوجه من شد و گفت ای بصری بده جواب نامه را که با تو است پس تسلیم کرد و در خاطر خود گفتم که دو نشان ها که حضرت امام حسن عسگری علیه السلام فرموده بیرون آمد پس (حاجز) به جعفر گفت کی بود آن طفل جعفر گفت که و الله من او را هرگز ندیده بودم و نمی شناختم پس در این حالت جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن عسگری علیه السلام چون دانستند که وفات کرده است پرسیدند امامت باکیست مردم اشاره کردند به سوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت گفتند با نامه ها و مالی هست بگو که نامه ها از چه جماعت است و مال ها چه مقدار است ما تسلیم کنیم جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیبت می خواهند در آن حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام و گفت با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند آن جماعت نامه ها و مال ها را تسلیم کردند و گفتند هر که تو را فرستاده است که این نامه ها و مال ها را بگیری او امام زمان است و مراد امام حسن عسگری علیه السلام همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت نزد معتمد که خلیفه به ناحق آن زمان بود و این واقعه را نقل کرد معتمد خدمت کاران خود را فرستاد که صیقل کنیز امام حسن عسگری علیه السلام را گرفتند که آن طفل را به ما نشان بده او انکار کرد.

«کمال الدین ، ص 475».

امام عسگری علیه السلام به زبان های مختلف

نصیر خادم می گوید بارها شنیدم که امام عسگری علیه السلام با غلامان ترک و رومی و صقالبی (صقالبی ها مردمی بودند زبان مخصوص دارند و آن محلی است بین بلغار و قسطنطنیه) امام علیه السلام به زبان خودشان سخن می گفت من تعجب می کردم و با خود می گفتم امام حسن علیه السلام در مدینه متولد شده و تا هنگام رحلت پدرش به جایی نرفته و کسی او را ندیده پس چگونه به زبان های مختلف سخن می گوید و در همین فکر بودم که ناگاه آن حضرت به من متوجه شد و فرمود همانا خداوند حجت خود را در همه چیز به سایر مردم امتیاز داده و آگاهی به زبان ها شناخت نسب ها مرگ ها و حوادث آینده را به او عطا فرموده است اگر چنین بود بین حجت و سایر مردم فرقی نبود.

«اصول کافی، ج 1، ص 509».

شاهد عرضم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام دارای علم اولین و آخرین هستند این روایت را بشنوید:

عن ابی عبد الله علیه السلام قال خطب رسول الله صلی الله علیه و آله الناس ثم رفع یده الیمنی قابضا علیکفه ثم قال اتررون ایها الناس ما فی کفی قالوا الله و رسوله اعلم فقال فیها اسماء اهل الجنة و اسماء آباءهم و قبائلهم الی یوم القیامه ثم رفع یده الشمال فقال ایها الناس اتررون ما فی کفی قالوا الله و رسوله اعلم فقال اسماء اهل النار و اسمائهم و قبائلهم الی یوم القیامه ثم قال حکم الله و عدل حکم الله و عدل حکم الله و عدل فریق فی الجنة و فریق فی النار.

«بحار، ج 17، ص 152».

حضرت رسول اکرم ﷺ خطاب به مردم کرد بعد دست راستش را بلند کرد در حالی که بسته بود بعد فرمود آیا می دانید در دست من چه چیز است گفتند خدا و رسولش داناتر است فرمود: اسماء اهل بهشت و اسماء پدرانشان و قبائلشان تا روز قیامت بعد بلند کرد دست چپ خود در حالی که بستر بود فرمودای مردم آیا می دانید در دست چپ من چه چیزی است گفتند خدا و رسولش داناتر و آگاه است فرمود: اسم های اهل بهشت و پدرانشان و قبائلشان تا روز قیامت بعد فرمود حکم کرده خداوند او عادل است این مطلب و جمله آخری را سه مرتبه تکرار کرد که خدا در حالی که عادل است حکم کرده است اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در آتش ائمه اطهار علیهم السلام در گذشته و آینده آگاه می باشند.

اسماعیل بن محمد می گوید سر راه اما حسن عسگری علیه السلام نشستم وقتی که از نزدیک من عبور می کرد به پیش رفتم و از فقر و نیاز خود شکایت کردم و درخواست کمک نمودم و گفتم به خدا یک درهم بیش تر ندارم صبحانه و شام نیز ندارم آن حضرت فرمود: به نام خدا سوگند دروغ می گوئی تو دویست دینار زیر خاک پنهان کرده ای من این سخن را به خاطر این که چیزی به تو نبخشم نمی گویم سپس به غلامش فرمود: هر چه همراه داری به اسماعیل بده غلامش صد دینار به او داد سپس امام حسن عسگری علیه السلام به من فرمود: این را بدان که هر گاه احتیاج بسیار به آن دینارهایی که زیر خاک نهاده ای پیدا کردی از آن ها محروم خواهی شد اسماعیل می گوید همان گونه که امام حسن عسگری علیه السلام فرموده بود همان طور شد زیرا دویست دینار در زیر خاک پنهان نموده بودم تا برای آینده ام پس انداز باشد مدتی گذشت نیاز شدیدی به آن پیدا نمودم رفتم تا آن را از زیر خاک بیرون آورم خاک را کنار زدم دیدم پول ها نیست

معلوم شد پسرم اطلاع پیدا کرده و آن پول ها را از آن جا برداشته و فرار کرده
است ، چیزی از آن پول ها به دستم نرسید و طبق فرموده امام حسن علیه السلام در
حال شدت نیاز از آن پول ها محروم شدم .
«اصول کافی ، ج 1، ص 509».

سفر پر برکت اما حسن عسگری علیه‌السلام به گرگان ایران

یکی از شیعیان گرگانی به نام جعفر بن شریف در سفر حج به شهر سامرا رفت و به محضر امام حسن عسگری علیه‌السلام رسید پول و اموالی از جانب شیعیان دیگر آورده بود تا به آن حضرت برساند در این فکر بود که تحویل چه کسی دهد امام حسن علیه‌السلام بدون مقدمه فرمود هر چه داری به خادم بده .

جعفر به دستور امام علیه‌السلام عمل کرد آن گاه سلام شیعیان گرگان را به آن حضرت ابلاغ نمود امام حسن علیه‌السلام از او پرسید شما قصد دارید پس از انجام حج به گرگان باز گردید جعفر گفت آری امام حسن علیه‌السلام فرمود: شما بعد از 170 روز دیگر طرف صبح روز جمعه سوم ربیع الثانی به گرگان خواهی رسید شیعیانم به دیدارت می آیند سلام ما را به آن ها برسان و به آن ها بگو همان روز عصر به حضور شما خواهیم آمد در مورد این سفر نگران نباش که به سلامتی به گرگان میرسی سپس با خبر می شوی که پسر شریف دارای نوزاد پسر شده است نام او را صلت بگذار او از مبلغان حقیقی دین و از دوستان ما خواهد شد جعفر عرض کرد در گرگان یکی از شیعیان شما به نام ابراهیم بن اسماعیل زندگی می کند او ثروتمند است و هر سال صد هزار درهم به شیعیان شما کمک می کند امام حسن علیه‌السلام فرمود خدا به او پاداش فروان عطا کند و گناهان را بیامرزد و فرزند پسر به او عطا فرماید از طرف من به او بگو نام آن پسر را احمد بگذار جعفر بن شریف با امام حسن عسگری علیه‌السلام خداحافظی کرد و به مکه برای انجام مراسم حج رفت و سپس به گرگان بازگشت در همان صبح جمعه سوم ربیع الثانی همان گونه که امام حسن عسگری علیه‌السلام فرموده بود به گرگان رسید دوستان و آشنایان به دیدارش آمدند او سلام امام حسن عسگری

عَلَيْهِ السَّلَامُ را و پیام های آن حضرت را به آن ها ابلاغ کرد و به آن ها بشارت داد، که همین امروز طرف عصر امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ به این جا خواهد آمد شیعیان شاد شده و برای استقبال آماده شدند و همه آن ها در خانه جعفر بن شریف بودند که ناگاه امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شد و به همه شیعیان سلام کرد شیعیان به سوی امام عَلَيْهِ السَّلَامُ رفتند و دستش را بوسیدند آن حضرت فرمود نماز ظهر و عصر را در سامرا خواندم و سپس به این جا آمدم تا با شما دیدار را تازه کنم اینک در حضور شما هستم هر چه سؤال دارید بپرسید و بخواهید نخستین کسی که سؤال کرد شخصی به نام نضر بن جابر بود که گفت ای پسر رسول خدا ﷺ پسرم مدت یکماه است عارضه ای در چشمانش پیدا شده و هر دو چشم او کور گردید از درگاه خدا بخواه که چشمانش را به او برگداند.

امام حسن عسگری عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: او را به این جا بیاور آن پسر را نزد امام عَلَيْهِ السَّلَامُ آوردند آن حضرت دست بر چشمان او کشید و او همان دم بینا گردید سپس یک یک حاضران به پیش آمدند و سئوالات و نیازهایشان را مطرح نمودند امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به همه سؤال هایشان پاسخ داد و نیازهایشان را بر آورده نمود و برای همه دعای خیر کرد و سپس همان وقت به سامرا بازگشت .

«بحار، ج 50، ص 263».

لطف و عنایت امام عسگری علیه‌السلام نسبت به غیر شیعه

محمد بن علی بن ابراهیم ابن موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌گوید مبتلا با فقر و تهی دستی روبرو شدیم پدرم گفت نزد این مرد برویم (امام عسگری) گفتیم آیا او را می‌شناسی پدرم گفت نه و هیچ وقت او را ندیدم با هم حضور آن حضرت حرکت کردیم در مسیر راه پدرم گفت نیاز داریم که آن حضرت دستور پانصد درهم را برای ما بدهد تا دویست درهم آن را صرف در پوشاک و دویست درهم دیگر را صرف بدهکاری کنیم و صد درهمش را برای مخارج زندگی به مصرف رسانیم .

من با خود گفتم کاش سیصد درهم نیز به من بدهد صد درهم آن را برای پوشاک و صد درهمش را برای مخارج زندگی به مصرف برسانم و با صد درهم آن نیز الاغی خریداری کنم تا به کوهستان بروم وقتی که به درب خانه امام حسن عسگری علیه‌السلام رسیدیم خدمتکار آن حضرت بیرون آمد و گفت علی بن ابراهیم و پسرش محمد وارد گردد ما به محضر آن حضرت شرفیاب شدیم و سلام کردیم و جواب سلام ما را داد و به پدرم فرمودای علی چرا تاکنون نزد ما نیامده ای پدرم در پاسخ گفت ای آقای من خجالت می‌کشم با این وضع به حضورتان بیایم پس از ساعتی از محضر امام حسن علیه‌السلام مرخص شدیم غلامش آمد کیسه پول به پدرم داد و گفت این کیسه حاوی پانصد درهم است دویست درهم آن برای پوشاک دویست درهم دیگر برای بدهکاری و صد درهمش برای مخارج زندگی شماست و کیسه دیگری به من داد و گفت این کیسه حاوی سیصد درهم است صد درهمش برای پوشاک و صد درهمش برای مخارج زندگی و با صد درهمش الاغی برای خود خریداری کن ولی به کوهستان نرو

بلکه سورا برو (محلی است که کوهستان نیست) محل مسکونی است محمد بن علی بن ابراهیم به سورا رفت و در آن جا با زنی ازدواج کرد و دارای ثروت های زیادی شد و املاکی خریداری کرد که قیمت محصول آن معادل هزار درهم است و در عین حال پیرو مذهب واقفی است و معتقد است که بعد امام موسی بن جعفر امامی وجود ندارد.

«اصول کافی، ج 1، ص 506».

این داستان هم بیان گر آگاهی امام حسن عسگری علیه السلام به نهایت لطف آن بزرگواری است حتی در حق غیر شیعه دوازده امامی و هم شیوه صلح را به ما می آموزد زیرا علی بن ابراهیم محمد بن علی بن ابراهیم نوه های حضرت امام کاظم علیه السلام بودند.

امام حسن عسگری علیه السلام غالباً در زندان به سر می بردند از جانب طاغوت زمان (معتد) امام حسن عسگری علیه السلام را دستگیر و به زندان بردند که زندانیان آن (علی بن نارمش) دشمن ترین و خشن ترین افراد نسبت به آل علی علیه السلام بود و به زندان بان دستور دادند که هر چه می خواهی بر حسن بن علی علیه السلام سخت بگیر ولی زندان بان دستور دادند زندان بان آن چنان تحت تاءثیر جذبه معنوی و سیمای ملکوتی امام حسن علیه السلام قرار گرفت که بیش یک روز در برابر امام علیه السلام به گونه ای خاضع شد که چهره اش را بر خاک زمین می نهاد و دیده از زمین بر نمی داشت تا امام علیه السلام از نزد او خارج گردد علی بن (نارمش) با این که از سرسخت ترین دشمنان خاندان رسالت بود در همین ملاقات اندک با امام علیه السلام آن چنان شیفته آن حضرت شد که بصیر تر از همه نسبت به ایشان گردید و از همه بیش تر آن حضرت را می ستود.

«اصول کافی، ج 1، ص 508».

امام حسن عسگری علیه السلام در زندان (نحریر) نحریر از شکنجه گران سخت دل و بی رحم زندان های سرمدی عباسی طاغوت وقت بود به دستور طاغوت امام حسن عسگری علیه السلام را دستگیر کرده و به زندان (نحریر) افکندند نحریر بر آن حضرت بسیار سخت گرفت و آن حضرت را شکنجه می داد.

همسر نحریر به مقام معنوی امام حسن علیه السلام پی برده بود به نحریر گفت وای بر تو از خدا بترس آیا نمی دانی چه شخصیتی در زندان است آن گاه آن بانو مقداری از مقام آن حضرت را توصیف کرد سپس گفت من در مورد تو در رابطه با حسن بن علی علیه السلام نگران هستم (که بلائی سخت بر تو وارد شود) (نحریر) به جای پاسخ مثبت به همسرش گفت او را (امام حسن) را به میان درندگان باغ وحش می اندازم و همین کار را کرد دستور داد امام حسن علیه السلام را بدون محافظ در میان درندگان باغ وحش بردند ولی متوجه شدند آن حضرت در کنار درندگان نماز می خواند و درندگان به گرد آن حضرت حلقه زده اند بدون این که آزاری به او برسانند.

«اصول کافی، ج 1، ص 513».

نگاهی به زندگی حضرت ولی عصر امام زمان (علیه السلام)

نام آن بزرگوار همانم حضرت رسول اکرم ﷺ م ح م د روحی له الفداه
نصب های معروف امام عصر عجلایه مهدی ، موعود، امام عصر، صاحب الزمان ،
بقیه الله ، حجت ، قائم ، منتظر، خاتم و صاحب
پدر آن بزرگوار امام حسن عسگری مادرش نرجس یا صیقل بنا بر قولی وقت
تولد 15 شعبان محل تولدش سامرا در سنه 255 و یا قولی 256 هجری قمری
به مدت پنج سال تحت کفالت پدر به طور مخفی بود و در پشت پرده خفا تا از
گزند دشمنان محفوظ بماند هنگامی که در سال 260 پدرش شهید شد مقام
امامت به او محول شد.

غیبت صغری از سال 260 هجری قمری شروع شد و در سال 329 که 70
سال یا 69 سال غیبت صغری طول کشید و پایان یافت .
اما غیبت کبری از سال 329 شروع شده و تا وقتی که خدا بخواهد و ظهور
کند دنیا را پر از عدل و داد بنماید انشاء الله .

داستان بسیار جالب و تاریخی حضرت نرجس مادر امام زمان (علیه السلام)

در جنگ های قدیم رسم بود که شهری یا روستایی را فتح می کردند مردان و زنان لشگر دشمن را اسیر می نمودند و آن ها را به عنوان برده می آوردند و در بازارها می فروختند مادر امام زمان علیه السلام بانوی بسیار ارجمند و پاک و با عفت یعنی حضرت نرجس از دخترانی است که در میان اسیران جنگی از روم به عراق آورده شد.

اما طریق خرید امام هادی علیه السلام این بانوی با عظمت به این نحو است که بیان می شود:

شیخ طوسی روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام هادی و امام حسن علیه السلام در شهر (سر من رای) گفت که روزی کافور خادم امام هادی علیه السلام به نزد من آید و مرا طلب نمود رفتم خدمت حضرت امام هادی علیه السلام نشستم فرمود محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است و محل اعتماد ما بوده اید و تو را به رازهای دیگر مطلع می گردانم و به خریدن کنیزی می فرستم پس نامه ای پاکیزه نوشتند به خط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را زدند و کیسه (زری دارای دوپست و بیست اشرفی بود فرمودند بگیری این نامه و (زر) را برو بغداد و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو چون کشتی های اسیران به ساحل رسد جمعی از کنیزان در آن کشتی ها خواهی دید و جمعی از مشتریان و کیلان امرای بنی عباس خواهی دید بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده فروشی که (عمرو بن یزید) نام دارد کنیزی را که فلان صفت دارد و جامه حریر پوشیده است امتناع خواهد کرد آن کنیز از نظر کردن مشتریان و

خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر می شود پس بدان که به زبان رومی می گوید.

وای که پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی می دهم به قیمت این کنیز عفت او در خریدن مرا راغب تر گردانید. پس آن کنیز به لغت عربی خواهد گفت به آن شخص که اگر حضرت سلیمان بن داود ظاهر شود و پادشاهی او به دست بیاورید من به تو رغبت نخواهم کرد. پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که به هیچ مشتری راضی نمی شوی آخر از فروختن تو چاره ای نیست پس آن کنیز گوید که چه تعجیل می کنی البته باید مشتری به هم برسد که دلم به او میل و اعتماد کند وفا و دیانت داشته باشم پس در این وقت تو برو به نزد صاحب کنیز و بگو که نامه ای با من هست که یکی از اشراف و بزرگوار از محبت نوشته است به لغت فرنگی و خط فرنگی در آن نامه بزرگوار خود را وصف کرده این نامه رابه آن کنیز بده که بخواند اگر به صاحب این نامه راضی شود من از جانب آن بزرگوار وکلیم که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشرین سلیمان گفت که آن چه حضرت فرموده بود واقع شد و آن چه فرموده بود همه را به عمل آوردم .

چون کنیز در آن نظر کرد بسیار گریه کرد و گفت به (عمرو بن یزید) که مرا به صاحب این نامه بفروش و به خدا سوگند اگر مرا به او نفروشی خودم را هلاک می کنم پس با او در باب قیمت گفت و گوی بسیار کردم تا آن که به همان قیمت که امام هادی علیه السلام داده بود پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز شاد و با من آمد تا بغداد به حجره ای که گرفته بودم تا وارد حجره شد نامه را بیرون آورد و می بوسید و بر دیده می چسبانید و بر روی می گذاشت و به بدن می مالید پس من از روی تعجب گفتم نامه ای را می بوسی که صاحبش را نمی

شناسی کنیز گفت ای کم معرفت نسبت به بزرگی و به فرزندان و اوصیاء پیغمبران گوش به من بدهید تا احوال خود را برای تو شرح دهم .

من ملیکه دختر (یشوعا) فرزند قیصر پادشاه روم هستم .

و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون بن الصفاء وصی حضرت عیسی علیه السلام تو را خبر دهم به امری عجیب بدان که جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که سیزده سالم بود پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریون عیسی و از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشگر و سرداران و بزرگان سپاه و سرکرده های قبایل چهار هزار نفر و فرمود تختی حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود به انواع جواهر مرصع گردانیده بود آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بت های خود را بر بلندی ها قرار دادند پسر برادر خود را در بالای تخت فرستاد.

چون کشیشان انجیل ها را بر دست گرفتند که بخوانند بت ها سرنگون همگی افتادند بر زمین پاهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد پسر برادر قیصر از تخت افتاد بی هوش شد پس در آن حال رنگ های کشیشان متغیر شد و بدن هایشان بلرزید.

پس بزرگان ایشان به قیصر روم گفت ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که به سبب آن نحو روی نمود که دلالت دارد بر این که دین مسیحی به زودی زایل گردد.

پس جدم این امر را به فال بد دانست و گفت به علماء که این تخت را بار دیگر بر پاکند و بت ها را به جای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این را که این دختر را به او تزویج نماییم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر

بکند چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و چون کشیشان شروع به خواندن انجیل کردند باز همان حالت اول تکرار شد نحوست این برادر و آن برادر برابر بود سر این کار را ندانستند که این سعادت است نه نحوست و جدم غمناک شد به حرم سرای بازگشت و پرده های خجالت در آویخت .

چون شب شد به خواب رفتم و در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریین در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند در همان موضع که جدم تخت را گذاشته بود.

پس حضرت رسول ﷺ با وصی و دامادش علی بن ابیطالب علیه السلام و جمعی از امامان قصر را منور ساختند.

پس حضرت مسیح به استقبال حضرت رسول ﷺ شتافت و دست در گردن مبارک آن جناب در آورد پس حضرت رسول ﷺ فرمود که یا روح الله آمده ایم ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند خود خواستگاری نماییم اشاره فرمود به حضرت امام حسن عسگری علیه السلام پس حضرت نظر افکند به سوی حضرت شمعون و فرمود: شرف دو جهان به تو روی آورده پیوند کن .

پس شمعون گفت پیوند کردم پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول خطبه ای انشاء فرمودند و با حضرت مسیح مرا به حسن عسگری علیه السلام عقد بستند من از خواب بیدار شدم .

از ترس آن که مبادا مرا بکشند آن خواب را بر احدی نقل نکردم ولی صبرم تمام شد حتی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و بدن من می کاهید و در بیرون ظاهر می گردید پس در شهرهای روم طیبی نماند مگر آن که جدم برای

معالجه من حاضر کرد و هیچ سودی نمی داد و فایده نبخشید چون از علاج درد من مایوس ماند.

روزی به من گفت این نور چشم من آیا در خاطرت چیزی و آرزویی در دنیا هست که برای تو به عمل آورم گفتم ای جد من اگر شکنجه را از اسیران مسلمانان که در زندان است دفع نمائی و زنجیرها را از ایشان بگشایی امیدوارم که حضرت مسیح به من عافیت ببخشد او چون چنین کرد من صحتی از خود ظاهر ساختم اندک طعامی تناول کردم جدم خوشحال شد دیگر اسیران مسلمانان گرامی داشت .

پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم حضرت فاطمه علیها السلام را به دیدن من آمده و حضرت مریم با هزار کنیز پس مریم به من گفت این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تو امام حسن عسگری علیه السلام است من دامن او را گرفتم و گریه کردم و گفتم چرا حضرت امام عسگری علیه السلام به دیدن من نمی آید فاطمه زهرا فرمودند: چگونه فرزند من به دیدن تو بیاید و حال آن که به خدا شرک می آوری اگر میل داری که خداوند مریم از تو خشنود گردند و امام حسن عسگری علیه السلام به دیدن تو بیاید بگو؟

اشهد ان لا اله الا الله محمدا رسول الله چون به این کلمه تلفظ نمودم فاطمه زهرا مرا به سینه چسباند و دلداری نمودند و گفتم منتظر آمدن فرزند باش من او را به سوی تو می فرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه را به زبان جاری می کردم و منتظر ملاقات آن حضرت بودم که شب بعد به خواب من آمد گفتم چرا در این مدت نیامدید که من در انتظار تو بودم فرمود: چون که تو مشرک بودی حالا می آیم .

بشر بن سلیمان گفت چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد امام حسن عسگری علیه السلام در خواب در شبی از شب ها که در فلان روز جدت لشگری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد تو خود را در میان کنیزان بینداز و پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم (طلایه لشگر مسلمانان برخورد کردند و ما را اسیر کردند آخر کار من این بود که دیدی و تا حال کسی به غیر از تو نمی داند که من دختر پادشاه روم آن مردی که مرا به اسارت او در آمدم سؤال کرد از اسم من گفتم نرجس نام دارم بشر بن سلیمان گفت تو از اهل فرنگ هستی چه طور عربی خوب بلدی گفت جدم معلم خصوصی گرفت عربی و فرنگی را به من آموخت .

بشر می گوید من او را به سر من رای بردم به خدمت امام هادی علیه السلام حضرت فرمود: بشارت باد بر تو به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند گفتم این فرزند از چه کسی به وجود خواهد آمد فرمود از آن کسی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو را برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او تو را به عقد کی در آورد گفت فرزند تو امام حسن عسگری علیه السلام حضرت فرمود او را می شناسی گفت از آن شبی که به دست بهترین زنان مسلمان شدم هر شب به دیدن من آمده است .

پس حضرت خادم خود (کافور را فرستاد حکیمه خاتون خواهر امام باشد
آمد امام هادی علیه السلام فرمود که این آن کنیز است که می گفتم آن زن امام عسگری
علیه السلام می باشد.

«بحار، ج 51، ص 6 - 10 و در کتاب کمال الدین ، ص 418 و سیره چهارده معصوم ، ص
980».

ماجرای سرداب و محل غیبت امام عصر (علیه السلام)

سرداب به معنی زیرزمین در زمان قدیم زیرزمین را سرداب می گفتند خانه را دو طبقه می ساختند طبقه زیرخانه را سرداب می گفتند برای خاطر این که زمستان گرم بود تا بستان خنک خانه امام حسن علیه السلام در شهر سامرا نیز دارای سرداب بود مدتی امام هادی علیه السلام و امام عسگری علیه السلام در این سرداب زندگی می کردند و حضرت مهدی علیه السلام نیز در این سرداب زندگی نموده است ، بنابراین سرداب به خاطر این است حضرت امام هادی علیه السلام و حضرت امام عسگری علیه السلام زندگی می کردند میمنت شده است زمان معتضد عباسی (شانزدهمین خلیفه عباسی) بود او در بغداد زندگی می کرد او سپاهی را به سامرا برای دستگیری حضرت مهدی علیه السلام فرستاد یکی از ماءموران به نام (رثیق) می گوید وقتی که سپاه معتضد وارد سامرا شدند از آن جا به طرف آن سرداب که حضرت مهدی علیه السلام که در سرداب شنیدند لشگر در پشت در سرداب اجتماع نمودند تا امام علیه السلام صعود نکند و بیرون نرود فرمانده لشگر در پیش لشگر ایستاده بود تا همه افراد لشگر برسند ناگاه حضرت مهدی علیه السلام از در سرداب پیش روی لشگر عبور کرد و رفت و غایب شد.

در این هنگام فرمانده لشگر خطاب به سپاه کرد و گفت وارد سرداب شوید و مهدی را دستگیر کنید.

سپاهیان گفتند مگر ندیدی که مهدی علیه السلام از روبه روی تو عبور کرد فرمانده گفت من او را ندیدم شما که دیدید چرا به او حمله نکردید آن ها گفتند ما گمان کردیم که تو او را دیدی چون دستور ندادی ما نیز حرکتی از خود نشان ندادیم به این ترتیب حضرت مهدی علیه السلام با قدرت اعجاز از گزند سپاه خونخوار معتضد

نجات یافت و غایب گردید این سرداب از همان زمان تاکنون در کنار مرقد
مطهر امام هادی علیه السلام و امام عسگری علیه السلام باقی مانده است شیعیان کنار آن
سرداب می روند و به خاطر آن که در آن سرداب سه امام (امام هادی و امام
حسن عسگری و امام عصر علیه السلام مدتی زندگی نموده اند تبرک جویند.
این بود ماجرای سرداب

ماجرای غیبت صغری

شرایط سخت زمان باعث شد که پس از شهادت امام عسگری علیه السلام در سال 260 هجری حضرت مهدی علیه السلام غایب گردد.

غیبت صغری که از سال 260 آغاز شد و تا سال 369 ادامه یافت حدود هفتاد سال آن حضرت توسط نمایندگان خاصش که به نواب اربعه معروفند با مردم تماس داشت نام این چهار نایب خاص و مدت نیابت این چهار نایب از این قرار است یک عثمان بن سعید عمری از سال 260 تا 300 (40سال) او در سال 300 از دنیا رفت .

دوم محمد بن عثمان پس از پدر عهده دار نیابت خاص شد و پنج سال نیابت کرد و سرانجام در سال 305 هجری در گذشت .

سوم حسین بن روح نوبختی که نایب سوم او در ماه شعبان 326 وفات کرد که مدت نیابتش حدود 21 سال شد که عهده دار مقام نیابت بود.

چهارم علی بن محمد سمري که در نیمه شعبان سال 329 وفات کرد حدود سه سال نیابت نمود.

«سیره چهارده معصوم ، ص 988 نقل از الامام المهدی من المهدی الی الظهور، ص 20 و 21».

اما اسماء و القاب شریفه آن حضرت مرحوم ثقه الاسلام نوری در نجم ثاقب یکصد و هشتاد و دو اسم برای آن حضرت ذکر کرده است .

ما در این جا به ذکر چند اسم از اسماء مبارک نقل می نماییم :

اول بقیه الله هنگام ظهور اول چیزی که تکلم می فرماید بقیه الله خیر لکم ان

کنتم مؤمنین آن گاه می فرماید منم بقیه الله و حجت او و خلیفه او بر شما.

دوم حجت لقب آن حضرت است .

سوم خلف و خلف صالح .

چهارم شرید یعنی رانده شده از این خلق (ما سبب غیبت آن حضرت شدیم).

پنجم غریم لقب آن حضرت است .

بمعنی طلب کار یا مستتر است از مردم به معنی استتار چون مردم حضرت را طلب می کنند آن حضرت غایب است پشت پرده غیبت است از آن جهت می گوئیم غریم .

ششم قائم یعنی بر پا شونده در فرمان حق مهیا است در امر الهی .

هفتم یکی از اسماء آن حضرت (م ح م د) نام اولی امام عصر علیه السلام است که در زمان غیبت به این اسم خطاب کردن جایز نیست .

هشتم مهدی صلوات الله علیه در نزد جمیع فرق اسلامی

دهم ماه معین یعنی آب ظاهر جاری بر روی زمین روایت دارد المهدی طاوس اهل الجنة و جهد کالقمر الذری علیه جلا بيب النور، یعنی حضرت مهدی طاووس اهل بهشت است چهره اش ماننده ماه درخشنده است .

امام صادق علیه السلام فرموده است : ان الحسين يخرج في آخر عمر القائم الحجه

علیه السلام ثم يموت القائم و يغسله الحسين

همانا حسین علیه السلام در آخر عمر حضرت قائم علیه السلام زنده می شود سپس حضرت

قائم علیه السلام زنده می شود سپس حضرت قائم علیه السلام از دنیا می رود و امام حسین

علیه السلام پیکر او را غسل می دهد.

«سیره چهارده معصوم ، ص 1018 و اثبات الهدا، ج 7، ص 102».

تقوی چه عملی انجام می دهد؟

زندگی انسان را آسان می سازد و به مقام عالیه می رساند توجه شما را به یک نمونه جلب می نمایم :

علی بن ابراهیم روایت کرده اند که گفت بیست مرتبه حج رفتم و به قصد آن که شاهد به خدمت امام عصر علیه السلام به رسم ممکن نشد یک شبی در خواب دهد کسی گفت ای پسر مهزیار امسال بیا به حج که خدمت امام زمان علیه السلام خواهی رسید حرکت کردم متوجه راه شام شدم از آن جا حرکت کردم برای مکه در مکه زیاد جست و جوی نمودم که خدمت امام زمان علیه السلام برسم تا آن که شبی در مسجد الحرام انتظار می کشیدم که خانه خدا خلوت شود طواف کنم و از خداوند عالم بخواهم ما را به مقصود اصلی برساند.

وقتی که کعبه خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوانی را دیدم که نزدیک شد به من فرمود از کدام شهری گفتم اهواز گفت علی بن مهزیار را می شناسی گفتم من هستم فرمود خوش آمدی ای ابوالحسن بعد گفت بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند امام عسگری علیه السلام (امام زمان) را طلب می نمایم فرمود: به مطلب خود رسیده ای و او مرا به سوی تو فرستاده است برو به منزل خود آماده باشید و به کسی نگوئید چون ثلث شب بگذرد بیا به سوی شعب بنی عامر به مقصود خود می رسی گفت من آمدم منزل در وقت تعیین شده رفتم دیدم آن جوان آن جا است و مرا دید فرمود رخصت ملاقات دادند پس همراه او روانه شدیم تا از منی و عرفات گذشت فرمودای ابو الحسن پیاده شو مشغول نافله شب باشید آن جا بودیم تا صبح طالع شد نماز صبح را خواندیم حرکت کردیم تا بالای عقبه فرمود چه می بینی چون نظر کردم به قصد سبزی دیدم گفت نظر کن

بالای تل ریگ چون نظر کردم خیمه ای مشاهده کردم که نور آن وادی را روشن کرده بود و گفت تمام آرزوی شما این جا است گفت پیاده شو مرکب را رها کن حرکت کردیم تا رسیدیم نزدیک خیمه مطهره و منوره گفت این جا باش تا برای شما رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی بیرون آمد گفت خوشا به حال تو رخصت حاصل شد.

چون داخل شدم به خیمه آقا امام زمان علیه السلام دیدم آن حضرت بر روی نمدی نشسته است سلام کردم بهتر از سلام من جواب داد.

صورت مبارکش را مشاهده کردم مانند ماه شب چهارده و چشم های مبارک سیاه را گشاده و در نهایت حسن و جمال برگونه راستش خالی بود از پیشانی نور ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت و وقار و حیا و احوال یک یک شیعیان را از من پرسید پس فرمود: پدرم از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جایی که پنهان تر و دور ترین جاها باشد که برکنار باشم از اهل ضلال و جهال تا هنگامی که خداوند رخصت فرماید تا ظاهر شوم .

ابن مهزیار گفت چند روزی در خدمت آن حضرت ماندم و مسائل مشکله را از آن جناب سؤال نمودم آن وقت مرا مرخص فرمود و مبلغ پنجاه هزار درهم باخود داشتم به هدیه به خدمت آن حضرت بردم و التماس بسیار نمودم که قبول فرمائید تبسم نمود فرمود از راه دور آمده ای احتیاج پیدا می کنی خودت داشته باشی.

و دعا بسیار در حق من نمود و برگشتم به سوی وطن .

«بحار، ج 52، ص 43».

تقوی و پرهیزکاری انسان را به جایی می رساند که برود خدمت امام زمان و چند روز مهمان ولی عصر بشود هر کس که با نفسش جهاد کرد دنیا و آخرت مال اوست هرکسی که بر خلاف نفس عمل کرد یعنی اجتناب از غیبت و تهمت

و دروغ خیانت و اذیت مخصوصا در داخل خانه با همسر رفتارش خوب شد این یک انسانی است که اهل تقوی و سرباز حضرت ولی عصر علیه السلام است جنابعالی فرض کنید امام زمان علیه السلام همیشه در پیش روی شما است و از تمام اعمال شما حاضر و ناظر است چگونه رفتار می کنی به قول حضرت امام ره فرمود عالم محر خداست در محضر خدا معصیت نکنید.

روایت دارد که حکیمه علیها السلام می گوید لحظه ای پس تولد حضرت مهدی علیه السلام آن حضرت را در حال سجده دیدم و بر دست راست آن حضرت نوشته شده بود.

جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا.

«اسراء آیه 81».

حق آمد و باطل نابود شد.

پس از چهل روز به خانه امام حسن علیه السلام رفتم دیدم حضرت مهدی علیه السلام درخانه راه می رود چهره اش به قدری نورانی بود که نورانی تر از آن ندیده بودم و با زبان فصیح سخن می گوید.

عرض کردم مولای من این کودک را پس از چهل روز این گونه می نگرم که راه می رود.

امام حسن علیه السلام در حالی که خنده بر لب داشت فرمود: ای عمه آیا نمی دانی که رشد و نمو یک روز ما امامان مانند رشد و نمو یکسال دیگران است؟! حکیمه می گوید برخاستم و سر مبارک حضرت مهدی علیه السلام را بوسیدم و از نزدش خارج شدم سپس بازگشتم دیگر او را ندیدم هر چه در خانه به جست و جوی او پرداختم او را نیافتم به امام حسن علیه السلام عرض کردم مولای ما کجاست فرمود: او را به خدا سپردیم همان گونه که مادر حضرت موسی علیه السلام موسی را به

خدا سپرد (اشاره به این است که این نوزاد باید مخفی باشد چنان چه موسی علیه السلام را از سر فرعونیان مخفی نمودند.
«بحار، ج 51، ص 19».

درباره یاران از حضرت قائم سؤال می شود که چرا همواره از مردان سخن به میان آمده آیا زنان در این راستا هیچ نقشی ندارند چرا آن ها هم نقشی دارند اسم بردن مردان از این رو است که در آغاز قیام بیش تر مسئله جهاد و جنگ مطرح است که طبعا مردان در میدان ها هستند ولی بانوان در پشت جبهه به تلاش و حمایت از راه مهدی علیه السلام می پردازند، در مورد 313 نفر یاران مخصوص مهدی علیه السلام در بعضی از روایات شرکت زنان نیز مطرح شده از جمله امام باقر علیه السلام فرمود:

یجیئی والله ثلاث ماءه وبضعه عشر رجلا فیهم خمسون امرءه یجتمعون بمکه علیغیر میعاد قزعا کقزع الخریف .

سوگند به خدا سیصد و اندی نفر مردمی آیند در میانشان پنجاه نفر زن هستند در مکه اجتماع می کنند بدون آن که قبلا وعده داده باشند آمدنشان همانند ابرهای پاییزی است (که با حرکات تند می آیند و در آن مرکز جمع می شوند).
«بحار، ج 52، ص 223».

از مفضل نقل شده امام صادق علیه السلام فرمود سیزده زن همراه مهدی علیه السلام هست عرض کردم این بانوان برای چه در کنار مهدی علیه السلام هستند فرمود این ها مجروحان را مداوا می کنند و از بیماران جنگی پرستاری می نمایند چنان چه زنان در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله همراه آن حضرت در جنگ ها این کارها را بر عهده می گرفتند.
«سیره چهارده معصوم، ص 1007».

دجال و سفیانی کیست ؟

یکی از نشانه های ظهور حضرت مهدی علیه السلام خروج دجال و سفیانی است و این دو نفر به دست سپاه آن حضرت کشته می شوند افراد کذاب و دروغ گو پرچم مخالفت با آن حضرت را بلند می کنند دو نفر از آن ها از سرزمین شام و فلسطین برمی خیزد.

دجال و سفیانی می باشند این دو نفر در حقیقت دو طاغوت هستند.

دجال یک طاغوت فریبکار و حيله گر است امیر المؤمنین علی علیه السلام در ضمن خطبه ای فرمود: حضرت مهدی علیه السلام با یارانش از مکه به بیت المقدس می آیند و با دجال و ارتش او می جنگند و آن ها را تارومار می کنند خود دجال نیز به هلاکت می رسد.

مطابق روایت آمده است که دجال را دستگیر کرده و در محل کناسه کوفه به دار می زند از بعضی روایت استفاده می شود که دجال ادعای پیامبری و ادعای خدائی می کند و جادو و شعبده و تصرف در چشم های مردم می کند و مردم را به سوی خود جذب می نماید حضرت عیسی علیه السلام به کمک حضرت مهدی علیه السلام می آید و در کشتن دجال شرکت می کند و مردم و شهر را از فتنه و آشوب او نجات می دهد.

«اثباه الهدا، ج 7، ص 176».

(سفیانی) طاغوت دیگری در چهره مقدس نماها ظاهر می گردد از نسل عتبه

بن ابوسفیان است ورد زبانش یارب یارب بلند است .

آن قدر بی رحم است و پلید که کنیزش را که از او بچه دار شده زنده به گور

می نماید و فساد از او بسیار است .

پیامبر ﷺ فرمود سفیانی از وادی یابس (اطراف دمشق) با سپاه خودوارد دمشق می شود دو لشگر تشکیل می دهد یکی را به سوی کوفه و اطراف می فرستد و دیگری را به سوی مدینه حرکت می دهد لشگر اولش در کوفه و بغداد به کشتار و جنایات عظیم دست می زند لشگر دومش به سوی مدینه رهسپار می گردد سه شبانه روز در آن جا به قتل و غارت می پردازد.

سپس برای جنگ با سپاه مهدی علیه السلام به سوی مکه حرکت می نماید در مسیر راه وقتی که به سرزمین (بیداه) می رسد جبرئیل به فرمان خدا آن چنان به آن زمین فرو می روند و نابود می شوند.

«بحار، ج 52، ص 186».

مسئله رجعت

در مورد رجعت هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام امامان یکی پس از دیگری به دنیا رجعت می کنند اولین امامی که رجعت می کند امام حسین علیه السلام است .
امام صادق علیه السلام فرموده امام حسین علیه السلام به همراه خود دوازده هزار یار خوب و 72 تن شهیدان کربلا ظاهر می شوند و در کوفه به حضرت امام مهدی علیه السلام ملحق می شوند.

«بحار، ج 53، ص 16 و 46».

امام صادق علیه السلام فرمود:

ان المؤمن فی زمان القائم وهو بالشرق مسیرای اخاه الذی فی المغرب و کذا فی المغرب یری اجاه الذی بالشرق .
همانا مؤ من در عصر حکومت قائم در حالی که در مشرق است برادرش را که در مغرب است می بیند.

و هم چنین مؤ منی که در مغرب است برادرش را در مشرق می بیند.

«سیره چهارده معصوم ، ص 1026 نقل از منتخب الاثر، ص 483».

روایت دیگر از امام صادق (علیه السلام)

قال الصادق عليه السلام اذا قام قائم آل محمد عليه السلام بنى فى ظهر الكوفة مسجد له
الف باب و اتصلت بيوت الكوفة بنهر كربلا.

هنگامی که قائم آل محمد عليه السلام قیام کند در پشت کوفه مسجدی (آن چنان
بزرگ) بسازد که هزار در دارد و خانه های کوفه بر اثر توسعه به شهر كربلا
متصل می گردد.

«بحار، ج 52، ص 337».

ايضا امام صادق عليه السلام فرمود: بيش تر مردم دوست دارند که یک و جب از
زمین کنار جاده را به یک و جب طلا خریداری کنند و سعت کوفه به پنجاه و
چهار میل می رسد (هر میل دو کیلومتر است) تا آن جا که عمارات آن به كربلا
پیوند می شود.

«بحار، ج 53، ص 11 و 12».

امام باقر عليه السلام فرمود: هر گاه قائم عليه السلام قیام کند خداوند او را پنج هزار نفر
فرشتگان نشان داد و پشت سرهم و نازل شده و متقرب درگاه حق یاری فرماید
جبرئیل در پیشاپیش او میکائیل در طرف راست او اسرافیل در طرف چپ او
می باشد.

و رعب و ترس از هر طرف بر دشمنان به اندازه مسیر یک ماه راه رفتن سایه
می افکند و فرشتگان مقرب با اسکورت و نگهبانی وسیع در محور حضرت
مهدی عليه السلام می باشد، شاهد عرض آیه شریفه امام باقر عليه السلام بیان فرموده که برای
امام زمان عليه السلام ملائکی کمک می آیند این آیه است :

ويأتوكم من فورهم هذا يمددكم ربكم بخمسة الاف من الملائكة مسومين ؛

«آل عمران ، آیه 124».

باز شاهد عرضم که پشت سر هم ملائکه را خداوند نازل می نماید.

انی ممدکم بالف من الملائکه مردفین .

«انفال ، آیه 9».

ریان بن صلت به امام رضا علیه السلام عرض کرد آیا تو صاحب امر هستی ؟

آن حضرت فرمود: من صاحب امر هستم ولی نه آن صاحب امری که سراسر زمین را همان گونه که پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد کند چگونه من او باشم با این که ضعف بدنی مرا می بینی ؟

قائم علیه السلام کسی است که در سن پیری با سیمای جوان و نیرومند قیام می کند او آن چنان توان مند است که اگر بزرگ ترین درخت روی زمین دست افکند آن را از ریشه بیرون می کشد و اگر بین کوه ها فریاد بزند صخره های عظیم کوه ها یک باره از جاکنده شوند عصای موسی علیه السلام و انگشتر سلیمان در دست اوست او چهارمین فرزند من است خداوند آن چه را بخواهد او را غایب گرداند سپس او را آشکار نموده و سراسر زمین را همان گونه که پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد کند.

«بحار، ج 52، ص 322».

در کتاب کافی است که از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است فرمود: وقتی که حضرت امام قائم در شهر مکه قیام می کند و می خواهد به سوی شهر کوفه برود منادی حضرت ندا می کند ای مردم آگاه باشید کسی از شما خوردنی و آشامیدنی با خویش بر ندارد بلکه خود حضرت سنگ حضرت موسی بن عمران را بر می دارد (سنگینی آن به اندازه بار یک شتر است) و در هیچ منزلی فرود نمی آید جز آن که از آن سنگ چشمه ای می جوشد هر که گرسنه باشد سیر می

شود و هر که تشنه باشد سیراب می شود و او زاد و توشه آن ها بود تا آن که به شهر مقدس نجف اشرف وارد شوند که در پشت شهر کوفه قرار گرفته است .
«چهره درخشان امام زمان ، ج 1، ص 64».

صفات امام (علیه السلام)

از امام هشتم علیه السلام نقل شده که برای امام نشانه ها و علامتی است اول داناترین مردم است دوم قاضی ترین مردم است سوم پرهیزکارترین مردم است چهارم بردبارترین مردم است پنجم شجاع ترین مردم است ششم سخی ترین مردم است هفتم عبادترین مردم است هشتم ختنه شده از مادر به دنیا می آید نهم او از خون و کثافات پاک و پاکیزه می شود دهم پشتش را مانند پیشش می بیند یازدهم و او سایه ندارد دوازدهم هنگامی که از شکم مادر به روی زمین می آید بر روی دو کف دست قرار می گیرد سیزدهم محتلم نمی شود چهاردهم چشمان او می خوابد ولی دل او نمی خوابد پانزدهم محدث می باشد شانزدهم زره پیامبر ﷺ به تن او قالب می آید هفدهم بول و غائط او دیده نمی شود زیرا خداوند تعالی زمین را مأمور کرده که هرچه از بیرون بیاید فرو برد.

هجدهم و عطر امام از عطر مشک پاکیزه تر و بهتر می باشد نوزدهم به جان مردم از آنان سزاوارتر بیستم و از پدران و مادران آن ها بر آنان مهربان تر بیست و یکم تواضعش برای خدا بیش تر بیست و دوم و فراگیرنده ترین آن ها به آن چه خدا دستور داده بیست و سوم و باز ایستاده ترین آن ها از آن چه خدا قدغن کرده بیست و چهارم دعای او پذیرفته تر بوده که اگر سنگی را نفرین کند به دو نیمه شکافته می گردد. بیست و پنجم و سلاح پیامبر خدا ﷺ نزد او می باشد بیست و ششم و شمشیرش ذوالفقار است بیست و هفتم و پیش امام طوماری که نامه های شیعیان آن ها تا روز قیامت در او است و همه چیزها که مردم به آن ها نیاز دارند در او است بیست و نهم و جعفر بزرگ تر و جعفر کوچک تر که از پوست بز و قوچ است نزد او است و همه علوم و دانش ها

حتی غرامت خراش تن و حتی یک تازیانه و نیز تازیانه و بلکه یک سوم
تازیانه در او موجود است سی ام و مصحف حضرت فاطمه علیهاالسلامنزد او
است .

«چهره درخشان امام زمان ، ج 1، ص 80».

مسئله غیبت کبری

در زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام همه معتقدان به حضرت آزموده می شوند
لازمه آزمایش سخت بودن است در نتیجه غیبت حضرت مهدی علیه السلام دوران
سخت هم چنان که حضرت امام کاظم علیه السلام فرموده :

لابد لصاحب هذا الامر من غيبه حتى يرجع عن هذا الامر من كان يقول به انما
هي محنة من الله امتحن الله بها خلقه .

لابد و ناچار امامی که دولت اهل بیت را به پا می دارد غایب می شود دوران
غیبت به حدی سخت که معتقدان به امامت نیز از او (حضرت مهدی علیه السلام) برمی
گردند.

«بحار، ج 52، ص 113».

سلیمان بن جعفر از امام رضا علیه السلام سؤال کرد:

اتخلوا الارض من حجه فقال لو خلت من حجه طفه عين لساخت باهلها.
عرض کرد یا بن رسول الله آیا زمین از حجت خالی می ماند حضرت رضا
علیه السلام فرمود اگر زمین به اندازه چشم بر هم زدنی از حجت خالی باشد زمین اهل
اش را در خود فرو می برد.

«کمال الدین ، ص 204».

حضرت ولی عصر علیه السلام در توقیعی فرمودند:

و اكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فان ذلك فرجكم .

فرمود برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید به درستی که در آن فرج شما است .

«بحار، ج 53، ص 181».

ممکن است از اثر طولانی بودن غیبت کبری انسان به شک بیافتد بنابراین اول باید انسان تسویه بشود خالص بشود و از خداوند بخواهد او را پاک نگهدارد بعد دعائی وارد شده او را بخواند.

شیخ کلینی ره روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که حضرت این دعا را به زراره تعلیم فرمود که در زمان غیبت و امتحان شیعه خوانده شود. البته انسان اگر این دعا را حفظ کند بعد از هر نمازی بخواند بسیار خوب است آن دعا این است :

اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضلت عن دینی .
«اصول کافی ، ج 1، ص 337».

در این دعا شناخت خداوند رسول خدا و شناخت حجت خدا اگر خدا را نشناسیم رسولش را شناخت پیدا نمی کنیم و اگر رسول خدا را نشناسیم شناخت بر حجت خدا که امام زمان علیه السلام باشد شناخت نداریم این مطلب هم حاصل نمی شود مگر انسان خودش را بشناسد بعضی بدانند که انسان برای چه خلق شده است حال این مطلب با دعا باید انجام بگیرد.

مطلب دیگر

راجع به زمان ظهور حضرت چه کسانی هستند که به آن حضرت کمک می نمایند حدیثی از حضرت امام باقر علیه السلام وارد شده است حضرت فرمود:

ولو خرج قائم آل محمد علیه السلام لنصره الله بالملائکه المسومین والمردفین و المنزلین و الکروبین یكون جبرائیل امامه و عن یمینیه و عن شماله و الملائکه المقربین حذاه زمانی که قائم محمد صلی الله علیه و آله خروج کند خداوند او را به وسیله گروه های از فرشتگان علامت دار صف زده و پشت سر هم فرمود آمده شده و مقرب یاری خواهد نمود.

جبرائیل پیشاپیش آن حضرت و میکائیل سمت راست حضرت و اسرافیل سمت چپ او خواهد بود و رعب و ترس به مسافت یک ماه از پیشاپیش و سمت راست و طرف چپ او حرکت خواهد کرد و فرشتگان مقرب در کنار او ملائکه مقرب چهار گروه عبارتند از مسومین که همان فرشتگان نشان دار می باشند نشان علامت آن ها عمامه سفید با تحت الحنک بود که در جنگ بدر حاضر شدند.

دوم مردفین که همان فرشتگانی هستند که پیای صفا می کشند برای نصرت حضرت قائم علیه السلام

سوم منزلین که همان فرشتگان هستند که به عنوان سالار فرشتگان معرفی شده اند در بعضی روایت عدد آن ها چهل و شش هزار خواهد بود.

«کتاب مهدی منتظر، بحار، ج 52، 348».

علی علیه السلام درباره وصف حضرت قائم اشاره به نور صورت و گیسوان حضرت می فرماید: حسن الوجه حسن الشعر یسبل شعره علی ممنکیبه و نوروجهه یعلو سواد لحیته

حضرت قائم صورت نیکو دارد

موهای زیبا دارد گیسوانش بر شانه هایش فرو ریخته و درخشندگی چهره اش بر سیاهی محاسن شریفش غلبه می کند.
«منتخب الاثر، ص 186».

اعلان ختم دوران غیبت و صغری و آغاز غیبت کبری

یکی از وظائف شرعی انسان این است که دعا کند که خداوند فرج حضرت امام زمان علیه السلام نزدیک کند آیا شما نمی بینی فساد به کجا رسیده است آیا گناهی وجود دارد که انسان مرتکب نشده باشد آیا لقمه پاک حلال یافت می شود خود حضرت امام زمان علیه السلام فرموده است واكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فان ذلك فرجکم و السلام علیک .

فرمود: دعا را زیاد کنید برای شما در این فرجی است .

«بحار جلد 52 ص 92 چاپ جدید».

انتظار فرج مهم ترین عبادت است در روایت آمده است از فیض بن مختار گفت امام صادق علیه السلام فرموده کسی بمیرد از شما شیعیان در حالی که انتظار است مثل این است که در رکاب حضرت است و بادشمن می جنگد.

«بحار، ج 52، ص 126، چاپ جدید».

عن ابی الحسن عن آبائه

قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال افضل اعمال امتی انتظار الفرج من الله عزوجل .
امام هادی علیه السلام نقل فرموده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود افضل اعمال انتظار فرج امام زمان است از خداوند.

«بحار، ج 52، ص 128».

اعلان ختم دوران غیبت و صغری و آغاز غیبت کبری

نایبان چهارگانه هر کدام به دستور مستقیم حضرت قائم به او داده شد و آن نامه را برای شیعیان خاص خواند و آن ها متن آن نامه را که هم چون یک اعلامیه امام مهدی علیه السلامدر مورد ختم دوران غیبت صغری بود نوشتند و از خان او خارج شدند آن متن چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم

یا علی بن محمد السمري اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین سته ایام فاجمع امرک و لا توصی الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبه التماه فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد وقوه القلوب و امتلاء الارض جورا.

«کمال الدین صدوق ، ج 2، ص 516».

به نام خداوند بخشند مهربان ای علی بن محمد سمري خداوند اجر برادرانت را در مورد فقدان تو بزرگ کند تو پس از شش روز از دنیا می روی امور خود را سامان بده آماده رحلت باش و به هیچ کس در مرود جانشینی وصیت نکن غیبت کامل واقع شده دیگر ظهوری نیست مگر بعد از اذن خداوند متعال و این ظهور پس از مدتی طولانی در آن هنگام است که دل ها

سخت شده و زمین پر از ظلم و جود گشته است .

روایت دیگر در این زمینه

عن الصادق عليه السلام قال قال رسول الله من انكر القائم من ولد في زمان غيبته مات ميتة جاهليه .
«بحار، ج 51، ص 73».

امام صادق عليه السلام فرمود رسول خدا فرموده هر کسی فرزند مرا حضرت قائم را انکار کند در زمان غیبت مردن او مثل جاهلان است .

ایضا روایت دیگر

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يبق من الدنيا الا يوم يطول الله ذلك اليوم حتى يبعث رجلا مني يملأ الارض عدلا كما ملئت ظلما و جورا.
«بحار، ج 51، ص 74».

پیغمبر خدا فرمود اگر از دینا باقی نماند مگر یک روز خداوند آن یک روز را طولانی می کند تا این که مبعوث کند شخصی را از فرزندان من که دینا را پر کند از عدل و عدالت وقتی که پر شده باشد از ظلم و جور.

حدیث دیگر

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يبق من الدين الا يوم واحد لبعث الله فيه رجلا اسمه اسمي خلقه خلقی یکنی ابا عبد الله .
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز خدا مبعوث نماید شخصی را که اسم او از اسم من است و اخلاق او مثل اخاق من است و کنیه او اباعبد الله است .

«بحار، ج 51، ص 81».

دیر ظهور کردن امام زمان از روی مصلحت است این سبب نمی شود که انسان شک نماید در وجود آن حضرت در روایت وارد شده است به این عبارت و ان موسی عليه السلام وعد قومه (ثلاثين يوما) و كان في علم الله عزوجل زياده عشرة ايام لم يخبر بها موسى عليه السلام فكفر و اتخذوا العجل من بعده لما جاز عنهم الوقت . «بحار، ج 52، ص 247».

حضرت موسی عليه السلام وعده داد به قوم خود بعد از سی روز بیاید و تورات بیاورد اما در علم خدا ده روز اضافه بوده است حضرت موسی بعد از چهل روز به وعده خود وفا کرد قوم موسی کافر شدند و رفتند بت را انتخاب کردند که چرا موسی به وعده خود وفا نکرد وجود مقدس امام زمان مثل آفتاب است که ابر جلو او را گرفته باشد پس به طول انجامیدن حضرت مافاتی ندارد با بودن وجود مقدس حضرت باید ما نسبت به مسائل مذهبی خوش بین باشیم روایت دارد که حسن ظن از عبادات است .

عن النبي صلى الله عليه وآله رءاس العباده حسن الظن .

بزرگ ترین عبادات رسول خدا صلى الله عليه وآله حسن ظن است اول وجود خداوند و عدالت و اوامر خداوند بعد وجود مقدس حضرت ولی عصر عليه السلام «بحار، ج 51، ص 258».

از کتاب های 20 جلدی جدید ممکن است از روی مصلحت آمدن امام زمان عليه السلام خیلی تاءخیر بیافتد آدم زاهد و مؤمن هیچ گونه ظن و شک را نباید به قلب خود راه بدهد.

عن سفیان قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول كل قلب فيه شك او شرك فهو ساقط .

«وسائل الشيعه ، ج 16، ص 13».

امام صادق علیه السلام می فرماید هر قلبی که در او شک و یا شرک باشد او از درجه اعتبار ساقط است .

عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اراد الله بعد خيرا زهده فى الدنيا وفقهه فى الدين و بصره عيوبها و من او تيهن فقد اوتى خیر الدنيا و الاخره .
«وسائل الشیعه ، ج 16، ص 13».

از امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی اراده کند خداوند برای بنده اش خیری را پاک می کند او را در دنیا آگاه می کند در دینش بینا می کند عیبش را کسی که عطا بشود به این صفات به حقیقت عطا شده است خیر دنیا و آخرت .

عن عبد العظیم الحسنی قال قالت لمحمد بن علی بن موسی علیه السلام انى لازجو ان تكون القائم من اهل بیت محمد الذی عملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما وجورا

فقال علیه السلام

يا ابا القاسم ما منا الا قائم بامر الله عزوجل و هاد الى ديبه ولكن القائم الذی يظهر الله به الارض و من اهل الكفر و الجحود و يملاءها عدلا و قسطا هو الذی يخفى على الناس ولادته و يغيب عنهم شخصه و يحرم عليهم تسميته و لعو سمي رسول الله و كنيه وهو الذی تطوى له الارض و يذل له كل صعب يجمع الله اصحابه عده اهل بدر ثلاث مائه و ثلاثه عشر رجلا من اقصى الارض و ذلك قول الله عزوجل

انما تكونا ياءت بكم الله جميعا ان الله على كل شىء قدير
«سوره مجادله آیه 22».

روایت از عبد العظیم علیه السلام است می گوید گفتم به امام جواد علیه السلام امید دارم حضرت حجت از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زمین را پر از عدل و قسط نماید همان طوری که پر از ظلم و جور است حضرت فرمود: نیست مگر به امر خدا و

هدایت کننده به سوی دین خداوند لکن قائم کسی است که خاره واسطه او زمین را پاک می کند از کفر جحود و پر می کند زمین را از عدل قسط و قائم کسی است که ولادتش بر مردم مخفی است و شخص شریفش از مردم مخفی است و حرام است بردن نام آن حضرت و او هم نام رسول الله و هم کنیه با رسول الله زمین برای آن حضرت نزدیک می شود و هر مشکل آسان می شود و جمع می شوند عده از یاران آن حضرت از اهل بدر حدود سیصد و سیزده نفر مرد از دورترین زمین همین طوری که خداوند در قرآن می فرماید:

هرجا باشید خداوند همه را جمع می کند از اهل زمین چون خدا به همه اشیاء توانا است .

بقیه حدیث :

فاذا اجتمعت له هذه العده من اهل الاخلاص اظهر امره فاذا اكمل له العقد وهو عشره الاف رجل باذن الله عزوجل فلا يزال يقتل اعداء الله حتى يرضى الله عزوجل .

قال عبد العظيم فقلت له يا سیدی وكيف يعلم ان اله قد رضی قال یلقى فی قلبه الرحمه فاذا دخل المدینه اخرج اللات و العزی فاحرقهما مراد از اللات و العزی همان دو نفر هستند دست به دست دادند دختر پیغمبر خدا را کشتند. «بحار، ج 52، بیست جلدی، ص 284».

ترجمه زمانی که این عده اجتماع کردند در محضر امام عصر علیه السلام از اهل زمین از مخلصین ظاهر می کند امر خود را وقتی که کامل شد برای حضرت تمام کرده مخلص و آن عدد ده هزار مرد هستند خروج می کند حضرت به اذن خداوند عزوجل مدام از دشمنان دین خدا حتی که خداوند راضی شود.

عبد العظيم سؤال کردای مولای من چه طور امام زمان می فهمد که خدا راضی شد حضرت فرمود: خداوند به قلب امام زمان می انازد رحمت خودش را

که دیگر نمی کشد وقتی که داخل مدینه شد آن لات و عزی را بیرون می آورد
از قبر و هر دو را می سوزاند.

در پایان کتاب تقاضای عاجزانه دارم از همه خوانندگان محترم و بزرگواران
خودم نواقصی که به نظر شما عزیزان می رسد یا اشکالی دارد یا مطالب صحیح
نیست و اشتباهی دارد حتما تذکر بدهید که این خود یک نوع خدمتی است اگر
ببینی که نابینا به چاه است اگر خاموش بنشیننی گناه است .

شیخ علی گلستانی همدانی

تاریخ 85/1/22.

مطابق با 12 ماه ربیع الاول سال 1428 قمری تقدیم گردید.

پایان .

بی نوشت ها

- 1- انفال 8، آیه ، 23.
- 2- سوره احقاف ، آیه 15.
- 3- بقره ، آیه 233.
- 4- نور 24، ج 8، آیه 44.
- 5- اعراف 7، آیه 24.
- 6- انسان 76، آیه 1.
- 7- ابراهیم 14، آیه 24.
- 8- روم 30، آیه 17.
- 9- انعمام 9، آیه 124.
- 10- حجرات 49، آیه 10.
- 11- ابراهیم 14، آیه 33.
- 12- طلاق 65، آیه 3.
- 13- عنکبوت 29، آیه 68.
- 14- طه ، آیه 55.
- 15- آل عمران 3، آخر آیه 138.
- 16- آل عمران 3، آیه 139.
- 17- اعراف 7، آیه 142.
- 18- سوره بقره ، آیه 207.
- 19- سوره طه 20، آیه 121.
- 20- الانسان 76، آیه 22.
- 21- بقره 1، آیه 35.
- 22- تحریم 66، آیه 10.
- 23- بقره 1، آیه 258.
- 24- قصص 28، آیه 20.
- 25- بقره 1، آیه 205.
- 26- ص 38، آیه 34.

- 27- نمل 27، آیه 17.
- 28- مجادله 58، آیه 10.
- 29- احزاب 33، آیه 33.
- 30- آل عمران 2، آیه 210.
- 31- احزاب 33، آیه 56.
- 32- بحار الانوار، ج 43، ص 112.
- 33- بحار الانوار، ج 43، ص 113.
- 34- آل عمران 3، آیه 162.
- 35- شوری 42، آیه 7.
- 36- یونس 28، آیه 39.
- 37- مائده 6، آیه 143.
- 38- سوره نحل 16، آیه 89.
- 39- جن 73، آیه 35.
- 40- اعراف 7، آیه 199.
- 41- بقره 1، آیه 178.
- 42- لقمان 31، آیه 16.
- 43- توبه 9، آیه 111.
- 44- بقره 2، آیه 34.
- 45- هود 11، آیه 70.
- 46- انبیاء 21، آیه 83.
- 47- نمل 27، آیه 22.
- 48- تحریم 66، آیه 2.
- 49- تحریم 66، آیه 9.
- 50- یوسف 12، آیه 50.
- 51- تحریم 66، آیه 10.
- 52- الرحمن 55، آیه 18.
- 53- انبیاء 20، آیه 1.

فهرست مطالب

2	مقدمه یا پیش گفتار.....
7	عبدالمطلب و نذر قربانی کردن یکی از فرزندان.....
10	نور پیامبر در صلب عبدالله.....
12	ازدواج عبد الله با آمنه علیهم السلام.....
13	وهب بن عبد مناف بن زهره.....
15	جدا شدن نور پیامبری از عبدالله به آمنه.....
16	رحلت عبد الله پدر بزرگوار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم.....
18	در بیان ولادت با سعادت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ و مصائب وارده بر آن حضرت.....
19	شیر خوارگی محمد صلی الله علیه وآله وسلم.....
21	شیر خوارگی محمد صلی الله علیه وآله وسلم.....
23	یک خاطره جالب از سه سالگی محمد صلی الله علیه وآله وسلم.....
24	وفاداری و محبت های پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم.....
26	محبت عبدالمطلب و ابو طالب به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم.....
27	قسمتی از معجزه های پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم.....
30	نصب حجر الاسود توسط پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم.....
33	قسمتی از معجزه های پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم.....
40	رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم.....
41	علت هجرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم به مکه.....
43	وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم.....
44	گریه شدید فاطمه (علیها السلام).....

45	حنوط آوردن جبرئیل و کمال فاطمه <small>علیها السلام</small>
47	تولد حضرت علی (علیه السلام)
50	در باب قطب آسیا
52	فصاحت و بلاغت علی علیه السلام قضیه برداشتن کلاغ ، کفش آن حضرت را ...
54	روش تبلیغ در اسلام
57	روش تبلیغ در اسلام
58	سیمای حضرت علی (علیه السلام)
59	سیره و روش علی (علیه السلام)
62	شیوه تبلیغی علی (علیه السلام)
64	مقام و مرتبه علی (علیه السلام)
66	شیعیان علی (علیه السلام)
68	اواخر دعای روز عرفه
69	مژده بر شیعه و پیروان علی (علیه السلام)
83	امام حسین علیه السلام یاور فراوانی داشت
86	زیبده را بشناسید
92	زیبده را بشناسید
94	کیفیت شهادت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)
97	عبد الرحمن بن ملجم
101	ضربت خوردن امیر المؤمنین علی (علیه السلام)
105	سؤال حضرت زینب علیها السلام از پدر و پاسخ آن
113	ملاقات اصبع بن نباته با علی (علیه السلام)
116	خطاب امام حسن (علیه السلام)
118	فداکاری امیر المؤمنین (علیه السلام)
119	علی علیه السلام شخص پرهیزکار را چگونه توصیف می کند

- 121 علی بن ابی طالب چه کسی است
- 123 علی بن ابی طالب منشاء موجودات است
- 125 علی علیه السلام منجی پیغمبران است باطنا
- 127 بت شکنی علی علیه السلام در دوران کودکی
- 128 کشتی گرفتن علی بن ابی طالب علیه السلام در کودکی و جوانی
- 129 پیوستن علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در ده سالگی
- 130 زبردستی عجیب علی علیه السلام بر حفظ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
- 132 همراهی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در دو هجرت موقت
- 134 نگاهی به زندگی علی (علیه السلام)
- 137 درگیری شدید علی علیه السلام با مهاجمان
- 138 مباحثات خدا به فرشتگان در مورد جانبازی علی علیه السلام
- 139 سپر قرار دادن در خیبر
- 141 مختصری از حادثه خیبر که به دست علی علیه السلام رخ داد بیان شود
- 143 سپر قرار دادن در خیبر
- 144 تلاش های اقتصادی علی علیه السلام
- 146 داستان هایی از امام حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
- 150 در عرش علی بن ابی طالب است با فرشته ای که شبیه امیر المؤمنین است
- گفت و گوی خداوند با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با صدای علی (علیه السلام)
- 151
- 152 مناظره حضرت علی علیه السلام با علمای یهود
- 155 مهمان نوازی امیر المؤمنین (علیه السلام)
- 157 خلوص حضرت علی (علیه السلام)
- 159 خلوص حضرت علی (علیه السلام)
- 160 دوستان علی علیه السلام به چه مقامی می رسیدند

- 163..... حضرت علی علیه‌السلام در عصر خلافت عثمان
- 164..... اعتراض علی علیه‌السلام به حکومت عثمان
- 166..... آخرین سخن این جانب درباره خلافت علی علیه‌السلام است
- 169..... چند نمونه از برخوردهای علی علیه‌السلام در جنگ جمل
- 170..... نمونه ای از شجاعت علی (علیه السلام)
- 171..... علی علیه‌السلام کنار جسد قاضی بصره و طلحه
- 174..... ارتباط و انس حضرت امام علی علیه‌السلام با مردگان
- 176..... سخن گفتن علی علیه‌السلام با جنازه کعب و طلحه
- 177..... مکافات ابن ملجم در عالم برزخ
- 179..... ارواح کافران در برهوت
- 181..... داستان عجیب از کیفر مخالف ولایت علی علیه‌السلامدر عالم برزخ
- 187..... معنای اسامی حضرت زهرا علیهاالسلام
- 191..... لوازم زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام
- 192..... خطبه حضرت زهرا موضوع فدک
- 198..... مهریه حضرت زهرا علیهاالسلام
- 200..... «موعظه عظیم حضرت زهرا (علیها السلام)»
- 207..... پدر و مادر حضرت زهرا (علیها السلام)
- 212..... انفاق زهرا علیهاالسلام در شب عروسی
- 214..... همسررداری حضرت زهرا (علیها السلام)
- 216..... تقاضا نکردن زهرا علیهاالسلامحتی در حال بیماری
- 218..... فرزندرداری حضرت زهرا (علیها السلام)
- 222..... نگاهی به تلاش های سیاسی و مبارزاتی زهرا (علیها السلام)
- 223..... شهادت جانسوز حضرت زهرا (علیها السلام)
- 224..... دوازده زن را خدای متعال در قرآن یکتا به نام برده است

- 226 وصیت انقلابی حضرت زهرا (علیها السلام)
- 233 نگاهی به زندگی امام حسن مجتبی (علیه السلام)
- 235 عقیقه و صدقه برای سلامتی امام حسن (علیه السلام)
- 236 نگاهی به زندگی امام حسن (علیه السلام)
- 238 داستان های از کودکی و نوجوانی امام حسن (علیه السلام)
- 239 فراز دیگری از امام مجتبی (علیه السلام)
- 241 نمونه ای از کمالات معنوی امام حسن علیه السلام در کودکی
- 246 امام حسن علیه السلام عصر امامت خود
- 255 عبادت و رفتار امام حسن (علیه السلام)
- 256 امام حسن علیه السلام در راه مکه و خبر از آینده
- 258 سخاوت امام حسن (علیه السلام)
- 260 دشمنی خاص معاویه با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
- 262 12. گرفتن اموال مردم
- 263 ابوهریره یار معاویه
- 265 در طلب رزق
- 267 در دوستی اهل بیت
- 268 جود و سخاوت امام حسن (علیه السلام)
- 270 مناظره یک مرد هاشمی و اموی در سخاوت امام حسن (علیه السلام)
- 272 سخاوت امام حسن علیه السلام امام حسن و تواضع
- 275 احضار آهو بره
- 276 سم از چه ماده ای به وجود آمده ؟
- 278 فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام از پسر و دختر
- 279 دختران امام حسین (علیه السلام)
- 280 حسن مثنی

- 282نگاهی به زندگامی امام حسین (علیه السلام)
- 284جبرئیل در مورد ولادت امام حسین (علیه السلام)
- 286اولین کلام حسین (علیه السلام)
- 287محبت سرشار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به حسین (علیه السلام)
- 288بازی کودکانه و جالب
- 289محبت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به دوستی حسین (علیه السلام)
- 290مقام ارجمند حسین (علیه السلام)
- 291ازدواج شهربانو با امام حسین (علیه السلام)
- 293خاطره از جنگ صفین
- 294نیرنگ معاویه بر علیه امام حسین (علیه السلام)
- 297گفت و گوی مروان و امام حسین (علیه السلام)
- 300اهدائی امام حسین (علیه السلام)
- 302خشک شدن دست ستمگر
- 303در بیان ولادت و شهادت حضرت ابی عبد الله حسین بن علی (علیه السلام) ...
- 304خروج امام حسین علیه السلام از مدینه
- 306خروج سید الشهداء از مکه
- 307دل شان با تو شمشیرهایشان علیه تو
- 308خروج حضرت از مکه در روز ترویبه
- 309شکسته شدن حرمت حرم
- 311احضار زهیر بن قین
- 313برخورد لشکر امام حسین علیه السلام با حر
- 315اف بر دوستی توای روزگار
- 317تاختن اسب بر پیکر امام حسین (علیه السلام)
- 318انتقام دهشتناک

- 320 کرامات حضرت امام حسین (علیه السلام)
- 322 نشان دادن صحنه کربلا به ام سلمه
- 324 ماجرای کربلا
- 325 نفرین امام حسین (علیه السلام)
- 333 سرنوشت بدرک رفتن یزید
- 334 ابن زیاد چگونه به درک واصل شد
- 335 کیفر ساریان و کرامتی امام حسین (علیه السلام)
- 338 دنیا دار مکافات است
- 339 مکافات عمل حرمله
- 341 از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو
- 343 تربت امام حسین علیه السلام شفا است
- 345 عبید الله بن زیاد نماینده یزید در عراق
- 347 سر مقدس امام حسین علیه السلام در خانه خولی
- 350 خولی چگونه به هلاکت رسید
- 351 ناله هند در کاخ یزید
- 355 کرامات حضرت امام حسین (علیه السلام)
- 362 امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام است
- 364 امام سجاد علیه السلام در ماجرای کربلا
- 367 توبه کردن پیر مرد بر اثر بیانات امام سجاد (علیه السلام)
- 369 امام سجاد علیه السلام خطاب به یزید بن معاویه
- 370 مسجد شام و امام سجاد (علیه السلام)
- 376 سرگذشت حضرت سجاد علیه السلام بعد از عاشورا
- 378 در فرازی از تاریخ می خوانیم
- 379 شهادت حجر الاسود بر امامت امام سجاد (علیه السلام)

- 381 یزید فرزندی داشت به نام معاویه
- 382 غم و اندوه امام سجاد (علیه السلام)
- 383 آزاد کردن امام سجاد علیه السلام بچه آهو را
- 384 امام سجاد علیه السلام و ناله های او
- 385 مرگ شتر امام سجاد (علیه السلام)
- 386 همه اوقات باید دعا کرد
- 387 عبادت حضرت سجاد (علیه السلام)
- 389 فرازهایی از امام باقر (علیه السلام)
- 391 مقام علمی حضرت امام باقر (علیه السلام)
- 392 داستانی شنیدنی از امام سجاد (علیه السلام)
- 394 داستان های عبرت انگیز از امام باقر (علیه السلام)
- 396 امام باقر علیه السلام و شاگرد ممتاز او
- 399 امام باقر علیه السلام و شاگرد ممتاز او
- 401 فرازی از امام باقر (علیه السلام)
- 403 فراز دیگر از امام باقر (علیه السلام)
- 405 دو مطلب جالب از صادقین علیهم السلام
- 407 مطلب دوم جلوه آخر
- 413 چند روایت از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)
- 415 چند روایت از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)
- 417 قضاوت امام باقر علیه السلام درباره دو پرنده
- 419 یکی از معجزات امام باقر (علیه السلام)
- 421 معجزه دیگری از امام باقر (علیه السلام)
- 422 نگاهی مختصر به حالات امام صادق (علیه السلام)
- 424 سؤال حضرت خضر از امام صادق علیه السلام و پاسخ او

- 426 بخش دوم زمان امامت حضرت صادق (علیه السلام)
- 430 لطف دیگری از امام صادق (علیه السلام)
- 432 زندگی امام صادق علیه السلام در بخش دوم
- 435 داستان دیگری احضار امام صادق علیه السلام از مدینه به عراق
- 437 داستان دیگری از حضرت امام صادق (علیه السلام)
- 440 بخش سوم درباره رفتار و گفتار
- 442 معجزه ای دیگر از امام صادق (علیه السلام)
- 443 توجه مرد طاغوتی و وفای امام صادق (علیه السلام)
- 445 معجزه دیگری از حضرت امام صادق (علیه السلام)
- 448 درباره خوشحال کردن مؤمن
- 449 امام صادق علیه السلام برای نجاشی نامه ای این گونه نوشت :
- 450 ایضا از حضرت امام صادق (علیه السلام)
- 451 پاداش حمایت از مردان خدا
- 452 از امام صادق (علیه السلام)
- 453 امام صادق (علیه السلام)
- 461 سختی مرگ
- 464 فرزندان حضرت امام صادق (علیه السلام)
- 465 نگاهی بر زندگی امام کاظم (علیه السلام)
- 467 در این بخش حالات و فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام بیان می شود
- 469 امام کاظم علیه السلام و حفظ دوستان خدا
- 470 امام کاظم علیه السلام و حفظ دوستان خدا
- 474 دوران زندانی بودن امام کاظم علیه السلام
- 478 علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش
- 479 نمونه ای از گفتار امام کاظم (علیه السلام)

- 480.....فرزندان امام موسی (علیه السلام)
- 483.....اما جناب سید علاءالدین بن موسی الکاظم (علیه السلام)
- 485.....روز ولادت حضرت معصومه (علیها السلام)
- یکی دیگر از فرزندان برومند امام کاظم علیه السلام حضرت معصومه
- 486.....علیها السلام است
- 488.....هجرت حضرت معصومه علیها السلام از مدینه به خراسان
- 490.....ماجرای دفن جنازه حضرت معصومه (علیها السلام)
- 492.....قداست سرزمین مبارک قم
- 493.....در مورد نوسازی گنبد حضرت معصومه (علیها السلام)
- 496.....نگاهی به زندگی امام رضا علیها السلام
- 498.....زمان ولادت حضرت امام رضا (علیه السلام)
- 500.....معجزه امام هشتم (علیه السلام)
- 501.....معجزه دیگر از امام رضا (علیه السلام)
- 502.....معجزه ای از حضرت رضا (علیه السلام)
- 503.....یکی دیگر از معجزه های امام رضا (علیه السلام)
- 504.....عنایت مخصوص به مقروض درمانده
- 507.....یک نگاهی به زندگی حضرت امام رضا (علیه السلام)
- 509.....معجزه دیگر از امام رضا (علیه السلام)
- 511.....چگونگی شهادت امام رضا (علیه السلام)
- 515.....امام رضا و نشان دادن قدرت الهی به مردم
- 518.....اما دعای امام هشتم بعد از بارین باران
- 520.....داستان دیگری از امام هشتم (علیه السلام)
- 521.....داستان دیگری از امام هشتم (علیه السلام)
- 523.....شیعه حقیقی از دیدگاه حضرت امام رضا (علیه السلام)

- 529..... خصلت سوم از ولی خودش
- 530..... نگاهی به نزدیکی حضرت جواد (علیه السلام)
- 531..... و اما کیفیت ولادت
- 540..... معجزه دیگری از حضرت امام جواد (علیه السلام)
- 544..... امام جواد علیه السلام و دلداری مریض
- 547..... یک معجزه از امام جواد علیه السلام در سن کودکی
- 550..... معجزه امام جواد (علیه السلام)
- 553..... سخن گفتن عصا به حقانیت حضرت جواد
- 554..... ازدواج با سمانه مغربیه
- نفرین حضرت جواد علیه السلام در حق یک نفر و شکرانه امام هادی (علیه السلام)
- 556.....
- 558..... شهادت امام جواد علیه السلام به دست ام الفضل
- 559..... اشعار مصیبت درباره حضرت جواد (علیه السلام)
- 560..... نگاهی به زندگانی حضرت امام هادی (علیه السلام)
- 562..... شباهت به پدر
- 563..... آگاهی حضرت امام هادی علیه السلام از رحلت حضرت جواد (علیه السلام)
- 565..... زنده کردن مرکب مرده
- 566..... نشانه های امامت
- 567..... مناظره جالب در مورد حکم اعدام مسیحی زناکار
- 569..... پاسخ های سیزده گانه جالب امام هادی علیه السلام به سؤال یحیی بن اکثم
- 580..... گرایش سرلشگر ترک به امام هادی (علیه السلام)
- 583..... قدرت متوکل در برابر قدرت ملکوتی امام علیه السلام
- 586..... لطف خداوند نسبت به امام هادی (علیه السلام)
- 587..... مسلمان شدن قیصر روم از پاسخ امام هادی (علیه السلام)

590	نگاهی به زندگی امام حسن عسگری (علیه السلام)
593	امام عسگری علیه السلام به زبان های مختلف
596	سفر پر برکت اما حسن عسگری علیه السلام به گرگان ایران
598	لطف و عنایت امام عسگری علیه السلام نسبت به غیر شیعه
601	نگاهی به زندگی حضرت ولی عصر امام زمان (علیه السلام)
602	داستان بسیار جالب و تاریخی حضرت نرجس مادر امام زمان (علیه السلام)
609	ماجرای سرداب و محل غیبت امام عصر (علیه السلام)
611	ماجرای غیبت صغری
613	تقوی چه عملی انجام می دهد؟
617	دجال و سفیانی کیست؟
619	مسئله رجعت
620	روایت دیگر از امام صادق (علیه السلام)
623	صفات امام (علیه السلام)
625	مسئله غیبت کبری
627	مطلب دیگر
629	اعلان ختم دوران غیبت و صغری و آغاز غیبت کبری
630	اعلان ختم دوران غیبت و صغری و آغاز غیبت کبری
631	روایت دیگر در این زمینه
638	فهرست مطالب